

# تاریخ خلافت عباسی

از آغاز تا پایان آل بویه

دکتر سید احمد رضا خضری

تهران

۱۳۸۴



سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)

## الهیات ۱۲

خضری، احمدرضا  
تاریخ خلافت عباسی: از آغاز تا پایان آل بویه / احمدرضا خضری. — تهران:  
سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت): ۱۳۷۸.  
۵، ۳۰۱ ص. — («سمت»: ۳۵۱؛ الهیات: ۱۴)  
ISBN 964-459-828-8  
بها: ۱۶۰۰۰ ریال.  
فهرستتوسی بر اساس اطلاعات فیبا.  
پشت جلد به انگلیسی: Ahmad Reza Khezri. The History of Abbasi  
Calliphate: From the Beginning to the End of Buyids.  
کتابنامه: ص. ۲۹۵ - ۳۰۱؛ همچنین به صورت زیرنویس.  
چاپ اول: ۱۳۷۸، چاپ پنجم: ۱۳۸۴.  
۱. عباسیان. ۲. ایران. تاریخ. دیلمیان، ۳۲۰-۴۴۷ ق. الف. سازمان مطالعه و  
تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت). ب. عنوان.  
ت ۶ خ / ۶ / ۳۸ DS ۹۵۳/۰۲  
کتابخانه ملی ایران  
۷۸۲۱۴۴۸ م

سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)



تاریخ خلافت عباسی: از آغاز تا پایان آل بویه

دکتر سیداحمدرضا خضری (دانشیار دانشگاه تهران)

چاپ اول: تابستان ۱۳۷۸

چاپ پنجم: بهار ۱۳۸۴

تعداد: ۳۰۰۰

حروفچینی و لیتوگرافی: سمت

چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

قیمت: ۱۶۰۰۰ ریال. در این نوبت چاپ قیمت مذکور ثابت است و فروشندگان و عوامل

توزیع مجاز به تغییر آن نیستند.

آدرس ساختمان مرکزی: تهران، بزرگراه جلال آل احمد، غرب پل یادگار امام (ره)،

روبروی پمپ گاز، کدپستی ۱۴۶۳۶، تلفن ۲-۴۲۴۶۲۵۰.

www.samt.ac.ir

info@samt.ac.ir

کلیه حقوق اعم از چاپ و تکثیر، نسخه برداری، ترجمه و جز اینها برای «سمت» محفوظ  
است (نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است).

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



زندگی در دنیای امروز، زندگی در مدرسه آزاده است و سعادت و شقاوت هر انسانی به اراده همان انسان رقم می خورد. اگر بخواهید عزیز و سربلند باشید باید از سرمایه های عمر و استعداد های جوانی استفاده کنید.

صحیفه نور: ج ۲۱، ص ۲۵

## سخن «سمت»

یکی از اهداف مهم انقلاب فرهنگی، ایجاد دگرگونی اساسی در دروس علوم انسانی دانشگاهها بوده است و این امر، مستلزم بازنگری منابع درسی موجود و تدوین منابع مبنایی و علمی معتبر و مستند با در نظر گرفتن دیدگاه اسلامی در مبنای و مسائل این علوم است.

ستاد انقلاب فرهنگی در این زمینه گامهایی برداشته بود، اما اهمیت موضوع اقتضا می‌کرد که سازمانی مخصوص این کار تأسیس شود و شورای عالی انقلاب فرهنگی در تاریخ ۶۳/۱۲/۷ تأسیس «سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها» را که به اختصار «سمت» نامیده می‌شود، تصویب کرد.

بنابراین، هدف سازمان این است که با استمداد از عنایت خداوند و همت و همکاری دانشمندان و استادان متعهد و دلسوز، به مطالعات و تحقیقات لازم بپردازد و در هر کدام از رشته‌های علوم انسانی به تألیف و ترجمه منابع درسی اصلی، فرعی و جنبی اقدام کند.

دشواری چنین کاری بر دانشمندان و صاحب‌نظران پوشیده نیست و به همین جهت مرحله کمال مطلوب آن، باید بتدریج و پس از انتقادهای و یادآوریهای پیاپی ارباب نظر به دست آید و انتظار دارد که این بزرگواران از این همکاری دریغ نورزند.

کتاب حاضر برای دانشجویان رشته الهیات گرایش تاریخ و تمدن ملل اسلامی در مقطع کارشناسی به عنوان منبع اصلی درس «تاریخ خلافت عباسی: از آغاز تا پایان آل بویه» به ارزش ۲ واحد تدوین شده است. امید است علاوه بر جامعه دانشگاهی، سایر علاقه‌مندان نیز از آن بهره‌مند شوند.

از استادان و صاحب‌نظران ارجمند تقاضا می‌شود با همکاری، راهنمایی و پیشنهادهای اصلاحی خود، این سازمان را در جهت اصلاح کتاب حاضر و تدوین دیگر آثار مورد نیاز جامعه دانشگاهی جمهوری اسلامی ایران یاری دهند.

## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	مقدمه چاپ چهارم
۲	پیشگفتار
۴	مقدمه‌ای در علل سقوط دولت اموی
۵	فصل اول: آشنایی با عباسیان
۵	خاندان عباسی
۶	دعوت عباسی
۷	گسترش دعوت در خراسان و پیروزی نهضت
۲۱	فصل دوم: خلافت عباسی در دوره سلطه ایرانیان
۲۱	۱. ابوالعباس سفاح
۲۱	قلع و قمع بنی امیه
۲۳	کنارزدن علویان
۲۴	استوار شدن قدرت عباسیان
۲۵	ابوسلمه خلیل و قتل او
۲۷	بیم سفاح از گسترش دامنه قدرت ابومسلم
۲۸	۲. خلافت ابوجعفر منصور
۲۸	شورش عبدالله بن علی
۳۰	فرجام ابومسلم و بازتاب قتل او
۳۳	شورش غلاة
۳۷	قیام نفس زکیه
۳۹	خلع عیسی بن موسی از ولایتعهدی

صفحه	عنوان
۴۰	بنای شهرهای جدید
۴۰	شورش استاذسیس
۴۱	شورشهای خوارج
۴۲	جنگهای خارجی یا غزوات
۴۲	شهادت امام جعفر صادق (ع)
۴۴	۳. ابو عبدالله مهدی
۴۴	اصلاحات مهم
۴۵	خروج یوسف البرم
۴۵	خلع مجدد عیسی بن موسی از ولایتعهدی
۴۶	شورش مقتنع
۴۸	خروج عبدالسلام یشکری
۴۸	جنگهای خارجی یا غزوات
۴۹	تعقیب و کشتار زنادقه
۵۰	مسأله ولایتعهدی
۵۱	۴. هادی
۵۱	قیام حسین بن علی (شهید فتح)
۵۲	۵. هارون الرشید
۵۳	قیام یحیی بن عبدالله
۵۴	مسأله جانشینی
۵۴	جنگهای داخلی
۵۵	تشکیل نخستین دولت مستقل شیعی (ادارسه)
۵۶	تأسیس دولت نیمه مستقل اغالبه
۵۷	شهادت امام موسی کاظم (ع)
۵۸	سقوط برمکیان
۶۰	جنگهای خارجی یا غزوات
۶۱	شورش حمزه آذرک
۶۳	شورش مردم خراسان

صفحه	عنوان
۶۴	۶. امین
۶۴	اختلاف و درگیری با مأمون
۶۷	۷. مأمون
۶۸	شورش ابوالسرایا
۶۹	شورش نصر بن شبث
۶۹	ولایتعهدی امام رضا (ع)
۷۴	استقلال طاهریان
۷۷	خوارج و عباسیان
۸۲	جدول حکمرانان آل طاهر
۸۲	بیت الحکمة
۸۴	آغاز دوره محنت
۸۶	نبرد باروم
۸۷	فصل سوم: خلافت عباسی در دوره سلطه ترکان
۸۷	۸. المعتصم بالله
۹۲	قیام محمد بن قاسم
۹۳	شورش زُط
۹۳	بنای سامره
۹۶	شورش بابک خرم‌دین
۹۸	نقش ترکان در فتح عموریه
۹۹	شورش عَجِيف بن عَبَّسه و عباس بن مأمون
۱۰۰	شورش مازیار
۱۰۱	ماجرای افشین
۱۰۴	رحلت امام جواد (ع)
۱۰۴	۹. الواثق بالله
۱۰۵	شورشهای داخلی

۱۰۶	رقابت ترکان در تعیین جانشین برای واثق
۱۰۷	۱۰. المتوکل علی الله
۱۰۸	قتل محمد بن عبدالملک زیات
۱۰۸	سختگیری بر شیعیان و معتزله و رواج عقاید اهل سنت
۱۱۰	استبداد ترکان
۱۱۲	نتیجه قتل متوکل
۱۱۳	۱۱. المنتصر بالله
۱۱۳	۱۲. المستعین بالله
۱۱۶	تأسیس دولت علوی در طبرستان
۱۱۹	جدول حکمرانان علوی در طبرستان
۱۱۹	۱۳. المعتز بالله
۱۲۰	شهادت امام هادی (ع)
۱۲۱	۱۴. المهتدی بالله
۱۲۳	۱۵. المعتمد علی الله
۱۲۳	شورش زنگ
۱۲۶	تأسیس دولت طولونی در مصر
۱۲۸	جدول امرای طولونی
۱۲۸	تأسیس دولت صفاری
۱۳۴	شهادت امام حسن عسکری (ع) و آغاز غیبت صغری
۱۳۵	۱۶. المعتضد بالله
۱۳۶	تأسیس دولت سامانی
۱۳۷	جدول امرای سامانی
۱۳۸	آغاز کار قرامطه و اسماعیلیه
۱۴۲	۱۷. المکتفی بالله
۱۴۴	۱۸. المقتدر بالله
۱۴۶	پیشرفت کار اسماعیلیان



صفحه	عنوان
۱۴۷	شورش ترکان
۱۴۸	۱۹. القاهر بالله
۱۵۰	فصل چهارم: خلافت عباسی در دوره امیرالامرای ترکان
۱۵۰	۲۰. الراضی بالله
۱۵۰	زیاریان
۱۵۳	جدول امیران زیاری
۱۵۳	آغاز دوران امیرالامرای
۱۵۷	امیرالامرای ابن رائق
۱۵۸	کشمکش ابن رائق و آل برید
۱۵۹	امیرالامرای بچکم و قتل او
۱۶۱	امیرالامرای مجدد ابن رائق
۱۶۲	حمدانیان و امیرالامرای ناصرالدوله
۱۶۴	امیرالامرای توزون
۱۶۶	فصل پنجم: خلافت عباسی در دوره اقتدار آل بویه
۱۶۶	خاندان بویه پیش از تسلط بر بغداد
۱۷۳	آل بویه در فارس
۱۷۳	علی عمادالدوله
۱۷۴	عضدالدوله
۱۷۸	شرفالدوله
۱۷۹	بهاءالدوله
۱۸۰	سلطانالدوله
۱۸۱	ابو کالیجار مرزبان
۱۸۱	ابونصر خسرو فیروزالملک الرحیم
۱۸۲	جدول امیران بویه در فارس

صفحه	عنوان
۱۸۳	آل بویه در عراق و خوزستان
۱۸۳	احمد معزالدوله
۱۸۴	جدول امیران بویهی در عراق و خوزستان
۱۸۴	آل بویه در اصفهان و ری و همدان
۱۸۴	حسن رکن الدوله
۱۸۶	مؤیدالدوله
۱۸۶	فخرالدوله
۱۸۸	جدول امیران بویهی در اصفهان و ری و همدان
۱۸۸	پایان کار بویهیان
۱۸۹	دانش و فرهنگ و مذهب در عصر آل بویه
۲۷۹	نمایه
۲۹۵	منابع و مأخذ

## مقدمه چاپ چهارم

بسیار خرسندم که کتاب تاریخ خلافت عباسی (از آغاز تا پایان آل بویه) با اقبال استادان دانشمند و دانشجویان پژوهشگر روبه‌رو گردید و به چاپ چهارم رسید. اینک یادآور می‌شود که بسیاری از این سروران و دوستان فرهیخته ضرورت افزودن نقشه‌های تاریخی متناسب با رویدادهای مهم دوره مزبور را بر نگارنده گوشزد کردند؛ موضوعی که خود از اهمیت آن غافل بودم، اما به سبب درنگی زمان در چاپ اول ممکن نشد. از این رو، ضمن پوزش از خوانندگان گرانقدر و سپاس فراوان از دست‌اندرکاران دانش‌دوست سازمان «سمت» تعداد بیست و یک نقشه به آخر کتاب افزوده‌ام<sup>۱</sup> و نیز افزون بر پیراستن نادرستیهای چاپی که به یاری گروهی از دوستان و دانشجویان گرانمایه صورت پذیرفت، نمایه موضوعی کتاب نیز با کمک آقای مختاری، دانش‌آموخته کارشناسی ارشد کتابداری دانشگاه تهران، استخراج و در این نوبت تقدیم علاقه‌مندان شده است. امید است همچنان از لطف این گرامیان بی‌بهره نمانم. سپاس بر آنان.

سید احمد رضا خضری

تابستان ۱۳۸۳

---

۱. بجز نقشه‌های شماره یک، چهار، شش و بیست که از اطلس تاریخ اسلامی، اثر هاری هازارد است، مابقی یکسره از کتاب ارزشمند اطلس تاریخ اسلام، اثر حسین مونس، گرفته شده است. یادآور می‌شود نگارنده برخی اشتباهات تاریخی نقشه‌ها را در حاشیه توضیح داده است.

## پیشگفتار

عباسیان که بازماندگان عباس بن عبدالمطلب، عمّ پیامبرند (ص)، بیش از پنج سده به عنوان جانشین آن حضرت بر جهان اسلام حکم راندند. آنان کار خود را از دعوت سازمان یافته و تشکیلات منظمی که محمد بن علی آن را در اوایل سده دوم هجری پایه نهاد، آغاز کردند و پس از سالها کوشش و تلاش مستمر و به پایمردی ایرانیان، سرانجام به سال ۱۳۲ ق. نخستین تن از آنان با لقب سقّاح بر اورنگ خلافت تکیه زد. از آن هنگام تا سال ۶۵۶ که مغولان بر بغداد دست یافتند، خلافت در میان فرزندان عباس با فراز و نشیب ادامه یافت. بی‌گمان دوام و پایداری خلافت عباسی از یک سو مدیون سیاست زیرکانه آنان در انتساب به خاندان پیامبر (ص) و از دیگر سو معلول اتکای آنان بر ایرانیان و دیگر اقوامی بود که برای پیشبرد کار عباسیان از هیچ کوشش و تلاشی دریغ نوزیدند. هم از این رو بود که خلافت عباسی نزد عامه مقبولیت بیشتری یافت و حکومتگران قدرتمندی چون آل طاهر، آل بویه و سلجوقیان نیز امارت و حکومت خود را که به زور شمشیر به دست آورده بودند، با انتساب به آنان مشروعیت می‌بخشیدند. با این همه، خیلی زود معلوم شد که تفاوت آشکاری میان عباسیان که خود را مظهر حکومت دینی می‌دانستند و امویان که از نظر آنان مظهر حکومت دنیوی بودند، وجود ندارد؛ زیرا آل عباس صرفاً به ظواهری از دین دل خوش کرده بودند و در عمل، مانند دیگر حکومتگران، داستان کهنه قتل و آزار مخالفان، تبعیضات قومی، خیانت و فریبکاری، پیمان‌شکنی و مصادره نابجای اموال کسان و ... را تکرار کردند. با وجود این، از امتیازات خلافت عباسی بر امویان یکی آن است که خلافت که پیش از آن صرفاً رنگ عربی داشت، جنبه جهانی‌تری یافت و در نتیجه اقوام متمدن و با فرهنگی، چون ایرانیان به دستگاه خلافت راه یافتند و زمینه شکوفایی جامعه اسلامی و ظهور یکی از

درخشانترین تمدنهای جهانی را فراهم ساختند؛ خاصه آنکه، بعضی از خلفای عباسی با تسامح و تساهل مذهبی به رشد و شکوفایی اندیشه‌های سیاسی و مذهبی سرعت بخشیدند و از این رهگذر ارباب معرفت و اصحاب دانش و فرهنگ مجال یافتند تا آثار علمی خود را در زمینه‌های مختلف علوم پدید آورند. با این همه، تجزیهٔ خلافت و تأسیس حکومت‌های مستقل و نیمه‌مستقل، از میانه‌های قرن دوم هجری به بعد در شرق و غرب در قلمرو آل‌عباس، بتدریج نشانه‌های ضعف و ناتوانی آنان را آشکار ساخت که در این کتاب مورد توجه خاص بوده است.

با آنکه امید می‌رود که این اثر همهٔ علاقه‌مندان به تاریخ اسلام را به کار آید، بیشتر درخور دانشجویان کارشناسی رشتهٔ تاریخ، خاصه دانشجویان رشته تاریخ و تمدن ملل اسلامی است. صاحب این قلم نیز به توصیه مسئولان محترم سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها («سمت») بیشتر درصدد بوده است که خواستهٔ این دسته از دانشجویان را تأمین کند. بدین سبب، از ذکر ارجاعات بسیار به منابع و مآخذ در حواشی و نیز تفصیل مطالب و تجزیه و تحلیل‌های تاریخی دور و دراز پرهیز کرده است. پیداست که کاستیها و ناهمواریهای این اثر جز با رهنمودها و راهنماییهای پژوهشگران آگاه رفع نخواهد شد.

نویسنده در تألیف این کتاب به اساتید و دوستان ارجمندی که در مراحل مختلف وی را یاری کرده‌اند مدیون است. از آن میان، مراتب حق‌شناسی و سپاس خالصانه خود را به جناب آقای دکتر هادی عالم‌زاده تقدیم می‌دارد که بسیاری روزها و شبها آرامش او را برهم زد و از وی راهنمایی خواستم و او بی‌آنکه روی ترش کند به یاریم شتافت. درود بر او. همچنین از کوششهای بی‌دریغ سرکار خانم روغنی در ویرایش کتاب سپاسگزارم.

## مقدمه‌ای در علل سقوط دولت اموی

پیش از ورود به بحث اصلی لازم است مهمترین عوامل شکست و سقوط دولت اموی فهرست وار بیان گردد:

۱. تعیین جانشینان متعدد که موجب ایجاد اختلاف و دشمنی در خاندان اموی گردید و علاوه بر خلفا و نزدیکان آنان، فرماندهان سپاه، فرمانروایان، کارگزاران و دیگر ارکان دستگاه خلافت را در برابر هم قرار داد.

۲. اختلافات و تعصبات قبیله‌ای میان تیره‌ها و طوایف مختلف عرب شمالی و جنوبی که زمینه بسیار مناسبی برای گسترش دعوت عباسی در قلمرو امویان فراهم ساخت.

۳. جانبداری متعصبانه امویان از عنصر عربی و تحقیر اقوام دیگر، خاصه ایرانیان که به نام موالی انواع سختیها، تحقیرها و مشکلات را بر آنان تحمیل کرده بودند.

۴. مخالفت و مبارزه احزاب و نهضت‌های سیاسی و مذهبی، نظیر شیعیان و خوارج که بخش بزرگی از توان نظامی و سیاسی بنی‌امیه را نابود کرد یا در معرض نابودی قرار داد.

۵. فرو افتادن دولتمردان اموی در لذات دنیوی و افراط در عیش و عشرت و لهو و لعب که این امر آنان را از پرداختن به امور مهم دولت در آن موقعیت حساس که دعوت عباسی به صورت پنهانی در حال شکل‌گرفتن بود، بازداشت.

۶. دعوت منظم و سازمان یافته عباسیان که بدان پرداخته می‌شود.

## آشنایی با عباسیان

### خاندان عباسی

عباسیان از فرزندان عباس بن عبدالمطلب (د. ۳۲ ق.) عمّ پیامبر اکرم (ص) بودند. عباس و فرزندش، عبدالله، (د. ۶۸ ق.) خود چندان دلبستگی به امور سیاسی نداشتند؛ تا آنجا که عباس در جریان‌ات سیاسی پس از رحلت پیامبر (ص) شرکت چشمگیر نداشت و عبدالله بیش از آنکه شخصیتی سیاسی باشد، شخصیتی علمی بود.<sup>۱</sup>

ستارهٔ اقبال این خاندان در زندگی علی بن عبدالله بن عباس (د. ۱۱۸ ق.) درخشیدن گرفت. وی دوبار محنت زندان ولید بن عبدالملک (۸۶-۹۶ ق.) را کشید که البته بنا بر آنچه از منابع برمی آید، نمی توان آن را معلول فعالیت‌های سیاسی مشکوک یا تحریکات سیاسی - نظامی او بر ضد دستگاه خلافت اموی دانست؛ بلکه احتمالاً در نتیجهٔ اختلافات خانوادگی و شکایت برادرش نزد ولید مورد غضب او واقع شد.<sup>۲</sup> وی پس از رهایی از زندان در حُمَیمه - روستایی در جنوب بحرالمیت<sup>۳</sup> - اقامت گزید. این دهکدهٔ گمنام بر سر راه کاروانرو جنوب به شمال و در مسیر کاروانهای حج قرار داشت و از عراق، مرکز تحركات شیعه و مخالفان خلافت، دور بود؛ از این رو عباسیان توانستند

---

۱. یعقوبی، احمد بن واضح؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۱۲۵-۱۲۶. و ذهبی، شمس‌الدین محمد؛ تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام؛ ج ۱، ص ۸۹-۹۰.  
۲. تاریخ یعقوبی؛ ج ۲ ص ۲۹۰.  
۳. دربارهٔ حمیمه، نک: یاقوت، شهاب‌الدین؛ معجم البلدان؛ ج ۲، ص ۳۵۳ و ابوالفداء؛ تقویم البلدان؛ ص ۲۲۸. و مقدسی، ابو عبدالله؛ احسن التقاسیم؛ ص ۲۶۳.

در پناه امنیت و با بهره‌گیری از موقعیت ارتباطی حُمیمه با شرق و غرب جهان اسلام، زمینه‌های یکی از مهمترین تحولات سیاسی را در تاریخ اسلام فراهم آوردند.

### دعوت عباسی

اختلاف اخبار درباره چگونگی آغاز دعوت عباسی و تصمیم محمد بن علی بر دعوی امامت تا آنجاست که تشخیص روایت صحیح از میان آنها مشکل می‌نماید؛ اما از بررسی منابع برمی‌آید که عباسیان در توجیه استحقاق خویش برای خلافت، مدعی شدند که آن را از طریق محمد بن حنفیه<sup>۱</sup> به ارث برده‌اند. این ادعا مبتنی بر روایت مشهوری است که اکثر مورخان آن را آورده‌اند. بر پایه این روایت، پیروان شیعه کیسانی<sup>۲</sup> معتقدند که امامت پس از علی و فرزندانش، حسن و حسین (ع)، حق محمد حنفیه است و این حق پس از وی به فرزندش، ابوهاشم عبدالله، رسیده است.<sup>۳</sup> ابوهاشم برای به دست آوردن خلافت فعالیتهایی در عراق انجام داد و به همین سبب در سال ۹۸ ق. به دربار اموی فراخوانده شد و در بازگشت، به دست عاملان سلیمان بن عبدالملک (۹۶-۹۹ ق.) مسموم شد.<sup>۴</sup> بنا بر همین اخبار، وی هنگامی که مرگ خویش را نزدیک دید، نزد محمد بن علی بن عبدالله بن عباس به دهکده حمیمه رفت و حق امامت خویش را بدو تفویض کرد و رموز دعوت و اسامی مبلغان و داعیان خویش را در اختیار او نهاد و یارانش را به پیروی از این امام جدید سفارش کرد.<sup>۵</sup> با آنکه این روایت - اگر درست

۱. مراد محمد بن علی بن ابی طالب است؛ وی به سبب انتساب به مادرش (خوالة) که از قبیله بنی حنیفه بود به محمد بن حنفیه شهرت یافت.

۲. نک: اشعری القمی، سعد بن عبدالله؛ المقالات و الفرق؛ ص ۱۶۳-۱۶۵. و بغدادی، ابومنصور؛ الفرق بین الفرق؛ ص ۲۶ و ۳۴. و نوبختی؛ فرق الشیعه؛ ص ۲۳.

۳. ابن اثیر، عزالدین؛ الکامل؛ ج ۴، ص ۱۵۹. و الفرق بین الفرق؛ ص ۲۸-۵۲.

۴. تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۲۹۷. فعالیت و کوشش ابوهاشم را برای به دست آوردن خلافت می‌توان از منابع دریافت (نک: المقالات و الفرق؛ ص ۶۵، و تعلیقات مصحح آن، ص ۱۶۷. و اصفهانی، ابوالفرج؛ مقاتل الطالبیین؛ ص ۹۱).

۵. اخبارالدولة العباسية؛ نویسنده ناشناس، ص ۱۶۵-۱۷۲. و مقدسی، مطهر بن طاهر؛ البدء والتاریخ؛ ج ۶، ص ۵۸.



باشد - در بسیاری از منابع آمده است، باید توجه داشت که ابوهاشم تنها یکی از علویان و آن هم از فرقه کیساتیه بود و نمی توان رأی و عمل او را در واگذاری حق خلافت به عباسیان - منشأ این حق هر چه باشد - به منزله رأی و عمل همه شیعیان از جمله امامیه دانست. از این رو، نظر مورخان چون صاحب اخبارالدولة العباسية<sup>۱</sup> که این عمل ابوهاشم را به منزله انتقال حق امامت از خاندان علوی به خاندان عباسی می شمارند، مردود است و به نظر می رسد که عباسیان پس از دستیابی به خلافت، این داستان را بزرگ جلوه دادند تا برای دورساختن علویان از خلافت و تقویت پایه های حکومت خویش حجتی استوار داشته باشند.

بنابر همین روایات، پس از ملاقات ابوهاشم و محمدبن عبدالله به سال ۹۸ ق.م<sup>۲</sup> مقدمات دعوت عباسی فراهم گردید و دعوت رسماً در سال ۱۰۰ ق. آغاز شد<sup>۳</sup> و پس از ۳۲ سال تبلیغ و کوشش مستمر و منظم رهبران و داعیان عباسی به پیروزی رسید.

### گسترش دعوت در خراسان و پیروزی نهضت

این دعوت مانند بسیاری از جنبشهای شیعی، از کوفه که همواره کانون مخالفان دولت اموی بود آغاز شد و مانند آنها کمترین کامیابی را در این شهر به دست آورد و به رغم کوشش ميسرة التبال و بکیرین ماهان که رهبری دعوت را در کوفه برعهده داشتند پس از دو سال فقط سی تن به آن پیوستند.<sup>۴</sup>

ناکامی داعیان عباسی در کوفه، محمدبن علی را بر آن داشت تا مکان دیگری را که برای پذیرش دعوت آمادگی بیشتری داشت برگزیند. از نظر وی، کوفیان پیرو علی (ع)، شامیان پیرو فرزندان ابوسفیان؛ اهل حجاز همچنان شیفته روزگار عمر و ابوبکر و اهل بصره طرفداران عثمان یا پیرو گمراهان بودند؛ اما خراسان سرزمین مردان بسیار و

۱. ص ۱۶۵-۱۷۳. ۲. یعقوبی این واقعه را به سال ۹۷ می داند (ج ۲، ص ۲۹۸).

۳. دینوری، ابوحنیفه؛ الاخبار الطوال؛ ص ۳۳۲. و تاریخ الیعقوبی؛ ج ۲ ص ۲۹۸. و طبری، محمدبن جریر؛ تاریخ الطبری؛ ج ۴، ص ۶۶.

۴. اخبارالدولة العباسية؛ ص ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۰۶.

نیرومند بود و اهل آن از اندیشه‌های گمراه و افراطی به دور و دل‌هایشان پاک بود و خواهان پشتیبانی از خاندان پیامبر (ص) بودند.<sup>۱</sup> چنانکه از این روایت برمی‌آید محمد بن علی به دلایل زیر خراسان را برای گسترش و انتشار دعوت برگزید:<sup>۲</sup>

اولاً، سیاست دولت اموی بر سیادت قوم عرب و تحقیر ملل دیگر نظیر ایرانیان که موالی خوانده می‌شدند مبتنی بود؛ خصوصاً در خراسان خشونت و قساوت امویان نسبت به مغلوب‌شدگان بیشتر بود، به گونه‌ای که موالی از تمام حقوق و شئون مدنی و اجتماعی محروم بودند و حتی حق ساختن سلاح و بر اسب نشستن را نداشتند؛ از این رو خراسان به یکی از مراکز مهم مخالفت با آنان تبدیل شده بود.

ثانیاً، بیشتر ساکنان خراسان از علاقه‌مندان خاندان پیامبر (ص) و متمایل به عقاید شیعیان بودند و هم بدین سبب بود که قیام زید بن علی (د. ۱۲۲ ق.) و یحیی بن زید (د. ۱۲۵ ق.) از حمایت موالی و ایرانیان برخوردار شد؛ از این رو عباسیان می‌توانستند از گرایشهای شیعی و نیروی جنبشهای مذکور بهره‌گیرند، بی‌آنکه عملاً از آنان حمایت کرده باشند؛ مثلاً هنگام قیام زید، بسیاری از هواداران آل عباس آشکارا از زید طرفداری می‌کردند؛ اما محمد بن علی با احتیاط بسیار به سران دعوت فرمان داد که از خانه‌های خود بیرون نیایند که هنگام قیام فرا نرسیده است.<sup>۳</sup>

ثالثاً، آل عباس برای عمومی کردن دعوت و پیشبرد آن به افراد بانفوذ و مدبر و قدرتمند ایرانی که عموماً در خراسان جمع بودند نیاز داشتند. این همان چیزی است که محمد بن علی از آن به «سرزمین مردان نیرومند» تعبیر کرده است؛<sup>۴</sup> با این همه، باید توجه داشت که دلایل مذکور بدان معنی نیست که ایرانیان بتنهایی در پیروزی دعوت عباسی نقش داشته و اعراب سهمی در آن نداشته‌اند؛ چه اینکه برای تشخیص این مهم، متأسفانه، منابع و مآخذ در بسیاری موارد نارسا یا ساکتند. با این وصف،

۱. همان؛ ۲۰۶، ۲۰۷. و متن: احسن التقاسیم؛ ج ۳، ص ۲۹۳-۲۹۴.

۲. به گفته بعضی از مورخان، انتخاب خراسان برای دعوت بنا به اشاره ابوهاشم بوده است (نکته):

تاریخ الیعقوبی؛ ج ۲، ص ۲۹۷. و البدء والتاریخ؛ ج ۶، ص ۵۹. ۳. اخبارالدولة العباسية؛ ص ۳۳۱.

۴. همان؛ ص ۲۰۶-۲۰۷.

تردیدی نیست که ایرانیان، خاصه اهل خراسان، بیش از دیگران در برابر دعوتِ عباسی گشاده‌روی نشان داده‌اند و این حقیقت نشان می‌دهد که دعوت آنان با خواسته‌های ایرانیان هماهنگی و مطابقت داشته است؛ زیرا پیروزی آن نهضت ظاهراً اهداف طبقات مختلف جامعه رنجیده و تحقیر شده ایرانی را برآورده می‌ساخت. از سوی دیگر، علت و انگیزه علاقه‌مندی ایرانیان به خاندان پیامبر (ص) و تمایل آنان را به شیعه نمی‌توان خالصانه دانست؛ زیرا این تمایلات با اغراض و انگیزه‌هایی، چون رهایی از سلطه قوم عرب و سیاستهای تفاخرطلبی و بیدادگرانه امویان آمیخته بود. بعلاوه، ایرانیان که خواهان بازیابی استقلال سیاسی خود بودند، برای رویارویی با امویان ناگزیر بودند از دستاویز مذهبی شیعه و رهبری علویان بهره‌گیرند و آن را بهانه‌ای برای وصول به اندیشه‌های پنهانی خود قرار دهند؛ چه آنان دشمن مشترکی به نام امویان داشتند. این همکاریها بسرعت ایرانیان و شیعیان را به هم نزدیک کرد و ایرانیانی که در آغاز با انگیزه‌های سیاسی به مذهب شیعه گرایش یافته بودند، رفته رفته به آن پیوستند و پس از آنکه شناخت و آگاهی آنان از آن مذهب بیشتر شد، خالصانه بدان گرویدند.

این مقدمات، زمینه بسیار مناسبی برای رهبران نهضت عباسی در خراسان فراهم ساخت و آنان با مهارت بسیار دعوت خویش را به علویان پیوند دادند و با استفاده از شعار امیدبخش، ولی چندپهلوی بیعت با «الرضا من آل محمد» فعالیت تبلیغی خویش را آغاز کردند.<sup>۱</sup> این سخن چند پهلوی، نقش مهمی در ایجاد وحدت میان پیروان واقعی علویان و طرفداران نهضت جدید عباسی ایفا کرد؛ زیرا هرگونه بحث و گفتگوی اختلاف‌برانگیز را درباره تعیین خلیفه تا رسیدن به پیروزی نهایی از میان برمی‌داشت. بعلاوه، موجب می‌شد که نام پیشوا، پیش از وقت فاش نشود و از تعرض عمال خلفا و نیز دیگر مدعیان امامت در امان بماند و از ایجاد اختلاف در جبهه واحد مبارزه با امویان جلوگیری کند. بنابراین، داعیان عباسی مأمور شدند که مردم را به قرآن و سنت و بیعت با کسی که «مورد

۱. الکامل؛ ج ۴، ص ۳۱. و سیوطی، جلال‌الدین؛ تاریخ الخلفاء؛ ص ۳۱۲. و قس.: یعقوبی که شعار مزبور را به صورت «أدعُ الی آلِ مُحَمَّد» آورده است (ج ۲، ص ۳۳۳). و طبری که آن را به صورت «الرضا من اهل بیت رسول‌الله» ذکر کرده است (ج ۷، ص ۳۷۰).

رضایت و توافق خاندان پیامبر(ص)» باشد، فراخوانند. آنان موظف بودند از هر گونه تهدید و شدت عمل پرهیز کنند و رازهای جنبش را جز بر معتمدان و شایستگان آشکار نکنند<sup>۱</sup> و تا هنگام پیروزی کامل، یعنی سرنگون ساختن سلطهٔ دنیوی و غیردینی امویان و بر سر کار آوردن یکی از بزرگان خاندان پیامبر(ص) به همین روش عمل نمایند.

داعیان در لباس بازرگانان، کار دعوت را از شهر مرو آغاز کردند.<sup>۲</sup> آنگاه در جرجان و دیگر شهرها و دیه‌های خراسان به گردش درآمدند و مردم را با پشتکار قابل تحسینی به پیروی از آل محمد(ص) فرا می‌خواندند. در مدتی کوتاه شمار هواداران چنان فزونی گرفت که ایجاد یک سازمان و تشکیلات منظمتر برای برقراری ارتباط میان طرفداران جدید از یک سو و رهبران عباسی، خصوصاً امام دعوت، از دیگر سو ضرورت یافت<sup>۳</sup>؛ از این رو ابو عکرمه زیاد الهمدانی سرکردهٔ داعیان خراسان به پیروی از روش پیامبر اکرم(ص) و به فرمان محمد بن علی دوازده نقیب از میان پیروان برگزید و برای اطمینان بیشتر برای هر کدام از نقیبان یک جانشین - نُظراء التُّقباء - انتخاب کرد تا در صورت مرگ یا برکناری نقیب، رشته امور از هم ننگسد.<sup>۴</sup> این اقدامات کار عباسیان

۱. الاخبار الطوال؛ ص ۳۳۲.

۲. ابن مسکویه؛ تجارب الامم؛ ج ۲، ص ۴۱۲-۴۱۳. و الکامل؛ ج ۴، ص ۱۸۲.

۳. نک. تاریخ الطبری؛ ج ۴، ص ۶۶.

۴. همانجا. بنا بر روایتی از یعقوبی، ابوهاشم در آستانهٔ مرگ به محمد بن علی توصیه کرد که به تأسی از پیامبر خدا(ص) که دوازده نقیب از میان انصار برگزید، دوازده نقیب در میان یارانش برگزیند؛ اما اشاره‌ای به ماهیت نقباء نکرده است (ج ۲، ص ۲۹۷). متأسفانه، ماهیت این نقیبان و جانشینان آنان بدرستی معلوم نیست؛ زیرا نه نام آنان و نه انتسابشان به محل زادگاه خاص نمی‌تواند دلیلی بر ایرانی بودن یا عرب بودن آنها باشد. چه بسا که برحسب ضرورت، داعیان عرب دعوت عباسی برای پنهان ماندن کارشان از نامهای مستعار ایرانی و یا داعیان ایرانی از نامهای مستعار عربی استفاده کرده باشند. همچنین، ممکن است اعراب خود را غیر عرب و ایرانیان خود را عرب معرفی کرده باشند. از این رو، با آنکه فهرستی از ۱۴۸ نفر از داعیان عباسی در اخبارالدولة العباسية آمده است (ص ۲۱۶-۲۲۳)، ماهیت همگی آنان روشن نیست؛ زیرا بعضی از کسانی که در آن کتاب عرب به شمار آمده‌اند، در منابع دیگر از جمله موالی دانسته شده‌اند و یا برعکس. با این همه، نام و نشان کسانی چون سلیمان بن کثیر، ابو عکرمه زیاد الهمدانی، بکیرین ماهان و ابوسلمه خلیل روشتر از دیگران بوده است.

را در خراسان چنان استوار ساخت که توطئه عمّار بن یزید معروف به خدّاش نتوانست آن را مخدوش سازد. خدّاش که پس از مرگ ابو عکرمة مدعی شد که داعی الدعاة خراسان شده است؛ یک چند با شور و شوق بسیار کار دعوت را دنبال کرد،<sup>۱</sup> اما ناگهان از اطاعت امام عباسی سرپیچید و با تندروی بسیار به ترویج اباحیگری پرداخت تا آنجا که فرایض روزه و نماز و حج را از مسلمانان برداشت<sup>۲</sup> و از این رو متهم به مذهب خرمدینان و آیین مزدکی گشت. بدون تردید چنین انحرافی در آغاز دعوت تأثیرات منفی و بدگمانیهای فراوان به دنبال داشت، اما هوشیاری و حسن تدبیر محمد بن علی توطئه او را خنثی کرد. وی از خدّاش و پیروانش بیزاری جست و دیگر داعیان خاصه بکیر بن ماهان و سلیمان بن کثیر را به ادامه دعوت مخفیانه تشویق کرد.<sup>۳</sup> خدّاش نیز به دست اسد بن عبدالله قسری، والی خراسان، گرفتار شد و با شکنجه سخت به قتل رسید.<sup>۴</sup> واقعیت آن است که عباسیان برای به دست آوردن خلافت دست هر فرقه و گروهی را که به سوی آنان دراز می‌شد، می‌فشردند؛ نه از غلاة و اهل تناسخ صرف نظر می‌کردند و نه از فرقه‌های اباحی و مزدکی - که در آن زمان در خراسان حضور داشتند - روی می‌گرداندند. برای این مدعیان خلافت، در آغاز کار جلب و جمع هواداران پرحرارت بسیار مهم بود. از این رو از عقاید شعوبیه و تمایلات شیعی ساکنان خراسان نیز بهره گرفتند؛ در بین شیعیان خود را خونخواه شهیدان کربلا و زید و یحیی<sup>۵</sup> و نزد ناراضیان شعوبی، خویش را دشمن سرسخت عرب می‌نمودند هرگاه متوجه می‌شدند که یکی از پیروان آنها از نظر عامه مردم مورد قبول نیست، دست از او می‌کشیدند و از عقایدش بیزاری می‌جستند، چنانکه با خدّاش کردند.<sup>۶</sup>

به هر حال در دعوت سری آنان هر گروهی که از دولت اموی ناراضی بود شرکت داشت که البته بیشترشان موالی ایرانی و شیعیان و دهقانان و روستاییان بودند و حتی

۱. البدء والتاریخ؛ ج ۶، ص ۹۰.  
 ۲. تاریخ الطبری؛ ج ۴، ص ۱۶۴.  
 ۳. الکامل؛ ج ۴، ص ۲۳۵. ۴. همانجا.  
 ۵. چنانکه به هنگام قیام عبدالله بن معاویه به وی پیوستند و احتمالاً با او بیعت کردند (مقاتل الطالبیین؛ ص ۱۱۵).  
 ۶. تاریخ الطبری؛ ج ۴، ص ۱۸۲.

گروهی از اعراب ناراضی نیز در راه نشر دعوت آنان جانفشانی کردند. با وجود این، عباسیان پس از پیروزی به این نیروها پشت کردند و آنان را به دشمنان خود مبدل ساختند. محمد بن علی به سال ۱۲۵ ق. درگذشت<sup>۱</sup> و سران دعوت عباسی با فرزندش، ابراهیم، به امامت بیعت کردند. امام جدید با رفع پاره‌ای محدودیتها که پدرش ایجاد کرده بود، روحیه هواداران خویش را تقویت کرد و اعلام کرد که قیام در سال ۱۳۰ ق. رسماً آغاز خواهد شد.<sup>۲</sup> وی به بگیربن ماهان فرمان داد تا هوادارانش درفش سیاه را که پرچم پیامبر (ص) بود در خراسان برافرازد و جامه سیاه بپوشند<sup>۳</sup>، اما بگیر پیش از اجرای فرمان درگذشت و داماد پر شور وی، یعنی ابوسلمه خلیل مسئولیت او را بر عهده گرفت.

از یخت بد امویان، در این زمان مناطق شرقی جهان اسلام دستخوش آشوبهایی شد که نقش عمده‌ای در پیروزی عباسیان ایفا کردند:

نخست، سلسله شورشهای خوارج بود که از عراق و حجاز آغاز شد و دامنه آشوب آن، ارمنستان و آذربایجان را فراگرفت و از حدود سال ۱۰۱ تا ۱۳۲ ق. مایه دل‌مشغولی دولتمردان اموی شد.<sup>۴</sup> شکستهای پی‌درپی امویان از خوارج<sup>۵</sup> فرصت مناسبی برای توسعه فعالیت‌های تبلیغی داعیان عباسی فراهم آورد؛ مهمتر آنکه در این ایام خوارج ارتباط امویان را با نواحی شرقی ایران قطع کرده بودند.

دوم، قیام عبدالله بن معاویه، نواده جعفر بن ابی طالب، در محرم ۱۲۷ ق. در شهر کوفه بود. به دنبال شکست سخت عبدالله از سپاهیان اموی در کوفه، وی به جانب ایران عقب نشست و پس از تصرف همدان، قم، ری، قومن، اصفهان، فارس و کرمان، ارتباط امویان را با نواحی شرق خلافت قطع کرد و با نصب کارگزارانی بر آن نواحی<sup>۶</sup> و

۱. تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۳۳۲.
۲. اخبارالدولة العباسية؛ ص ۲۴۱.
۳. همان؛ ص ۲۴۵ (قس.: الاخبار الطوال؛ که در صفحه ۳۳۹ پوشیدن جامه سیاه را به دلیل سوگواری برای محمد بن علی و در صفحه ۳۶۰ به دلیل سوگواری در رثای ابراهیم می‌داند).
۴. تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۳۲۹.
۵. نک.: همان؛ ص ۳۳۸-۳۳۹. و تاریخ الطبری؛ ج ۴، ص ۲۸۳. ۶. مقاتل الطالبیین؛ ص ۱۱۵.

ضرب سکه به نام خود عملاً مدعی خلافت گردید.<sup>۱</sup> بدین ترتیب دامنه قیام عبدالله خیلی زود مدائن و جبال و فارس را فرا گرفت و گروههای ناراضی که به دنبال راهی برای پیروزی بر امویان بودند، زیر درفش وی فراهم آمدند؛<sup>۲</sup> به گونه‌ای که دسته‌های ناهمگونی چون شیعیان، خوارج، بزرگان بنی‌امیه و حتی سقّاح و منصور به وی پیوستند؛<sup>۳</sup> اما سپاه اموی به فرماندهی عامر بن ضَبّاره سرانجام عبدالله بن معاویه را شکست داد. عبدالله به سوی ابومسلم در خراسان گریخت و به دست او به قتل رسید.<sup>۴</sup> در واقع قیام عبدالله برای عباسیان مانند یک امتحان بود، زیرا همزمان با تلاش سخت امویان برای سرکوب وی، عباسیان با نظارت دقیق، هم تجربه آموختند و هم در رهبری داعیان خراسان تغییراتی ایجاد کردند که در پیروزی آنان تأثیر بسیار داشت و هم توانستند در پناه قیام عبدالله بن معاویه - که در ناحیه جبال سدی میان خراسان و شام به وجود آورده بود - کار دعوت را در خراسان به سامان آورند.

همزمان با این ناکامیها و دشواریهای گوناگون، سازمان حکومتی امویان گرفتار آتش جنگهای داخلی و تعصبات سخت قبیله‌ای شد، برخوردهایی که شعله‌های خانمانسوز آن، خیلی زود سراسر ممالک اسلامی از جمله خراسان را فرا گرفت. این تعصبات و درگیریها که در بسیاری از وقایع مهم تاریخ عرب و اسلام مؤثر بود، میان عدنانیان (مضرها یا شمالیها) و قحطانیان (یمانیها یا جنوبیها) از صدها سال قبل از ظهور اسلام و تا مدتها پس از اسلام همواره برای به دست آوردن مناصب مهم

۱. ابن حیب؛ *اسماء المغتالین*؛ ص ۱۸۹.

۲. *الفرق بین الفرق*؛ ص ۲۴۵. و *الکامل*؛ ج ۴، ص ۲۸۴-۲۸۵.

۳. *مقاتل الطالیین*؛ ص ۱۱۵. قس.: *اخبارالدولة العباسیة* که در این زمینه خاموش است (ص ۳۰۶) در حالی که دیگران نیز روایت ابوالفرج را تأیید می‌کنند (*الکامل*؛ ج ۵، ص ۳۷۰-۳۷۲). البته، با توجه به اینکه عبدالله مدعی خلافت بوده، در واقع رقیبی برای آل‌عباس شمرده می‌شده است؛ خصوصاً که قیام او در آستانه پیروزی عباسیان نزدیک بود که راز و رمز دعوت عباسی را آشکار کند. بنابراین، بعید نمی‌نماید که آل‌عباس برای اطلاع از اوضاع و احوال و پیوند دادن دعوت عبدالله به کار خویش به وی پیوسته باشند.

۴. *مقاتل الطالیین*؛ ص ۱۱۶.

اجتماعی - سیاسی برقرار بود<sup>۱</sup> و پس از فتح سرزمین ایران و سکونت طوایف عرب در آن دیار، دامنه این تعصبات و اختلافات به آنجا نیز کشیده شد؛<sup>۲</sup> از این رو بنی تمیم که از طوایف مضرری بودند و از آغاز تصرف ایران به خراسان آمده بودند، همواره با آزدیها که یمانی بودند و دیرتر آمده بودند، جنگ و ستیز داشتند. همزمان با حکومت مُهَلَّب بن ابی صُفْرَه و فرزندانش در خراسان، یمانیها در اوج قدرت بودند، اما هنگامی که قتیبة بن مسلم و نصر بن سَیَّار به فرمانروایی رسیدند، مضرها تفوق یافتند. در همین حال آتش برخوردهای قبیله‌ای را مردی به نام جدیع بن علی کرمانی که رهبری اعراب یمنی را بر عهده داشت دامن زد. او بر ضد نصر - که رهبر اعراب مضرری بود - قیام کرد<sup>۳</sup> و چنان مایه نگرانی وی را فراهم ساخت که نصر از جریانات مخفی که به سود عباسیان در حال تکوین بود، کاملاً غافل ماند.<sup>۴</sup>

مقارن این اوضاع (۱۲۷ هـ.)، ابو مسلم<sup>۵</sup> برای نشر دعوت عباسی به مرو آمد. تبار و

۱. مثلاً نک.: تاریخ الطبری؛ ج ۴، ص ۱۱۴ و ۲۶۵. این درگیریها در رویدادهای پیش از اسلام (اتمام العرب)، بیشتر به صورت تفاخرطلبی و رقابتهای سیاسی و اجتماعی و پس از اسلام به صورت درگیریهای نظامی نظیر نبردهای رده، پیامبران دروغین و واقعه مَرَجِ رَاهَط تأثیر بسیار داشته است (جنتی، فیلیپ خلیل؛ تاریخ عسرب؛ ص ۳۵۳-۳۵۵). آشکارترین نمودار این رقابت، درگیری میان سران عرب قبیله‌های مزبور، بر سر دستیابی بر دیوانهای حکومتی نواحی شرقی خلافت اموی است که همزمان با آغاز دعوت عباسی، میان حارث بن سربیع و جدیع بن علی کرمانی و عامل هشتاد ساله خراسان، نصر بن سَیَّار، در گرفت.

۲. گفتنی است که عصبیت و اختلاف اعراب، همزمان با شکل‌گیری قیام عباسی در شام و عراق شدت یافته بود و خلفای دمشق هم خود درگیر این تنازعات بودند؛ از جمله یزید سوم (د. ۱۲۶ ق.). برای دستیابی به خلافت و غلبه بر ولید دوم از نیروی یمانیان بر ضد مضریان سود جست و مروان بن محمد بن مروان نیز برای پیروزی بر رقبای خود، اعراب مضرری را بر کشید و با استفاده از پشتیبانی آنان در صدد تجدید عظمت گذشته خلافت اموی افتاد.

۳. درباره قیام کرمانی نک.: گردیزی، عبدالحی؛ زین الاخبار؛ ص ۲۶۲-۲۶۳. و الاخبار الطوال؛ ص ۳۵۱. و اخبارالدولة العباسية؛ ص ۲۸۹. و الکامل؛ ج ۵، ص ۳۰۴. ۴. تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۳۳۳.

۵. درباره ابو مسلم، نک.: ابن خلکان؛ وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان؛ ج ۴، ص ۷۱-۷۳. و الکامل؛ ج ۵، ص ۱۴ و ۹۳-۹۵ و بهرامیان، علی و صادق سجادی؛ «ابو مسلم» دائرة المعارف بزرگ اسلامی؛ ج ۶.



نسب این مبلغ و سیاستمدار، مانند بسیاری از قهرمانان تاریخ، در هاله‌ای از افسانه‌ها و اوهام فرو رفته است. عده‌ای وی را ایرانی و از فرزندان بزرگمهر و عده‌ای دیگر وی را برده و از موالی یک قبیله عرب می‌دانند.<sup>۱</sup> عقیده مشهور آن است که در اصفهان زاده شد، در کوفه نشو و نما یافت و در زندان با داعیان عباسی آشنا شد و در سلک پیروان این نهضت در آمد؛<sup>۲</sup> سپس به ابراهیم امام پیوست و نامش به عبدالرحمن و کنیه‌اش به ابومسلم تغییر یافت.<sup>۳</sup>

هنگامی که ابومسلم به فرمان ابراهیم امام برای رهبری دعوت به خراسان آمد، کار دعوت به دست سلیمان بن کثیر بود؛ سلیمان و یارانش تن به اطاعت از او ندادند، ناگزیر ابومسلم نزد ابراهیم بازگشت.<sup>۴</sup> ابراهیم که بنابر ملاحظات مختلف وی را بدین سمت برگزیده بود، از این گردنکشی خشمگین شد و با صدور فرمانی خطاب به همه پیروانش، ابومسلم را بر اداره امور تبلیغی نهضت در خراسان، سیستان، کرمان، جرجان، قومس، ری، اصفهان و همدان و ابوسلمه را بر اداره امور دعوت در عراق، و جزیره و شام گماشت.<sup>۵</sup> این فرمان را ابومنصور طلحة بن زریق یکی از دبیران ابراهیم امام، در میان ناباوری سلیمان و یارانش خواند. سلیمان از این فرمان چندان برآشفته که ابومسلم را دشنام داد و دوات خویش را به سوی او پرتاب کرد.<sup>۶</sup> معلوم نیست خشم سلیمان ناشی از نگرانی وی از جوانی و خامی ابومسلم بوده یا به سبب از دست دادن موقعیت برجسته خویش. هر چه بود، ابومسلم را از کار خویش باز نداشت، زیرا وی با دلگرمی و قدرت، نشر دعوت را پی گرفت و به رغم رفتار ناخوش سلیمان، با خویشتنداری، از احترام خویش نسبت به سلیمان و دیگر سران دعوت چیزی نکاست، چندانکه سرانجام سلیمان ناچار به آشتی گشت<sup>۷</sup> و زمینه‌های آشکار ساختن قیام فراهم آمد. ابومسلم از فرصت مناسبی که در پی قیام عبدالله بن معاویه و گروهی از خوارج و

۱. مسعودی، ابوالحسن؛ مروج الذهب و معادن الجواهر؛ ج ۳، ص ۲۵۴.

۲. الکامل؛ ج ۴، ص ۲۹۱. و قس.: الاخبار الطوال که گفته است: «وُلِدَ بِمِاهِ الْبَصْرَةِ» (ص ۳۳۷).

۳. همان؛ ج ۴، ص ۲۹۵. ۴. الکامل؛ ج ۴، ص ۲۹۹. ۵. اخبارالدولة العباسية؛ ص ۲۷۰.

۶. الکامل؛ ج ۵، ص ۳۴۸. ۷. البدء والتاریخ؛ ج ۶، ص ۶۳.

درگیری نصر با کرمانی در خراسان فراهم آمده بود سود جست و در بهار سال ۱۲۹ ق. با یک دسته هفتاد نفری از یارانش به بهانه حج از مرو بیرون آمد<sup>۱</sup> و خود از راه نسا به قومس رفت و مبلغان دیگر را به شهرهایی چون نیشابور، طالقان و خوارزم گسیل داشت تا آنان مردم را به پذیرش دعوت فرا خوانند.<sup>۲</sup> سرانجام وی در ۲۵ رمضان همان سال درفش سپاه عباسیان را در دهکده سفیدنج مرو برافراشت و دعوت را که سالها در خفا صورت می‌گرفت رسماً آشکار ساخت.

رهبران قیام به منظور آگاه ساختن یاران خویش از آغاز قیام، بنا بر قرار پیشین، آتش بسیار افروختند و ظرف چند روز پیروان ابومسلم از حدود شصت شهر و روستای خراسان به سفیدنج آمدند و با وی بیعت کردند.<sup>۳</sup> بدین سان سپاهی متشکل از هفت هزار نفر از مردم هرات و پوشنگ و مرو رود و طالقان و مرو و نیشابور و سرخس و بلخ و چغانیان و تخارستان و ختلان و کش و نخشب فراهم آمدند و ابومسلم مانند سرداری کارآزموده برای هر محل که به دست سپاه‌جامگان می‌افتاد، عاملانی برمی‌گزید.<sup>۴</sup> سران اموی خراسان در این هنگام خطر را احساس کردند و کوشیدند تا اختلافات خود را کنار نهند و بر ضد ابومسلم متحد شوند؛<sup>۵</sup> اما ابومسلم با دامن زدن به این اختلافات،<sup>۶</sup> کرمانی را بر آن داشت که از پیمان آشتی تن زند. ابومسلم در این راه چنان دقیق گام نهاد که اعراب یمنی و مضری برای نزدیک شدن به ابومسلم به رقابت پرداختند.

نخستین نبرد میان سپاه جامگان و سپاه اموی خراسان در ۱۳ شوال سال ۱۲۹ ه. با شکست امویان پایان یافت. به دنبال این شکست، کار امویان در خراسان چنان به سستی گرایید که نصر ناگزیر شد پیروزیهای روزافزون ابومسلم را در نامه‌ای - که مشهور

۱. اخبارالدولة العباسية؛ ص ۲۷۲. و الکامل؛ ج ۵، ص ۳۵۸. و اصفهانی، حمزه؛ کتاب تاریخ سنی

ملوک الارض و الانبياء؛ ص ۱۳۹.

۲. تاریخ الطبری؛ ج ۴، ص ۳۰۶ به بعد.

۳. الکامل؛ ج ۴، ص ۳۰۹.

۴. تاریخ یعقوبی؛ جلد ۲، ص ۳۴۲-۳۴۳.

۵. الکامل؛ ج ۴، ص ۳۰۴.

۶. به گفته یعقوبی، ابومسلم هنگام درگیری کرمانی و نصرین ستار همواره می‌گفت: «اللهم افرغ علیهما الصبر و انزع عنهما النصر» (ج ۲، ص ۳۴۱).

است - به دربار امویان گزارش کند. وی بویژه در ابیاتی که در پایان نامه خود افزود و تقریباً تمام مورخان آن را نقل کرده‌اند، وحشت و نگرانی خویش و وخامت اوضاع را آشکار ساخت:

وَيُوشِكُ أَنْ يَكُونَ لَهُ ضَرَامُ	أَرَى بَيْنَ الرَّمَادِ وَمِصِّصِ جَمْرٍ
وَإِنَّ الْحَرْبَ يُقَدِّمُهَا الْكَلَامُ	فَإِنَّ النَّارَ يَأْخُذُهَا الْعُودُ
يَكُونُ وَقُودَهَا جُثَّتْ وَهَامُ	فَإِنَّ لَمْ يُطْفِئْهَا عُقْلَاءُ قَوْمٍ
أَأَيْقَاطُ أُمَّيَّةَ، أَمْ نَيَامُ؟! <sup>۱</sup>	أَقُولُ مِنَ التَّعَجُّبِ لَيْتَ شِعْرِي

ترجمه: «من درخشش گلگون آتش را در میان خاکستر می‌بینم و چیزی نمانده است که شعله‌ور شود. چنانکه هر آتش با چوبهای آتشزنه افروخته می‌شود، سرآغاز هر نبرد نیز سخنان آتشگون است. اگر خردمندان قوم در خاموش ساختن این آتش نکوشند، بزودی پیکرها و مجسمه‌ها هیزم این آتش فروزان خواهند شد. و من با شگفتی و بهت می‌گویم: ای کاش می‌دانستم آیا امویان خوابند یا بیدار؟! <sup>۱</sup>»

نصر پی در پی به مروان و ابن هبیره، عامل عراق، نامه می‌فرستاد و درخواست کمک می‌کرد، اما سودی نمی‌برد؛ زیرا ابن هبیره از وضع نامطلوب نصر خشنود بود <sup>۲</sup> و مروان دوم، خلیفه دلیر و پرتلاش اموی، چنان درگیر شورشهای عراق و مناطق شمالی شبه‌جزیره بود که به ارسال پیامی متضمن این سخن که «إِحْسِمِ التَّوَلَّوْا مِنْ قَبْلِكَ» اکتفا کرد. <sup>۳</sup> ابومسلم در هفتم ربیع الثانی سال ۱۳۰ ق. شهر مرو، مقر حکمرانان خراسان را فتح کرد <sup>۴</sup> و به دنبال آن، شهرهای بلخ و توس و نیشابور و ری به تصرف یکی از عاملان وی به نام قحطبه بن شیبب درآمد. نصر بن سيار ناگزیر به گرگان و سپس به ساوه گریخت و

۱. مروج الذهب؛ ج ۳، ص ۲۵۵؛ قس.: تاریخ یعقوبی که این اشعار را با اندکی اختلاف آورده است (ج ۲، ص ۳۴۱).

۲. به گفته یعقوبی هنگامی که نامه به مروان رسید، وی نامه‌ای به ابن هبیره والی عراق نوشت و فرمان داد که نصر را یاری کند؛ اما ابن هبیره از این کار سر باز زد تا آنکه مروان وی را توییح و تهدید کرد (ج ۲، ص ۳۴۱).

۳. فیاض، علی‌اکبر؛ تاریخ اسلام؛ ص ۲۰۱.

۴. کتاب تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء؛ ص ۱۳۹.

## ۲۰ تاریخ خلافت عباسی

جنگ با مروان کرد.<sup>۱</sup> مروان نیز با لشکریان بسیار که از قشون مقیم شام و جزیره فراهم کرده بود، از حرّان آهنگ عراق کرد. دو سپاه در کنار رود زاب با هم درگیر شدند.<sup>۲</sup> در این نبرد سرنوشت‌ساز مروان بسختی شکست خورد و از طریق نَصبیین و دمشق به مصر گریخت.<sup>۳</sup> آخرین برخورد میان سپاه جامگان و سپاه اموی در دهکده بوسیر مصر رخ داد؛ در این نبرد مروان کشته (۱۳۲ ق.) و سرش برای سقّاح فرستاده شد.<sup>۴</sup>

۱. مروج الذهب؛ ج ۳، ص ۲۶۶-۲۷۰.

۲. تاریخ الطبری؛ ج ۴، ص ۳۵۰-۳۵۲.

۳. الفخری؛ ص ۱۹۷.

۴. مروج الذهب؛ ج ۳، ص ۲۶۱-۲۷۱.

## خلافت عباسی در دوره سلطه ایرانیان

### ۱. ابوالعباس سفاح (۱۳۲-۱۳۶ ق.)

عبدالله بن محمد، ملقب به ابوالعباس در دوازدهم ربیع الاول سال ۱۳۲ ق. به خلافت رسید.<sup>۱</sup> وی در آغاز کار خطبه‌ای ایراد کرد و در آن به وعد و وعید یاران و دشمنان پرداخت و خود را خونریزی بی‌باک (سفاح) معرفی کرد که می‌خواهد انتقام خونهایی را که امویان از هاشمیان ریخته‌اند، بگیرد.<sup>۲</sup> او در نتیجه این سیاست، سپاهی به سرداری عم خود، عبدالله بن علی، برای جنگ با مروان، آخرین خلیفه اموی، گسیل کرد. عبدالله، مروان را در کنار رود زاب - در جنگی که به همین نام مشهور شد - شکست داد و او را تا جزیره و شام و از آنجا تا فلسطین تعقیب کرد. مروان به مصر گریخت و در آنجا صالح بن علی که تازه از سوی عباسیان به حکومت رسیده بود وی را پس از نبردهای متعدّد، در دهکده بوسیر به قتل رسانید.

### قلع و قمع بنی امیه

عباسیان پس از پیروزی، انتقام سختی از امویان گرفتند که نشان‌دهنده دشمنی و کینه‌جویی سابقه‌دار میان آنان بود. این دشمنی که از روزگار جاهلیت برقرار بود، پس از ظهور اسلام شدت یافت. امویان که حکومت خود را براساس اشرافیت و برتری خاندان

۱. تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۳۴۹.

۲. نک: تاریخ الطبری؛ ج ۴، ص ۳۴۷. و تاریخ الخلفاء؛ ص ۳۱۲.

خویش بنیاد نهاده بودند، در زمان اقتدار خود از قتل و آزار و حبس بنی‌هاشم فروگذار نکردند. عباسیان نیز پس از پیروزی، به تعقیب و کشتار امویان پرداختند؛ چنانکه سقّاح چون سر مروان را بدید سجده کرد و گفت: «خدا را سپاس می‌گویم که انتقام مرا در قوم تو باقی نگذاشت<sup>۱</sup> و اکنون با کی ندارم که چه وقت مرگم فرامی‌رسد که در مقابل حسین (ع) و کسان وی دوستان تن از امویان را بکشتم و هشام بن عبدالملک را در قبال زید بن علی بسوختم».<sup>۲</sup> سقّاح همچنین داود بن علی را به ولایت کوفه و حجاز گمارد و گویی مأموریت اصلی وی تعقیب و کشتار امویان بود. داود پس از برگزاری موسم حج گروهی از امویان را در مکه به قتل رسانید و گروه دیگری از آنان را به زندان سپرد تا مردند و عده‌ای را به زنجیر کشید و به طائف فرستاد تا در آنجا کشته شوند، آنگاه به مدینه رفت و در آنجا نیز چنین کرد.<sup>۳</sup>

عبدالله بن علی نیز در شام و فلسطین به تعقیب امویان پرداخت. در فلسطین حدود هشتاد تن از امویان را کشت و بر روی اجساد نیمه‌جان آنان سفره انداخت و به طعام نشست و سپس آنان را طعمه سگان درنده کرد.<sup>۴</sup> بی‌شک شاعران بنی‌عباس در تحریک و تحریرض آنان به قتل و تعقیب بنی‌امیه تأثیر فراوان داشتند، چنانکه روزی گروهی از امویان در حضور سقّاح بودند که شاعری وارد شد و برای تهییج وی شعری خواند و دشمنی قدیم و خونهایی را که امویان از بزرگان هاشمی چون حمزه و حسین و زید و یحیی و ابراهیم امام ریخته بودند، یاد کرد؛<sup>۵</sup> سقّاح به هیجان آمد و دستور داد امویان حاضر را از دم تیغ گذرانیدند. این انتقامجوییها چنان خشن و فراگیر بود که مردگان بنی‌امیه نیز از آن در امان نماندند؛ چنانکه عبدالله بن علی به فرمان سقّاح قبور بنی‌امیه، از جمله قبر زید بن معاویه و هشام بن عبدالملک را شکافت و استخوانهای پوسیده هشام را شلاق زد<sup>۶</sup> تا بدین وسیله انتقام شلاقهایی که او بر پدرش زده بود بازستاند.

۲. مروج الذهب؛ ج ۳، ص ۲۷۱.

۴. همان؛ ص ۳۵۵.

۶. همان؛ ۳۵۶-۳۵۷.

۱. اصفهانی، ابوالفرج؛ الاغانی؛ ج ۴، ص ۳۳۷.

۳. تاریخ الیعقوبی؛ ج ۲، ص ۳۵۲.

۵. همان؛ ص ۳۵۹.

این شیوه برخورد دستگاه خلافت عباسی، عرب نژادانی را که تمایلات اموی و تعصبات عربی داشتند، ناراضی کرد و زمینه ایجاد آشوبها و مخالفت‌هایی را از جانب هواخواهان بنی‌امیه در شام و عراق و حجاز فراهم کرد، چنانکه ابومحمد یزیدبن عبدالله بن یزیدبن معاویه، مشهور به سفیانی، در شام و محمدبن مسلمة بن عبدالملک در حران شورش کردند که پس از لشکرکشی عباسیان شورش آنان فرو نشست؛ نیز عبدالرحمن اموی (عبدالرحمن داخل) از چنگ عقوبت عباسیان گریخت و موفق گردید که دولت امویان اندلس را - که در واقع اولین دولت مستقل در قلمرو عباسیان و نخستین گام در تجزیه سیاسی جهان اسلام به شمار می‌رود - تأسیس کند.

### کنارزدن علویان

علویان، خاصه بنو حسن و شیعیان آنان، در پیروزی نهضت عباسی نقش بسزایی داشتند و در کار برانداختن بنی‌امیه کوشش بسیار کردند؛ از این رو انتظار داشتند که پس از پیروزی سهم در خوری در امور سیاسی داشته باشند؛ اما به رغم این انتظار، عباسیان از همان آغاز نسبت به شیعیان علی (ع) خشونت بسیار نشان دادند و در قلع و قمع آنان از هیچ کوششی دریغ نوزیدند. این بی‌مهریها از همان آغاز موجب بروز شورشهایی از جانب شیعیان شد؛ از آن جمله قیام شریک بن شیخ‌المهري<sup>۱</sup> در ماوراءالنهر است که بعضی آن را قیامی شیعی دانسته‌اند. تبار و ریشه شریک روشن نیست؛ بعضی وی را از سپاهیان اموی مقیم بخارا و بعضی دیگر او را از هواخواهان شیعیان می‌دانند که از عباسیان سرخورده و ناراضی شده بود.<sup>۲</sup> شریک پس از آنکه بیداد و نامردی عباسیان را در آغاز کار بدید، سر به قیام برداشت (۱۳۲ ق.) و حدود سی هزار نفر از ناراضیان نیز به او پیوستند.<sup>۳</sup> وی نارضایتی خویش را چنین بیان کرده است: «ما به خاندان محمد (ص) سوگند وفاداری

۱. یا قهری (نک: البدء والتاریخ؛ ج ۶، ص ۷۴).

۲. دنیل، التون ل.؛ تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسیان؛ ص ۹۲.

۳. البدء والتاریخ؛ ج ۶، ص ۷۴.

نخوردیم تا خون بریزیم و ستم برانیم».<sup>۱</sup> به گفته نرشخی، شریک می‌گفت: «از رنج مروانیان اکنون خلاص یافتیم، ما را رنج آل‌عباس نمی‌باید. فرزندان پیغمبر باید که خلیفه پیغمبر بود».<sup>۲</sup> شریک از احساسات ضدعباسی مردم بهره جست و گروه بسیاری را برای مبارزه فراهم کرد. با آنکه مقدسی پیروان وی را از اراذل و اوپاش جامعه ذکر کرده است،<sup>۳</sup> نرشخی نوشته است که بلندپایگانی همانند امیران بخارا و خوارزم و حکام عرب و بیشتر اهل بخارا به وی پیوستند.<sup>۴</sup> سرانجام ابومسلم لشکری همراه زیادبن صالح به دفع شریک گسیل کرد<sup>۵</sup> و زیاد به کمک بخارا خدای جنبش وی را فرو نشانده.<sup>۶</sup> قیام شریک بیان‌کننده این است که عباسیان با استفاده از موقعیت و اعتبار علویان، آنان را فریفته و پس از پیروزی، آنها را از دخالت در امور کنار گذاشته‌اند و چنانکه در فصول بعد بیان خواهیم کرد، همین امر زمینه‌ساز قیامهای متعدد آنان، بر ضد خلافت عباسی شد.

#### استوار شدن قدرت عباسیان

سفاح در دوره خلافت خویش موفق گردید بر تمام قلمرو امویان، بجز اندلس، مسلط شود. وی برای آنکه تسلط بیشتری بر قلمرو عباسی داشته باشد، ولایت ممالک را تا حد امکان به خویشاوندان خود می‌داد و هر کس را که مانع اقتدار خویش می‌دید از میان برمی‌داشت. با وجود این، خراسان و بیشتر مناطق ایران در دست ابومسلم باقی ماند. وی فرمانروای مطلق‌العنان آن دیار بود و مخالفان و یاغیان را سرکوب کرد و بعضی از یاران نهضت را به بهانه تخلف از اصول دعوت عباسی از میان برداشت؛ از جمله سلیمان بن کثیر را به قتل رسانید<sup>۷</sup> و کشتن ابوسلمه خلال نیز به اشاره و تأیید وی صورت گرفت.

۱. تاریخ‌الیعقوبی، ج ۲، ص ۳۵۴. و تاریخ‌الطبری؛ ج ۴، ص ۳۶۶.

۲. تاریخ بخارا؛ ص ۸۶. ۳. البدء والتاریخ؛ ج ۶، ص ۷۴.

۴. تاریخ بخارا؛ ص ۸۶. ۵. تاریخ‌الیعقوبی؛ ج ۲، ص ۳۵۴.

۶. تاریخ بخارا؛ ص ۸۷.

۷. درباره سلیمان و قتل او نک: اخبارالدولة العباسية؛ ص ۱۶۹. و مجمل‌التواریخ والقصص؛ نویسنده

ناشناس، ص ۳۲۳. و تاریخ‌الطبری؛ ج ۴، ص ۳۸۶.



### ابوسلمه خلال و قتل او

حفص بن سلیمان<sup>۱</sup> یا حفص بن غیاث بن سلیمان<sup>۲</sup> معروف به ابوسلمه خلال نقش بسزایی در براندازی خلافت اموی و برقراری خلافت عباسی داشت. با وجود این، جزئیات زندگی وی پیش از آغاز دعوت عباسی بدرستی دانسته نیست. وی را از موالی بنی همدان یا موالی بنی حارث بن کعب دانسته‌اند. درباره نسبت وی نیز اختلاف است.<sup>۳</sup> آنچه روشن است اینکه وی از حمله موالی ایرانی و از توانگران اهل کوفه و داماد بکیر بن ماهان، دبیر و مشاور عالی ابراهیم امام، بود. بکیر هنگام مرگ، ابوسلمه خلال را برای پیشبرد دعوت عباسی به ابراهیم امام معرفی کرد و او را به جانشینی خود برگزید.<sup>۴</sup> ابراهیم در نامه‌ای که به ابوسلمه نوشت او را از امر دعوت آگاه کرد و به سال ۱۳۰ ق. که نظارت بر دعوت را در ولایت مرکزی و شرق ایران به ابومسلم واگذار کرد، ولایت عراق و جزیره و شام را به ابوسلمه سپرد.<sup>۵</sup>

ابوسلمه و ابومسلم در طول دعوت همواره با یکدیگر در ارتباط بودند و حتی گاهی ابوسلمه دستورهایی از جانب ابراهیم امام برای ابومسلم صادر می‌کرد.<sup>۶</sup> وی تا مدتی همت خود را برای گسترش دعوت عباسی به کار گرفت؛ اما در آستانه پیروزی نهضت از عباسیان روی گردان شد و درصدد انتخاب یکی از علویان به خلافت برآمد؛ از این رو هنگام ورود خاندان عباسی از حمیمه به کوفه (محرّم ۱۳۲ ق.) آنان را در خانه ولید بن سعد پنهان کرد و خبر ورودشان را پنهان نگاه داشت و با سه تن از بزرگان علوی به منظور ترغیب آنان برای پذیرش خلافت، مکاتبه کرد. فرستاده ابوسلمه ابتدا نزد جعفر بن محمد الصادق (ع) آمد و نامه وی را به امام داد؛ اما آن حضرت از پذیرش

۱. دینوری، ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه؛ الامامة و السياسة؛ ج ۲، ص ۱۶۱.

۲. صابی، ابوالحسن هلال بن محسن بن ابراهیم؛ تحفة الامراء فی تاریخ الوزراء؛ ص ۱۲۹.

۳. برخی گفته‌اند خرید و فروش سرکه (=خل) می‌کرد و بعضی او را به پیشه سازندگان شمشیر (خلل السیوف) منسوب می‌کنند.

۴. الاخبار الطوال؛ ص ۳۲۷. و جهشیاری، ابوعبدالله محمد بن عبدوس؛ الوزراء و الکتاب؛ ص ۵۵.

۵. اخبار الدولة العباسية؛ ص ۲۶۰-۲۶۸.

۶. همان، ص ۲۶۸.

دعوت خودداری کرد و در جواب، نامه ابوسلمه را در شعله چراغ سوزانید. آنگاه، فرستاده نزد عبدالله محض رفت و نامه دوم ابوسلمه را به او داد. عبدالله از دیدن نامه خوشحال شد و آن را نزد امام صادق (ع) برد که امام فرمود: «این آرزوهای باطل را از خود دور کن که مانند این نامه پیش از تو برای من آمده است.» عمر بن علی بن زین العابدین (ع) نیز پیشنهاد ابوسلمه را رد کرد و گفت: «من صاحب نامه را نمی‌شناسم تا پاسخی به او بدهم».<sup>۱</sup>

همزمان با تلاشهای ناکام ابوسلمه، فرستادگان ابومسلم و گروهی از سرداران خراسان، از جمله ابوحمید سمرقندی و ابوالجهم بن عطیه به نهانگاه ابوالعباس درآمدند و شتابان وی را به خلافت برداشتند. وقتی که خبر ملاقات سران سپاه خراسان با ابوالعباس به ابوسلمه رسید، از بیم کشف توطئه خود با عجله نزد وی رفت و با او بیعت کرد و در عذر تعلق خویش گفت که می‌خواسته است کارها را سامان بخشد و آنگاه امام را ظاهر کند.<sup>۲</sup> چنانکه پیشتر گذشت، سقاح از قصد ابوسلمه آگاه شده بود، اما برخلاف میل باطنی و به دلیل نفوذ فراوان وی در میان یارانش، تا فراهم شدن زمان مناسب از خطای وی چشم‌پوشی کرد؛ اما همواره کینه ابوسلمه را به دل داشت و برای نابودی وی در پی فرصتی مناسب بود.

گزارشهای مربوط به قتل ابوسلمه سخت آشفته است؛ اما در بیشتر روایات، دست ابوجعفر منصور، برادر خلیفه، در طرح توطئه قتل او آشکار است. در این میان گزارشی که دقیقتر و درست‌تر به نظر می‌رسد آن است که چون سقاح آهنگ قتل ابوسلمه کرد، یکی از نزدیکانش وی را از خطر شورش ابومسلم آگاه و به وی توصیه کرد که خلیفه نامه‌ای به ابومسلم بنویسد و در این باره با وی رایزنی کند که مبادا مخالف خوانی ابوسلمه به اتکای ابومسلم باشد؛ از این رو نامه‌ای به ابومسلم نوشت و او را از نیرنگ

۱. تاریخ‌الیعقوبی؛ ج ۲، ص ۳۴۹. و البدء والتاریخ؛ ج ۶، ص ۶۹. و تنوخی؛ ابوالحسن بن علی؛ الفرج بعدالشد؛ ج ۴، ص ۲۷۵-۲۷۶.

۲. تاریخ‌الیعقوبی؛ ج ۲، ص ۳۴۹. و انساب‌الاشراف؛ ج ۳، ص ۱۳۹.

«ابوسلمه» و اتهامات او آگاه کرد و ابومسلم که خود نیز از نفوذ فراوان ابوسلمه در عراق ناخشنود بود، فرصت را برای تصفیه حسابهای شخصی مناسب دانست و یکی از مزدوران خویش را به کوفه فرستاد؛ وی با اجازه و اطلاع خلیفه، شبانه ابوسلمه را غافلگیر کرد و به قتل رسانید.<sup>۱</sup> روز بعد آوازه در انداختند که خوارج وزیر آل محمد (ص) را کشته‌اند و جنازه او را با احترام به خاک سپردند.<sup>۲</sup>

### بیم سقّاح از گسترش دامنه قدرت ابومسلم

خلافت سقّاح تقریباً یکسره به سرکوبی بی‌رحمانه مخالفان دولت عباسی و هواخواهان بنی‌امیه سپری گردید. در نتیجه این خونریزیها، عباسیان نه تنها بنی‌امیه را نابود کردند، بلکه آل علی (ع) و شیعیان و حتی یاران و دعوتگران خویش را - که خلافت و دولتشان مرهون زحمات آنان بود - از میدان به در کردند. بدین ترتیب، پس از قتل سلیمان بن کثیر و ابوسلمه خلال نوبت به ابومسلم می‌رسید که نفوذ و قدرت او در ایران خواب آرام را از چشم او ربوده بود. عباسیان همواره از نفوذ و اقتدار ابومسلم نگران و هراسان بودند؛ به همین سبب سقّاح با طرح نقشه‌ای زیاد بن صالح و سیاح بن نعمان را با وعده حکومت خراسان بر ضد ابومسلم بشورانید، اما ابومسلم از این نیرنگ آگاهی یافت و توطئه‌گران را سرکوب کرد و در پاسخ به این عمل خلیفه و به نشانه آگاهی از توطئه مرموز دستگاه خلافت، سر زیاد بن صالح را برای سقّاح فرستاد و خلیفه جز خاموشی مصلحت ندانست. چندی پیش از مرگ سقّاح به سال ۱۳۶ ق. ابومسلم از خلیفه خواست که امارت حج را به او واگذارد<sup>۳</sup>؛ اما خلیفه به اشارت منصور از پذیرفتن این درخواست استکفاف ورزید و امارت حج را به خود منصور داد.<sup>۴</sup> در واقع سقّاح و منصور بیم آن

۱. انساب الاشراف؛ ج ۳، ص ۱۵۶. و الوزراء والکتاب؛ ص ۶۰. و اسماء المفتالین؛ ص ۱۸۸ و العیون والحدائق؛ نویسنده ناشناس؛ ص ۲۲۲.

۲. برای اطلاع بیشتر درباره زندگی ابوسلمه، نک: بهرامیان، علی؛ «ابوسلمه» دائرة المعارف بزرگ اسلامی؛ ج ۵.

۳. البدء والتاریخ؛ ج ۶، ص ۷۶.

۴. الکامل؛ ج ۵، ۴۵۸-۴۵۹.

داشتند که سردار سیاه‌جامگان در مکه یا مدینه با علویان که مدعی خلافت بودند همداستان شود و خلافت را از آنان بگرداند؛ همچنین از اعتبار و نفوذ روزافزون وی در دل مسلمانان نگران بودند. از این رو، منصور در صدد برآمد که ابومسلم را در این سفر به قتل رساند، اما سقّاح احتیاط کرد و او را از این کار منصرف نمود، تا اینکه منصور این کار را در زمان خلافت خود انجام داد.

پایتخت سقّاح شهر هاشمیه در کنار انبار واقع در غرب فرات بود. انبار به دست شاپور پسر هرمز و ظاهراً به منظور ایجاد مرکزی برای ذخایر و مهمّات جنگی دولت ایران، بنا گردیده بود. سقّاح بنای آن شهر را تجدید و قصرهایی در آن بر پا کرد و سرانجام در ذی‌حجه ۱۳۶ ق. در همان جا به علت ابتلا به بیماری آبله درگذشت.<sup>۱</sup>

## ۲. خلافت ابوجعفر منصور (۱۳۶-۱۵۸ ق.)

ابوجعفر عبدالله بن محمد بن علی چندی پیش از آغاز دعوت عباسی در دهکده حُمیمه تولد یافت و با آنکه بزرگتر از سقّاح بود، ابراهیم امام ابوالعباس را بر وی مقدّم کرد؛ چه مادر منصور، سلامه، کنیزی بربری بود. منصور هنگام درگذشت سقّاح در سفر حج بود و خیر درگذشت برادر را در راه مکه یافت<sup>۲</sup> و چون از مدتی پیش به ولیعهدی معین شده بود، با شنیدن خبر مرگ سقّاح خود را به عراق رسانید و زمام امور را به دست گرفت و از مردم برای خود و پس از خود برای عیسی بن موسی بیعت گرفت.

### شورش عبدالله بن علی

عبدالله بن علی، عمّ خلیفه، نقش بسزایی در استوار کردن قدرت آل عباس ایفا کرد؛ از این رو انتظار داشت که پس از سقّاح به خلافت برسد و چون به فرمان سقّاح در اواخر عمر وی، لشکری بزرگ برای جنگ با روم فراهم کرده بود<sup>۳</sup> و خود را متکی بدان لشکر

۱. نک: تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۳۵۸. و یعقوبی، احمد بن واضح، البلدان؛ ص ۷ و ۸

۲. تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۳۶۴.

۳. همانجا.

می دانست، به مخالفت با منصور برخاست. براساس روایات گویی آل عباس منتظر مخالفت و شورش عبدالله بودند؛ زیرا هنگام وفات ابوالعباس، عیسی بن علی دوست نداشت که با عبدالله مکاتبه کند. از این رو، موضوع درگذشت خلیفه و جانشینی منصور را به صالح بن علی - که در مصر بود - گزارش کرد و به او دستور داد که به شام رود و از عبدالله بن علی بیعت بگیرد.<sup>۱</sup>

عبدالله پس از دریافت این خبر بی درنگ گروهی از نزدیکان و فرماندهان سپاه خویش را و داشت تا گواهی دهند که سقاح وی را به ولیعهدی برگزیده است<sup>۲</sup>؛ آنگاه سپاهیان و بیشتر مردم شام با او بیعت کردند و او با سپاهی گران رهسپار عراق شد. در این زمان، منصور که در کوفه بود به انبار آمد و بر خزانه و دارالخلافه دست یافت و ابومسلم را که تازه از حج باز آمده بود و در مرکز خلافت حضور داشت به جنگ عبدالله گسیل کرد.<sup>۳</sup> ابومسلم از این کار خشنود نبود و فرصت را برای تصفیه حساب با رقیب خویش مناسب نمی دانست و بر آن بود که عبدالله و منصور را به حال خویش واگذارد و خود به خراسان رود، اما بنا به توصیه نزدیکان خود و اصرار منصور این مأموریت را پذیرفت. دو سپاه در نصیبین رویاروی هم قرار گرفتند و با آنکه سپاه شام از حیث عده و عُدّه بر سپاه خراسان برتری داشت، ابومسلم با آرایش جنگی خاص خود شامیان را شکست داد. عبدالله نزد برادرش، سلیمان بن علی، که در بصره بود گریخت و ابومسلم بر اموال و دارایی فراوان وی دست یافت و به این ترتیب منصور «سر مار به دست دشمن بکوفت». خلیفه چون خبر شکست عبدالله را شنید، کسانی را به شام فرستاد تا حساب اموال و خزائنی را که در این جنگ به دست ابومسلم افتاده بود نگه دارند و فرمان امارت مصر و شام را به او تسلیم کنند، تا از این راه ابومسلم را از خراسان و یارانش دور کند. فرستادگان خلیفه چون مقصود خویش را باز نمودند، ابومسلم برآشفته و پرخاش کرد و گفت: «آیا در خون مسلمانان آمینم و در مال آنها

۱. همانجا.

۲. تاریخ الطبری؛ ج ۴، ص ۳۷۷.

۳. کتاب تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء؛ ص ۱۳۹.

نیستم؟» آنگاه به منصور و فرستادگانش ناسزا گفت و فرمان امارت را رد کرد و با خشم و ناراحتی راه خراسان را در پیش گرفت.<sup>۱</sup>

### فرجام ابومسلم و بازتاب قتل او

چنانکه گذشت، قدرت فراوان ابومسلم مایه نگرانی دستگاه خلافت عباسی شده بود. موقعیت و نفوذ سیاسی وی چنان بود که فرمانروایان و سرداران نظامی ناحیه شرقی خلافت را بی فرمان خلیفه تعیین می‌کرد و به نام خویش سکه می‌زد و خلیفه در عراق بدون دستور او هیچ کار مهمی انجام نمی‌داد.<sup>۲</sup> این مایه قدرت و شوکت، رشک و کینه عباسیان، خصوصاً منصور را برانگیخت و وقوع چند ماجرا آتش دشمنی میان آن دو را بیش از پیش برافروخت.

۱. ماجرای ابن هبیره. یزید بن عمر بن هبیره آخرین کارگزار اموی در عراق بود. وی به شفاعت منصور و به شرط تسلیم واسط مورد بخشش سقاح قرار گرفت، ولی ابومسلم بی‌درنگ نامه‌ای به سقاح نوشت و خواستار اعدام او شد.<sup>۳</sup> سقاح برخلاف میل منصور و از بیم خشم ابومسلم و یارانش، ابن هبیره را به بهانه آنکه شروط عفو را به جا نیاورده است، از میان برداشت.<sup>۴</sup>

۲. کشمکش سیاسی در فارس. به دنبال قتل ابوسلمه، ابومسلم محمد بن اشعث خزاعی را به فارس فرستاده بود تا همه مأموران و والیان ابوسلمه را از میان بردارد و خود حکومت آن دیار را به دست گیرد. در این هنگام، عیسی بن علی که از جانب سقاح ولایت فارس یافته بود از راه رسید؛ اما محمد بن اشعث از پذیرش او سر باز زد و عیسی را به مرگ تهدید کرد و گفت که ابومسلم به او فرمان داده است تا هر کس را که بدون دستور وی مدعی فرمانروایی فارس گردد به قتل رساند. مسلماً تحمل این موضوع برای

۱. تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۳۶۶.

۲. زین الاخبار؛ ص ۱۲۰ و مجمل التواریخ والقصص؛ ص ۳۱۳. ۳. الوزراء والکتاب؛ ص ۹۳.

۴. تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۳۵۴. و وفیات الاعیان؛ ج ۴، ص ۲۰۶-۲۰۹.

عباسیان دردناک بود و خشم آنان را بیش از پیش بر ضد ابومسلم برانگیخت.  
 ۳. ماجرای زیاد بن صالح. پیش از این درباره شورش و توطئه او که به تحریک  
 سقاح بر ضد ابومسلم در جریان بود سخن گفتیم.

به دنبال رفتار منصور با ابومسلم در قضیه سرکوب شورش عبدالله بن علی و  
 فرستادن گروهی برای ننگه داشتن حساب غنایم جنگ، ابومسلم با خشم بسیار آهنگ  
 خراسان کرد. خلیفه برای بازداشتن ابومسلم از رفتن به خراسان کوشید که وی را با  
 پیشنهاد پذیرش حکومت شام و مصر بفریبد؛ اما ابومسلم که می دانست تنها پایگاه  
 استوار او خراسان است، از پذیرفتن آن سرباز زد.<sup>۱</sup> خلیفه این بار کوشید تا با فرستادن  
 پیک و ارسال پیام وعد و وعید او را رام کند؛ همچنین یاران ابومسلم را واداشت تا به او  
 نامه بنویسند و به دوستی با خویش دلگرمش کنند.<sup>۲</sup> نیز بر آن شد تا با وعده حکومت  
 خراسان و پرداخت رشوه‌ای کلان، ابوداود جانشین مورد اعتماد ابومسلم را وادارد که راه  
 خراسان را بر ابومسلم ببندد و او را به فرمانبرداری از خلیفه فرا خواند.<sup>۳</sup> سرانجام ابومسلم  
 فریفته وعده‌های دروغین خلیفه و یارانش شد و از میانه راه به عراق بازگشت و به توطئه  
 منصور در سال ۱۳۷ ق. به قتل رسید<sup>۴</sup> و بدین گونه مرد بزرگی که به گفته مأمون، تالی  
 اردشیر و اسکندر بود<sup>۵</sup> بر سر یک اشتباه نابود شد؛ زیرا به قول خودش اندیشه و رأی  
 درست را در ری جا گذاشت.<sup>۶</sup>

ابومسلم نفوذی بسیار میان یارانش داشت و عباسیان از کشتن وی بیمناک  
 بودند؛<sup>۷</sup> از این رو پس از مرگش، وی را ابومجرم خواندند و کوشیدند تا او را خونخوار،

۱. الکامل؛ ج ۴، ص ۳۸۱. ۲. الکامل؛ ج ۵، ص ۴۷۱. و الفخری؛ ص ۱۶۹.

۳. تاریخنامه طبری؛ ج ۲، ص ۱۰۸۵.

۴. تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۳۶۷-۳۶۸. و تاریخ الطبری؛ ج ۴، ص ۳۸۶. و کتاب تاریخ سنی ملوک الارض و  
 الانبیاء؛ ص ۱۴۰. و قس.: انساب الاشراف که آن را در سال ۳۰۶ ق. دانسته است (ج ۳، ص ۳۰۴).

۵. مجمل التواریخ والقصص؛ ص ۳۱۶.

۶. «ترکت الرأی بالزی» ضرب المثل شده است.

۷. صدیقی، غلامحسین؛ جنبشهای دینی ایران در قرنهای دوم و سوم هجری؛ ص ۲۵۵.

بی‌رحم، ستمکار، خائن و بدنام معرفی نمایند. با وجود این، خلیفه به دلیل ترس از انتقامجویی لشکریان ابومسلم که همراه وی به دارالخلافة آمده و هنوز چشم به راه او بودند، پاداش بسیاری به آنان داد.<sup>۱</sup> گروهی از آن لشکریان که در برابر قتل سردارشان چاره‌ای نداشتند، از گرفتن این حق‌السکوت شرمسار شدند و زیر لب می‌گفتند: «رهبر خود را به درهم فروختیم»<sup>۲</sup> و برخی دیگر که به ابومسلم وفادار بودند به فکر انتقام افتادند. آنچه گذشت در عراق بود، اما در خراسان قتل ابومسلم نارضاییها و شورشهای بسیاری پدید آورد؛<sup>۳</sup> زیرا ابومسلم در آنجا نه تنها رهبر سیاسی و سردار نظامی، بلکه پیشوای دینی تلقی می‌شد؛ به همین دلیل بود که عیسی‌بن علی پس از آنکه منصور ابومسلم را کشت، با شگفتی گفت: «او را کشتی! با سپاهیان که او را چون پروردگار خود می‌دانند، چه می‌کنی؟»<sup>۴</sup> از این رو، قیامها و نهضت‌هایی که پس از مرگ وی به خونخواهی‌اش رخ داد، گاه صبغه دینی نیز داشت، چنانکه راوندیان و بومسلمیه و سپیدجامگان در عقاید دینی خویش ابومسلم را امام خود می‌دانستند و بسیاری از ایرانیان، او را یگانه امام واقعی خویش می‌شمردند و مقامی شبیه به مهدویت و حتی الوهیت برایش قائل بودند.<sup>۵</sup>

بیشتر یاران ابومسلم، روستاییان و مردم فرودستی بودند که برای کامیابی قیام عباسی کوشش بسیار کرده بودند و اکنون که رهبرشان قربانی کینه و آذخیا‌ت‌نکاران عباسی شده بود به قصد خونخواهی و باگرایش به افکار کفرآمیز و ملحدانه، دست به شورش می‌زدند. در واقع، نام و یاد ابومسلم به شعاری مبدل گردید که روستاییان ساده دل را پیرامون هر کس که آن را بر زبان می‌آورد جمع می‌کرد؛ چنانکه کسانی چون اسحاق ترک، سنباد، مقنع و حتی بابک خرم‌دین برای نشر دعوت خویش از آن بهره گرفتند و حتی جنبشهای شعوبی با خاطره ابومسلم قرین شد. این مایه مهر و علاقه، نیرویی بود که

۱. الاخبار الطوال؛ ص ۳۸۲. ۲. تاریخ الطبری؛ ج ۴، ص ۳۸۷.

۳. بارتولد، و؛ ترکستان‌نامه؛ ج ۲، ص ۴۳۲. ۴. الاخبار الطوال؛ ص ۳۸۲.

۵. الفرق بین الفرق؛ ص ۲۴۲. و فرق الشیعة؛ ص ۴۱.



همواره دستگاه خلافت عباسی را تهدید می‌کرد و چنانکه بعدها معلوم گشت، این قیامها نقش بسزایی در تضعیف قدرت آل عباس ایفا کردند.

### شورش غلاة

شورش سنباد.<sup>۱</sup> نخستین نماد بیزاری از قتل ابومسلم، در شورش سنباد تجلی یافت. این شورش از آن جهت که موج مخالفت با عباسیان را به بیرون از خراسان هدایت کرد، اهمیت بسیاری دارد. درباره سنباد و چگونگی ارتباط و دوستی اش با ابومسلم، روایات گوناگون و گاهی افسانه‌آمیز است. بعضی بدون اشاره به سابقه دوستی میان آن دو، برآند که پس از قتل ابومسلم گروهی از پیروانش سنباد را برای خونخواهی او برانگیختند.<sup>۲</sup> براساس روایتی که صحیحتر به نظر می‌رسد سنباد یکی از توانگران نیشابور بود که چون اعراب خراسان پسرش را کشته بودند به سیاه‌جامگان پیوست<sup>۳</sup> هنگام آشوب خراسان بر ضد امویان، مردم نیشابور را به شورش برانگیخت و آنان را تشویق کرد که اشراف عرب را بکشند و خود جامه سیاه پوشید و با رسانیدن تدارکات به سیاه‌جامگان، آنها را یاری داد. این کار توجه ابومسلم را جلب کرد و او را بر آن داشت که با سنباد طرح دوستی افکند؛ بدین ترتیب رابطه‌ای مستحکم و استوار میان آنان برقرار گردید. از این رو شگفت نیست که پس از قتل ابومسلم، وی با چنان شور و التهابی به خونخواهی اش برخیزد؛ چنانکه سوگند یاد کرد که جان و مال خویش را برای خونخواهی او صرف کند.<sup>۴</sup> بی‌تردید خونخواهی ابومسلم در نهضت سنباد بهانه‌ای بیش نبود، زیرا وی می‌کوشید با نشر مبادی و اصول غلاة و اهل تناسخ، خاطره دلاوران قدیم را در دل ایرانیان ستم‌کشیده و کینه‌جوی زنده کند و برای مبارزه با دستگاه خلافت، ایرانیان

۱. سنباد یا سنباد که بعدها سنباد و سنباط و در بعضی کتب عربی سنفاط آمده است، از دو جزء «سن» یا «سن» که معنایش معلوم نیست و «پاذ» که همان کلمه «پات» است تشکیل شده است و به معنای «در پناه» است (جنبشهای دینی ایران، ص ۱۷۱).

۲. تاریخ‌الیعقوبی؛ ج ۲، ص ۳۶۸.

۳. نظام‌الملک؛ سیرالملوک؛ ص ۲۵۸.

۴. تاریخنامه طبری؛ ج ۲، ص ۱۰۹۳.

ناراضی را از هر فرقه و گروهی بر گرد خویش فراهم آورد؛ از این رو با حسن تدبیر بر ری و خزانه ابومسلم دست یافت و زرتشتیان آن دیار و طبرستان و مردم قومس را به خونخواهی ابومسلم فرا خواند و آنان نیز با اشتیاق دعوت وی را پذیرفتند.<sup>۱</sup> بعلاوه، گروه بسیاری از علایه شیعه و خرمدینان و مزدکیان و عده‌ای از یاران ابومسلم که او را زنده می‌پنداشتند نیز در این ماجرا با وی همراه شدند.<sup>۲</sup> از روایات چنین استنباط می‌شود که سنباد بدون آنکه تعصبی نسبت به کیش خویش نشان داده باشد، به برکت تدبیر و سیاست در مدت بسیار کوتاهی موفق به جلب و جذب گروه‌های بسیاری از عناصر مختلف و صاحبان آراء و مذاهب گوناگون برای نیل به اهداف خود شده است. پس از آنکه سنباد با سپاه صد هزار نفری خویش بر ری تسلط یافت، آهنگ همدان کرد تا نیت اصلی خویش، یعنی برچیدن دستگاه خلافت و سلطه عرب، را عملی سازد.<sup>۳</sup> گسترش شگفت‌انگیز این شورش هم خلیفه عباسی را غافلگیر ساخت و هم مسلمانان بومی را که به سرکردگی عاملان دشتی و قومیس به مقابله با سنباد برخاستند، سرکوب کرد. در این زمان منصور عباسی، جهورین المزار العجلی را با سپاهی از مردم خوزستان و فارس و عشایر عجلی به مقابله با سنباد فرستاد. دو سپاه در محلی بنام جزجینان<sup>۴</sup> درهم آویختند و جنگی هولناک در انداختند. نبرد چهار روز به طول انجامید تا آنکه سپاه سنباد شکست خورد.<sup>۵</sup> بیشتر منابع سبب شکست او را این می‌دانند که زنان و کودکان اسیر مسلمانان را بر شترانی سوار کرد و در مقدمه لشکر خویش قرار داد و چون مسلمانان شتران را رم دادند، آنها ترسیدند و عقب نشستند و صفوف سپاه سنباد را درهم ریختند و پایکوب کردند.<sup>۶</sup> سنباد از میدان گریخت تا به اسپهبد خورشید<sup>۷</sup> در طبرستان پناه جوید. خورشید پسر عم خود، توس، را

۱. تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۳۶۸. و البدوه والتاریخ؛ ج ۶، ص ۸۲ و ۸۳. و مروج الذهب؛ ج ۳، ص ۳۰۶.

۲. سیر الملوک؛ ص ۲۷۹ و ۲۸۰. و الکامل؛ ج ۵، ص ۴۸۱. ۳. همانجا.

۴. «جزجینان» دیه بزرگی است میان ساوه و ری (معجم البلدان؛ ج ۲، ص ۵۵).

۵. تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۳۸۶؛ ابن اسفندیار، بهاء الدین محمد بن حسن؛ تاریخ طبرستان؛ ج ۱، ص ۱۷۴.

۶. الکامل؛ ج ۵، ص ۴۸۰. و الفخری؛ ص ۱۷۱.

۷. تاریخ طبرستان؛ ج ۱، ص ۱۷۴ و قس.: تاریخ الطبری که از فردی به نام لوتان طبری و هرمزین اسفندجانی

نام می‌برد (ج ۴، ص ۳۸۸).

با هدایا و تحفه‌های بسیار به استقبال وی فرستاد؛ اما سنباد با درشتی و ناسپاسی با توس رفتار کرد و خشم او را برانگیخت و او هم در فرصتی مناسب سنباد را به قتل رسانید. این اقدام اسپهبد را متأثر کرد، با این همه چون در مقابل عمل انجام شده قرار گرفته بود، سر سنباد را با شتاب برای خلیفه فرستاد تا به همیاری با وی متهم نشود (۱۳۷ ق).

با آنکه هدف آشکار شورش سنباد خونخواهی ابومسلم بود، اهداف پنهان قیام کوتاه وی وسیعتر بود. در واقع سنباد برآن بود تا با استفاده از شور و احساسات ملی و مذهبی گروه‌های مختلف، سیادت عرب و اسلام را از میان بردارد و خلافت عباسی را به انتقام خون ابومسلم نابود سازد. اما هیچگاه بدین هدف دست نیافت. با وجود این، از قیام وی چنین برمی‌آید که این شورش ریشه در دعوت عباسیان داشت، زیرا همکاری و همیاری گروه‌های مختلف، خصوصاً شیعیان با نهضت سنباد نمایانگر نومیدی و سرخوردگی آنان از نتایج نهضت عباسی و نارضایی از استبداد آل عباسی و کنار زدن آنان از صحنه قدرت بود.

شورش اسحاق ترک. خونخواهی ابومسلم یک چند نیز بهانه‌ای در دست اسحاق ترک شد. ظاهراً اسحاق پیش از قیام در گمنامی می‌زیسته است؛ از این رو روایات مربوط به او بشدت آشفته است. گروهی وی را از نسل زیدبن علی (ع) و بعضی او را مردی عامی و از شمار سربازان عادی ابومسلم دانسته‌اند.<sup>۱</sup> ترک بودنش نیز مورد تردید است؛ زیرا به نظر می‌رسد که چون مدتی میان ترکان ماوراءالنهر به سر برده است، لقب ترک را به وی داده‌اند.<sup>۲</sup> به دنبال قتل ابومسلم، اسحاق بلافاصله به ماوراءالنهر رفت تا با استفاده از موقعیت پیشین و گسترش عقاید بومسلمیه و جمع‌آوری یارانش انتقام خون او را بگیرد. در اندک زمانی گروه بسیاری از بومسلمیه و رزّامیه<sup>۳</sup> و حتی زرتشتیان به وی

۱. ابن ندیم، اسحاق بن محمد؛ الفهرست؛ ص ۵۳۱. ۲. همانجا.

۳. رزّامیه، پیروان فردی به نام رزّام بودند و اعتقاد داشتند روح خدایی پس از طی مراحل از علی (ع) به ابومسلم رسیده است. آنان حتی معتقد بودند که روح خدایی در ابومسلم حلول یافته و به همین دلیل بر بنی‌امیه پیروز گردیده است (شهرستانی، ابوالفتح؛ موسوعة الملل و النحل؛ ص ۶۶. و المقالات والفرق؛ ص ۶۴-۶۵).

پیوستند؛ زیرا اسحاق مدعی شد که فرستاده زرتشت نیز هست؛ بنابراین می‌توان حدس زد که افکار او شباهت بسیاری با اندیشه‌های سنباد داشت و حتی بعید نیست که نوعی هماهنگی و همکاری میان آن دو بوده باشد. اسحاق نیز مانند سنباد معتقد بود که ابومسلم نمرده است، بلکه در کوه‌های پیرامون ری پنهان است و به انتظار روز مناسبی برای ظهور نشسته است.<sup>۱</sup> با آنکه نهضت اسحاق دوام نیافت، زمینه مناسبی برای قیام سفیدجامگان که بزرگترین مدعیان خون ابومسلم بودند فراهم کرد. جنبش سفیدجامگان در زمان منصور آغاز شد، اما چون اوج قدرت و نیز نابودی آنها در زمان خلافت مهدی (۱۵۸-۱۶۸ ق.) بوده است، در جای خود به این موضوع خواهیم پرداخت. **راوندیان.** یکی از مهمترین جنبشهایی که با یاد ابومسلم و برای خونخواهی او شکل گرفت جنبش راوندیان بود<sup>۲</sup> که تعالیم و مبانی اعتقادی پیچیده و شگفت‌آوری داشت؛ زیرا این گروه در حالی که ظاهراً از علاقه به منصور عباسی دم می‌زدند، در واقع در صدد هلاک کردن وی بودند. اینان که بیشتر اهل خراسان بودند می‌خواستند منصور را غافلگیر کنند و به قتل رسانند، همان‌گونه که او ابومسلم را به نیرنگ و فریب هلاک کرده بود. راوندیان درباره ابومسلم سخنانی اغراق‌آمیز می‌گفتند؛ مثلاً یکی از رهبران ایشان به نام اَبَلَق، اعتقاد داشت که همان روح خدایی که در عیسی بن مریم دمیده شده، به علی (ع) و پس از او از طریق فرزندان او به ابراهیم امام رسیده و سرانجام در ابومسلم حلول یافته است و بنابراین، اینان همه از جمله خدایانند.<sup>۳</sup>

گروهی از راوندیه به بغداد آمدند و پیرامون کاخ منصور اجتماع کردند و او را خدای خویش خواندند و چون منصور را دیدند گفتند: «تویی، تویی» و (این سخن کنایه

۱. الفهرست؛ ص ۴۸۳.

۲. درباره راوندیه و انشعابات آن، نک: الاخبار الطوال؛ ص ۳۸۴. و تاریخ الطبری؛ ج ۶، ص ۱۴۷. و الفرق بین الفرق؛ ص ۲۵۶. و المقالات والفرق؛ ص ۶۴.

۳. درباره عقاید راوندیان، نک: موسوعة الملل والنحل؛ ج ۱، ص ۱۵۳-۱۵۴. و الفرق بین الفرق؛ ص ۲۵۶-۲۵۷. و علم الهدی، مرتضی بن داعی حسنی رازی؛ تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام؛ ص ۱۱۴.

از آن بود که تو خدای مایی)<sup>۱</sup> تا آنکه خلیفه دویم تن از سران این قوم را به زندان افکند. این اقدام، راوندیان را به هیجان آورد. آنان به زندانها هجوم بردند و زندانیان را آزاد کردند و برای کشتن منصور فراهم شدند. ناگزیر منصور با گروهی از نگهبانان خود به جنگ با آنان برخاست و نزدیک بود به دست آنان هلاک گردد، اما به یاری معن بن زائده، سردار کهنه کار اموی، نجات یافت.<sup>۲</sup> پس از این واقعه منصور برای نابودی راوندیان کوشش بسیار کرد، اما نتوانست آنان را به طور کامل نابود سازد، زیرا پیروان این عقیده در واقع کسانی بودند که نهضت عباسی را به ثمر رسانیده و اکنون در اثر خدعه و نیرنگ عباسیان از ثمرات این نهضت محروم شده بودند و آهنگ آن داشتند که با عنوان انتقام خون ابومسلم و بهره گیری از دیگر گروههای ناراضی حق خود را به دست آورند؛ از این رو بعدها در هر شورشی که بر ضد عباسیان به وجود آمد شرکت کردند.

### قیام نفس زکیه

درگیری میان دو حزب علوی و عباسی که در قالب بحثهای کلامی و ادبی آغاز شده بود، سرانجام به مرحله عمل و میدان جنگ کشیده شد.

نخستین قیام علوی در روزگار عباسیان، همزمان با خلافت منصور قیام محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی (ع) بود که شیعیانش او را نفس زکیه و المهدی می نامیدند.<sup>۳</sup> این قیام همزمان با خلافت منصور عباسی و در حجاز شکل گرفت. محمد خلافت را حق خود می دانست زیرا براساس یک روایت که گروهی از مورخان آن را ذکر کرده اند، شورایی مرکب از عباسیان و علویان پیش از پیروزی نهضت وی را به این

۱. تاریخ الطبری؛ ج ۴، ص ۳۹۵-۳۹۷ (با توجه به ارادت خاص راوندیان به ابومسلم، بعید نیست که روایاتی از این دست، ساخته عباسیان باشد تا بدین وسیله اولاً، بهانه مناسبی برای نابودی آنان داشته باشند؛ ثانیاً، انگیزه و هدف اصلی قیام راوندیان، یعنی انتقام ابومسلم را پوشیده نگاه دارند).

۲. الکامل؛ ج ۵، ص ۵۰۲.

۳. شیعیان این لقب را به خاطر زهد و عبادت و ایمان بسیارش به وی داده بودند (مروج الذهب؛ ج ۳، ص ۳۰۶. و مقاتل الطالبیین؛ ص ۱۲۲-۱۲۵).

عنوان برگزیده بود.<sup>۱</sup> از این رو هنگامی که سقّاح به خلافت رسید محمد و یارانش از بیعت با وی امتناع کردند<sup>۲</sup> و از همان روز برای استقرار خلافت محمد فعالیت خویش را آغاز کردند<sup>۳</sup> و چون عباسیان در این زمان مشغول هموار کردن مشکلات سیاسی و سرکوب کردن عاملان اموی و از میان بردن مدعیانی چون عبدالله بن علی و ابومسلم بودند، فرصت مناسب را برای مقابله با محمد نیافتند؛ در نتیجه کار او بالا گرفت و در حالی که مخفیانه به هدایت مبلغان خود مشغول بود، گروه بسیاری از مردم و بزرگان مکه و مدینه را به خلافت خویش متمایل کرد. محمد از حمایت عده‌ای از فقیهان از جمله مالک بن انس، پیشوای بزرگ فرقه مالکی، برخوردار بود. مالک فتوایی مبنی بر نقض بیعت مردم با منصور صادر کرد؛ زیرا به عقیده او «چون منصور به زور از مردم بیعت ستانده است، پیمان‌ش باطل و غیرقابل اعتماد است».<sup>۴</sup> محمد، برادرش ابراهیم را برای نشر دعوت به بصره گسیل کرد. ابراهیم خیلی زود بصره را تصرف کرد<sup>۵</sup> و زندانیان را آزاد ساخت و عاملان منصور را دریند کرد.<sup>۶</sup> همزمان با این پیروزی فقیهان و بزرگان بصره به تأیید ابراهیم برخاستند؛<sup>۷</sup> از آن جمله ابوحنیفه بود که نامه‌ای به ابراهیم نوشت و پشتیبانی خود را از وی اعلام کرد. بنابراین، کار وی در بصره و اهواز و فارس بالا گرفت<sup>۸</sup> و خطر از دو سو خلافت منصور را تهدید کرد. به گفته مسعودی، «منصور برای مقابله با ابراهیم با گروه بسیاری از خواص خود به مشورت پرداخت و آنان خطر شورش شیعیان کوفه را به وی گوشزد کردند و گفتند: باید راه را بر کوفیان که ممکن است به یاری اهل بصره برخیزند، بست».<sup>۹</sup> منصور در آغاز، از در مدارا در آمد و نامه‌ای به محمد نوشت و امانش داد؛<sup>۱۰</sup> اما محمد که خلافت را حق خود می‌دانست، نامه‌ای تند در جواب منصور

۱. الکامل؛ ج ۵، ص ۵۱۳. و الفخری؛ ص ۱۶۰-۱۶۴.

۲. تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۳۷۶. و الکامل؛ ج ۵، ص ۵۳۳.

۳. الامامة والسياسة؛ ج ۲، ص ۱۹۹ (البته، وی بدون اشاره به نفس زکیه این موضوع را آورده است).

۴. تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۳۷۶. ۵. تاریخ الطبری؛ ج ۴، ص ۴۶۶.

۶. الکامل؛ ج ۵، ص ۵۶۳. ۷. همانجا.

۸. الکامل؛ ج ۴، ص ۴۲۲ به بعد. ۹. الفخری؛ ص ۱۶۶.

نوشت و او را به سبب اینکه علویان را از حق خلافتشان محروم کرده است بسختی ملامت کرد.<sup>۱</sup> این بار منصور عیسی بن موسی، ولیعهد خویش، را به جنگ محمد فرستاد.<sup>۲</sup> عیسی با فرستادن نامه‌هایی به مردم مدینه و دادن وعده‌های دروغین، آنان را از اطراف محمد پراکنده کرد. پس از آن، دو سپاه در ۱۴ رمضان سال ۱۴۵ ق.<sup>۳</sup> با هم درآویختند و جنگی خونین در گرفت<sup>۴</sup> که به قتل محمد و شکست سپاهش انجامید.<sup>۵</sup> اندکی پس از این واقعه، سپاه منصور به مبارزه با ابراهیم برخاست. جنگ میان دو گروه در ذی‌قعدة ۱۴۵ ه. در دهکده باخمری به وقوع پیوست و ابراهیم و یارانش پس از یک پایداری دلیرانه به قتل رسیدند.<sup>۶</sup> از این رو ابراهیم به قتل باخمری شهرت یافت.

نخستین قیام علویان در زمان خلافت عباسی در خون فرو نشست، اما عباسیان از نتایج و آثار این قیام در امان نماندند؛ زیرا محمد گروهی از داعیان و مبلغان خود را به ولایات و اطراف فرستاده بود و آنان توانستند موفقیت‌های چشمگیری به دست آورند.

#### خلع عیسی بن موسی از ولایتعهدی

ابوالعباس سقاح، منصور و عیسی بن موسی را به ترتیب به جانشینی خود برگزیده بود؛ چون منصور به خلافت رسید در صدد برآمد که عیسی را از ولایتعهدی خویش خلع و فرزندش مهدی را به جای وی منصوب نماید؛ اما عیسی بدین کار راضی نمی‌شد و منصور همچنان اصرار می‌ورزید و برای پیشبرد هدف خویش به هر وسیله‌ای دست می‌یازید؛ در میان جمع وی را سرزنش می‌کرد و دستور می‌داد خاک بر سرش بریزند و یک بار مسمومش کردند، تا آنکه روزی عیسی و فرزندش را احضار کرد و فرمان داد

۱. طبری، متن کامل نامه منصور که مشحون از سخنانی ملایم است و نیز نامه تنید نفس زکیه را آورده است.

۲. تاریخ الطبری؛ ج ۴، ص ۴۳۵-۴۳۳.

۳. تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۳۷۶.

۴. الاخبار الطوال این واقعه را در سال ۱۴۴ ق. ذکر می‌کند (ص ۳۸۵).

۵. الکامل؛ ج ۵، ص ۵۴۷.

۶. تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۳۷۶ و مسعودی، ابوالحسن؛ التنبيه والاشراف؛ ص ۳۴۰.

۷. تاریخ الطبری؛ ج ۴، ص ۴۷۴-۴۷۶ و تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۳۷۸.

که فرزند را در حضور پدر خفه کنند، چون مأمورین شروع به کار کردند عیسی تسلیم شد<sup>۱</sup> و منصور، مهدی را به جانشینی خویش برگزید و برای وی از بزرگان و سپاهیان بیعت گرفت.<sup>۲</sup>

### بنای شهرهای جدید

منصور با همه مشکلات سیاسی و اشتغالات نظامی که داشت، در عمران و آبادانی نیز فعالیت بسیار کرد. وی در مدت خلافتش شهرهای بغداد، رصافه و دافقه را بنیاد نهاد و در راهها، خصوصاً راه مکه که همواره در معرض تهدید راهزنان و غارتگران بود، امنیت برقرار کرد و رباطها و منزلگاههای متعدد ایجاد نمود و برای تأمین مخارج و هزینه‌های جاری دولت عباسی، حساب کارگزاران و عاملان خراج را بدقت رسیدگی و خطا کاران را مؤاخذه می‌کرد و در این راه آنقدر دقت می‌کرد که وی را دوانیقی یا ابوالدوانیق<sup>۳</sup> نامیدند.

### شورش استاذسیس

استاذ یکی از مجوسیان خراسان بود که خود را موعود زرتشت می‌دانست و ادعای پیامبری کرد و در صدد بود که کیش کهن زرتشتی را با بعضی اصلاحات احیا کند. وی مدتی پیش از شورش، خویش را مسلمان خواند و در ناحیه شرقی ایران نفوذ و قدرتی فراوان به دست آورد. از این رو هنگامی که در سیستان خروج کرد عده‌ای بسیار بر وی گرد آمدند. استاذسیس بر سیستان و هرات و بادغیس دست یافت و تا مرود پیش رفت و بارها سپاهیان منصور عباسی را شکست داد؛ اما سرانجام به محاصره سپاه خازم بن خزیمه درآمد<sup>۴</sup> و شکست خورد و از میدان کارزار گریخت، اما اعراب او را گرفتند و کشتند و به قولی او و فرزندش را به بغداد فرستادند و منصور دستور داد تا وی را به قتل رسانند.<sup>۵</sup>

۱. تاریخ اسلام؛ ص ۲۱۲. ۲. قس.: تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۳۷۹-۳۸۰.

۳. به معنای کسی که دانگ‌ها (داتق‌ها) را محاسبه می‌کند. ۴. تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۳۸۰.

۵. همانجا.



### شورشهای خوارج

خاستگاه اصلی خوارج منطقه عراق بود؛ با وجود این دامنه شورشهای آنان خیلی زود دیگر سرزمینهای اسلامی را فرا گرفت. خصوصاً در زمان بنی امیه که بشدت مورد تعقیب و آزار خلفا و کارگزاران بودند، از نواحی مرکزی خلافت عقب نشستند و در مناطق دوردست به انتشار عقاید افراطی خویش پرداختند و موفقیت‌های چشمگیری در سیستان و خراسان و شمال افریقا به دست آوردند.

در زمان خلافت منصور یکی از خوارج به نام ملبدبن حرمله الشیبانی در جزیره خروج کرد و پس از جنگهای متعدد از پا درآمد.<sup>۱</sup> گروهی از خوارج اباضیه<sup>۲</sup> نیز با کمک بربران شمال افریقا شورش بزرگی در آن دیار به وجود آوردند و کارگزاران خلیفه در شمال افریقا را یکی پس از دیگری به قتل رساندند، تا آنکه به سال ۱۵۵ ق. یزیدبن حاتم مهبلی بر ابوحاتم اباضی رهبر اباضیان افریقیه غلبه یافت<sup>۳</sup> و پس از تصرف قیروان قدرت را در آنجا به دست گرفت و تا زمان خلافت هارون الرشید آنجا را در دست داشت.<sup>۴</sup> شورشهای خوارج در زمان منصور سیستان و خراسان را نیز دچار آشوب کرد؛ از این رو خلیفه معن بن زائده شیبانی، سردار کهنه کار اموی را برای نبرد با آنان به آن سامان فرستاد.<sup>۵</sup> معن در مدت کوتاهی سیستان و خراسان را زیر فرمان آورد و گروه بسیاری از خوارج را به قتل رسانید و اجتماع آنان را تار و مار کرد و عده‌ای را به گمان همدلی و ارتباط با خوارج دستگیر کرد و در ساختن کاخ مجلل خویش به بیگاری گماشت. پس از مدتی عده‌ای از خوارج زرننگ به رهبری ابوالعلاء به همان کاخ در آمدند و معن را در حال باده گساری به قتل رساندند.<sup>۶</sup> پس از آن یزیدبن مزید - برادرزاده معن - در تعقیب خارجیان کوشش فراوان کرد و عده زیادی از آنان را به قتل رسانید. با وجود این، فعالیت سیاسی خوارج در اواخر دوره منصور (۱۵۶ ق.) با کشتن خُضین بن

۱. تاریخ اسلام؛ ص ۲۱۲.

۲. گروهی از خوارج که به نام رهبر خویش، عبدالله بن اباض، شهرت یافته‌اند.

۳. الکامل؛ ج ۶، ص ۵. ۴. تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۳۸۶.

۵. همانجا. ۶. تاریخ سیستان؛ ص ۱۴۶-۱۴۷.

محمد، یکی از کارگزاران بلندپایه دولت عباسی، به اوج رسید. بنا بر گفته یعقوبی به علت غلبه و تسلط خارجیان بر سیستان، فهرست ولایتداران آن دیار، با مرگ منصور (۱۵۸ ق.) به پایان رسید<sup>۱</sup> و این بدان معنی است که سلطه قدرتمند عباسی در سیستان چنان محدود شده بود که دیگر انتخاب والی مستقلی برای آنجا لازم نبود.

### جنگهای خارجی یا غزوات

در زمان خلافت منصور غزوات تابستانی برای گسترش مرزهای اسلامی از سر گرفته شد. مرتباً، لشکرهایی در آسیای صغیر، ارمنستان و خراسان به آن سوی مرزها تاخت و تاز می‌کردند. همچنین دماوند و بخشهایی از مازندران به تصرف مسلمانان درآمد و سرداران خلیفه، مَصْمُغان<sup>۲</sup> را از دماوند و سپهد را از مازندران برانداختند. به سال ۱۴۸ ق. نیز رومیان بر شهر مَلَطِیَه در قلمرو عباسیان حمله آوردند و خرابی بسیار کردند. در قفقاز نیز ترکان به مرزهای اسلامی تاختند و کارگزاران خلیفه را به قتل رسانیدند که حسن بن قحطبه به مقابله آنان شتافت.<sup>۳</sup>

منصور به سال ۱۵۸ ق. بر اثر بیماری سوء هاضمه که مدتها بدان مبتلا بود درگذشت و بدین گونه دوره خلافت ۲۲ ساله او که پر از حوادث گوناگون بود به سر آمد. وی هنگام مرگ ۶۸ سال داشت<sup>۴</sup> و در قبرستان معلّا در مکه دفن شد.

### شهادت امام جعفر صادق (ع)

امام جعفر بن محمد (ع)، پیشوای ششم شیعیان، به سال ۵۸۰ یا ۸۳ ق. در مدینه دیده به جهان گشود. آن حضرت تا چهارده سالگی زیر نظر جدّ بزرگوارش، امام سجاد (ع)، پرورش یافت و پس از رحلت آن حضرت، ۲۳ سال دیگر از عمر خود

۱. البلدان؛ ص ۶۱.

۲. از سلاله‌های موبدان زرتشتی که در منطقه دماوند حکومت می‌کردند.

۳. تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۳۷۲.

۴. همان؛ ص ۳۸۹.

۵. صفدی، صلاح‌الدین؛ الوافی بالوفیات؛ ج ۱۱، ص ۱۲۷.

را با ارشاد و راهنمایی پدرش، امام محمد باقر (ع)، سپری کرد که دستاوردی گرانسنگ از دانش و معرفت و فضل و دینداری و تقوا برای آن حضرت فراهم کرد.<sup>۱</sup> پس از رحلت امام محمد باقر (ع) آوازهٔ فضل و دانش آن حضرت در اطراف و اکناف سرزمینهای اسلامی پیچید و در نتیجه، دانشجویان و علاقه‌مندان از هر طرف به سوی آن امام (ع) روانهٔ مدینه شدند. بنا بر گفتهٔ یعقوبی، دانش و آگاهی مذهبی آن حضرت چنان بود که دانشمندان زمان هرگاه سخنی از قول وی نقل می‌کردند، بالفظ «عالم» از او یاد می‌کردند.<sup>۲</sup>

دوران امامت امام جعفر صادق (ع) از ۱۱۴ یا ۱۱۷ آغاز شد و تا ۱۴۸ ق. ادامه یافت. از آنجا که بخش عظیمی از امامت آن حضرت همزمان با گسترش دعوت عباسی و درگیریهای سیاسی و نظامی خاندانهای اموی و عباسی بود، بهترین و مناسبترین موقعیت برای تقویت پایه‌های اعتقادی و مذهبی تشیع فراهم گردید و امام (ع) با استفاده از این موقعیت، بزرگترین نقش را در گسترش افکار و اندیشه‌های شیعی و پرورش شاگردان در رشته‌های مختلف علوم اسلامی ایفا کرد. از همین روست که آن حضرت ظاهراً در جریانات سیاسی و درگیریهای طایفه‌ای قدرت طلبان مشارکت نکرد و با این همه، هیچ‌گاه از آسیب و بازخواست خلفای ستمگر اموی و عباسی در امان نماند. بنا بر روایت ابن عبد ربه، منصور عباسی در مدینه آن حضرت را احضار کرد و با خشم و تندی بدو گفت: «خدا مرا بکشد، اگر تو را نکشم».<sup>۳</sup> همچنین به دنبال قیام نفس زکیه، شخصی نزد منصور از امام (ع) سعایت کرد و او را به دست داشتن در قیام محمد متهم کرد؛ از این رو منصور امام (ع) را به عراق فرا خواند و پس از مذاکره با آن حضرت، او را با احترام به مدینه بازگرداند.<sup>۴</sup> از همین روست که برخی از شیعیان گفته‌اند که کارگزار منصور عباسی در مدینه به فرمان وی آن امام را در

۱. دربارهٔ فضل و دانش آن حضرت، نک: موسوعة الملل والنحل؛ ص ۷۱. و تاریخ‌الیعقوبی؛ ج ۲،

ص ۳۸۱. و الوافی بالوفیات؛ ج ۱۱، ص ۱۳۷.

۲. نک: تاریخ‌الیعقوبی؛ ج ۲، ص ۳۸۱.

۳. العقدالفرید؛ ج ۱، ص ۲۴۵.

۴. مجلسی، محمدباقر؛ بحارالانوار؛ ج ۱۱، ص ۶۵.

سال ۱۴۸ ق. به شهادت رساند با اینهمه برخی دیگر از منابع شیعی و عموم منابع تاریخی خبر از وفات آن حضرت داده‌اند.<sup>۱</sup>

### ۳. ابو عبدالله مهدی (۱۵۸-۱۶۹ ق.)

ابو عبدالله محمد ملقب به المهدی بنابر وصیت پدر در سال ۱۵۸ ق. به خلافت رسید. به سال ۱۲۶ ق. در دهکده «حُمیمه» تولد یافت و از ده سالگی که پدرش به خلافت رسید، تحت تعلیم و تربیت مخصوص قرار گرفت و ازدوران نوجوانی عهده‌دار مسئولیت‌های مهمی شد؛ از آن جمله در پانزده سالگی فرمانده سپاهی شد که مأمور سرکوب شورشهای خراسان شده بود، اما مهدی خازمین خزیمه را از جانب خویش مأمور این کار کرد. وی در لشکرکشیهای دیگر، شورشهای عبدالجبار بن عبدالرحمن، اسپهبد طبرستان و استاذسیس را درهم شکست؛ همچنین به سال ۱۵۳ ق، به نیابت منصور، امارت حج یافت. بدین سان، پیش از دستیابی به خلافت تجارب مهمی به دست آورد.

### اصلاحات مهم

مهدی مردی نسبتاً نرمخوی و خوش قلب بود و از آرامشی که در نتیجه مهابت پدر برقرار شده بود بخوبی استفاده کرد و بیشتر دارایی و اموال به جای مانده را که با مصادره، لثامت و سختگیری فراهم آمده بود، در آبادانی راهها و شهرها و بذل و بخششهای شاهانه به کار گرفت. به گفته یعقوبی مهدی اموالی را که پدرش مصادره کرده بود به صاحبانش بازگرداند و آنان را خشنود ساخت؛ همچنین از قتل و آزار فرزندان ابوطالب جلوگیری و آنان را از زندان آزاد کرد و برای هر کدام هدایا و مقرریهایی تعیین نمود؛<sup>۲</sup> نیز زندانیان دیگر، جز افراد خطرناک را از بند رها ساخت؛<sup>۳</sup> افزون بر اینها، راه مکه

۱. تاریخ‌الیعقوبی؛ ج ۲، ص ۳۸۱؛ کلینی رازی، ابوجعفر محمد؛ اصول کافی؛ ج ۲، ص ۳۸۴. و الوافی

بالوفیات؛ ج ۱۱، ص ۱۲۷. و مفید، محمد بن محمد بن نعمان؛ الارشاد؛ ص ۲۷۱.

۲. تاریخ‌الیعقوبی؛ ج ۲، ص ۳۹۴. ۳. الکامل؛ ج ۶، ص ۴۱.

را آباد و بناها و رباطهای فراوان با چاههای آب در آن ایجاد کرد؛ به وسعت مسجدالحرام بیفزود؛ میان مکه و یمن دستگاه برید برقرار کرد و در دیگر راهها نیز ایستگاههای نگهبانی دایر کرد. در نتیجه این اقدامات، امنیت گسترش یافت و شهرها آباد شد و بغداد به مرکزی تجاری، فرهنگی و هنری بدل گردید؛ اما این اقدامات نارضایتیها را از میان برنداشت.

### خروج یوسف البرم

یوسف بن ابراهیم مشهور به بزم<sup>۱</sup> که از وابستگان (موالی) قبیله ثقیف بود،<sup>۲</sup> به سال ۱۶۰ ق. در اعتراض به رفتار خلیفه و به منظور امر به معروف و نهی از منکر قیام کرد و مردم خراسان را به پیروی از خود فرا خواند. یوسف بسیار زود بر پوشنگ، مروالرود و طالقان<sup>۳</sup> دست یافت.<sup>۴</sup> عده‌ای از مردم سغد و فرغانه و بخارا نیز به دعوت وی پیوستند. مهدی یزید بن مزید شیانی را به جنگ وی گسیل کرد. یزید پس از چند نبرد سخت، یوسف را شکست داد و سپاهیان او را امان بخشید و او را که تنها مانده بود، به اسارت درآورد و نزد مهدی فرستاد. خلیفه فرمان داد تا دست و پای یوسف را قطع کردند و جسد او را به دار آویختند.<sup>۵</sup>

### خلع مجدد عیسی بن موسی از ولایت مهدی

مهدی نیز مانند پدر گرفتار مشکل جانشینی بود: در زمان خلافت منصور عیسی بن موسی به ولیعهدی مهدی تعیین شده بود، اما چون مهدی به خلافت رسید، بر آن شد که عیسی را از ولیعهدی خلع کند و فرزند بزرگش، موسی معروف به الهادی، را به جای وی بگمارد، ولی عیسی بدین کار رضایت نمی‌داد؛ لذا مهدی مدتی وی را ارباب و تهدید

۱. بزم به فتح اول و سکون دوم، به معنای بخیل است.  
 ۲. تاریخ‌الیعقوبی؛ ج ۲، ص ۳۹۷.  
 ۳. سرزمینی است در خراسان میان مروالرود و بلخ که دارای آب و سبزه‌زارهای بسیار است (معجم‌البلدان؛ ج ۴، ص ۷).  
 ۴. الکامل؛ ج ۶، ص ۴۳.  
 ۵. البلدان؛ ص ۸۱. و تاریخ‌الیعقوبی؛ ج ۲، ص ۳۹۷.

کرد<sup>۱</sup> و سرانجام ولیعهدی را به ده میلیون درهم از وی خرید<sup>۲</sup> و چندی بعد، برای فرزند دیگرش، هارون، به عنوان ولیعهد دوم بیعت گرفت.

### شورش مقتع

مقتع در دهی به نام کازه<sup>۳</sup> از توابع مرو به دنیا آمد.<sup>۴</sup> نام اصلی اش عطاء<sup>۵</sup> یا هاشم بن حکیم<sup>۶</sup> بود و چون همواره چهره<sup>۷</sup> خویش را با نقابی از ابریشم سبز<sup>۷</sup> یا روپوشی زرین<sup>۸</sup> می پوشانید، مقتع لقب یافت. در آغاز گاژری می کرد؛<sup>۹</sup> سپس به دعوت عباسی پیوست و از جمله یاران و سرهنگان ابومسلم شد؛ مدتی نیز دبیر عبدالجبار، جانشین ابومسلم، بود.<sup>۱۰</sup> در همین ایام به آموختن علم پرداخت و مهارت بسیاری در سیالات و افسون و جادو و شعبده به دست آورد.<sup>۱۱</sup> مقتع در کنار ابومسلم نقشی فعال و مؤثر در دعوت عباسی ایفا کرد؛ اما پس از قتل ابومسلم که خیانتی آشکار در حق یاران نهضت بود، بشدت از عباسیان روگردان شد و آهنگ انتقام از اعراب و مسلمانان و نابودی اسلام کرد.

نخستین مرحله از فعالیت ضد دینی او هنگامی پدیدار شد که پس از قتل ابومسلم ادعای پیامبری کرد؛ اما در این مرحله توفیقی نیافت و به وسیله عاملان منصور دستگیر و به بغداد فرستاده و زندانی شد.<sup>۱۲</sup> با این همه، در زندان فرصت مناسبی یافت تا درباره چگونگی انتشار عقاید خویش برنامه ریزی کند. پس از رهایی از زندان به مرو بازگشت و با جدیت و پشتکار بسیار به تبلیغ و انتشار افکارش پرداخت. بنابر روایت نرشخی،

۱. الکامل؛ ج ۶، ص ۴۵-۴۶. ۲. تاریخ الیعقوبی؛ ج ۲، ص ۳۹۵.
۳. قس.: مقدسی که آن را «کاره» ضبط کرده است (البدء والتاریخ؛ ج ۶، ص ۹۷).
۴. تاریخ بخارا؛ ص ۹۰. ۵. البدء والتاریخ؛ ج ۶، ص ۹۷.
۶. تاریخ بخارا؛ ص ۹۰. و الفرق بین الفرق؛ ص ۱۵۶. و عوفی، سدیدالدین؛ جوامع الحکایات و لوامع الروایات؛ ص ۲۹۹. ۷. تاریخ بخارا؛ ص ۹۰. و الفرق بین الفرق؛ ص ۱۵۵.
۸. و فیات الاعیان؛ ج ۲، ص ۲۰۶. و تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام؛ ص ۱۸۴.
۹. زین الاخبار؛ ص ۲۷۸. ۱۰. تاریخ بخارا؛ ص ۹۰.
۱۱. الفرق بین الفرق؛ ص ۱۵۵. و ابن العبری، یوحنا غریغوریوس الملطی؛ تاریخ مختصر الدول؛ ص ۱۲۶.
۱۲. تاریخ بخارا؛ ص ۹۰. و زین الاخبار؛ ص ۲۷۸.

مقتع در این مرحله به مرتبه پیامبری نیز بسنده نکرد و مدعی خدایی شد.<sup>۱</sup> با اینکه این سخن ادعایی شگفت و خطرناک بود، به شیوه‌ای که از دعوت عباسیان آموخته بود، داعیانی به سراسر خراسان و ماوراءالنهر گسیل کرد و مردم را به پذیرش عقاید خویش فرا خواند<sup>۲</sup> و به وسیله مبلغانش به مردم پیغام داد که مردگان را زنده می‌کند و یارانش را به بهشت جاودان می‌برد؛<sup>۳</sup> در نتیجه، گروههای بسیاری از موالی روستاهای خراسان و ماوراءالنهر و گروهی از ترکان آن دیار با سرعت دعوت وی را پذیرفتند<sup>۴</sup> و به نشانه مخالفت با عباسیان و شعار سیاه آنان، جامه سپید بر تن کردند و پرچمهای سفید برافراشتند. دیری نپایید که کار سپیدجامگان در خراسان و ماوراءالنهر بالا گرفت و در دسرهای بزرگی برای عباسیان پدید آورد. آنان کاروانها را غارت و شهرها و روستاها را چپاول می‌کردند، زنان و کودکان را به اسارت می‌بردند، مسجدها را ویران و مسلمانان را طعمه شمشیر خویش می‌ساختند و تباهی بسیار به بار آوردند.<sup>۵</sup> این اقدامات چنان هراسی در دل مسلمانان افکند که عده‌ای از آنان نزد مهدی رفتند و او را از خطر نابودی اسلام بیم دادند.<sup>۶</sup> خلیفه حمید بن قحطبه، امیر خراسان، را مأمور دفع مقتع کرد. حمید مأمورانی برای دستگیری مقتع فرستاد؛ اما وی به سلامت از مرو گریخت و از جیحون گذشت و در نزدیکی گش - که پیروان بسیاری در آنجا داشت - در دژ سنام واقع در رشته کوههای کنار دره زرافشان پناه گرفت.<sup>۷</sup> دستیابی بر این دژ و کوههای اطراف آن که پایگاهی استوار و نفوذناپذیر با کشتزارهای فراوان و پر بار بود،<sup>۸</sup> موقعیت سیاسی - جغرافیایی سپیدجامگان را محکمتر ساخت و موجب شد تا آنان سالها به دور از دسترس عاملان خلیفه به کار خود ادامه دهند. پس از آن نیز کسانی چون عبدالنعمان، جنید بن نصر، حسان بن تمیم بن نصر، محمد بن نصر، جبرئیل بن یحیی، معاذ بن مسلم، حسین بن معاذ و مسیب بن زهیر برای دفع فتنه مقتع کوشش بسیار کردند؛<sup>۹</sup> اما هیچکدام در این کار توفیق

۱. تاریخ بخارا؛ ص ۹۱. ۲. همان؛ ص ۹۲.

۳. البدء والتاریخ؛ ج ۶ ص ۹۷. و تاریخ مختصر الدول؛ ص ۱۳۶.

۴. تاریخ بخارا؛ ص ۹۲. و زین الاخبار؛ ص ۲۷۸. ۵. تاریخ بخارا؛ ص ۹۳.

۶. همانجا. ۷. زین الاخبار؛ ص ۲۷۸. ۸. همان؛ ص ۲۷۹-۲۸۰.

۹. تاریخ بخارا؛ ص ۹۳ و قس.: زین الاخبار؛ ص ۲۸۲.

نیافتند. سرانجام سعید حرشی که امیر هرات و جنگاوری کار آزموده بود، قلعه سنم را به محاصره گرفت. چون محاصره به طول انجامید، گروه بسیاری از شورشیان که در حصارهای بیرونی دژ قرار داشتند خواستار صلح شدند و باروی بیرونی را تسلیم کردند؛<sup>۱</sup> پس مقتع و دیگر یارانش که در قلعه درونی هنوز مقاومت می‌کردند، دریافتند که پایداری بیهوده است و راه گریزی نمانده، بنابراین در صدد نابودی خود برآمدند.

دربارۀ فرجام او روایات گوناگون است: در بعضی از روایات آمده است که او فرزندان و یارانش، خود را در آتش افکندند و چون سپاهیان سعید حرشی رسیدند اثری از آنان نیافتند.<sup>۲</sup> بنابر روایتی موثقتتر، مقتع و یارانش همگی با نوشیدن زهر خود را مسموم ساختند و هنگامی که لشکر عباسی به دژ در آمدند سر از تنش بر گرفتند و برای مهدی فرستادند.<sup>۳</sup>

### خروج عبدالسلام یشکری

در سال ۱۶۰ ق. عبدالسلام بن هاشم یشکری در رأس گروهی از خوارج در جزیره<sup>۴</sup> شورش کرد.<sup>۵</sup> عبدالسلام، کارش بسرعت بالا گرفت و پیروان بسیار یافت و چندین بار سپاه مهدی را شکست داد، تا آنکه به سال ۱۶۲ ق. خلیفه شیب بن جراح المرؤزی را مأمور دفع فتنه وی کرد. در جنگ میان آنان عبدالسلام شکست خورد و از میدان گریخت. شیب وی را تعقیب کرد و سرانجام در قنسرین او را به قتل رسانید.<sup>۶</sup>

### جنگهای خارجی یا غزوات

سپاه خلیفه، پس از سرکوب شورشیان و مدعیان قدرت، بیکار و آماده جنگ و خزانه عباسی برای تأمین مخارج لشکرکشی توانا بود؛ از این رو، علاوه بر لشکریان مزد بگیر

۱. الفرق بین الفرق؛ ص ۱۵۶. والکامل؛ ج ۶، ص ۳۹.

۲. الکامل؛ ج ۶، ص ۵۲. و مستوفی، حمدالله؛ تاریخ گزیده؛ ص ۲۹۹. و قس.: زین الاخبار؛ ص ۳۸۲.

۳. البدء والتاریخ؛ ج ۶، ص ۹۷. و وفیات الاعیان؛ ج ۲، ص ۲۰۶. ۴. تاریخ الطبری؛ ج ۴، ص ۵۶۴.

۵. الکامل؛ ج ۶، ص ۴۸. ۶. تاریخ الطبری؛ ج ۴، ص ۵۶۴-۵۶۵.



(مرتزقه)، گروه بسیاری از داوطلبان (مُطَوَّعَه) از ولایات مختلف در بغداد اجتماع می‌کردند که خلیفه آنان را به جنگ می‌فرستاد. از آن جمله، در تابستان<sup>۱</sup> ۱۵۹ ق. عباس بن محمد با عده‌ای از سرداران خراسانی به روم لشکر کشید و تا آنقره در آسیای صغیر پیش رفت و پس از پیروزی با غنیمت بسیار بازگشت.<sup>۲</sup> همچنین به سال ۱۶۰ ق. سپاهی از مطوَّعَه به فرماندهی عبدالملک بن شهاب‌المسمعی از طریق دریا به سرزمین هند تاخت و شهر بارتد را پس از محاصره به تصرف درآورد. در راه بازگشت، گروهی از مسلمانان بر اثر بیماری و گروهی نیز بر اثر طوفان دریا کشته شدند.<sup>۳</sup> در سال ۱۶۵ ق. نیز مهدی، فرزندش هارون را با سپاهی در حدود ۶۵ هزار تن به بلاد روم گسیل کرد؛ هارون تا خلیج قسطنطنیه پیش رفت. ملکه بیزانس تقاضای صلح کرد و هارون درخواست او را به شرط پرداخت سالانه هفتاد هزار دینار پذیرفت.

### تعقیب و کشتار زنداقه

زندیق معرّب «زندیک»، کلمه‌ای فارسی و به معنای پیروان زند است؛ اما در زبان عربی به کسانی گفته می‌شود که در باطن ایمان ندارند و به داشتن ایمان و اعتقاد تظاهر می‌کنند.<sup>۴</sup> ظاهراً این کلمه در دوره ساسانی نیز به معنای افراد بددین به کار رفته است. در دوره عباسی هر منحرف از دین را زندیق می‌نامیدند. زنداقه که از مبانی عقلی و فلسفی برخوردار بود تا حدی از مواریث مانوی و دهریه و فیلسوفان یونان به شمار می‌رفت؛ زیرا زنداقه نیز مانند دهریون معتقد بودند که جهان همواره بوده و فناپذیر است و زندگی انسان در همین جهان به پایان می‌رسد. از این گذشته، زنداقه منکر نبوت بودند و پیامبران را طعن می‌زدند و اعتقادات آنها را به تمسخر می‌گرفتند؛ از این رو فقیهان چنین افرادی را کافر و زندیق خواندند.<sup>۵</sup> از آنجا که زنداقه لذت‌جویی و بی‌بند و باری را مجاز

۱. به این نبردها و لشکرکشیهای تابستانی «صائفه» می‌گفتند (نک: الکامل؛ ج ۶، ص ۱۱۶).

۲. الکامل؛ ج ۶، ص ۴۰-۴۱. ۳. همان؛ ص ۴۶.

۴. نک: معلوف، لوئیس؛ المنجد فی اللغة؛ ذیل ماده مذکور.

۵. برای اطلاع بیشتر، نک: غزالی، محمد؛ فصل التفرقه بین الاسلام و الزندقه. و معین، محمد؛ مانی و دین او؛ ص ۳۰۶-۳۱۵.

می‌دانستند، افکارشان در میان درباریان عباسی رواج یافت و از زمان منصور عده‌ای از طبقات نزدیک به دستگاه خلافت به افکار آنان گرایش یافتند؛ از آن جمله «مطیع بن آیاس»، ندیم فرزند خلیفه، و داود پسر روح بن حاتم، والی بصره، و دو تن از پسران ابو عبیدالله، وزیر مهدی عباسی، به زندقه متهم شدند و عبدالله بن مقفع، کاتب مشهور، و داود بن علی و یعقوب بن فضل، دو تن از علویان، نیز به این اتهام گرفتار شدند و محنت زندان را کشیدند و سرانجام به قتل رسیدند. بی‌تردید در پس بسیاری از این تهمتها اغراض سیاسی نهفته بود؛ از همین رو خلفا و کارگزاران آنها گاه برای نابود کردن دشمنان خود، آنان را به این تهمت گرفتار می‌ساختند؛ چنانکه ربیع حاجب، ابو عبیدالله وزیر را با همین دسیسه از میدان رقابت بیرون راند.<sup>۱</sup>

بنا بر روایات، مهدی اهتمام شدیدی به تعقیب زنداقه داشت و در زمان او هر جا زندیقی می‌یافتند، به زنجیر می‌کشیدند یا به قتل می‌رساندند. وی فرمان داده بود تا برای زندان کردن آنها محلّ مخصوصی بسازند، نیز سازمان و متصدی خاصی با عنوان «صاحب‌الزنادقه» برای مبارزه با آنان و نابود کردنشان به وجود آورد و این سازمان گروه بسیاری را به این اتهام از میان برد.<sup>۲</sup>

#### مسأله ولایتعهدی

چنانکه گفته شد، مهدی، هادی را به ولیعهدی اول و هارون را به ولیعهدی دوم خویش برگزیده بود، اما خیزران که مادر هر دو پسر بود، علاقه بیشتری به هارون داشت و مصرانه از مهدی می‌خواست که هارون را بر هادی مقدم گرداند. خاندان برمکی نیز که تربیت هارون را بر عهده داشتند، از خیزران حمایت می‌کردند. در پی این فشارها، به سال ۱۶۹ ق. خلیفه از هادی خواست تا از ولیعهدی استعفا کند، اما هادی که در آن هنگام برای نبرد به گرگان رفته بود نپذیرفت؛ پس در محرم آن سال، خلیفه برای

۱. تاریخ الطبری؛ ج ۴، ص ۵۶۱-۵۶۲.

۲. تاریخ الیعقوبی؛ ج ۲، ص ۴۰۰ و الکامل؛ ج ۶، ص ۷۵.

اقناع او روانه گرگان شد،<sup>۱</sup> ولی در راه در ناحیه‌ای به نام ماسَبَدان، هنگام شکار بر اثر حادثه‌ای، درگذشت.<sup>۲</sup>

#### ۴. هادی (۱۶۹-۱۷۰ ق.)

موسیٰ ملقب به هادی به سال ۱۵۹ ق. ولیعهد اول پدر شده بود؛ اما چنانکه اشاره شد، بر اثر پافشاری خیزران مهدی بر آن شد تا هارون را بر هادی مقدم گرداند که حاصل آن روشن شدن آتش دشمنی و کینه میان هارون و هادی بود. با این همه، هارون که مردی خردمند بود به محض آنکه خبر مرگ پدر را شنید با برادر بیعت کرد و چون هادی در بغداد حضور نداشت، از بزرگان خاندان عباسی و سران سپاه برای او بیعت گرفت و گزارش این اقدامات را به اطلاع وی رساند.<sup>۳</sup> هادی پس از دریافت اخبار، غیظت بن عطاء را بر خراسان گماشت و خود به بغداد آمد و دست مادرش را از دخالت در امور کوتاه کرد و خود بر کارها تسلط یافت.

#### قیام حسین بن علی (شهید فِخ)

در آغاز خلافت هادی، علویان منطقه حجاز به پیشوایی حسین بن علی بن حسن بن حسن بن علی (ع) قیام کردند.<sup>۴</sup> حسین در ذی القعدة ۱۶۹ ق. در مدینه مردم را به امامت خود فرا خواند. گروه بسیاری از علویان که پس از شکست قیام نفس زکیه به دنبال رهبری دیگر بودند، دعوت وی را پذیرفتند. مورخان درباره انگیزه‌ها و زمینه‌های قیام او اختلاف نظر دارند. به گفته یعقوبی، زمینه‌ساز اصلی قیام حسین ظلم و تعدی هادی بر علویان و قطع مستمری آنان بود؛<sup>۵</sup> اما بنا بر گفته گروهی دیگر، حسین مدتها پیش از آن در صدد به دست آوردن خلافت بود؛ زیرا آن را حق خاندان علوی می‌دانست و به دنبال

۱. تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۴۰۱.

۲. همانجا.

۳. همان؛ ج ۲، ص ۴۰۴.

۴. الاخبار الطوال؛ ص ۳۸۶. و مروج الذهب؛ ج ۳، ص ۳۳۶.

۵. تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۴۰۴.

فرصتی برای قیام بود تا آنکه ظلم و تعدی هادی بر علویان زمینه این کار را فراهم ساخت.<sup>۱</sup> حسین در مدت یازده روز مدینه را به تصرف در آورد، زندانیان را رها کرد<sup>۲</sup> و عاملان عباسی را به زندان افکند؛ آنگاه به سوی مکه رفت و در شش میلی آنجا در محلی به نام فَحّ با سپاه عظیم عباسی روبه رو گردید.<sup>۳</sup> با آنکه حسین و یارانش سخت در نبرد پایداری کردند، نیرویشان درهم شکست و سرانجام، حسین و گروه بسیاری از پیروانش به قتل رسیدند.<sup>۴</sup> بدین ترتیب، یک بار دیگر، تلاش علویان برای به دست آوردن خلافت ناکام ماند و مانند همیشه این تلاش با اقدام سرکوب گرانه عباسیان به مصیبتی دردناک مبدل گردید. علویان این فاجعه را پس از حادثه هولناک کربلا غمبارترین حادثه تاریخ به شمار آوردند و در سوگ شهیدان آن قیام، مرثیه‌ها سرودند.<sup>۵</sup>

هادی نیز مانند پدر و بنابر وصیت او به تعقیب زندیقان و خوارج پرداخت و برای نابود کردن آنان از هیچ کوششی دریغ نورزید؛ از این رو گروه بسیاری از زندیقان و نیز خارجیانی را که در جزیره شورش کرده بودند به قتل رسانید و آنان را بشدت سرکوب کرد.

هادی در زمان خلافتش در صدد برآمد تا پسر خردسال خود، جعفر، را به ولیعهدی برگزیند و هارون را از آن مقام برکنار کند؛ از این رو کار را بر هارون سخت گرفت و پشتیبانان او را زیر فشار گذاشت و یحیی برمکی را که حامی و مشوق هارون بود، به زندان سپرد و مصمم شد تا هارون را با توسل به زور خلع نماید؛ اما خیزران که کینه هادی را به دل داشت کنیزان خود را وا داشت تا نیمه شبی او را خفه کردند.

### ۵. هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳ ق.)

هارون در همان شبی که هادی درگذشت به خلافت رسید. به گفته ابن اثیر چون هادی به قتل رسید، خزیمه بن خازم در نیمه‌های شب بر سر جعفر بن هادی آمد و او را از خواب

۱. نک.: مقاتل الطالبيين؛ ص ۲۹۹.

۲. تاریخ الطبری؛ ج ۴، ص ۵۹۶-۵۹۸.

۳. الفخری؛ ص ۱۹۰.

۴. مروج الذهب؛ ج ۳، ص ۳۳۶. و مقاتل الطالبيين؛ ص ۳۰۰.

۵. مروج الذهب؛ ج ۳، ص ۳۳۷.

برانگیخت و با ارباب و تهدید برای هارون از وی بیعت گرفت.<sup>۱</sup> هارون خلاف‌ت خود را مدیون مادرش و کوشش‌های بی‌دریغ یحیی بن خالد برمکی بود؛ از این رو از آغاز خلاف‌ت، خیزران بر امور تسلط یافت و با کمک یحیی برمکی کارها را به دست گرفت. یحیی که به دلیل پشتیبانی از هارون در زندان هادی به سر می‌برد، بلافاصله پس از آنکه هارون به خلاف‌ت رسید، از زندان رهایی یافت و خلیفه مقام وزارت را به او سپرد و فرمان داد تا خیر مرگ هادی و خلاف‌ت وی را به همه ولایات گزارش کند و از امیران و سپاهیان برای او بیعت بگیرد.

### قیام یحیی بن عبدالله

یحیی بن عبدالله بن حسن بن حسن (ع) برادر نفس زکیه و از داعیان و مبلغان او بود. چون قیام نفس زکیه با شکست روبه رو شد و پیروانش مورد تعقیب آل عباس قرار گرفتند، یحیی که در ری و طبرستان به کار دعوت مشغول بود به دیار دیلم رفت و مردم آنجا را به امامت خویش فراخواند.<sup>۲</sup> آنان با شور و شوق بسیار دعوتش را پذیرفتند و با وی بیعت کردند و او را فرمانروای دیلم خواندند.<sup>۳</sup> در نتیجه، کار یحیی بالا گرفت و امنیت دولت عباسی را به خطر افکند. هارون الرشید برای از بین بردن یحیی، امارت خراسان<sup>۴</sup> و طبرستان را به فضل بن یحیی برمکی داد و او را با پنجاه هزار سپاهی برای دفع یحیی گسیل کرد.<sup>۵</sup> فضل پس از کوشش بسیار، سرانجام، یحیی را به صلح متمایل کرد، بدین شرط که هارون امان نامه‌ای به خط خود برای وی بفرستد.<sup>۶</sup> هارون امان نامه‌ای که قاضیان و بزرگان بنی‌هاشم نیز آن را تأیید کرده بودند با هدایای بسیار برای یحیی فرستاد. در نتیجه، یحیی به همراه فضل به بغداد آمد و هارون مقدم وی را گرامی داشت؛ اما اندکی بعد یحیی را در خانه‌اش بازداشت و قاضیان را به صدور فتوایی مبنی بر مشروعیت نقض آن پیمان نامه فرا خواند و سپس یحیی را به قتل

۱. الکامل؛ ج ۶، ص ۱۰۷. ۲. مقاتل‌الطالبیین؛ ص ۳۰۹. ۳. تاریخ‌الطبری؛ ج ۴، ص ۶۲۸.

۴. تاریخ‌الیعربی؛ ج ۲، ص ۴۰۷. ۵. الفخری؛ ص ۲۶۵.

۶. مقاتل‌الطالبیین؛ ص ۳۱۲.

رسانید.<sup>۱</sup> قتل یحیی نه تنها از نفوذ علویان در دیلم و گیلان و طبرستان نکاست، زمینه مناسبی نیز برای تأسیس دومین دولت مستقل شیعی در قلمرو خلافت عباسی، یعنی علویان طبرستان فراهم ساخت.

### مسأله جانشینی

هارون الرشید به سال ۱۷۵ ق. به تعیین جانشینان خود پرداخت.<sup>۲</sup> وی فرزندش محمد را که بعدها لقب امین گرفت و مادرش، زبیده، از نوادگان منصور بود بر فرزند بزرگترش عبدالله که از کنیزی ایرانی بود مقدم داشت و ولیعهد خویش نمود و به سال ۱۸۳ ق. عبدالله را که بعدها لقب مأمون گرفت جانشین دوم خویش کرد<sup>۳</sup> و برای جلوگیری از بروز اختلاف و درگیری میان آنان، پیمان نامه‌ای، متضمن سوگندهای فراوان و گواهی ققیهان و قاضیان و بزرگان خاندان عباسی، به امضای آن دو رسانید و فرمان داد که آن را در خانه کعبه بیاویزند.<sup>۴</sup> پس از چندی در سال ۱۸۹ ق. پسر دیگرش قاسم را نیز جانشین سوم خویش کرد، به شرط آنکه مأمون در زمان خلافت خود اختیار خلع او را داشته باشد؛ اما چنانکه در بخشهای دیگر بیان خواهیم کرد، با این همه دوران‌دیشی و احتیاط، تعیین جانشینان متعدد سرانجام نتایج نامطلوبی به بار آورد و برخلاف انتظار هارون، زمینه درگیریهای خانمانسوز داخلی را فراهم کرد و بخش عظیمی از اقتدار نظامی و سیاسی دستگاه خلافت عباسی را بر باد داد و زمینه قدرت‌نمایی مدعیان و مخالفان دولت عباسی را فراهم آورد.

### جنگهای داخلی

به سال ۱۷۵ ق. و در زمان حکومت طیفورین عبدالله جمیری در سند، درگیری میان اعراب یمنی و نزاری اوج گرفت. طیفور کسانی را برای فرو خواباندن درگیرها گسیل

۱. طبری چگونگی این موضوع را بتفصیل آورده است (نک: تاریخ الطبری؛ ج ۴، ص ۶۲۸-۶۳۳).

۲. تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۴۰۸.

۳. همان؛ ص ۴۱۵.

۴. متن کامل پیمان نامه را در تاریخ‌الیعقوبی ببینید (ج ۲، ص ۴۱۶ به بعد).

کرد؛ اما چون در این کار توفیق نیافت، هارون الرشید کثیرین سالم را به جای او به سند فرستاد. کثیر با تندی و خشم سعی کرد بر اوضاع مسلط شود، اما اقدامات وی نیز به نتیجه نرسید و این درگیریها همچنان برجا بود تا آنکه به سال ۱۸۴ ق، داود بن یزید بن حاتم مهربی به امارت سند رسید. وی با خشونت بسیار بر نزاریان حمله برد و گروه زیادی از آنان را به قتل رسانید و شهرهای آنان را به باد غارت و ویرانی داد و عاقبت، امنیت را در آن دیار برقرار ساخت.<sup>۱</sup>

همچنین، به سال ۱۷۶ ق. درگیری بزرگی میان یمنی‌ها و مضریه‌ها در شام در گرفت که بر اثر آن، گروه بسیاری کشته شدند و هارون موسی بن یحیی برمکی را به شام فرستاد و او پس از مدتی فتنه را خوابانید و اوضاع را آرام کرد.

دیگر، شورش عامربن عماره به سال ۱۷۶ ق. در حوران دمشق بود؛ نیز خروج ولید بن طریف خوری به سال ۱۷۹ ق. در جزیره<sup>۲</sup> و شورش هیصم بن عبدالمجید همدانی در یمن که هیچکدام خطر بزرگی برای خلافت هارون ایجاد نکردند و سرانجام سرکوب شدند.

#### تشکیل نخستین دولت مستقل شیعی (ادارسه)

ادریس بن عبدالله بن حسن بن حسن (ع) برادر دیگر محمد نفس زکیه و یکی از داعیان او بود. وی چندی پس از شکست قیام نفس زکیه، در قیام فح<sup>۳</sup> (۱۶۹ ق.) در مدینه شرکت کرد و چون این قیام بشدت و سرعت سرکوب شد، ناچار به مصر و سپس به مراکش گریخت.<sup>۴</sup> در آنجا بربران قبیله زناته ادریس را به اعتبار علوی بودنش به پیشوایی خود برگزیدند و ادریس به یاری آنان اولین دولت مستقل شیعی را در شهر فاس بنیاد نهاد.<sup>۴</sup> هارون از خطر دولت نوپای ادریس بشدت هراسان شد؛ از این رو در صدد برآمد که سپاهی برای دفع وی گسیل کند، اما به دلیل دوری و دشواری راه و اشتغال به جنگهای

۱. همان؛ ص ۴۰۹. ۲. همان؛ ص ۴۱۰-۴۱۱. ۳. مقاتل الطالبیین؛ ص ۲۹۷.

۴. ابن ابی زرع؛ روض القرطاس فی اخبار ملوک المغرب؛ ص ۱۵.

داخلی، از این کار منصرف شد و بنا به پیشنهاد یحیی برمکی، سلیمان بن جریر را - که به شَمَاح ملقب بود - مأمور قتل وی کرد.<sup>۱</sup> شَمَاح نزد ادریس رفت و ادعا کرد که پزشک و از شیعیان است. ادریس مقدم وی را گرامی داشت و از خاصان خود قرار داد. شَمَاح در فرصت مناسب ادریس را به قتل رسانید و سرپرستی برید مصر را جایزه گرفت.<sup>۲</sup> به دنبال این حادثه، یاران و علاقه‌مندان ادریس نام نوزاد متولد نشده وی را ادریس نهادند و او را به رهبری خود برگزیدند. ادریس دوم بنیانگذار واقعی دولت ادریسیان است و پس از امویان اندلس، دومین دولت مستقلی است که از پیکره عظیم خلافت عباسی جدا شد.<sup>۳</sup>

#### تأسیس دولت نیمه مستقل اغالبه (۱۸۴-۲۹۷ ق.)

پس از استقلال کامل ادریسیان (ادارسه) و ناامیدی عباسیان از سرکوب آنان، هارون الرشید برای آنکه از خطر حملات آل ادریس به قلمرو خلافت در امان ماند، به ابراهیم بن اغلب اجازه داد تا با اختیارات بسیار بر افریقیه (تونس) حکم راند.<sup>۴</sup> اغلب، پدر ابراهیم، از سرداران خراسانی سپاه عباسی بود. کار آن خاندان از آنجا بالا گرفت که هارون الرشید به سال ۱۷۰ ق. حکومت نواحی زاب را به ابراهیم سپرد. به دنبال اوجگیری کار ادارسه در شمال افریقا هارون به توصیه هرثمه بن اعین که از کفایت ابراهیم آگاه بود، حکومت ناحیه تونس را در برابر پرداخت سالانه ۴۰ هزار دینار به وی داد. ابراهیم به سال ۱۸۴ ق. راهی افریقیه شد و متعهد گردید که علاوه بر سرکوب شورشهای خوارج و بربران یاغی، ادریسیان را از تعرض به قلمرو عباسیان باز دارد. وی در سال ۱۸۵ ق. شهری به نام عباسیه در کنار قَیْرَوَان بنا نهاد و تمام هم خود را در سرکوب شورشهای خوارج و فتنه‌گران بربر به کار بست و روشی مسالمت آمیز با ادریسیان در پیش گرفت.

۱. تاریخ الطبری؛ ج ۴، ص ۶۰۰.

۲. البته، در صورتی که دولتهای محلی و کوچک و کوتاه مدتی را که خوارج در جای جای قلمرو امویان

پدید آوردند، به شمار نیاوریم.

۴. الکامل؛ ج ۶ ص ۱۰۶.

۲. همانجا.



جانشینان ابراهیم با استفاده از آرامشی نسبی که او برایشان فراهم ساخته بود، به توسعه مرزهای زمینی و دریایی خود پرداختند. آنان علاوه بر نیروی زمینی، یک نیروی دریایی قدرتمند نیز پدید آوردند و سواحل ایتالیا، فرانسه و ساردنی (سردانیه) را در دریای مدیترانه مورد تاخت و تاز قرار دادند و جزایر سیسیل (صقلیه) و مالتا را تصرف کردند. امارت اغلییان در افریقه به دلیل توجه آنان به کارهای عمرانی، فرهنگی و مذهبی از جمله بنای مساجد، حفر ترعه‌ها و قنوات و دیگر کارهای عام‌المنفعه مقبولیت عام یافت. با این همه به دلیل فعالیت‌های دو رقیب قدرتمند، یعنی ادارسه و فاطمیان بر ضد آنان، اقتدار این خاندان از اواخر قرن سوم هجری رو به افول نهاد تا سرانجام در ۲۹۶ ق. در زمان زیاده‌الله سوم به وسیله فاطمیان یکسره از میان رفت.<sup>۱</sup>

### شهادت امام موسی کاظم (ع)

موسی بن جعفر (ع) به سال ۱۲۸ یا ۱۲۹ ق. متولد شد. وی پس از شهادت امام صادق (۱۴۸ ق.)، امامت شیعیان را بر عهده گرفت و از همان زمان تا پایان خلافت هادی تحت نظر قرار داشت و عرصه فعالیت سیاسی برایش بشدت تنگ بود. در زمان هارون نیز امام بارها بازداشت شد تا آنکه به سال ۱۷۹ ق. از مدینه به بصره فراخوانده شد و زیر نظر عیسی بن جعفر حاکم آنجا قرار گرفت و چندی بعد هارون فرمان داد تا امام را به بغداد آوردند و نزد سندی بن شاهک داروغه بغداد به زندان افکندند تا آنکه آن حضرت پس از تحمّل انواع شکنجه سرانجام به سال ۱۸۳ ق. در همان زندان به شهادت رسید؛ پس فقیهان و قاضیان را بر سر جنازه آن حضرت حاضر کردند تا آنها ببینند که آثار جراحت و اختناق در بدن او نیست. سپس، پیکر پاک او را در مقابر قریش به خاک سپردند.<sup>۲</sup>

۱. برای آشنایی با نام امیران اغلیبی نک: بوسورث، کلیفورد ادموند؛ سلسله‌های اسلامی؛ ترجمه فریدون بدره‌ای، ص ۵۱ (تفصیل مطلب درباره اغلییان در درس تاریخ اسلام ۳ خواهد آمد).  
 ۲. نک: اصول کافی؛ ج ۱، ص ۳۹۷. و تاریخ‌الیعربی؛ ج ۲، ص ۴۱۴-۴۱۵.

## سقوط برمکیان

سرگذشت خاندان برمکی در تاریخ خلافت عباسی مشهور و نمونه‌ای برجسته و عبرت‌انگیز است. جدّ این خاندان، برمک، در زمان خلافت عثمان یا عبدالملک اسلام آورد. وی پیش از آنکه اسلام آورد، متولی معبد بودایی نوبهار در بلخ بود. نخستین فرد این خاندان که به دربار عباسی راه یافت، خالد بن برمک بود که به ابومسلم پیوست و فرماندهی بخشی از سپاه او را بر عهده گرفت و به دلیل این همکاریها نزد سقّاح راه یافت و چندی بعد متصدی دیوان خراج شد.<sup>۱</sup> خالد مدتی هم وزارت منصور را بر عهده داشت و در ماجرای خلع عیسی بن موسی از ولایتعهدی، کفایت و تدبیر خود را نشان داد و در نتیجه، تقرّب بیشتری یافت؛ وی مدتی هم به حکومت طبرستان و موصل دست یافت و در همین مأموریتها بود که ثروتی فراچنگ آورد و سرانجام به سال ۱۶۹ ق. بدرود حیات گشت. پس از خالد فرزندش، یحیی، جای او را گرفت. وی یک چند به حکومت آذربایجان و ارمنستان رسید. در زمان خلافت مهدی مریی هارون شد و در دوره خلافت هادی به سبب دفاع از حق ولیعهدی هارون به زندان افتاد؛ از این رو در خلافت هارون تقرّب بسیار یافت و خود و فرزندانش - جعفر، فضل، موسی و محمد - قدرت و نفوذی بی‌مانند به دست آوردند، چندانکه در هفده سال اول خلافت هارون، کارهای کشوری و لشکری را با کفایت تمام اداره می‌کردند.

قدرت و شکوه و ثروت افسانه‌آمیز آل برمک تدریجاً حسن رقابت و حسادت بزرگان عرب را برانگیخت و موجب دشمنی آنان با برمکیان و سعایت ایشان نزد خلیفه شد. سرانجام، این دشمنیها مؤثر افتاد و خلیفه را نسبت به خاندان برمکی بدگمان ساخت. در همین زمان، داستان جعفر و عباسه<sup>۲</sup> نیز پیش آمد که بر خشم هارون بیفزود و

۱. حسن، ابراهیم حسن؛ تاریخ الاسلام: السیاسی والدینی و الثقافی والاجتماعی؛ ج ۲، ص ۵۴-۵۵.

۲. حکایت جعفر و عباسه چنین است که گویند هارون، جعفر برمکی و خواهرش، عباسه، را به غایت دوست داشت و برای آنکه همواره آن دو را نزد خود نگهدارد، میان آنها عقدی برقرار کرد، به شرط آنکه به تولید مثل منجر نشود؛ اما کار از این حد گذشت و جعفر و عباسه صاحب دو فرزند شدند که خلیفه این را اهانتی در حق خود و احتمالاً تهدید و خطری برای آینده حکومت و خلافت دانست.

او را بر استیصال برامکه مصمم کرد؛ پس در آخر محرم سال ۱۸۷ ق. مسرور خادم را با عده‌ای از غلامان بر سر جعفر بن یحیی فرستاد تا او را به قتل رسانند و سرش را نزد او آوردند؛ همچنین فرمان داد تا یحیی و فضل و دیگر برمکیان را به زندان افکندند و اموال و دارایی آنان را مصادره کردند.

بدین گونه آل برمک پس از سالها خدمتگزاری، قربانی خشم و حسد خلیفه و نزدیکان او شدند. با سقوط این خاندان راه برای نفوذ عناصر نالایقی چون فضل بن ربیع و علی بن عیسی بن ماهان به دربار خلافت باز شد که در نتیجه نفوذ آنان، ضعف و فساد، دستگاه اداری دولت عباسی را فرا گرفت. به گفته مسعودی، «پس از برمکیان، کارها مختل شد و مردم، بی تدبیری و سوء سیاست هارون را آشکارا دیدند».<sup>۱</sup> آن طور که گفته‌اند، بعدها هارون نیز از کرده خود پشیمان شد و از براندازی این خاندان اظهار تأسف کرد.

مورخان درباره علل خشم گرفتن هارون بر برمکیان اختلاف نظر دارند:<sup>۲</sup> گروهی، موضوع یحیی بن عبدالله حسنی را باعث این اقدام دانسته‌اند؛ زیرا فضل یا جعفر بن یحیی برمکی بی‌اذن هارون وی را آزاد کرده بود.<sup>۳</sup> برخی دیگر، همچون ابن خلدون، سلطه برمکیان بر هارون و دستگاه خلافت را عامل نابودی آنان می‌دانند. به گفته او، سقوط برمکیان از آن رو بود که آنان امور دولت را بازیچه کرده، چنان ثروت دستگاه خلافت را در اختیار گرفته بودند که خلیفه هم برای گذران امور خود، ناچار بود دست به سوی آنان دراز کند.<sup>۴</sup> این موضوع نه تنها حسادت گروهی از اعراب، خصوصاً کسانی چون فضل بن ربیع حاجب را که سودای وزارت در سر داشتند برانگیخت، بلکه مایه دل‌مشغولی هارون الرشید هم بود؛ به گفته صاحب الفخری، وقتی که هارون رفت و آمد انبوه مردم را به دربار یحیی و دیگر برمکیان می‌دید، در نهایت بیم و هراس گفته بود که «یحیی چنان خودسر شده است که گویی خلافت از آن اوست و من از خلافت بیشتر از

۱. التنبیه والاشراف؛ ص ۱۹۹.

۲. نک: تاریخ الطبری؛ ج ۴، ص ۶۵۷.

۳. همان؛ ص ۶۵۸.

۴. المقدمه؛ ج ۱، ص ۲۱.

عنوانی ندارم). اتهام کفر و زندقه و حمایت از زندیقان و ملحدان و مخالفان و مدعیان خلافت عباسی نیز در سقوط برامکه بی تأثیر نبود.<sup>۱</sup> چنانکه گفته می‌شد، عبدالملک بن صالح، یکی از مدعیان خلافت، به تحریک برمکیان در فکر به دست آوردن خلافت بود. به همین سبب وی نیز با برمکیان به زندان افتاد و مورد غضب قرار گرفت. گروهی از مورخان نیز داستان جعفر و عباسه را علت اصلی سقوط برمکیان می‌دانند؛ زیرا هارون از نتیجه، ارتباط آنان خشنود نبود و آن ماجرا را مایه ننگ و رسوایی برای خاندان عباسی می‌دانست.<sup>۲</sup> البته، جمع میان این نظرها نیز ممکن است؛ زیرا عوامل مذکور نه تنها منافاتی با هم ندارند، بلکه می‌توانند مکمل یکدیگر نیز باشند.

### جنگهای خارجی یا غزوات

هارون الرشید اهتمام فراوانی به جهاد با رومیان داشت؛ از این رو علاوه بر آنکه خود مکرراً به جنگ با آنان می‌رفت، یکی از پسرانش به نام قاسم را وقف این کار کرده بود.<sup>۳</sup> هارون به سال ۱۸۱ ق. با سپاهی بزرگ به آسیای صغیر لشکر کشید و تا قسطنطنیه پیش رفت، ملکه روم که توان مقابله با سپاه هارون را نداشت از در صلح درآمد و تعهد کرد که سالانه غرامتی به دربار عباسی بفرستد؛ اما به سال ۱۸۷ که تقفور به امپراتوری روم رسید، قرارداد مذکور را نادیده گرفت و در نامه‌ای از هارون خواست تا غرامتها را باز پس دهد وگرنه، برای جنگ آماده شود.<sup>۴</sup> هارون در پاسخ امپراتور چنین نوشت: «به نام خداوند رحمان و رحیم، از هارون به تقفور، سگ روم. ای کافرزاده! نامه تو را دیدم پاسخ آن است که خواهی دید، نه آنچه خواهی شنید».<sup>۵</sup> آنگاه، با سپاهی آسیای صغیر را درنوردید و تا هرقله پیش رفت و امپراتور که در آن زمان درگیر جنگهای داخلی بود، ناچار شرایط قبلی را برای صلح پذیرفت.<sup>۶</sup> همچنین، سپاه

۱. الفخری؛ ص ۲۰۸-۲۰۹.

۲. تاریخ الطبری؛ ج ۴، ص ۶۶۰-۶۶۱ و مروج الذهب؛ ج ۳، ص ۳۸۴-۳۸۹.

۳. الکامل؛ ج ۶، ص ۱۸۹. ۴. همان؛ ص ۱۸۵. ۵. تاریخ الطبری؛ ج ۴، ص ۶۶۹.

۶. همانجا. و الاخبار الطوال؛ ص ۳۸۶-۳۸۷.

عباسی به فرمان هارون در سال ۱۹۰ ق. جزیره قبرس را تصرف کرد و هزاران اسیر به بغداد آورد.

این وقایع که نشان دهنده اقتدار دولت عباسی و نفوذ سیاسی آن در پایان قرن دوم هجری بود، توجه شارلمانی، پادشاه فرانک، را به خود جلب کرد و چون شارلمانی به طرفداری از پاپ با امپراتور روم شرقی - بیزانس - سر جنگ داشت، بر آن شد تا با خلیفه عباسی رابطه دوستی برقرار کند و از قدرت نظامی و سیاسی او برای تضعیف رقیب خود سود جوید، از این رو، سفیرانی به دربار هارون فرستاد و نامه‌هایی مبنی بر اظهار صلح و دوستی میان آن دو رد و بدل گردید. در نتیجه این سیاست، به سال ۱۹۱ ه. هارون فرمان داد تا کلیساهای مرزی را ویران کردند و اهل ذمه را در بغداد زیر فشار گذاشتند. البته این کار پاسخی به اعمال نامطلوب رومیان نیز به شمار می‌آمد؛ زیرا پیش از آن، امپراتور بیزانس با خزرها وارد معامله شده و آنان را به غارت و چپاول مسلمانان برانگیخته بود که در نتیجه، خزران به سال ۱۸۳ از منطقه دربند به خاک مسلمانان وارد شدند و دست به قتل و غارت عظیمی زدند.<sup>۱</sup>

### شورش حمزه آذرک

حمزه<sup>۲</sup>، دهقانی ایرانی و از نسل زو طهماسب بود.<sup>۳</sup> در جایی به نام جول در شرق رُحَج<sup>۴</sup> زاده شد. وی از یاران حُضین خارجی بود و پس از مرگ حُضین با کشتن یکی از کارگزاران زورگوی عباسی، شهرت بسیار یافت و با کمک گروهی از خوارج حجاز و سیستان به سال ۱۷۹ ق. علم شورش برافراشت.<sup>۵</sup> به گفته بغدادی، حمزه از میان خازمیه که یکی از فرقه‌های عَجارده بود، برآمد.<sup>۶</sup> با وجود این، با عقیده خازمیه درباره جبر - که مانند عقیده سنیان اشعری بود - مخالفت داشت و عقیده معتزله را در این باره ترجیح

۱. الکامل؛ ج ۶، ص ۱۶۳. ۲. حمزه بن اترک سجستانی (قس.:: الکامل؛ ج ۶، ص ۱۵۰).

۳. تاریخ سیستان؛ ص ۱۵۶. ۴. نک.:: معجم البلدان؛ ج ۳، ص ۴۳.

۵. زین الاخبار؛ ص ۱۳۹ و تاریخ سیستان؛ ص ۱۵۶. و قس.:: الکامل که این واقعه را در ۱۸۰ ق. دانسته

است (ج ۶، ص ۱۰۳). ۶. الفرق بین الفرق؛ ص ۷۲-۸۲.

می‌داد؛<sup>۱</sup> از این رو خازمیه وی را کافر می‌دانستند.<sup>۲</sup> حمزه نبرد با قدرتِ حاکمِ ظالم و سلطانِ جابر و عاملان و پشتیبانان او را واجب می‌دانست و در این راه حتی از کشتن کودکان آنان ابایی نداشت؛ زیرا آنان را به سبب کفر پدر و مادرشان گرفتار آتش دوزخ می‌دانست.<sup>۳</sup> از همین روی، یک بار ناگهان به مدرسه‌ای نزدیک پُوشنگ درآمد و سی کودک را با معلمشان به قتل رساند.<sup>۴</sup> به دنبال این ماجرا مبارزهٔ عاملان خلیفه با وی با خشونت فزاینده‌ای ادامه یافت. حمزه به سال ۱۸۲ ق. سپاه عیسی بن علی بن عیسی بن ماهان را شکست داد و تلفات سنگینی بر نیروهای او وارد کرد. عیسی با خواری و رسوایی از راه دشت لوت به نزد پدر در خراسان گریخت؛<sup>۵</sup> خوارج نیز شهرهای بادغیس، پُوشنگ، هرات و تُرشیز را غارت کردند و بیهق را یک هفته مورد تاخت و تاز قرار دادند و کوچک و بزرگ را به دم تیغ سپردند.<sup>۶</sup> در حالی که شورش حمزه بخش گسترده‌ای از شرق عالم اسلام را فرا گرفته بود، علی بن عیسی بن ماهان، فرمانروای خراسان، شرح ناتوانی خویش و خرابیهایی را که حمزه و یارانش در خراسان و سیستان و کرمان به بار آورده بودند، برای هارون نوشت و صریحاً اعلام کرد که چون سیاست خوارج کشتن کارگزاران و عاملان مالیاتی خلیفه و ایجاد اختلال در امر جمع‌آوری مالیات است، هیچ درآمدی از نواحی مذکور به دست نمی‌آید که بتوان آن را به بغداد فرستاد.<sup>۷</sup> از این رو، هارون الرشید متقاعد شد که برای سامان بخشیدن به اوضاع آشفتهٔ خراسان و سیستان باید خود راهی آن دیار شود. وی از گرگان نامه‌ای که متضمن تهدید و تطمیع بود برای حمزه فرستاد و از وی خواست تا از احکام قرآن و سنت پیروی نماید و قدرتِ حق را که اکنون در او تجلی یافته است بپذیرد و از کشتن کارگزاران او پرهیزد؛<sup>۸</sup>

۱. تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام؛ ص ۴۳.

۲. دربارهٔ خازمیه و عجارده نک.: موسوعة الملل و النحل؛ ص ۵۵-۵۶.

۳. همانجا.

۴. الفرق بین الفرق؛ ص ۷۹ و زین الاخبار؛ ص ۲۹۱.

۵. این مایه ترس و رسوایی عاملان عباسی، دستمایهٔ شاعران و مسخره‌گویان قرار گرفت (نک.: تاریخ

سیستان؛ ص ۱۵۷).

۶. بیهقی، ابوالحسن؛ تاریخ بیهق؛ ص ۴۴-۴۵.

۷. دربارهٔ آشفته‌گی اوضاع سیستان، نک.: تاریخ سیستان؛ ص ۱۴۰ به بعد.

۸. همان؛ ۱۶۲-۱۶۴.

اما چون حمزه بنیاد خلافت عباسی را غاصبانه و ظالمانه می‌دانست، در پاسخی به هارون صلاحیت اخلاقی و دینی او را برای جانشینی پیامبر انکار کرد و از سر تحقیر وی، خود را عبدالله و امیرالمؤمنین و خلیفه عباسی را ملک و سلطان خواند.<sup>۱</sup> به دنبال ارسال این پیامهای بی‌نتیجه، هارون آماده جنگ با خوارج و دیگر شورشیان خراسان شد؛ اما بیماری او بالا گرفت و مرگ او را امان نداد و حمزه همچنان به کار خود ادامه داد تا آنکه در زمان خلافت مأمون به سال ۲۱۳ ق. دیده از جهان فرو بست.

### شورش مردم خراسان

ناحیه خراسان از زمان ولایتداری علی بن عیسی بن ماهان صحنه فتنه‌های خونین بود؛ زیرا علی بن عیسی ستمگری بی‌باک بود و در تمام مدت حکومت دیرپای خویش با زورگویی و زیاده‌ستانی در خراسان حکمرانی کرد تا آنکه بهره‌کشیهای ظالمانه‌اش مردم را به ستوه آورد و اعتراض همگان را برانگیخت. با اینهمه، هارون الرشید همچنان از او حمایت می‌کرد؛ زیرا علی بن عیسی علاوه بر آنکه خزانه خود را از این چپاولها می‌انباشت، هدایا و تحفه‌های فراوانی برای خلیفه و دیگر دولتمردان بانفوذ دربار می‌فرستاد. البته هارون یک بار به سال ۱۸۹ ق. برای رسیدگی به شکایات و دادخواهی مردم خراسان عازم آن دیار شد، اما علی بن عیسی با ارسال هدایای شاهوار برای خلیفه و فرزندان او در شهر ری، نظر وی را جلب کرد و خلیفه که از این هدایا راضی شده بود بازگشت و علی را در سمت خویش ابقا کرد.<sup>۲</sup> بدین ترتیب، اهل خراسان که از دادرسی خلیفه ناامید شده بودند، سر به شورش برآوردند و رافع بن لیث - نواده نصر بن سیمار - را به پیشوایی خود برگزیدند. چون خطر بدین سان بزرگ شد، هارون، هرثمه بن اعین را بظاهر برای کمک به علی بن عیسی، ولی در واقع برای دفع شر او به مرو فرستاد.<sup>۳</sup> هرثمه

۱. متن کامل نامه‌هایی که میان هارون الرشید و حمزه مبادله شده، در تاریخ سیستان آمده است (ص ۱۶۲-۱۶۸).

۲. الکامل؛ ج ۶، ص ۱۹۱ و قس.: بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین؛ تاریخ بیهقی؛ ص ۴۱۴-۴۲۱.

۳. الاخبار الطوال؛ ص ۳۸۷.

با آنکه علی بن عیسی را در بند و اموال او را مصادره کرد، فتنه رافع همچنان در سمرقند و اطراف آن ادامه داشت و مایهٔ بیم و نگرانی بود؛ از این رو هارون به سال ۱۹۲ ق. خود راهی خراسان شد تا قدرت خلافت را در آن دیار استحکام بخشد؛ اما پیش از آنکه اقدام مهتمی در این زمینه انجام دهد، در سوم جمادی‌الآخر سال ۱۹۳ در توس درگذشت<sup>۱</sup> و سرکوب آشوب رافع و پیروانش به زمان مأمون موکول شد.

### ۶. امین (۱۹۳-۱۹۸ ق.)

ابو عبدالله محمد ملقب به امین در سال ۱۹۳ ق. پس از مرگ هارون به خلافت رسید. به گفته سیوطی، وی لیاقت خلافت را نداشت، زیرا جوانی مُسرف و خودپسند و بی‌سیاست بود.<sup>۲</sup> از این رو، از همان آغاز خلافتش زمینه‌های آشوب و فتنه به وجود آمد. امین در آغاز خلافت، عبدالملک بن صالح را که در زمان هارون الرشید به اتهام فعالیت برای کسب خلافت دستگیر و زندانی شده بود، از زندان آزاد کرد و امارت جزیره و قنسرین و بخشی از مرزهای شام را بدو سپرد. وی همچنین علی بن عیسی بن ماهان را که در زمان هارون زندانی و اموالش مصادره شده بود، آزاد کرد و اموالش را بدو بازگرداند و ریاست نگهبانان خود را به او سپرد<sup>۳</sup> و دوباره دست او را بر مردم خراسان باز گذاشت.

### اختلاف و درگیری با مأمون

اقدام بعضی از خلفای عباسی در تعیین جانشینان متعدد یکی از عوامل بروز اختلاف و ستیز در این خاندان و دستاویز مناسبی برای مدعیان قدرت بود و در برخی موارد، زمینهٔ جنگهای خانمانسوز داخلی را فراهم کرد. سابقهٔ این سیاست نادرست در خلافت عباسی به زمان سقّاح باز می‌گردد؛ زیرا وی ابتدا منصور و پس از او عیسی بن موسی را به جانشینی برگزید؛<sup>۴</sup> اما منصور به این وصیت عمل نکرد. اوج این بحران در زمان خلافت

۱. الکامل؛ ج ۶، ص ۲۱۱. ۲. تاریخ الخلفاء؛ ص ۳۵۵.

۳. تاریخ البیعوی؛ ج ۲، ص ۴۳۴-۴۳۵.

۴. الفخری؛ ص ۱۷۲.



هارون الرشید بود؛ زیرا وی برای آنکه خلافت عباسی را از شر مخالفان نجات بخشد، ابتدا محمد امین و سپس عبدالله مأمون و پس از او، قاسم را به جانشینی برگزید و چون هارون به سال ۱۹۳ درگذشت، مأمون بنابر وصیت پدر از بزرگان و امرای خراسان برای امین بیعت گرفت. بدین ترتیب، در آغاز تصور می‌شد که اتحاد و دوستی میان برادران ادامه می‌یابد؛ اما دیری نپایید که به سال ۱۹۴ ق. امین بنا به تحریک علی بن عیسی بن ماهان و فضل بن ربیع، مأمون را از ولیعهدی عزل کرد<sup>۱</sup> و آتش اختلاف و دشمنی را برافروخت و مأمون نیز به توصیه فضل بن سهل، نام امین را از خطبه بینداخت و مدعی خلافت گردید.<sup>۲</sup> برخلاف امین، مأمون شخصی فعال، آزاد فکر و مورد علاقه مردم بود و کسان از هر سو زبان به ستایش او گشوده بودند؛<sup>۳</sup> بعلاوه، افراد قدرتمند و بانفوذی چون خاندان سهل از وی حمایت می‌کردند؛ از این رو، کارش سرعت بالا گرفت و با آنکه در جبهه دیگری درگیر پیکار با رافع بن لیث بود<sup>۴</sup>، لشکری به فرماندهی طاهر بن حسین برای مبارزه با سپاه امین گسیل کرد.

طاهر در شوال ۱۹۵ ق. در دشت ری سپاه امین را به فرماندهی علی بن عیسی بن ماهان - که با زنجیری از نقره برای دستگیری برادر نافرمان آمده بود - بسختی منکوب کرد<sup>۵</sup> و برای مقابله با عبدالرحمن بن جبلة، یکی دیگر از سرداران امین، آهنگ همدان کرد و در نزدیکی آن شهر، وی را نیز بسختی شکست داد<sup>۶</sup> و به جانب حُلوان و خانقین پیش تاخت و چون در این زمان امین مشغول سرکوب شورشهای جِمص و دمشق بود، دیگر، سپاه قدرتمندی برای مقابله نداشت؛ لذا سپاه ضعیف وی بدون پیکار از مقابل لشکر طاهر عقب نشست و طاهر از راه بصره به بغداد شتافت<sup>۷</sup> و آن شهر را

۱. تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۴۱۵.

۲. الفخری؛ ص ۲۱۳.

۳. درباره صفات و خصوصیات مأمون، نک: تاریخ الطبری؛ ج ۵، ص ۱۹۷-۲۰۵.

۴. تاریخنامه طبری؛ ج ۲، ص ۱۲۱.

۵. طاهر خیر فتح را بدین گونه برای مأمون گزارش کرد: «بسم الله الرحمن الرحيم، کتابی الی امیر المؤمنین و رأس علی بن عیسی بین یدی و خاتمه فی أصبعی و جنده مصرفون تحت امری. والسلام» (الکامل؛ ج ۶، ص ۲۴۵).

۶. تاریخ الطبری؛ ج ۵، ص ۵۴-۵۷.

۷. مروج الذهب؛ ج ۳، ص ۴۰۶.

به سال ۱۹۸ ق. با کمک سپاه هرثمه بن اعین به محاصره در آورد.<sup>۱</sup> در نتیجه این محاصره، دزدان و راهزنان، شهر را به باد غارت و چپاول دادند و زنان و کودکان را آماج آزار خویش قرار دادند. در چنین اوضاع فلاکت باری، امین یکسره در بند بازی و شوخی و مستی و هرزگی خویش بود<sup>۲</sup> و از این رو یارانش بیش از مهاجمان به مردم بغداد زیان رساندند. به گفته طبری، «طاهر خانه‌های مخالفان را ویران کرد. بسا می‌شد که کسان طاهر خانه‌ای را ویران می‌کردند و می‌گذشتند و یاران امین در و بام آن را می‌ریوندند و مانند مهاجمان به مردم بغداد زیان می‌زدند»<sup>۳</sup>. بر اثر رفتار پسندیده سپاه طاهر با مردان و زنان ناتوان، گروه بسیاری از یاران امین به سپاه طاهر پیوستند<sup>۴</sup> و سرانجام، مردم بغداد پس از چند ماه محاصره، تسلیم شدند و از طاهر زنهار خواستند. امین که از طاهر، ایمن نبود لباس خلافت بر تن کرد و بر زورقی سوار شد تا به هرثمه بن اعین پناه برد؛ اما یاران طاهر از ساحل دجله، زورق را با سنگ و تیر بکوفتند و بر او هجوم بردند و خونش را بریختند<sup>۵</sup> و سر او را با بُرد و عصا و شمشیر خلافت نزد مأمون فرستادند<sup>۶</sup>. بدین گونه در نتیجه سیاست سوء تعیین جانشینان متعدد، بخش عمده دوره خلافت امین به درگیری با مأمون گذشت و به کشته شدن خلیفه و فروریختن قدرت خلافت انجامید.

امین مردی عیاش و هوسباز بود و تمام همت و کوشش خود را صرف تفریح و باده‌گساری و بازی و شوخی و هرزگی می‌کرد و مال بسیاری در این راه بر باد داد. به گفته مورخان، وی انواع جانوران درنده و پرنده را فراهم کرده بود و ساعتها از وقت خود را

۱. تاریخنامه طبری؛ ج ۲، ص ۱۲۲۲-۱۲۲۸ و زین‌الخبار؛ ص ۲۹۴.

۲. به گفته مؤلف الفخری، «خیر شکست و کشته شدن علی بن عیسی هنگامی به امین رسید که وی مشغول صید ماهی بود و چون از این واقعه آگاه شد، به فرستاده گفت: اکنون مرا به حال خود بگذار که کوثر (خادم امین) دو ماهی صید کرده است و من تاکنون هیچ صید نکرده‌ام (ص ۲۱۴).

۳. تاریخ الطبری؛ ج ۵، ص ۸۰-۸۵.

۴. محمد بن عیسی سالار نگهبانان بغداد و عبدالله بن قحطبه و یحیی بن علی بن عیسی بن ماهان از آن جمله‌اند (نک: تاریخنامه طبری؛ ج ۲، ص ۱۲۲۲).

۵. مروج الذهب؛ ج ۳، ص ۴۱۸-۴۲۰. و زین‌الخبار؛ ص ۲۹۵.

۶. مروج الذهب؛ ج ۴، ص ۴۴۸-۴۴۹. و زین‌الخبار؛ ص ۱۶۸.

صرف بازی و تماشای آنها می‌کرد و از وزیران و امیران لشکر که مسائل مهم مملکت را به استحضارش می‌رساندند دوری می‌گزید. همچنان که قایقهای بسیاری به صورت فیل و مار و اسب و عقاب و شیر فراهم کرده و بر دجله انداخته بود تا مردم بدانها مشغول شوند.<sup>۱</sup> استغراق امین در لذتجویی و کامرانی چنان بود که هنگام درگیری خونینش با مأمون و به رغم آنکه بغداد بیش از دو سال در محاصره خفت بار بود، هیچ‌گاه از خوشیها و بازیهای خود پروا نکرد تا آنکه سرانجام جان بر سر این کار نهاد.<sup>۲</sup>

### ۷. مأمون (۱۹۸-۲۱۸ ق.)

ابوالعباس عبدالله ملقب به مأمون در سال ۱۷۰ ق. از کنیزی بادغیسی به نام مراجل<sup>۳</sup> زاده شد. هنگامی که سیزده سال داشت، هارون او را ولیعهد دوم خویش کرد و امارت خراسان و نواحی شرقی خلافت عباسی را بدو سپرد. مأمون هنگام قتل امین در ری بود و به رغم آنکه سپاهش بر بغداد دست یافت، به آن شهر - که پایتخت رسمی خلافت عباسی بود - نرفت و تا سال ۲۰۴ ق. در خراسان که مهمترین پایگاه پشتیبانی از وی بود و او پیروزی خود را مدیون مردم آن دیار می‌دانست، باقی ماند. مأمون در مدت اقامتش در مرو، در صدد برآمد تا رابطه ایرانیان و دستگاه خلافت عباسی را - که به دنبال سقوط برمکیان بشدت آسیب دیده بود - بهبود بخشد؛ از این رو، فضل بن سهل را به وزارت برگزید و امور مهم خلافت عباسی را در عراق و دیگر ولایات به حسن بن سهل و دیگر کارگزاران ایرانی واگذار کرد. تمایلات ایرانی مأمون اعتماد به نفس ایرانیان را افزایش داد و راه سلطه و نفوذ مجدد آنان را بر دستگاه خلافت باز کرد. از روایات موجود نمی‌توان کاملاً به این نکته پی‌برد که مسأله ایرانی بودن مادر مأمون تا چه حد در به وجود آمدن این تمایلات تأثیر داشته است؛ اما ظاهراً این مسأله اهمیت اساسی داشته و موجب احساس ارتباط خویشاوندی دو طرفه میان ایرانیان و دستگاه خلافت عباسی بوده است. گرایش

۱. الکامل؛ ج ۶، ص ۲۹۴. ۲. الفخری؛ ص ۲۱۲-۲۱۴. ۳. تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۴۴۴.

مأمون به ایرانیان و سلطه و نفوذ مجدد آنان، سرانجام موجب رنجش اعراب و شورشهای متعدد آنان شد. شورش ابوالسرایا در کوفه، نصرین شبت در جزیره و محمد بن حسن معروف به «سلق» در واسط نمونه‌هایی از عکس‌العمل اعراب متعصب در برابر ایرانیان است.

### شورش ابوالسرایا

گروهی از اعراب و علویان که از تمایلات ایرانی مأمون و کارگزاران ایرانی اش ناراضی بودند، به محمد بن ابراهیم علوی، معروف به ابن طباطبا<sup>۱</sup> پیوستند. وی دعوت را با شعار «الرضا من آل محمد (ص)» و عمل به کتاب و سنت در کوفه آغاز کرد و رهبری نظامی شورشیان را به سری بن منصور شیبانی، مشهور به ابوالسرایا<sup>۲</sup> که سابقاً از طرفداران مأمون بود، سپرد. ابوالسرایا به سال ۱۹۹ ق. در کوفه خروج کرد و بر یمن و بصره نیز دست یافت<sup>۳</sup> و مشکلات بسیار برای حسن بن سهل فراهم آورد. حسن در آغاز، هرثمة بن اعین را به جنگ او گسیل کرد، اما هرثمة پس از جنگهای متعدد بناچار عقب نشست. آنگاه زهیر بن مسیب و عبیدوس بن محمد بن ابی خالد، یکی پس از دیگری، به جنگ ابوالسرایا شتافتند، اما هر دو شکست خوردند و کار ابوالسرایا هر چه بیشتر بالا گرفت. از این رو، حسن بن سهل دیگر بار هرثمة بن اعین را با سپاهی بزرگ و تجهیزات بسیار به دفع وی فرستاد. هرثمة این بار کوفه را محاصره کرد و نبردی سخت در انداخت؛ در نتیجه، یاران ابوالسرایا پراکنده شدند و کوفه تصرف شد و ابوالسرایا به واسط و اهواز گریخت. در آنجا، یک بار دیگر از حسن بن علی بادغیسی شکست خورد و بسختی بیمار و به دست حسن بن سهل گرفتار شد و به دستور وی به قتل رسید و دوپاره پیکر او را بر دو پل بغداد آویختند.<sup>۴</sup>

۱. محمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی (ع).

۲. همان؛ ص ۴۴۵. ۳. الکامل؛ ج ۶، ص ۳۰۲. ۴. زین‌الخبار؛ ص ۱۷۱.

۵. تاریخ‌الیعقوبی؛ ج ۲، ص ۴۴۷.

### شورش نصرین شبث

نصرین شبث یکی از اعراب متعصب و از طرفداران امین بود؛ از این رو کینهٔ مأمون را به دل داشت. وی در آغاز خلافت مأمون، رهبری گروه بسیاری از اعراب مخالف را در جزیره و دیار مضر بر عهده گرفت و پرچم شورش بر ضد خلیفه را برافراشت.<sup>۱</sup> در این زمان، گروهی از علویان، به اعتبار مخالفت نصر با مأمون، می‌خواستند از نیروی او استفاده کنند و به یاری او خلافت را به خاندان خود منتقل نمایند؛ اما وی نپذیرفت و گفته بود که خلافت حق آل عباس است و من از آن رو با مأمون می‌جنگم که عجم را بر عرب برتری داده است.<sup>۲</sup> هنگامی که فتنهٔ نصر بزرگ شد، مأمون طاهر بن حسین را مأمور سرکوبی او کرد. طاهر تعمداً در جنگ با نصر سستی نمود، زیرا پس از زحمات بسیاری که برای به خلافت رساندن مأمون کشیده بود، انتظار داشت که خلیفه حکومت عراق را بدو سپارد و هنگامی که مأمون حسن بن سهل را بر حکومت عراق گماشت، طاهر در صدد برآمد که نارضایتی خود را بدین وسیله نشان دهد.<sup>۳</sup> زمانی که فتنه نصر بالا گرفت، مأمون در خراسان بود؛ از این رو طاهر را باز پس خواند و فرزندش، عبدالله، را مأمور جنگ با وی کرد. عبدالله بن طاهر در پیکار با نصر بکوشید. نصر با این شرط که هیچ وقت به دربار خلافت نیاید حاضر به تسلیم شد، اما مأمون نپذیرفت و خواستار تسلیم بی قید و شرط او شد؛ لذا جنگ ادامه یافت تا آنکه نصر امان خواست و بدون شرط تسلیم شد و فتنه او به سال ۲۰۱ ق. پایان یافت.

### ولایتعهدی امام رضا (ع)

همزمان با خلافت مأمون، تشیع در ایران و عراق و حجاز گسترش چشمگیری یافت. این گسترش معلول دو علت بود:

۱. درگیری میان امین و مأمون که مدتی طولانی دستگاه خلافت را به خود

۱. الکامل؛ ج ۶، ص ۳۰۹      ۲. تاریخ الاسلام؛ ج ۲، ص ۶۹.

۳. یعقوبی اظهار ناراحتی و نارضایتی طاهر بن حسین را بخوبی بیان کرده است (تاریخ الیعقوبی؛ ج ۲، ص ۴۵۵).

مشغول ساخته و فرصت مناسبی را برای گسترش تبلیغات گروه‌های مختلف شیعی فراهم نموده بود.

۲. دوری مأمون از بغداد و اقامت طولانی وی در مرو که زمینه فعالیت بیشتر علویان را در عراق و حجاز فراهم کرده بود؛ خاصه آنکه عراق زیر نظر حسن بن سهل اداره می‌شد که بنا بر مشهور، دل با علویان داشت.

به هر حال، منطقه عراق و حجاز عرصه قیامهای متعددی شد که بشدت توجه مأمون را جلب کرد؛ از آن جمله قیام محمد بن ابراهیم - ابن طباطبا - در کوفه بود که دامنه آن، بصره و حجاز را نیز دربر گرفت؛ دیگر، قیام زید بن موسی بن جعفر (ع)، معروف به زیدالنار بود که مأمون را از خلافت خلع کرد و قدرت بسیار به دست آورد؛ همچنین قیام ابراهیم بن موسی بن جعفر (ع) که در یمن علم شورش برافراشت و بر سراسر آن دیار دست یافت.<sup>۱</sup> از طرف دیگر، حسین بن حسن افطس که با محمد بن جعفر الصادق (ع) بیعت کرده بود برای او تبلیغ می‌کرد و مردم را به یاری او تشویق می‌نمود و در نتیجه، کار او سرعت در حجاز بالا گرفته بود. بالاتر از این، تشیع حتی به درون دستگاه خلافت مأمون نفوذ کرده و ریشه‌های خود را تا اعماق دربار وی گسترده بود؛ زیرا بنا بر مشهور، فضل بن سهل (ذوالریاستین) و طاهر بن حسین (ذوالیمینین) و دیگر افراد خاندان طاهر، که بر تمام امور سیاسی و نظامی خلافت استیلا داشتند، نیز از جمله شیعیان یا علاقه‌مندان و پشتیبانان آنان بودند.<sup>۲</sup>

هنگامی که مأمون گسترش تشیع را در ایران و عراق مشاهده کرد، از فرجام جنبشهای علوی نسبت به خلافت و حکومت خویش بیمناک گردید و پس از چاره‌اندیشی، برای اینکه مردم ایران و عراق را که پیوسته ترکیب سیاسی خاص و مستقلی داشتند به مسیری تازه اندازد و آنان را با سیاست خلافت موافق و هماهنگ سازد، دست به اقدامی کاملاً تازه و بدیع زد؛ بدین ترتیب که علی بن موسی الرضا (ع)،

۱. نک: الکامل؛ ج ۶، ص ۳۱۰ به بعد.

۲. نک: الکامل؛ ج ۷، ص ۱۳۲ که خاندان طاهری را شیعه و از پشتیبانان اهل بیت (ع) می‌داند.

امام هشتم شیعیان را در دوم رمضان ۲۰۱ ق. ولیعهد و جانشین خود کرد و شعار سبز را جایگزین شعار سیاه ساخت.<sup>۱</sup> بدین سان یکی از وقایع مبهم و پیچیده تاریخ عباسی رقم خورد.

براستی آیا، آنچنان که بعضی مورخان گفته‌اند، مأمون تحت نفوذ افکار مذهبی، معتقد بود که خلافت حق علویان است و عباسیان غاصب حق آنانند و با این کار بر آن بود تا حق ایشان را باز دهد؟<sup>۲</sup> البته چنین فکری، چنانکه از گفتگوی امام رضا (ع) با مأمون در نخستین ملاقاتشان برمی آید، بعید و حتی غیر ممکن می‌نماید. در آن ملاقات، مأمون گفته بود که می‌خواهد از خلافت و حکومت دست بردارد و این کار را به آن حضرت که از نظر فضل و برتری از او سزاوارتر است؛ بسپارد. امام در جواب فرموده بود: «اگر خلافت را خداوند به تو داده است، نمی‌توانی از آن دست برداری و به دیگری بسپاری و اگر حقاً از آن تو نباشد، چگونه می‌توانی چیزی را به من ببخشی که از آن تو نیست؟»<sup>۳</sup> مأمون نیز از امام (ع) خواسته بود که ولایتعهدی وی را بپذیرد و امام (ع) به رغم میل باطنی مجبور به پذیرش آن گردید و چون از تبت واقعی مأمون باخبر بود، با وی شرط کرد که در هیچ یک از امور سیاست و حکومت دخالت نکند.<sup>۴</sup>

بنابر آنچه گذشت، معلوم می‌شود که مأمون به اقتضای سیاست خدعه و فریب، ولیعهدی را به امام رضا (ع) سپرد؛ برای اینکه اولاً، توجه محافل شیعی را به خود جلب کند و آنان را از اندیشه قیامهای متعدد باز دارد؛ ثانیاً، با استمالت از علویان، مردم خراسان را به یاری خویش یکدل کند؛ همچنانکه می‌خواست با این کار، پاسخ درخوری به آن دسته از عباسیان بدهد که به دلیل تعصبات سخت عربی و اینکه مأمون فرزند کنیزی ایرانی است، از امین طرفداری و شایستگی مأمون را برای خلافت انکار کرده بودند.

۱. تاریخ‌المقبوبی؛ ج ۲ ص ۴۴۸.  
 ۲. نک.: تاریخ‌الخلفاء، ص ۳۶۵.  
 ۳. بحارالانوار؛ ج ۴۹، ص ۱۲۹.  
 ۴. مرحوم مجلسی در مورد اجبار امام رضا (ع) برای پذیرش ولیعهدی روایات بسیاری آورده است (نک.: همان؛ ج ۴۹، ص ۱۲۹-۱۳۰).

البته، مأمون با چنین تدبیری توانست ظاهراً بر مشکلات پیروز گردد و دل شیعیان و پیروان آنان را راضی و آرام نگاه دارد. اما این وضع دوام نیافت: اولاً، روابط مأمون با امام خیلی زود به تیرگی گرایید، زیرا وقتی مأمون اهل خراسان را در محبت امام بی‌اختیار می‌دید،<sup>۱</sup> از نتایج آن کار بیمناک می‌شد؛ بویژه اینکه امام همواره مأمون را از خدا بیم می‌داد و اعمال ناشایست وی را تقبیح و به انجام کارهای درست دعوت می‌کرد. ثانیاً، وقتی خبر ولایتعهدی امام رضا (ع) به عباسیان رسید، کار مأمون را نپسندیدند؛ خاصه منصور و ابراهیم، پسران مهدی، که چون از تیت واقعی مأمون اطلاع نداشتند، سخت برآشفتنند و اهل بغداد را از بیعت با امام باز داشتند؛ پس، مردم بغداد با حسن بن سهل درافتادند و او را از آن شهر بیرون کردند و سپس در نزدیکی واسط جنگی خونین با او درآنداختند و مأمون را از خلافت خلع کردند و در پنجم محرم سال ۲۰۱ با ابراهیم بن مهدی بیعت کردند و او را «مرضی» لقب دادند.<sup>۲</sup> در همین حال اوضاع مصر نیز آشفته گردید؛ از سوی دیگر، بابک خرم‌مدین بر آذربایجان دست یافت و رهبری خرم‌مدینان را بر عهده گرفت.<sup>۳</sup>

به گفته این اثر، مأمون تا این اندازه از وخامت اوضاع اطلاع نداشت؛ زیرا فضل بن سهل رویدادها را برخلاف واقع گزارش می‌داد و جریان‌ات عراق را از مأمون پنهان می‌کرد. از این رو، وقتی که امام رضا (ع) او را از جنگها و درگیریهای عراق و خلافت ابراهیم بن مهدی و آشفته‌گی اوضاع در دیگر نواحی آگاه کرد، وحشت و اضطراب سراسر

۱. نظیر آنچه در نماز عید فطر سال ۲۰۱ ق. اتفاق افتاد. در آن سال، مأمون بنا بر مصالح سیاسی در نماز عید شرکت نکرد و امام (ع) را به نیابت فرستاد. امام (ع) با جامه سید و عصا به دست و پیاده به سوی نمازگاه رفت. در این زمان، انبوه مردم برای عرض ارادت نسبت به وی بر یکدیگر سبقت جستند. یاران مأمون که چنین دیدند، هیجان مردم را به او خیر دادند و گفتند اکنون بیرون شو وگرنه خلافت از دست می‌رود. مأمون با شتاب بیامد و خود نماز را برگزار کرد (نک: اصول کافی؛ ج ۱، ص ۴۰۸-۴۰۹. و مفید؛ الارشاد؛ ص ۲۹۳).

۲. نک: تاریخ‌الیعقوبی؛ ج ۲، ص ۴۵۰ و قس: الکامل که گفته است او را «مبارک» لقب دادند. (ج ۶، ص ۳۴۱).  
۳. الکامل؛ ج ۶، ص ۳۲۸.



وجود او را فرا گرفت و چون خلافت و حکومت خود را در معرض نابودی دید، بی‌درنگ دست به اقداماتی زد تا رضایت خاطر اهل بغداد و در رأسشان آل عباس را فراهم نماید؛ از این رو در نخستین گام، از مرو به سوی عراق حرکت کرد تا از نزدیک، اوضاع آن دیار را زیر نظر بگیرد. پس از آن، چون به سرخس رسید، در اقدامی زیرکانه، فضل بن سهل را به قتل رسانید و برای رهایی از بدنامی و عواقب ناپسند این کار، گناه آن را به گردن عده‌ای از غلامان و پیشکاران خود انداخت و خود در فراق فضل بی‌تابی نمود و برای دلجویی از خانواده وی، دختر حسن بن سهل را به زنی گرفت و قاتلان فضل را بسختی مجازات کرد. با آنکه مورخان چگونگی قتل فضل را به تفاوت نوشته‌اند، تردیدی نیست که مأمون در توطئه قتل وی دست داشته است. چنانکه ابن اثیر گوید، هنگامی که مأمون قاتلان فضل را محاکمه می‌کرد، آنان گفتند: «تو خود ما را بدین کار وا داشتی».<sup>۱</sup> به همین دلیل یاران فضل، مأمون را به شرکت در توطئه قتل او متهم کردند و بر وی بشوریدند و منزل او را محاصره کردند و در صدد برآمدند که آن را به آتش بکشند، اما با دخالت امام رضا (ع)، شورشیان بازگشتند و خاطر مأمون آسوده گشت.<sup>۲</sup> قتل فضل بن سهل، ضربه مهلکی بر ایرانیان و سلطه آنان وارد ساخت و در نتیجه، زمینه بیشتری برای آشتی مأمون با اهل بغداد فراهم کرد و دومین مانع را از سر راه او برداشت. با وجود این، مهمترین مانع آشتی مأمون و آل عباس ولیعهدی امام رضا (ع) بود؛ از این رو در گام سومی که به سوی آشتی با عباسیان برداشت، امام رضا (ع) را در طوس مسموم کرد<sup>۳</sup> و برای رفع اتهام از خویش، در شهادت امام بشدت اظهار اندوه و بیقراری نمود.

بدین سان مأمون با برداشتن این موانع، اهل بغداد را متوجه ساخت که برای تغییر سیاست خود آماده است. از این رو، بغدادیان ابراهیم بن مهدی را وا گذاشتند و مقدم

۱. همان؛ ص ۳۴۷. و ابن جوزی؛ المنتظم؛ ج ۱۰، ص ۱۱۳. ۲. اصول کافی؛ ج ۱، ص ۴۱۰. ۳. الارشاد؛ ص ۲۹۵-۲۹۶. و بحار الانوار؛ ج ۴۹، ص ۲۹۰-۲۹۱ و قس.: اصول کافی؛ ج ۱، ص ۴۱۱ و مروج الذهب؛ ج ۴، ص ۳۰. و الکامل؛ ج ۵، ص ۱۹۳.

مأمون را گرامی داشتند و او بدون مزاحمت وارد بغداد شد و پس از یک هفته، فرمان داد تا پرچمهای سیاه را برافراشتند و شعار سبز علویان را کنار نهادند.<sup>۱</sup> سپس مالیات عراق را به مردم بخشید و از گناه ابراهیم بن مهدی و یاران او نیز درگذشت.

### استقلال طاهریان

طاهربن حسین سرسلسلهٔ خاندان طاهری است. وی از فرزندان زریق بن اسعد است که در اوایل خلافت عباسی به طلحةُ الطَّلَحَات، امیر سجستان، پیوست و با او که از اعراب خزاعی بود نسبت موالات یافت؛ از این رو بازماندگان او را به قبیله خزاعه منسوب کرده‌اند. جد طاهر، مصعب، در زمان خلافت مهدی در پوشنگ قدرت و مکانتی داشت و پدر طاهر، حسین، ظاهراً در زمان هارون فرمانروای آنجا شد و هنگام اقامت مأمون در مرو از نزدیکان وی به شمار می‌آمد؛ از این رو چون حسین در سال ۱۹۹ ق. درگذشت، مأمون بر جنازه وی حاضر شد و کسانی را برای تسلیت نزد طاهر فرستاد.

طاهر در سال ۱۵۹ ق. در پوشنگ دیده به جهان گشود. ایام کودکی را در عراق گذرانید و در آغاز جوانی مدتی راهزنی می‌کرد.<sup>۲</sup> در زمان ولایت علی بن عیسی در خراسان بدو پیوست و او طاهر را به حکمرانی پوشنگ گماشت. طاهر در ماجرای دفع رافع بن لیث نیز همراه هرثمة بن اعین بود و در این مدت شایستگیهای بسیار از خود نشان داد. در جریان درگیری و اختلاف امین و مأمون، مأمون، به توصیه فضل بن سهل، فرماندهی سپاهی را که برای جنگ با برادر آماده کرده بود به وی سپرد و در این مأموریت بود که لیاقت و شایستگی طاهر بیش از پیش آشکار گردید؛ زیرا وی در زمانی کوتاه لشکر با شکوه امین را شکست داد؛ بغداد را به تصرف درآورد؛ خلافت را به مأمون منتقل کرد و از اهل عراق و حجاز و یمن برای مأمون بیعت گرفت. مأمون نیز در آغاز امارت بغداد را به طاهر سپرد و او را اکرام بسیار کرد؛ اما چندی بعد به اشاره فضل

۱. تاریخ البیعوی؛ ج ۲، ص ۴۵۳-۴۵۴.

۲. ابن قفطی؛ تاریخ الحکماء؛ ص ۳۲۹.

بن سهل حکومت بلاد عراق و جبال و اهواز و یمن و حجاز را به حسن بن سهل داد و طاهر را مأمور سرکوب آشوب نصرین شبت کرد و آنگاه او را بر حکومت موصل و جزیره و شام و مغرب گماشت. پس از آنکه مأمون از خراسان به بغداد آمد، امارت و صاحب شرطگی آن دیار را به طاهر سپرد. با اینهمه، خلیفه در باطن از طاهر خشنود نبود؛ زیرا نه تنها قدرت روزافزون او را مایه خطر می‌دید، بلکه او را قاتل برادر خویش می‌دانست و می‌پنداشت که او به دلیل رقابت و دشمنی با هرثمه بن اعین، امین را که می‌خواست به هرثمه پناه ببرد - کشته است. طاهر که این موضوع را دانسته بود، مبلغی فراوان به احمد بن خالد - وزیر مأمون پس از فضل بن سهل - رشوه داد تا خلیفه را متقاعد سازد که امارت خراسان را بدو بسپارد و خلیفه پذیرفت. بدین ترتیب هم طاهر به آرزوی دیرینه خود دست یافت و هم خلیفه از دیدار قاتل برادر رهایی یافت.<sup>۱</sup>

طاهر، نخست فرزندش طلحه را عازم خراسان کرد و سپس خود با رضایت و خوشحالی و برای نیل به مقصود اصلی خویش بسرعت راهی آن دیار گردید. وی مرورا مقر حکومت خویش قرار داد و با قدرت و تدبیر به امارت پرداخت. در این هنگام، خراسان و سیستان گرفتار فتنه خوارج به رهبری حمزه بن آذرک بود. طاهر در دفع و سرکوب خوارج اهتمام بسیار ورزید، ولی مأمون وی را به اهمال و سستی در این کار متهم کرد و نارضایتی خویش را در نامه‌ای تند و خشونت‌آمیز به طاهر آشکار ساخت و او را بسختی سرزنش کرد. طاهر از این نامه رنجید و جوابی درشت به مأمون داد و برای نیل به هدف خود، یعنی اعلام استقلال، فرصت را غنیمت شمرد و در جمادی‌الآخر ۲۰۷ ق. نام مأمون را از خطبه نماز جمعه بینداخت<sup>۲</sup> و به گفته بلعمی، به جای آنکه بگوید «خدایا بنده خویش و خلیفت خویش، عبدالله مأمون را نیکودار»، گفت: «خدایا نیکودار تمام پیروان محمد (ص) را بدانچه نیکو داشته‌ای بدان برگزیدگان خود را»<sup>۳</sup> و بدین‌گونه اعلام استقلال نمود؛ لیکن پیش از آنکه از ثمره کار خویش بهره‌گیرد، ناگهان،

۱. نک: الکامل؛ ج ۶، ص ۳۶۰-۳۶۲.

۲. ابن طیفور؛ بغداد فی تاریخ الخلافة العباسية؛ ص ۷۱.

۳. تاریخنامه طبری؛ ج ۲، ص ۱۳۵۰-۱۳۵۱.

(به قولی همان شب) درگذشت. وفات غیر منتظره طاهر برای خلیفه عباسی و اهل بغداد کاملاً مطلوب و موافق آرزو بود. از این رو در باب کیفیت آن، روایات به قدری متفاوت است که تشخیص روایت صحیح مشکل می‌نماید. قول مشهور آن است که مأمون در این کار نقشی داشته است؛<sup>۱</sup> چنانکه شورش لشکر طاهر که بعد از وفات وی به وقوع پیوست، حکایت از آن دارد که آنان خلیفه را مسئول مرگ ناگهانی سردار خویش می‌شمرده‌اند؛ البته بعضی نیز علت مرگ طاهر را تبی ناگهانی و شدید دانسته‌اند.<sup>۲</sup> با آنکه طاهر از ثمره کار خویش بی بهره ماند، نهال اندیشه استقلال را در ایران کاشت و دیری نپایید که این نهال بارآور گشت و حکومت‌های مستقلی در شرق به وجود آمد.

مأمون از نتایج قتل طاهر و احتمال شورش یارانش بیمناک بود. از این رو، با وجود نارضایتی از طاهر، امارت خراسان را به فرزندان وی سپرد؛ زیرا خلیفه بدین نتیجه رسیده بود که دیگر نمی‌توان ایران را مستقیماً از جانب بغداد اداره کرد، پس باید بکوشد تا اوضاع را به صورتی نگاه دارد که پیوند سیاسی میان بغداد و خراسان، دست کم به صورت ظاهر، حفظ گردد. بدین روی، حکومت سرزمین‌هایی را که طاهر در دست داشت و اکنون در اختیار فرزندش، طلحه، بود، به او وا گذاشت. در نتیجه، نخستین سلسله نیمه مستقل اسلامی تشکیل و حیات سیاسی ایران بار دیگر آغاز گردید. این تجدید حیات، در واقع، نتیجه قیامها و شورشهای متعدد ایرانیان، از آغاز سلطه عرب تا آن زمان بود که اکنون در قالب استقلال‌طلبی طاهر و خاندانش جلوه می‌یافت. این حرکت در تاریخ ملت ایران اهمیت بسیار داشت؛ زیرا بدین وسیله، میراث کهن ایران به دست ایرانیان افتاد و دولتهای مستقل و مسلمان ایرانی فرصت یافتند تا به احیا و شکوفایی و گسترش آن پردازند.

پس از مرگ طاهر، فرزندش، عبدالله، امارت خراسان یافت و چون در آن هنگام، عبدالله مشغول جنگ با خوارج و نصرین شبت در رقه بود، برادرش، طلحه، را بدان سوی گسیل کرد تا کارها را سامان بخشد.<sup>۳</sup> در این زمان، خبر شورش سپاه طاهر

۱. الفخری؛ ص ۳۱۱.

۲. بغداد فی تاریخ الخلافة العباسية؛ ص ۷۳. و الکامل؛ ج ۶، ص ۳۸۱.

۳. الکامل؛ ج ۶؛ ص ۳۸۳.

مأمون را آشفته و بیمناک کرد؛ از این رو برای جلوگیری از فتنه و آشوب، وزیر خود، احمدبن خالد، را نیز همراه طلحه به خراسان فرستاد تا با بذل مال و دادن عطایا، سپاه را آرام کند.<sup>۱</sup> طلحه پس از استقرار نظم در خراسان به ماوراءالنهر لشکر کشید و بنا به راهنمایی یکی از امیرزادگان اشروسنه<sup>۲</sup>، به نام خیدرین کاووس<sup>۳</sup>، بر آن منطقه دست یافت و افشین اشروسنه، یعنی کاووس و پسرش، فضل، را دستگیر کرد و نزد مأمون فرستاد.<sup>۴</sup> دوره امارت طلحه بن طاهر در خراسان یکسره در نبرد و ستیز با خوارج گذشت. خوارج که از آغاز خلافت عباسی مجال بیشتری برای فعالیت و حضور سیاسی در منطقه خراسان و سیستان یافته بودند، در دوره خلافت مأمون و همزمان با تأسیس دولت طاهری، قدرت بسیار یافتند و بر بخش عظیمی از آن منطقه دست یافتند. از این رو، لازم است در این بخش به بررسی چگونگی و مراحل شکل‌گیری قیامهای خوارج در قلمرو عباسیان بپردازیم.

### خوارج و عباسیان

مهمترین خاستگاه خوارج در زمان عباسیان، منطقه سیستان و خراسان و قسمت سفلی بین‌التهرین بود. خوارج همزمان با دستیابی آل عباس بر خلافت، اوضاع سیاسی مناطق مذکور را بشدت آشفته ساخته بودند و به رغم کوشش والیان سقاج و منصور برای آرام کردن اوضاع، آشوب و فتنه آنان در آن دیار چنان بالا گرفته بود<sup>۵</sup> که حکومت عباسی را در مشرق ایران بشدت تضعیف و سرانجام نابود کرد که تفصیل آن در صفحات بعد خواهد آمد.

۱. همانجا. ۲. یا اشروسنه از مناطق مهم ماوراءالنهر است.

۳. خیدر یا خیدر یا حیدرین کاووس از امیرزادگان اشروسنه بود که از پدر و برادر خویش برنجید و نزد مأمون آمد و اسلام آورد. آنگاه، سپاه مأمون را برای تصرف اشروسنه راهنمایی کرد و بعدها در دیار معتصم مقام سرداری سپاه یافت.

۴. همان؛ ص ۳۸۳. ۵. درباره آشوبهای سیستان و خراسان، نک: البلدان؛ ص ۲۸۵. و تاریخ سیستان؛ ص ۱۲۷-۱۳۶. والکامل؛ ج ۶، ص ۱۲۴. و زین‌الخبار؛ ص ۲۸۶ که مطالب مهم و در خور توجهی آورده‌اند.

نخستین برخورد آشکار و مهم خوارج با عاملان عباسی، در زمان حکومت مَعْن بن زائده در سیستان بود و موجب شد که سیستان به دست خوارج بیفتد. زورگویی و زیاده‌ستانی مَعْن بن زائده ناخشنودی گسترده‌ای پدید آورده بود، تا جایی که گروهی از بزرگان سیستان، از جمله عبیدالله بن علاء، نامه‌هایی به منصور نوشتند و از بدرفتاری ولایتدار او بنالیدند. مَعْن بن زائده، پس از آگاهی از این نامه‌ها، دستور داد تا عبیدالله را چهارصد تازیانه زدند. بعلاوه، گروهی را به اتهام همدلی و ارتباط با خوارج دستگیر کرد و در ساختن کاخ مجلل خویش به بیگاری گماشت. از این رو عده‌ای از خوارج زرنج<sup>۱</sup> به رهبری ابوالعلاء به همان کاخ درآمدند و مَعْن بن زائده را در حال باده‌گساری به قتل رساندند (۱۵۲ ق.) و سیستان را زیر فرمان آوردند.<sup>۲</sup>

فعالیت سیاسی خوارج در اواخر دوره منصور (۱۵۶ ق.)، با کشتن حُضین<sup>۳</sup> بن محمد که یکی از کارگزاران بلندپایه دولتی بود، به اوج خود رسید. بنا بر گفته یعقوبی، به علت غلبه و تسلط خارجیان بر سیستان، با مرگ منصور (۱۵۸ ق.)، فهرست ولایتداران آن دیار به پایان می‌رسد؛<sup>۴</sup> و این بدان معنی است که قلمرو عظیم عباسیان در سیستان چنان محدود شده بود که دیگر انتخاب والی مستقلی برای آنجا لازم نبود. در نتیجه، حکمرانان خراسان آنجا را ضمیمه حکومت خویش کردند.

به سال (۱۷۵ ق.) نیز یک شورش خارجی به رهبری یکی از موالی بنی قیس بن ثعلبه به نام حُضین، در ناحیه‌ای میان زرنج و بُست برپا شد. حُضین پس از آنکه سپاهیان عثمان بن عمر - کارگزار عباسیان - را درهم شکست، نواحی شرق خراسان، شامل هرات و بادغیس و پوشنگ را - که از دیرباز پناهگاه خوارج بود - تصرف کرد<sup>۵</sup> و تا سال ۱۷۷ ق. که در افزار کشته شد، همچنان به مبارزه با عاملان عباسی ادامه داد.<sup>۶</sup> پس از آنکه شورشهای متعدد خوارج در سیستان زمینه را برای قیامی بزرگ

۱. یا زرنج.

۲. تاریخ سیستان؛ ص ۱۴۶-۱۴۷ و قس.: البلدان، که به خطا این واقعه را مربوط به سال ۱۵۶ ق. می‌داند

(ص ۲۸۵). ۳. یا حُضین یا حُصین. ۴. همان؛ ص ۲۸۶.

۵. الکامل؛ ج ۶، ص ۱۲۴. ۶. تاریخ سیستان؛ ص ۱۵۳-۱۵۴. و زین‌الاکبار؛ ص ۲۸۶-۲۸۷.

فراهم کرد، حمزه بن آذرک رهبری این قیام را بر عهده گرفت.<sup>۱</sup> در گزارش نسبتاً مفصلی که بغدادی از شرح زندگی و عملیات جنگی حمزه آورده است، نکته درخور توجه آن است که وی در مخالفت با خلفای عباسی و برای رقابت مذهبی و سیاسی با آنان، برای نخستین بار، لقب امیرالمؤمنین و خلیفه بر خود نهاد. ظاهراً عکس‌العمل عموم مردم سیستان، بجز مردم زرنگ که تمایلی به حذف نام خلیفه عباسی نداشتند، در برابر این اقدام حمزه مثبت بوده است؛ بویژه که وی پیش از آن، زمینه این کار را با حذف مالیات و خراج از عامه مردم فراهم ساخته بود. به گفته مؤلف تاریخ سیستان، «حمزه مردمان سواد سیستان را همه بخواند و بگفت یک درم خراج و مال بیش به سلطان مدهید، چون شما را نگاه نتواند داشت و من از شما هیچ نخواهم و نستانم که من بر یکجای نخواهم نشست».<sup>۲</sup> این سیاست موجب شد عامه مردم سیستان و خراسان به نهضت حمزه علاقه‌مند شوند؛ زیرا با آنکه نهضت خوارج در میان اعراب بدوی به وجود آمده بود،<sup>۳</sup> گروه بسیاری از مردم بومی آن دیار نیز به دلیل ستمهای امیران محلی و برای گریز از مالیاتهای سنگین و مبارزه با باجگیران ستمگر و اثبات روح حق‌طلبی و عدالت‌خواهی به مذهب خارجی روی آوردند.<sup>۴</sup>

درباره عقاید حمزه، ذکر این نکته لازم است که خوارج ایران تا زمان عباسیان، پیرو فرقه غالی ازارقه<sup>۵</sup> بودند؛ اما از اواخر دوره اموی، گروهی از خوارج نجدیه یا نجدات<sup>۶</sup> از طریق خلیج فارس وارد ایران شدند و به رواج اعتقادات این فرقه پرداختند؛ از آن جمله عطیة بن اسود حنفی است. وی از پیروان نجدة بن عامر در عربستان بود؛ اما پس از مرگ نجده، زیر بار جانشینی وی نرفت و از طریق خلیج فارس به کرمان و

۱. پیش از این، درباره شورش حمزه سخن گفتیم (نک: ص ۶۱ همین کتاب).

۲. تاریخ سیستان؛ ص ۱۵۸. ۳. همان؛ ص ۱۶۸. ۴. همان؛ ص ۱۵۸-۱۶۸.

۵. گروهی از خوارج هستند که به رهبری نانم بن ازرق معتقد به کفر علی (ع)، عثمان، طلحه، زبیر، عایشه، عبدالله بن عباس و دیگر مسلمانان همراه آنان بودند و کشتن کودکان و زنان مخالفان را جایز می‌دانستند و تقیه را در گفتار و کردار جایز نمی‌شمردند (نک: موسوعة الملل والنحل؛ ج ۱، ص ۱۷۹-۱۸۶).

۶. گروهی از خوارج که پیرو نجدة بن عامر حنفی‌اند (نک: موسوعة الملل والنحل؛ ج ۱، ص ۱۸۷-۱۹۶).

سیستان رفت و سرانجام به دست مهلب بن ابی صفره کشته شد.<sup>۱</sup> از میان یاران عطیة بن اسود، فردی به نام عبدالکریم عجرد، پایه گذار فرقه عجارده شد که خود به پانزده فرقه منشعب گردید<sup>۲</sup> و چنانکه پیش از این گفتیم، حمزة بن آذرک از میان خازمیه، که یکی از فرقه‌های عجارده بود، برآمد.

هارون الرشید پس از مدتی به این نتیجه رسید که برای سامان بخشیدن به اوضاع آشفته خراسان و خوابانیدن شورش حمزه، لازم است خود راهی آن دیار شود؛<sup>۳</sup> اما بیماری او بالا گرفت و به سال ۱۹۳ ق. در توس دیده از جهان فرویست.<sup>۴</sup> پس از مرگ هارون، هنگامی که امین به خلافت رسید، ولایت شرقی خلافت در دست مأمون باقی ماند و کار دفع خوارج نیز بر عهده او قرار گرفت؛ اما چون درگیری وی و امین بر سر خلافت آغاز گردید، فرصت کافی برای آن کار به دست نیامد و در نتیجه، کار خوارج بالا گرفت و خطر آن برای خلافت عباسی جدی گردید. مأمون پس از پیروزی بر امین و در مدت اقامتش در خراسان، با خوارج درافتاد و برای سرکوب آنان کوشش بسیار کرد. با این همه، اقدامات او بار دیگر بی نتیجه ماند؛ زیرا ضرورت حضور او در بغداد سبب شد تا این اقدامات ناتمام بماند و کار دفع خوارج به آل طاهر سپرده شد.

چنانکه گذشت، طاهر در دفع خوارج اهتمام بسیار کرد. فرزندش، طلحه، نیز تمام هم خود را صرف مبارزه با آنان کرد. جنبش خوارج با مرگ حمزة بن آذرک به سال ۲۱۳ ق. فروکش کرد؛ اما چون طلحه بن طاهر نیز به فاصله اندکی در همان سال از دنیا رفت، خوارج از نو مجال فعالیت یافتند و این بار به رهبری ابوعوف، در خراسان و

۱. تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام؛ ص ۴۳.

۲. اشعری، ابوالحسن؛ مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین؛ ج ۱، ص ۱۶۴. و الفرق بین الفرق؛ ص ۶۷.

۳. تاریخ سیستان؛ ص ۱۴۰ و قس.: طبری و ابن اثیر که علت سفر هارون به ری را پاسخگویی به شکایات خراسانیان از علی بن عیسی بن ماهان می‌دانند. ابن مؤرخان از حوادثی که مربوط به خوارج سیستان و اقدامات حمزه است، یاد نمی‌کنند و می‌گویند خلیفه پس از آنکه از کارهای علی بن عیسی در ولایتداری خراسان خرسندی یافت به بغداد بازگشت (تاریخ الطبری؛ ج ۴، ص ۶۷۴-۶۷۵. و الکامل؛ ج ۶،

ص ۲۰۷-۲۰۸). ۴. الکامل؛ ج ۶، ص ۲۱۱. و تاریخ سیستان؛ ص ۱۶۸-۱۶۹.



سیستان آشوب و فتنه به پا کردند.<sup>۱</sup> در این زمان، عبدالله بن طاهر که همچنان امارت خراسان را بر عهده داشت برادر دیگرش، علی بن طاهر، را به نیابت از خویش به خراسان فرستاد. علی در قریه حمراء در نزدیکی نیشابور نبردی خونین با خوارج در انداخت؛ اما خود در این جنگ به قتل رسید و نیشابور دستخوش غارت خوارج گردید.<sup>۲</sup> به دنبال قتل علی بن طاهر، اوضاع خراسان چنان درهم ریخت که خلیفه احساس خطر کرد و شتابزده، عبدالله بن طاهر را - که درگیر جنگ با خرمدینان بود - از آذربایجان فرا خواند و به خراسان فرستاد.<sup>۳</sup> عبدالله سوابق درخشانی در سرکوب مخالفان و مدعیان داشت؛ وی پیش از این، علاوه بر آنکه شورش نصر بن شبث را فرو نشانیده بود، اوضاع آشفته مصر را نیز آرام کرده<sup>۴</sup> مقامی والا نزد مأمون یافته بود. عبدالله در دفع خوارج ایستادگی فراوان کرد و خراسان را از وجود آنان پاک ساخت. با وجود این، آنان همچنان سیستان را در تصرف داشتند تا اینکه زمینه انتقال قدرت از طاهریان به صفاریان فراهم گردید.<sup>۵</sup>

عبدالله بن طاهر پس از آنکه خراسان را آرام کرد، نیشابور را مقر حکومت خویش نمود و دولت نیمه مستقل طاهری را به وجود آورد و در امور اجتماعی و اقتصادی اصلاحات بسیار کرد و رضایت عامه را جلب نمود.<sup>۶</sup> عبدالله بن طاهر پس از مرگ مأمون نیز روابط خود را با دستگاه خلافت حفظ کرد و به رغم آنکه معتصم (خلافت: ۲۱۸-۲۲۷ ق.) کینه او را از دوره صاحب شرطگی اش در بغداد به دل داشت<sup>۷</sup>، همواره در حفظ روابط خود با دستگاه خلافت کوشا بود و با کمکهای مهمی که در دفع مخالفان به معتصم و واثق کرد، اعتماد آنان را نسبت به خود و خاندان طاهری جلب کرد.<sup>۸</sup> عبدالله بن طاهر به سال ۲۳۰ ق. در زمان خلافت واثق (۲۲۷-۲۳۲ ق.) درگذشت.

۱. زین الاخبار؛ ص ۲۸۹. و تاریخ سیستان؛ ص ۱۸۰.

۲. تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۴۶۳.

۳. نک.: همان؛ ص ۲۸۶ به بعد.

۴. همان؛ ص ۳۰۰.

۵. مثلاً، از کوششهای عبدالله برای سرکوب مازیار که از مخالفان سرسخت عباسیان بود می توان یاد کرد (نک.: زین الاخبار؛ ص ۳۰۱. و الکامل؛ ج ۶، ص ۴۹۵).

پس از عبدالله، فرزندش، طاهر دوم، به حکومت خراسان رسید. او سیاست و تدبیر پدر را نداشت و بدین سبب در دوره امارت وی، علاوه بر خوارج، عیاران نیز بخشهایی از قلمرو او را تصرف کردند و دولت طاهری رو به ضعف نهاد. طاهر به سال ۲۴۸ ق. درگذشت و پسرش، محمدبن طاهر، به امارت رسید. در زمان محمدبن طاهر قلمرو طاهریان بسرعت دچار تجزیه شد و میان علویان و صفاریان تقسیم گردید. محمد نیز در سال ۲۵۹ ق. به اسارت یعقوب درآمد<sup>۱</sup> و بعدها که از زندان یعقوب آزاد گردید و بار دیگر به حکومت خراسان رسید، کاری از پیش نبرد؛ از این رو خلیفه او را عزل کرد و به بغداد فرا خواند. محمدبن طاهر همچنان در بغداد بود تا اینکه به سال ۲۹۸ ق. درگذشت.

### جدول حکمرانان آل طاهر

طاهر بن حسین (ذوالیمینین)	۲۰۷-۲۰۵ ق.
طلحه بن طاهر	۲۱۳-۲۰۷ ق.
عبدالله بن طاهر	۲۳۰-۲۱۳ ق.
طاهر دوم	۲۴۸-۲۳۰ ق.
محمدبن طاهر	۲۵۹-۲۴۸ ق.

### بیت الحکمة

مأمون با وجود گرفتاریهای سیاسی و نظامی فراوان توجه خاصی به علم و دانش داشت و به برکت آنکه مدتی از عمر خود را در میان ایرانیان گذراند و نزد خاندان دانش پرور برمکی پرورش یافت، مردی روشنفکر و دوستدار دانش بارآمد. از این رو، همواره در تشویق اهل علم و ادب اهتمام می کرد و در مجالس بحث و گفتگوی آنان شرکت می جست. وی معتقد بود که مجالس بحث و مناظره، اختلاف دانشوران را از میان

۱. زین الاخبار؛ ص ۳۰۴. و تاریخ طبرستان؛ ص ۲۲۴-۲۴۵.

برمی دارد و پایه های اعتقادی آنان را استوار می سازد.<sup>۱</sup> در این میان ترجمه میراث علمی یونان، هند، بین النهرین و ایران که از زمان منصور آغاز شده بود، در زمان مأمون بشدت مورد توجه قرار گرفت. در همین راستا مأمون بیت الحکمة را گسترش داد و با ایجاد امکانات مناسب آن را از صورت یک کتابخانه صرف به مرکزی برای ترجمه آثار علمی گذشته و محلی برای تحقیق و پژوهش تبدیل کرد.

بیت الحکمة در زمان هارون الرشید<sup>۲</sup> و ظاهراً بنا به توصیه خاندان برمک و به تقلید از نمونه های مشابه آن در دربار پادشاهان ایران پیش از اسلام به وجود آمد<sup>۳</sup> و نویسندگان و مترجمانی چون علان شعوبی و ابوسهل فضل نوبختی از همان زمان در آن مرکز به فعالیت علمی مشغول شدند؛<sup>۴</sup> چنانکه در همان جا مترجم بزرگی چون یوحنا ماسویه به ترجمه کتابهایی پرداخت که هارون پس از چیره شدن بر سپاه بیزانس به دست آورده بود.<sup>۵</sup> با وجود این، درخشانترین روزگار بیت الحکمة در زمان مأمون بود؛ زیرا به دنبال توجه و مساعی او، بیت الحکمة فرهنگستان بزرگی شد که مترجمان زمان، بدون توجه به دین و مذهبشان، در آن گرد می آمدند. بنابر روایات، مأمون برای آنکه وسایل و لوازم کافی را برای این مترجمان فراهم آورد، از فرمانروای سیسیل درخواست کرد تا مجموعه ای از کتابهای کهن یونانی را نزد وی بفرستد و چون فرمانروای سیسیل به درخواست وی پاسخ مثبت داد، مأمون آن آثار و کتب را به سهل بن هارون، رئیس کتابداران بیت الحکمة، سپرد<sup>۶</sup> تا در اختیار مترجمان و دانش پژوهان قرار دهد. همچنین پس از پیروزی مأمون بر سپاه بیزانس و بنا به درخواست وی، امپراتور روم موافقت کرد که گروهی از فرستادگان خلیفه برای گزینش کتابهای مورد علاقه مسلمانان بدانجا روند.

۱. امین، احمد؛ ضحی الاسلام؛ ص ۵۷-۵۸.

۲. نک.: الفهرست؛ ص ۳۷۳-۳۷۴.

۳. غنیمه، عبدالرحیم؛ تاریخ دانشگاههای بزرگ اسلامی؛ ص ۸۸. ۴. الفهرست؛ ص ۲۷۳-۲۷۴.

۵. ابن ابی اصیبه؛ عیون الانباء فی طبقات الاطباء؛ ج ۱، ص ۱۷۵-۱۸۷.

۶. الفهرست؛ ص ۳۳۹. و نک.: یاقوت، شهاب الدین؛ معجم الادباء؛ ج ۱، ص ۲۶۶. و رفاعی، احمد فرید؛

عصر المأمون؛ ج ۱، ص ۳۷۵-۳۷۶.

آنگاه مأمون چند نفر از جمله حجاج بن مطر و ابن بطریق را بدان دیار فرستاد تا بهترین کتابها را برگزیدند و به بیت‌الحکمة انتقال دادند و کسانی چون حنین بن اسحاق، اسحاق بن حنین، محمد بن موسی خوارزمی، سعید بن هارون و ثابت بن قزّه در زمانی کوتاه آن آثار را به زبان عربی ترجمه کردند.<sup>۱</sup>

فعالیت علمی بیت‌الحکمة تا زمان سلطه مغولان بر بغداد (۶۵۶ ق.) کمابیش ادامه یافت و گنجینه گرانبهایش تا آن زمان باقی بود. بیت‌الحکمة بغداد در تأسیس نمونه‌های مشابه آن در جهان اسلام تأثیر بسیار داشت؛ چنانکه علی بن یحیی منجم (د. ۲۷۵ ق.)، فتح بن خاقان (د. ۲۴۷ ق.) و امویان اندلس و فاطمیان مصر نیز به تأسی از آن، مراکز علمی و فرهنگی مشابهی به وجود آوردند.<sup>۲</sup>

### آغاز دوره محنت

حمایت و پشتیبانی مأمون از علما و دانشمندان معتزلی و برگزاری مجالس بحث و گفتگوی آزاد موجب گسترش عقاید معتزله، یعنی جنبش طرفداران آزادی اندیشه گردید. مذهب اعتزال در زمان بنی امیه پدید آمد.<sup>۳</sup> با این همه، گسترش چشمگیر آن، در عصر اول عباسی، مخصوصاً در ایام مأمون بود؛ زیرا مأمون خود معتزلی مذهب بود و از این عقیده که مبتنی بر استدلال بود حمایت می‌کرد؛ تا آنجا که اعتزال را مذهب رسمی دولت اعلام کرد<sup>۴</sup> و برای گسترش آن، بعضی از عقاید خاص معتزله را در گفتار و کردار خود به کار می‌بست؛ در حالی که پیشتازان معتزله، از بیم فقها، از به کار بستن آن

۱. الفهرست؛ ص ۳۳۹. ۲. نک.: معجم‌الادباء؛ ج ۱۵، ص ۱۰۷ و ج ۱۶، ص ۱۷۴.

۳. مذهب اعتزال در اواخر دوره اموی در بصره پدید آمد. مؤسس این مذهب، واصل بن عطاء، یکی از شاگردان حسن بصری بود. واصل و دامادش، عمرو بن عبید، درباره مرتکب گناه کبیره معتقد بودند که نه منافق است و نه کافر، بلکه در مرحله‌ای میان آن دو، یعنی فاسق است و چون این رأی مخالف نظر حسن بصری بود، واصل و عمرو از مجلس حسن کناره گرفتند و حسن گفت:

«اعتزل الواصل عتاً»؛ از این رو آنان را معتزله خواندند.

۴. حتی، فیلیپ خلیل؛ تاریخ عرب؛ ص ۵۴۸.

عقاید واهمه داشتند.<sup>۱</sup> پشتیبانی مأمون از معتزله به زمان هارون باز می‌گردد؛ چنانکه مأمون در آن زمان نیز از اظهار اعتقادات خویش ابایی نداشت. ازین رو، بعضی از اهل سنت بیمناک شدند و کسانی چون فضیل بن عیاض برای طول عمر رشید دعا می‌کردند تا مسلمین پس از او گرفتار چنین مردی نگردند.<sup>۲</sup> توجه بیش از حد مأمون به افکار معتزله تا آنجا بود که برای گسترش بعضی از عقاید آنان فرمان حکومتی صادر می‌کرد؛ از آن جمله به سال ۲۱۲ ق. تحت نفوذ ابن ابی داود معتزلی<sup>۳</sup> فرمانی مبنی بر اعتقاد اجباری به حادث بودن خلق قرآن کریم صادر کرد. این فرمان برخلاف عقیده اهل سنت بود؛ زیرا آنان قرآن را ازلی و قدیم می‌دانستند. با اینهمه، مأمون در کار خود مصمم بود و با جدیت تمام عقیده مخلوق بودن قرآن را گسترش می‌داد و این موضوع را محک و معیار سنجش اعتقادات مسلمانان و ملاک گزینش در انتصاب کارگزاران و امیران لشکر و قاضیان بلاد قرار داده بود. وی به سال ۲۱۸ ق. نامه‌ای به اسحق بن ابراهیم - والی بغداد - نوشت و از او خواست تا قاضیان و محدثان و فقیهان را در مورد مخلوق بودن قرآن آزمایش کند و کسانی که این عقیده را نپذیرند از کار برکنار و مجازات نماید.<sup>۴</sup> این سختگیریه‌ها، که معمولاً با شکنجه و آزار و تحقیر مخالفان حدوث کلام الله همراه بود، در تاریخ اسلام ماجرای «محنت» را به وجود آورد که شباهت بسیار به دادگاههای تفتیش عقاید<sup>۵</sup> در قرون وسطی داشت. مشهورترین قربانی محنت، احمد بن حنبل، پیشوای مذهب حنبلی بود،<sup>۶</sup> که با شجاعت و سرسختی در مقابل آرای معتزله ایستاد و بهای مقاومت کم نظیر خود را با تحمل ضربات تازیانه و زندان پرداخت.<sup>۷</sup> ماجرای محنت تا

۱. صفاء ذبیح‌الله؛ تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی: تا اواسط قرن پنجم هجری؛ ص ۴۳.

۲. همانجا.

۳. وفیات الاعیان؛ ج ۱، ۳۸-۴۵ و قس.: تاریخ الطبری که به عقیده مأمون در این زمینه اشاره کرده است (ج ۵، ص ۱۷۸).

۴. الکامل؛ ج ۶، ص ۴۲۳-۴۲۷. و صفدی، صلاح‌الدین؛ الوافی بالوفیات؛ ج ۶، ص ۳۶۵-۳۶۷.

۵. انگیزیسیون (inquisition). ۶. نک.: تاریخ طبری؛ ج ۵، ص ۱۸۹-۱۹۴.

۷. احسن التقاسیم؛ ص ۷۳-۱۱۵ و قس.: تاریخ الخلفاء؛ ص ۳۶۱-۳۷۱.

دوره خلافت معتصم و واثق نیز ادامه یافت تا آنکه متوکل (۲۳۲-۲۳۷ ق.) روی از معتزله بگردانید و عقاید اهل حدیث را گسترش داد.

### نبرد با روم

نبرد با روم که سنتی مرسوم نزد عباسیان بود، از زمان خلافت امین تا سال ۲۱۵ ق. متروک ماند؛ زیرا درگیری امین و مأمون و گرفتاریهای بسیار مأمون، مجال این کار را نمی داد. به سال ۲۱۵ که مأمون فراغتی یافت، از طریق آنطاکیه و طرسوس به مرزهای روم لشکر کشید و بر چندین قلعه مهم دست یافت. به سال ۲۱۶ ق. نیز هِرَقْلَه را تصرف کرد.<sup>۱</sup> همزمان با این فعالیت‌های نظامی، مردی به نام توماس صقلابی در آسیای صغیر بر تثوفیل، امپراتور بیزانس، شورش کرد. مأمون با فرستادن نیرو و تجهیزات نظامی، توماس را یاری داد. او را برای مقابله با امپراتور تشویق کرد و او را برآن داشت تا به عنوان امپراتور تاجگذاری نماید. تثوفیل در مقابل این عمل مأمون، سرزمین روم را پناهگاه بابک خرم‌مدین<sup>۲</sup> قرار داد که شورش بزرگ را بر ضد آل عباس رهبری می کرد. با وجود این، سرانجام، امپراتور پیشنهاد صلح کرد، اما چون مأمون هوای تصرف قسطنطنیه را در سر داشت، با لشکری گران برای جهاد با روم حرکت کرد؛ اما مرگ او را امان نداد و در سن ۴۸ سالگی در طرسوس درگذشت.<sup>۳</sup>

۲. تاریخ الاسلام؛ ج ۲، ص ۱۰۹.

۱. الکامل؛ ج ۶، ص ۴۱۷-۴۱۸.

۳. نک: تاریخ الیعقوبی؛ ص ۴۶۹.

## خلافت عباسی در دوره سلطه ترکان

### ۸. المعتصم بالله (۲۱۸-۲۲۷ ق.)

عصر اول عباسی به سبب نفوذ عناصر ایرانی از دوره‌های بعد متمایز است. این عصر از خلافت سفاح آغاز گردید و تا پایان خلافت مأمون ادامه یافت؛ اما از زمان معتصم و به دلیل دگرگونی اوضاع خلافت، دورانی جدید با مشخصاتی نو پدیدار گشت. از مهمترین مشخصات این دوره، زوال قدرت خلفا و اقتدار روزافزون غلامان و درباریانی است که خلفای ناتوان عباسی را در چنگ خود گرفته و آنان را گرفتار زندان و شکنجه می‌کردند و گاه به گونه‌ای فجیع به قتل می‌رساندند. ظهور این اوضاع اسفبار، علاوه بر ضعف و سستی خلفای عباسی، معلول از میان رفتن سرچشمه‌های اقتدار آل عباس است؛ زیرا از مطالعه چگونگی روی کارآمدن عباسیان و تاریخ خلافت آنان در دوره مزبور چنین برمی‌آید که پیروزی و اقتدار دولت عباسی مرهون عواملی نظیر تلاش و کوشش بی‌دریغ ایرانیان، حمایت و پشتیبانی احزاب و گروه‌های مخالف بنی‌امیه، وجود شبکه ارتباطی منظم و قوی میان آل عباس و دعوتگران آنان و ایجاد ارتباط و پیوند مستحکم میان دعوت عباسی و علوی بود. اما آل عباس به مرور سرچشمه‌های قدرت خویش را نابود و زمینه ضعف خود را فراهم ساختند، زیرا آنان با خیانت به ایرانیان و کشتن رهبران ایرانی نهضت و از میان برداشتن خاندانهای بزرگ و خدمتگزاری همچون آل برمک و خاندان سهل، حمایت و پشتیبانی آنان را از دست دادند. همچنانکه با کنارزدن علویان و سرکوب قیامهای حق‌خواهانه آنان، حقانیت و مشروعیت خود را زیر سؤال بردند و بر همگان معلوم شد که آل عباس از موقعیت علویان سوءاستفاده کرده‌اند و

برای رسیدن به پیروزی، دعوت خویش را به آنان پیوند داده و شعائر و خواسته‌های مقبول آنان را در میان عامه مطرح کرده‌اند. در همین زمان، شبکه ارتباطی میان خلفا و دعوتگران عباسی از هم گسیخت؛ زیرا خلفای عباسی که خود در رأس آن شبکه ارتباطی عظیم قرار داشتند، با مکر و فریب، بعضی از بزرگترین داعیان خود را به جرم خیانت به قتل رساندند و اعتماد یاران خویش را از میان بردند. در چنین اوضاعی، محمد، پسر هارون، با لقب المعتمد بالله بر سریر خلافت تکیه زد. وی برای برقرار کردن امنیت در قلمرو وسیع عباسی و سرکوب کردن آشوبهای بزرگ و شورشهای خطرناکی که در اطراف و اکناف به وجود آمده بود، نیازمند سپاهی نیرومند و یارانی فداکار بود؛ در حالی که نه ایرانیان و نه اعراب حاضر بودند با او همکاری و از وی پشتیبانی کنند. از این رو معتصم به عنصر ترک روی آورد و عصیته جدید در کنار اعراب و ایرانیان به وجود آورد. برای روشتر شدن این موضوع، چگونگی و علل روی آوردن معتصم را به عنصر ترک بیان می‌کنیم.

یکی از عوامل مهم پایداری و اقتدار حکومتها، داشتن تشکیلات اداری کارآمد و نیروی نظامی قدرتمند است و ظهور هرگونه اختلال در سازمان اداری یا نیروی نظامی می‌تواند زمینه تجزیه و فروپاشی دولتها را فراهم سازد. برای روشن شدن این مطلب که چگونه از دوره معتصم به بعد در تشکیلات خلافت عباسی خلل وارد شد ذکر مقدماتی لازم می‌نماید.

چنانکه می‌دانیم، پس از تشکیل دولت اسلامی و گسترش دامنه فتوحات و مرزها و استفاده از نیرو و تجارب ملل مغلوب، نظیر ایران و روم و مصر، بویژه در روزگار عباسیان راه نفوذ و سلطه ملل مذکور بر دستگاه خلافت هموار گردید و بدین لحاظ می‌توان تاریخ خلافت را تا قرن چهارم هجری به سه عصر متمایز تقسیم کرد:

۱. دوره سلطه اعراب. پس از رحلت رسول خدا (ص) دیری نپایید که اعراب، مرزهای عربستان را درنوردیدند و سرزمینهای وسیعی از قلمرو امپراتوری ایران و روم را به تصرف در آوردند. ساکنان ممالک مفتوحه در آرزوی مساوات، عدالت اجتماعی و محو امتیازات طبقاتی که دین اسلام به آنها نوید داده بود، و نشانه‌هایی



از آن در زمان خلفای راشدین کم و بیش به چشم می‌خورد، به تدریج اسلام آوردند؛ اما با روی کار آمدن امویان، کار دگرگون شد و خلاف‌ت به سلطنتی بدل گردید که براساس اصل سیادت عرب بنا شده بود. امویان تمام مناصب و امور مهم را به اعراب سپردند و مردم غیرعرب را - که اصطلاحاً موالی خوانده می‌شدند - چنانکه باید، به حساب نیاوردند.

این سیاست موجب نارضایتی موالی گردید و زمینه‌ساز شورشهای متعددی شد. در این میان، ایرانیان که از ابتدای سیادت دولت اموی از مساوات و عدالت اجتماعی بی‌بهره مانده بودند، نارضایتی خود را به طرق مختلف آشکار ساختند و همواره در پی رهایی از این خفقان مرگبار بودند و در بسیاری از آشوبها و شورشهایی که بر ضد امویان برپا می‌شد شرکت فعال داشتند. انتشار دعوت عباسی در سرزمینهای شرقی خلاف‌ت و بویژه ظهور ابومسلم به عنوان کارگزار این دعوت در خراسان، مجال مناسبی برای تحقق آرمانهای ایرانیان فراهم آورد که حاصل آن، نیروگرفتن سریع دعوت عباسی و فروخته شدن آتش شورش و انقلاب در سراسر خراسان بود. بدین سان، دیری نپایید که آن دیار از سلطه امویان خارج و پرچم سیاه عباسی در قلمرو امویان برافراشته شد و سرانجام طومار خلاف‌ت اموی درهم پیچید.

۲. دوره سلطه ایرانیان. به شهادت تاریخ، انقلاب عباسی به دست ایرانیان به ثمر رسید و اعراب در به قدرت رساندن آل عباس نقش کمتری داشتند. پس از پیروزی نهضت و روی کار آمدن عباسیان قدرت واقعی از دست اعراب بیرون رفت و ایرانیان مقامات لشکری و کشوری را اشغال کردند؛ تا جایی که جز زبان و آداب و رسوم خلفا که عربی بود، همه چیز رنگ ایرانی داشت.

اوج نفوذ و استیلای ایرانیان در زمان هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳ ق.) بود. هارون که با کمک و یاری خاندان برمک به خلاف‌ت رسیده بود، عمیقاً خود را مدیون این خاندان می‌دانست و بدین خاطر دست آنان را در امور بازگذاشت و بالاترین مناصب دولت عباسی را به آنان واگذار کرد. این استیلا، به رغم فراز و نشیبهای فراوان، تا اواخر خلاف‌ت مأمون (۲۱۸ ق.)، ادامه داشت. با این همه، انقلاب عباسی ریشه نفوذ اعراب را

کاملاً قطع نکرد و اعراب در آن زمان هنوز پاره‌ای از امور سیاسی را در اختیار داشتند و در صدد بودند بار دیگر به قدرت و عظمتی که در دوره اموی داشتند دست یابند. بنابراین، ضمن دشمنی با ایرانیان، همواره می‌کوشیدند تا به انواع تدابیر آنان را از صحنه قدرت برانند و جانشین آنان شوند؛ چنانکه بنی‌قحطبه از دشمنان سرسخت آل برمک بودند<sup>۱</sup> و نعیم بن حازم، یکی از بزرگان عرب، در حضور مأمون با فضل بن سهل مناقشه کرد و گفت: «تو بر آنی که حکومت را از بنی‌عباس به اولاد علی انتقال دهی و دولت اکاسره و امپراتوری ساسانی را تجدید کنی»<sup>۲</sup> و علی بن عیسی بن ماهان نیز هارون‌الرشید را از مهر خراسانیان نسبت به خاندان برمک بیمناک ساخت.<sup>۳</sup> این دسیسه‌ها و فتنه‌انگیزیها سرانجام سبب شد که خلفای عباسی از ایرانیان بیمناک شوند و خدمات و جانفشانیهای آنان را نادیده انگارند تا آنجا که سفاح در آغاز برپایی دولت عباسی، ابوسلمه خلیل<sup>۴</sup> را به قتل رسانید (۱۳۲ ق.)؛ منصور ابومسلم را کشت (۱۳۷ ق.) و هارون الرشید دودمان برمکیان را برانداخت و مأمون خاندان سهل را از میان برداشت (۲۰۳ ق.). ایرانیان که چنین دیدند، از بنی‌عباس نومید گشتند و آهنگ کسب استقلال و جدایی از قلمرو عباسی کردند. این اندیشه همزمان با خلافت مأمون شدت یافت، تا آنکه طاهر ذوالیمینین - که ایرانی نژاد و فارسی زبان بود - به سال ۲۰۷ ق. در خراسان علم استقلال برافراشت<sup>۵</sup> و بابک و مازیار، همزمان با طاهر، هر کدام تلاش گسترده‌ای را برای رهایی قطعی از سلطه عرب آغاز کردند. چنین بود که مأمون از بیم ایرانیان به اعراب پناه برد، اما آنان نیز در حمایت از وی سستی کردند؛ به همین سبب، مأمون در صدد برآمد از نیرویی جز عرب و ایرانی استفاده کند؛<sup>۶</sup> پس تصمیم گرفت برای ایجاد

۱. المقدمة؛ ج ۱، ص ۲۲. ۲. الوزراء والکتاب؛ ص ۳۹۷.

۳. فرای، ر. ن.؛ تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه؛ ص ۶۴.

۴. با توجه به آنکه مورخان، ابوسلمه را از موالی دانسته و گفته‌اند که با او به فارسی سخن می‌گفته‌اند و نیز با عنایت به اعتمادی که عباسیان در انتخاب داعیان به ایرانیان داشتند، تردیدی در ایرانی بودن ابوسلمه باقی نمی‌ماند (نک: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی؛ ذیل ابوسلمه).

۵. نک: تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۴۵۷.

۶. ضحی‌الاسلام؛ ج ۱، ص ۳-۴. و تاریخ الاسلام؛ ج ۲، ص ۱۹۲.

توازن میان این دو عنصر بزرگ، جنگجویان ترک را استخدام کند و به این منظور نامه‌هایی برای والیانش در ماوراءالنهر، ارسال کرد و از آنان خواست تا غلامان و سرداران ترک را به بغداد بفرستند. آنان نیز برای خوشامد مأمون، پی‌درپی گروههایی از ترکان را، به صورت اسیر یا پیشکش، به بغداد فرستادند. در همین حال، مرگ، مأمون را امان نداد و او به سال ۲۱۸ ق. درگذشت.<sup>۱</sup>

۳. دوره سلطه ترکان. معتصم نیز مانند مأمون نه به اعراب اعتماد داشت و نه از ایرانیان ایمن بود؛ لذا سیاست او را در جلب سپاهیان ترک پسندید. به نظر او استفاده از عصیبت ترکان برای حفظ و بقای دولت عباسی ضروری می‌آمد. بعلاوه، همزمان با آغاز خلافت معتصم، سپاهیان ایرانی‌اش بر وی شوریدند و خواستند عباس بن مأمون را - که از مادری ایرانی بود - به خلافت بردارند.<sup>۲</sup> این رویداد معتصم را بشدت بیمناک کرد و چون خود از مادری ترک‌نژاد بود<sup>۳</sup> در سطحی گسترده به استخدام غلامان ترک پرداخت<sup>۴</sup> تا از شر آشوبگران ایرانی و عرب در امان بماند. به گفته مسعودی، معتصم با علاقه‌مندی غلامان ترک را می‌خرید و چهارهزارتن از آنان را فراهم کرد و اقسام دیبا و کمر بند و زیور طلا به آنان پوشانید و لباس آنان را از دیگر سپاهیان جدا کرد.<sup>۵</sup>

با ورود ترکان به دستگاه خلافت رقابت شدیدی میان آنان و دو عنصر عرب و ایرانی پدید آمد؛ چندانکه بغداد کانون توطئه‌ها و دسیسه‌های آنان گردید و چون ترکان مردمی جنگجو و دلاور<sup>۶</sup> و گستاخ و بی‌باک و از حس ملیت و تعصبات قومی بیگانه و از

۱. تاریخ الطبری؛ ج ۵، ص ۱۹۵-۱۹۷.

۲. تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۴۷۱. و الکامل؛ ج ۶، ص ۴۴۲.

۳. مادر معتصم، کنیزی ترک به نام ماردی بود (نک: تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۴۷۱. و تاریخ الخلفاء؛ ص ۱۳۳).

۴. مروج الذهب؛ ج ۴، ص ۵۳.

۵. همانجا. تعداد ترکان تا پایان خلافت معتصم به حدود ۱۸ هزار نفر رسید (نک: امین، احمد؛ طهر الاسلام؛ ج ۱، ص ۴).

۶. اصطخری، ابواسحاق ابراهیم؛ مسالک و ممالک؛ ص ۲۲۹. و ابن حوقل؛ سفرنامه ابن حوقل یا ایران در صورة الارض؛ ص ۱۹۷.

تمدن و شهرنشینی که لازمه‌اش دوستداری زادگاه و نیاکان است، به دور بودند، معتصم همچنان از آنان حمایت کرد و نگهداران خاص خود را از آنان برگزید و مناصب مهم و ولایتهای بزرگ را به آنان سپرد و زمینه سلطه مرگبار آنان را که فرجامش سستی کار خلافت و سقوط نهایی آن بود، فراهم آورد. در صفحات بعد، نقش ترکان را در وقایع و رویدادهای تاریخی دوره خلافت معتصم و خلفای پس از وی بررسی می‌کنیم.

### قیام محمدبن قاسم

قیام محمدبن قاسم بن علی بن عمر بن علی بن حسین (ع)<sup>۱</sup> بارزترین انقلاب علویان، پس از شهادت امام رضا (ع)، است. محمد مردی پارسا و نیک نهاد بود. پیروانش او را صوفی لقب دادند؛ زیرا همواره جامه‌ای خشن از پشم سفید برتن داشت و در زهد و پارسایی زبانزد بود. او نیز مانند بسیاری از رهبران شیعی، قیام خود را از کوفه آغاز کرد، سپس به رقه رفت. در آنجا گروهی از زیدیان به او پیوستند و همراه وی به خراسان رفتند. طولی نکشید که هزاران تن از شیعیان و علاقه‌مندان اهل بیت از روستاها و شهرهای خراسان، خصوصاً شهر مرو، با وی بیعت کردند. محمد چندی بعد به طالقان آمد و مردم را به «الرّضا من آل محمد (ص)» فرا خواند. این شعار مبهم که از آغاز دعوت عباسی و پس از پیروزی آن، دستاویز بیشتر قیامها و آشوبهای شیعیان علوی، زیدی، حسنی و حتی غیرشیعیان بود، موجب توجه و علاقه اهل طالقان و دیگر نقاط خراسان به محمدبن قاسم شد. از این رو، آنان گرد او اجتماع کردند و او را اولی و شایسته خلافت و امامت دانستند.<sup>۲</sup> گسترش دامنه قیام محمد، معتصم و خلافت او را تهدید کرد؛ لذا عبدالله بن طاهر را مأمور دستگیری وی کرد. عبدالله با محمد جنگهای متعددی کرد تا آنکه در نسا بر او دست یافت و وی را نزد معتصم فرستاد.<sup>۳</sup> معتصم، یکی از ترکان را به نام سرور خادم بر محمد گمارد تا وی را در زندان نگهدارد؛ اما مدتی بعد، در شب عید

۱. تاریخ‌الیعقوبی؛ ج ۲، ص ۴۷۱.

۲. الکامل؛ ج ۶، ص ۴۴۲.

۳. همان؛ ۴۴۳.

فطر سال ۲۱۹ ق. محمد از زندان گریخت<sup>۱</sup> و تا پایان عمر مخفیانه زیست و همواره سرجنبان شورشها و انقلابهایی بود که علیه حکومت ظالمانه آل عباس برپا می‌گردید.<sup>۲</sup>

### شورش زُط

زُطها گروهی از کارگران و جاشوهای هندی بودند که از مدت‌ها پیش در بنادر عراق، خصوصاً در منطقه بصره، به کار بارگیری و تخلیه کشتیها مشغول بودند؛ اما بی‌نوایی و سختیهای زندگی، آنان را به غارت و چپاولگری وا داشته بود. آنان بر سر راه کاروانها و کشتیها کمین می‌کردند و راه رسیدن ارزاق و کالاها را به بغداد می‌بستند و با اخاذی و باجگیری از بازرگانان موجب گرانی و ایجاد بازارسیاه در عراق شده بودند. معتصم در آغاز، احمدبن سعید باهلی را بر سر آنان فرستاد؛ اما آشوبگران زُط احمدبن سعید را بسختی شکست دادند<sup>۳</sup> و دستگاه خلافت را بشدت تهدید کردند. چندی بعد، معتصم یکی از سرداران مشهور عرب را به نام عُجیف بن عنبسه با سپاهی بزرگ از ترکان و اعراب به جنگ زُطها فرستاد. عُجیف برای درهم شکستن آنها در نزدیکی واسط اردو زد و آب را از نهرها و رودهایی که مسیر رفت و آمد آنها بود قطع کرد؛ سرانجام پس از نه ماه جنگ، زُطها نیروی مادی و نظامی خود را از دست دادند و از عُجیف زندهار خواستند. وی آشوبگران را که دوازده هزار نفر بودند، با زنان و فرزندانشان دستگیر کرد و در روز عاشورای سال ۲۲۰ ق. به بغداد آورد.<sup>۴</sup> معتصم که از وجود زُطها در بغداد بیمناک بود، آنان را به آسیای صغیر تبعید کرد. به سال ۲۴۱ ق. امپراتور روم شرقی آنان را اسیر کرد و به اروپا انتقال داد که در آنجا به کولی شهرت یافتند.

### بنای سامره

چنانکه پیش از این گفتیم، ورود ترکان به دستگاه خلافت عباسی، موجب رقابت شدید

۱. تاریخ‌الیعقوبی؛ ج ۲، ص ۴۷۲.

۲. مدرّسی، محمدتقی؛ امامان شیعی و جنبشهای مکتبی؛ ص ۳۱۲.

۳. تاریخ‌الیعقوبی؛ ج ۲، ص ۴۷۲.

۴. الکامل؛ ج ۶، ص ۴۴۶.

میان آنان از یک سو و اعراب و ایرانیان از دیگر سو شد. رقابتی که برای به دست آوردن مال و مقام، شهر بغداد را ناامن و به کانونی برای توطئه‌ها و دسیسه‌های آنان تبدیل کرد. این، در حالی است که تعداد ترکان به طور مرتب افزایش می‌یافت؛ زیرا علاوه بر توالد و تناسل فراوان آنان، هر ساله هزاران غلام ترک را از آن سوی جیحون به بغداد می‌آوردند و بدین ترتیب، دیری نپایید که بغداد مالا مال از ترکانی شد که مورد حمایت و احترام خلیفه بودند. اقتدار فراوان و زیاده‌روی ترکان در طلب مال و مقام و گستاخی و بی‌باکی و خشونت و بیرحمی آنان، خیلی زود مشکلات و مصائب دردناکی برای مسلمانان به وجود آورد و نیز تهدید و خطری شد برای خلافت عباسی. ترکان با تسلط بر دستگاه خلافت رفتار خشونت‌آمیزی با مردم در پیش گرفتند: در بازارها و کوچه‌های تنگ اسب می‌تاختند<sup>۱</sup> و کودکان و ضعیفان و پیرزنان را لگدکوب می‌کردند و زنان را بزور به انحراف می‌کشیدند.<sup>۲</sup> بدین ترتیب برخلاف انتظار معتصم که برای مقابله بانفوذ روزافزون ایرانیان و اعراب، غلامان و مزدوران ترک را برکشیده بود، آشکار شد که درمان خطرناکتر از درد گشته است. افزایش تعداد این محافظان مهاجم و رفتار ناهنجارشان با مردم، آنقدر تحمل‌ناپذیر شد که مردم بغداد به معتصم شکایت بردند<sup>۳</sup> و از درازدستی و ستمکاری آنان بنالیدند و بر ضدشان مسلح شدند و عده‌ای از آنها را به قتل رساندند<sup>۴</sup> گروهی نیز نزد معتصم رفتند و گفتند: اگر ترکان را از بغداد بیرون نبری، با تو خواهیم جنگید. پرسید: چگونه با من می‌جنگید؟ گفتند: با آه سحرگاه. معتصم گفت: من طاقت آن را ندارم.<sup>۵</sup> به گفته طبری، پیرمردی روز عید در برابر معتصم برخاست و گفت: «خداوند پاداش نیک را از تو بردارد که این بیگانگان سنگدل - ترکان - را همسایه ما کردی تا کودکان ما را یتیم و زنانمان را بیوه کنند».<sup>۶</sup>

این‌گونه سخنان معتصم را بر آن داشت تا پایتخت را از بغداد بیرون برد و

۱. همان؛ ص ۴۵۲.

۲. سیرالملوک؛ ص ۴۰-۴۲. و خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی؛ تاریخ بغداد؛ ج ۳، ص ۳۴۶.

۳. تاریخ الخلفاء؛ ص ۲۳۳. ۴. مروج الذهب؛ ج ۲، ص ۴۶۶.

۵. تاریخ الخلفاء؛ ص ۲۳۳. ۶. تاریخ الطبری؛ ج ۵، ص ۲۱۳.

شهری جدید برای مقر حکومت خویش و برای سکونت ترکان بسازد. از این رو، پس از نماز عید سال ۲۲۰ ق. از بغداد بیرون رفت و دیگر به آن شهر بازنگشت. وی مدتی بر ساحل نهر قاطول<sup>۱</sup> در دهکده‌ای که محل سکونت عده‌ای از تبتیان بود سکنی گزید؛ اما از سرما و سختی آنجا برنجید و در جستجوی مکانی دیگر برآمد تا آنکه به محل کنونی سامرا<sup>۲</sup> در قسمت علیای دجله رسید و آنجا را که هوایی پاک و آبی گوارا و خاکی حاصلخیز داشت برای شهر دلخواهش برگزید.<sup>۳</sup> بنای قصر خلیفه پیش از هرکاری آغاز گردید و سپس برای هر یک از فرماندهان و لشکریان ترک زمینی اختصاص یافت تا خانه‌های خود را بسازند؛ آنگاه به دستور خلیفه، هزاران کارگر و صنعتگر و افزارمند و بازرگان از شهرهای دیگر به سامرا آمدند تا نقشه و طرح شهری بزرگ را با خیابانها و کوچه‌ها و بازارها و محل صنعتگران و پیشه‌وران آماده نمایند. دیری نپایید که شهری آباد و مجلل ساخته شد؛ اما این امر آثار نامطلوبی بر عمران و آبادی و اقتصاد شهر بغداد گذاشت. به همین دلیل، اهل بغداد بشدت از شهر نوپای ترکان متنفر شدند و کار به آنجا رسید که محدثان در ذم سامرا احادیثی ساختند و شعرا در هجو معتصم اشعاری سرودند.<sup>۴</sup>

پس از آنکه معتصم در سامرا ساکن شد، با خیالی آسوده ترکان را به خود نزدیک کرد و مناصب مهم و فرماندهی سپاه را به آنان وا گذاشت و پای آنها را به میدان سیاست باز کرد و اعراب و ایرانیان را پس راند. این نکته را می‌توان از ترتیب قرارگرفتن

۱. نهری است که در نزدیکی سامرا از دجله منشعب می‌شود (معجم البلدان؛ ج ۴، ص ۲۹۷).

۲. سامرا که کلمه‌ای آسوری است در زبان عربی به صورت «سُرْمَرُزْأَى» درآمد؛ یعنی شاد شد آن کس که دید. شوخ طبعان آن روز می‌گفتند: «هر کس آن شهر را با ترکان می‌بیند شاد می‌شود، زیرا بغداد از دست آنها آسوده است» نک: وفیات الاعیان؛ ج ۱، ص ۲۳. و قس: حتی، فیلیپ خلیل؛ شرق نزدیک در تاریخ؛ ص ۴۱۶. و درباره وجوه اشتقاق و معنای سامرا، نک: جوهری، اسماعیل بن عماد؛ الصحاح؛ ذیل ماده «رأی». ۳. البلدان؛ ص ۲۹. و مروج الذهب؛ ج ۲، ص ۴۶۷.

۴. نظیر بایه دعبل خزاعی که با این بیت آغاز می‌شود:

ملوک بنی‌العباس فی الکتب سبعة ولم یأتینا فی ثامن منهم الکتب (نک: تاریخ الخلفاء؛ ص ۳۳۵).

سپاهیان در جنگ با خرمدینان و در فتح عموریه بروشنی دریافت؛ زیرا فرماندهان عمده لشکر در این دو نبرد همه از ترکان بودند.

### شورش بابک خرمدین

شورشهای متعدد ایرانیان و استقلال طلبی آنان در خراسان موجب شد که خلفای عباسی همواره، اوضاع و احوال آن دیار را بدقت زیر نظر داشته باشند؛ غافل از اینکه اندیشه استقلال خواهی آنان این بار در کوههای بلند و راههای دشوار شمال غرب ایران و به وسیله خرمدینان در حال شکل گیری بود. با آنکه خرمدینان از زمان خلافت مهدی دست به شورشهایی بر ضد عباسیان زده بودند، اما در دوره خلافت مأمون کارشان بالا گرفت و با استفاده از اوضاع آشفته ناشی از درگیری میان امین و مأمون خطراتی جدی برای دستگاه خلافت عباسی فراهم ساختند. روایات مربوط به آیین و نسب و دوران کودکی بابک بشدت متناقض است. با این همه، از این روایات چنین برمی آید که وی جوانی باهوش و دلیر و زیرک بود و پیش از ریاست، در میان گروهی زندگی می کرد که مسلمان نبودند و با اعراب و آداب و رسوم و عقاید آنان دشمن بودند و برای دفع سلطه عرب و تجدید دین و سلطنت پیشین ایرانی تلاش می کردند. آغاز کار بابک از آنجا بود که همسر جاویدان بن سهل - رهبر پیشین خرمدینان - وی را برای جانشینی همسرش برگزید و او را به خرمدینان معرفی کرد و آنان را به پیروی و اطاعت از او فرا خواند. بابک به سال ۲۰۰ ق. در روزگار خلافت مأمون، در آذربایجان، سر به شورش برداشت. در این زمان، مأمون سرگرم گرفتاریهای ناشی از مسأله ولایتعهدی امام رضا (ع) و نارضایتیهای عباسیان و اعراب بود. بعلاوه، اقامت طولانی وی در خراسان و دور بودنش از بلاد آذربایجان و عراق، فرصت مناسبی برای پیشرفت کار بابک فراهم کرده بود. بابک برای نابودی اسلام و عرب بسختی فعالیت می کرد و در این راه از خونریزی و قتل و غارت ابایی نداشت.<sup>۱</sup> در واقع، شورش وی مظهر تندترین اعتقادات شعوبی بود. بابک

۱. تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۴۷۱.



دشمن سرسخت اعراب بود و آنان را پست و سفله می‌شمرد و یهود می‌نامید.<sup>۱</sup> وی در بیشتر جنگهای خود کامیاب بود و عده پیروانش پیوسته فزونی می‌یافت و دامنه حکومتش وسیعتر می‌شد؛ چنانکه بارها لشکریان عباسی را درهم شکست و چند تن از سران سپاه عرب را از میان برداشت.<sup>۲</sup> شکستهای متوالی سپاهیان مأمون و رونق روزافزون کار بابک موجب شد که دامنه شورش خرم‌دینان، ایالت جبال را نیز که متصل به آذربایجان بود، فراگیرد. از سال ۲۱۲ ق. از اصفهان و حوالی آن دسته‌هایی از خرم‌دینان به آذربایجان می‌رفتند و به بابک می‌پیوستند.<sup>۳</sup> بالاگرفتن کار بابک مأمون را بشدت نگران ساخت و از این رو، در صدد نابودکردن وی برآمد، اما مرگ امانش نداد (۲۱۸ ق.) و ناچار شد این مهم را به معتصم واگذارد؛ اما در این باره چنین توصیه کرد: «در باب خرم‌دینان، صاحب خرم و دلاور و زورمندی را به جنگ فرست و او را با اموال و سلاح و لشکرهای سوار و پیاده یاری ده و اگر کار ایشان به درازا کشید، هر که را از یاران و دوستان آن که با توست سوی ایشان روان کن».<sup>۴</sup> سرانجام، معتصم، خیدربن کاووس، امیرزاده اشروسنه معروف به افشین،<sup>۵</sup> را مأمور دفع بابک کرد. افشین که از سرداران ترک بود با سپاهی عظیم از ترکان و ساز و برگ نظامی فراوان به جنگ بابک شتافت. مورخان جریان جنگهای افشین و بابک را که در کوههای آذربایجان به وقوع پیوسته و مدتها به طول انجامیده است، به تفصیل ذکر کرده‌اند. از این روایات چنین برمی‌آید که جدیت و کوشش افشین در دفع بابک موجب شد که وی برای نجات خویش، از تئوفیل، امپراتوری بیزانس، یاری طلبد؛ اما پیش از آنکه تئوفیل کاری از پیش ببرد، افشین پس از سه سال جنگ، بابک را با پیامها و دلنوازیها فریب داد و قلاع خرم‌دینان را به چنگ آورد و بابک را که به ارمنستان گریخته بود دستگیر کرد

۱. همانجا. ۲. البدء والتاریخ؛ ج ۶، ص ۱۱۶. فتوح البلدان؛ ص ۳۳۰.

۳. سیرالملوک؛ ص ۲۰۰. ۴. الکامل؛ ج ۶، ص ۴۳۰.

۵. افشین لقب پادشاهان اشروسنه بود؛ چنانکه ابن خردادبه گوید: «پادشاه بخارا را بخارا خُداة، پادشاه اشروسنه را افشین و ملک سمرقند را طرخان گویند» (نک: المسالک و الممالک؛ ص ۲۰).

و نزد معتصم بُرد (صفر ۲۲۳ ق.).<sup>۱</sup> خلیفه ابتدا فرمان داد که بابک را سوار بر پیلی گرد شهر بگردانیدند؛ سپس او را با شکنجه و خفت تمام بکشت و پاره‌های جسدش را بر دار کرد.<sup>۲</sup> بدین‌گونه، سپاه ترک به فرماندهی افشین، خطرناکترین دشمن معتصم را از میان برداشت. این خدمت صادقانه و بزرگ موجب شد دستگاه خلافت علاقه و توجه بیشتری به غلامان ترک نشان دهد و همین، سبب اقتدار بیش از پیش آنان شد. خدماتی این چنین، روی آوردن معتصم را به ترکان برای اعراب و ایرانیانی که نسبت به این موضوع معترض بودند بخوبی توجیه می‌کرد. هم از این رو بود که معتصم جوایز و هدایای ارزشمند و گرانبهائی نثار افشین و سپاهش کرد.

### نقش ترکان در فتح عموریه

روابط رومیان و عباسیان از دوره خلافت مأمون تیره بود؛ زیرا مأمون فردی به نام توماس را که در آسیای صغیر بر ضد ثوفیل، امپراتور روم، شورش کرده بود یاری رسانیده و ساز و برگ جنگی در اختیار او نهاده بود. این امر، ثوفیل را برآن داشت تا به حمایت از بابک برخیزد و قلمرو خود را پناهگاه خرم‌دینان قرار دهد. بابک نیز زمانی که معتصم تمام نیروی خود را صرف دفع فتنه خرم‌دینان کرده بود، نامه‌ای به امپراتور نوشت و از وی خواست تا در آن فرصت مناسب به سرزمین مسلمانان حمله آورد؛ زیرا «معتصم حتی طبّاخ و خیطاط خود را نیز به جنگ فرستاده است».<sup>۳</sup> ثوفیل در سال ۲۲۳ ق. آهنگی دیار مسلمانان کرد و چند شهر از جمله زیتَظَره و جزیره مالت را تصرف کرد و پس از چپاول اموال، عده‌ای بسیار را به اسارت گرفت و شهرها را به آتش کشید،<sup>۴</sup> تا بدین‌وسیله سپاه معتصم را از ادامه محاصره بابک و یارانش باز دارد؛ اما چون بابک شکست خورد

۱. تاریخ‌الیعقوبی؛ ج ۲، ص ۴۷۴. و مروج‌الذهب؛ ج ۲، ص ۴۶۹. و البدء‌والتاریخ؛ ج ۶، ص ۱۱۸.

۲. نک.: سیرالملوک؛ ص ۳۱۷.

۳. منظور از خیطاط، جعفر بن دینار مشهور به خیطاط است که از سرداران دلیر معتصم بود و منظور از طبّاخ، ایتاخ ترک است که وی نیز از سرداران سپاه او بود (الکامل؛ ج ۶، ص ۴۷۹).

۴. همانجا.

و به اسارت درآمد، معتصم بی‌درنگ با سپاهی عظیم به سوی روم حرکت کرد. حضور ترکان در این سپاه چشمگیر بود و شناس، و صیف، ایتاخ، بُغا و افشین، فرماندهی بخشهای مهم سپاه را بر عهده داشتند. سپاه معتصم پس از فتح شهرها و نواحی بسیار، عموریه، زادگاه امپراتور، را به محاصره درآورد. در این زمان، تئوفیل سپاه بزرگی برای مقابله گسیل کرد؛ اما افشین آن سپاه را بسختی شکست داد و سپاهیانش را پراکنده ساخت. در این هنگام، امپراتور پیکی نزد معتصم فرستاد و پیغام داد که سپاه روم بی‌اذن او زیطره را تصرف و اهالی آن را اسیر کرده یا به قتل رسانده است؛ لذا ویرانیها را جبران خواهد کرد و اسیران را باز پس خواهد داد و عاملان فاجعه زیطره را روی گردن بطریقان نزد معتصم خواهد فرستاد.<sup>۱</sup> معتصم بی‌توجه به این پیغام، عموریه را در شانزدهم رمضان سال ۲۲۳ ق. فتح کرد و با بی‌رحمی و قساوت، آن شهر را به باد غارت و چپاول داد و ساکنانش را از دم تیغ گذرانید.<sup>۲</sup> این پیروزی که با رشادت و کوشش سپاه ترک به دست آمد راه را برای نفوذ بیشتر آنان در دستگاه خلافت فراهم کرد؛ چنانکه معتصم به پاس خدماتشان، مال فراوان به آنان بخشید و در تقسیم غنائم، آنان را بر دیگران برتری داد.<sup>۳</sup>

#### شورش عَجِيف بن عَبَسَه و عباس بن مأمون

پیروزیهای پی‌درپی ترکان چنان توجه معتصم و دستگاه خلافت را جلب کرد که اعراب و ایرانیان تصور کردند که خلیفه کوششهای آنان را ندیده گرفته است. از این رو، آنان بتدریج به جنب و جوش افتادند و به کارشکنی و فتنه‌انگیزی پرداختند؛ از جمله عَجِيف بن عَبَسَه، که خود از سرداران نامدار معتصم بود، چون دید که خلیفه ترکان را عطای بسیار می‌دهد و اعراب را محروم می‌کند، در صدد برآمد که معتصم و افشین و شناس و دیگر سرداران ترک را از میان بردارد و عباس بن مأمون را برانگیخت تا بر ضد عمومی خود برخیزد و خلافت را به دست گیرد. بزرگان عرب نیز از این تصمیم استقبال کردند و

۱. تاریخ‌اليعقوبی؛ ج ۲، ص ۴۷۶.

۲. همانجا. و الکامل؛ ج ۶، ص ۴۸۰-۴۸۷.

۳. نک: الکامل؛ ج ۶، ص ۴۸۹.

قرار گذاشتند که هنگام بازگشت از عموریه، توطئه خود را عملی سازند؛ اما معتصم که از این طرح و نقشه اطلاع یافته بود، به افشین فرمان داد که عباس بن مأمون را دربند کند؛ سپس در روزی بسیار گرم، غذایی پرنمک به او خورانید و آب از وی بازگرفت تا از فرط تشنگی جان سپرد.<sup>۱</sup> همچنین، به فرمان معتصم، عَجیف بن عَبَسَه را - که سبب نافرمانی عباس شده بود - دربند کردند و دهانش را با نمد بدوختند و در نزدیکی نَصیبین به قتل رساندند.<sup>۲</sup> با آنکه معتصم این توطئه را در نطفه خفه کرد، از نتایج نامطلوب آن درامان نماند؛ زیرا این موضوع سبب شد که وی از دیگر سرداران عرب نیز بکلی ناامید گردد و نام آنان را از دفتر عطا حذف نماید که این فرمان، شورشهای دیگری در شام و مصر در پی داشت؛<sup>۳</sup> چنانکه اعراب مصر نیز، به رهبری یحیی بن الوزیر، بشوریدند اما ترکان مقاومت آنان را درهم شکستند و سیادت اعراب را بر مصر تا مدتها برانداختند. پس از آن، دولت طولونیان که اولین دولت مستقل ترکان در قلمرو اسلامی است در آن دیار تأسیس و بتدریج، مصر از پیکر خلافت عباسی جدا شد.<sup>۴</sup>

### شورش مازیار

هنوز ماجرای بابک به پایان نیامده بود که یکی از شاهزادگان طبرستان به نام مازیار بن قارن آیین خرمی پیش گرفت و سر به شورش برآورد. مازیار از خاندان امرای محلی طبرستان بود. پس از مرگ پدر به دربار مأمون آمد و اسلام پذیرفت. مأمون نام او را محمد نهاد و حکمرانی قسمتی از طبرستان و رویان را به او داد. مازیار چون به طبرستان بازگشت، عم خویش را کشت و حکومت تمام طبرستان را به دست آورد و خویشتن را گیل گیلان و اسپهبد اسپهبدان خواند<sup>۵</sup> و چندی بعد، از فرستادن خراج خودداری کرد و به سال ۲۲۴ ق. آشکارا بر خلیفه خروج کرد و کشاورزان را واداشت تا

۱. تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۴۷۶.

۲. همانجا.

۳. الکامل؛ ج ۶، ص ۵۲۲.

۴. چگونگی شکل‌گیری حکومت طولونیان در مصر و تاریخ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آنان در درس

«تاریخ اسلام در مصر و شام» بتفصیل خواهد آمد. ۵. تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۴۷۷.

بر صاحبان مسلمان خود بشورند و اموال آنان را به غارت برند و دستور داد تا مساجد طبرستان را ویران و گروه بسیاری از مسلمانان آن دیار را دریند کنند؛ اما شورش وی دیری نپایید، زیرا در حالی که سپاهیان عبدالله بن طاهر، والی خراسان، و معتصم به جنگ مازیار آمده بودند، وی به خیانت برادرش، کوهیار، به دست آنان افتاد و عاقبت، مانند بابک به قتل رسید و جسدش در کنار او بر دار شد.<sup>۱</sup>

### ماجرای افشین

خیدر<sup>۲</sup> بن کاووس معروف به افشین از اهالی اشروسنه سرگذشتی بس عبرت‌آموز دارد. فرجام نکبت‌بار و قتل او به دست معتصم در برابر رشادتها و خوش خدمتیهایی که به دستگاه خلافت کرد نشان داد که پادشاه افشین همان است که خلفای پیشین، نظیر منصور و هارون و مأمون به خدمتگزارانی چون ابومسلم، خاندان برمکی، خاندان سهل و طاهر داده بودند.

اشروسنه به سال ۲۰۷ ق. در زمان خلافت مأمون به دست احمد بن خالد احوال فتح گردید. احمد، کاووس، فرمانروای اشروسنه، و پسرش، خیدر، را دستگیر و روانه بغداد کرد. مأمون مدتی آن دو را به گروگان گرفت، سپس آنان را به اشروسنه بازگرداند و حکومت آن دیار را به کاووس وا گذاشت. پس از مرگ کاووس، خیدر وارث مقام و لقب پدر شد و به افشین موسوم گشت. افشین از آن پس برای آنکه به دستگاه خلافت نزدیک شود و بر حکومت خراسان و ماوراءالنهر دست یابد همچون یکی از سرداران اسلام در سرکوب دشمنان خلافت کوشید: شورش بابک را که بیش از بیست سال دوام داشت از میان برداشت، شورهای مصر را خاموش و در فتح عمّوریه نقش مهمی ایفا کرد و بدین خاطر مورد توجه خاص معتصم قرار گرفت؛ چنانکه مسعودی گوید «معتصم تاجی مرّضع و جواهرنشان و اکلیل طلایی مشبکی پوشیده از یاقوت و زمرد سبز و نیز دو

۱. الکامل؛ ج ۶، ص ۵۰۴. و تاریخ طبرستان؛ ج ۱، ص ۲۱۹.

۲. بلاذری، احمد بن یحیی؛ فتوح البلدان؛ ص ۴۱۸.

شمشیر مرصع در مقابل خدمات افشین به وی بخشید». <sup>۱</sup> به گفته جاحظ - که سخنش درخور تأمل است - افشین دشمن اعراب بود؛ چنانکه از قول او نقل کرده‌اند که «اگر برعرب دست یابم سر بزرگان آن قوم را درهم خواهم شکست». <sup>۲</sup> احمد امین نیز که تمایلات ضد ایرانی‌اش آشکار است، می‌گوید «با آنکه افشین در ظاهر برای جلب اطمینان و اعتماد معتصم با سرکشان و شورشیان ایرانی می‌جنگید، در واقع آنها را تقویت می‌کرد و مقصود اصلی‌اش برانداختن سلطه و نظام عرب بود». <sup>۳</sup>

از بخت بد افشین، در این زمان حوادثی پیش آمد که روابط او را با دستگاه خلافت تیره و خلیفه را نسبت به او بدگمان و از او بیمناک کرد: نخست، سرکشی منکجور بود که در آذربایجان بر قسمتی از اموال بابک دست یافت و سر به شورش برداشت. این شورش با سرعت به دست بُغای کبیر سرکوب شد؛ <sup>۴</sup> اما چون منکجور از نزدیکان افشین بود، خلیفه شورش او را به اتکای افشین دانست و نسبت به او بدگمان شد. دیگر آنکه، عده‌ای گزارش دادند که افشین همواره پول و داراییهای به دست آمده را به اشروسنه می‌فرستد تا در فرصت مقتضی آنها را صرف شورش علیه خلیفه نماید؛ چنانکه یک بار عبدالله بن طاهر کاروان بزرگی از اموال او را که مخفیانه عازم اشروسنه کرده بود مصادره کرد. <sup>۵</sup> این مسائل خلیفه را از شورش این سردار ترک بیمناک ساخت. افشین چون این موضوع را دریافت، آهنگ بازگشت به اشروسنه کرد؛ اما نقشه او آشکار شد و نتوانست آن را عملی سازد. از این رو، قصد جان خلیفه کرد و برآن شد تا با غذای مسموم، معتصم، شناس، ایتاخ و دیگر سرداران ترک را نابود سازد؛ <sup>۶</sup> اما در این کار نیز توفیق نیافت و معتصم از توطئه او آگاه شد و بی‌درنگ فرمان داد تا افشین را دربند و اموال او را مصادره کردند. یک روز پس از مصادره و حبس افشین، مازیار را نزد خلیفه آوردند. مازیار در جریان محاکمه خویش اعتراف کرد که شورش او به اتکا و تحریک افشین بوده است؛ زیرا افشین همواره با وی مکاتبه و او را به نافرمانی تشویق می‌کرده

۱. مروج الذهب؛ ج ۴، ص ۵۷.

۲. جاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر؛ البیان و التبیین؛ ج ۳، ص ۵۸. ۳. ضحی الاسلام؛ ج ۱، ص ۴۶.

۴. الکامل؛ ج ۶، ص ۵۰۵. ۵. همان؛ ص ۵۱۱. ۶. همان؛ ص ۵۱۲.

است. مهمتر آنکه، مازیار در جریان محاکمه اقرار کرد که «من و افشین و بابک، هر سه، از دیرباز عهد و پیمان کرده‌ایم و قرارداد، بر اینکه دولت از عرب بازستانیم و ملک و جهاننداری با خاندان کسرویان نقل کنیم».<sup>۱</sup>

ظاهراً هدف افشین از مکاتبه با مازیار و تحریک او آن بوده است که خراسان دچار آشوب شود و کنترل آن دیار از دست عبدالله بن طاهر بیرون رود و در نتیجه، معتصم عبدالله را از امارت خراسان برکنار سازد و او را مأمور دفع مازیار کند و بدین ترتیب به آرزوی دیرینه خویش، یعنی امارت خراسان و ماوراءالنهر دست یابد.

باری پس از سخنان مازیار، خلیفه بی‌تردید فرمان داد تا افشین را به زنجیر کشیدند و به زندان بردند؛ تا آنکه مدتی بعد در زندان از فرط گرسنگی و یا به زهری کشنده از پای درآمد و جنازه‌اش را در باب‌العامه بردار کردند و با بتهایی که از خانه او یافته بودند، بسوختند (شعبان ۲۲۶ ق).<sup>۲</sup>

سرکشی افشین و ترکتازی دیگر سرداران ترک موجب شد که معتصم نیز از بی‌حاصلی اقدام خویش دربر کشیدن ترکان پشیمان شود. این پشیمانی را می‌توان از روایتی که طبری آورده است دریافت. به گفته وی «معتصم به اسحاق بن ابراهیم، والی بغداد، گفت: مأمون چهار کس را برگزید که از بزرگان شدند و من چهار کس را برگزیدم که چیزی نشدند. گفت: برگزیدگان مأمون چه کسانی بودند؟ گفت: طاهر بن حسین که کارش را دیدی و شنیدی و عبدالله بن طاهر که چون او نبود و تو که مانند نداری و برادرت که مانندش را نمی‌توان یافت؛ اما من افشین را برگزیدم که عاقبتش را دیدی و شناسی را که رسوایی به بار آورد و ایتاخ که چیزی نشد و وصیف که به درد نمی‌خورد. اسحاق گفت: خدایت عزیز بدارد؛ برادرت به ریشه‌ها نگرست و آن را به کار گرفت و شاخه‌ها بارور شد، اما شما شاخه‌های بیهوده را به کار گرفتید که ریشه‌ای نداشتند؛ معتصم گفت: آن مرارت که در این مدت کشیدم از این جواب آسانتر بود».<sup>۳</sup> با وجود

۱. نک؛ تاریخ سیستان؛ ج ۱، ص ۲۲۰.

۲. تاریخ الطبری؛ ج ۵، ص ۲۶۷-۲۶۸. و الکامل؛ ج ۶، ص ۵۱۸.

۳. تاریخ الطبری؛ ج ۵، ص ۲۷۲. و الکامل؛ ج ۶، ص ۵۲۶-۵۲۷.

این، پشیمانی سود نداشت، زیرا رابطه دستگاه خلافت با اعراب و ایرانیان به سبب انقلابها و شورشهای آنان و خشونت خلفای عباسی در سرکوب ایشان تباه گردیده بود و دیگر راهی برای بازگرداندن ایرانیان یا اعراب و بهره گیری از قدرت آنان برای دفع شرّ ترکان وجود نداشت. بدین سان معتصم راهی ناهموار برای جانشینان خود باقی گذاشت و به سال ۲۲۷ ق. درگذشت.<sup>۱</sup>

### رحلت امام جواد (ع)

محمد بن علی ملقب به جواد (ع)، امام نهم شیعیان، در رجب سال ۱۹۵ ق. در مدینه زاده شد و در حالی که کودکی هفت ساله بود، پدر بزرگوارش به دسیسه مأمون به شهادت رسید. در آن زمان، امام جواد (ع) در مدینه بود و مأمون از بیم آنکه شیعیان تحت رهبری آن حضرت اقدامی برضد او انجام دهند، فرمان داد تا امام (ع) را به بغداد منتقل کنند و او را از نزدیک زیر نظر بگیرند. چندی بعد نیز دختر خود، امّ فضل، را به ازدواج او درآورد<sup>۲</sup> و بدین وسیله کلیه امور زندگی و روابط سیاسی - اجتماعی او و شیعیان را به کنترل خود درآورد. آن حضرت چندی بعد به مدینه بازگشت و تا پایان خلافت مأمون در آن شهر ماند. چون خلافت به معتصم رسید، وی بی درنگ امام (ع) را به بغداد احضار کرد و بنا بر برخی از روایات شیعه چندی بعد به تشویق وی امّ فضل آن حضرت را مسموم کرد و امام (ع) در ۲۲۰ ق. رحلت فرمود.<sup>۳</sup>

### ۹. الواثق بالله (۲۲۷-۲۳۲ ق.)

پس از مرگ معتصم، پسرش، هارون، با لقب الواثق بالله در ربیع الاول ۲۲۷ ق. به خلافت رسید.<sup>۴</sup> واثق از دوران جوانی عهده دار مسئولیتهایی شد که پدر به او واگذار کرده

۱. الکامل؛ ج ۶، ص ۵۲۳. ۲. تاریخ الطبری؛ ج ۵، ص ۱۴۵.

۳. بحارالانوار؛ ج ۵۰، ص ۶۴-۱۰۴ و قس.: اصول کافی؛ ج ۲، ص ۴۲۱. و الارشاد؛ ص ۳۱۶ که گفته اند آن حضرت وفات یافته است.

۴. تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۴۷۹.



بود. از این رو، با روش و سیاست معتصم در به کارگیری سپاهیان ترک آشنا گردید و مانند وی به ترکان روی آورد و در این کار حتی از پدر پیشی گرفت. واثق برای نخستین بار مقام «سلطانی» را در دستگاه خلافت به وجود آورد<sup>۱</sup> و آن مقام را با امارت سرزمینهای غربی خلافت، از قصر خلیفه گرفته تا آخرین نقطه مغرب<sup>۲</sup>، همراه با تشریف و خلعت و تاج و جواهر و کمر بند، به اشناس ترک واگذار کرد و امارت خراسان و سند و ناحیه‌های دجله را به ایتاخ سپرد<sup>۳</sup>؛ همچنین وصیف را حاجب خود ساخت و بغا را به فرماندهی سپاه برگزید و آنان را بنواخت و مال فراوان بخشید. بدین گونه در دوره کوتاه خلافتش، راه را برای گسترش نفوذ ترکان هموار کرد تا جایی که ولایات بزرگ را به آنان سپرد و برای نخستین بار تیولداری را در دستگاه خلافت عباسی مرسوم کرد؛ به این ترتیب که امارت مناطقی از قلمرو عباسی را به سرداران ترک سپرد، به شرط آنکه هر سال خراج معینی بپردازند. از این رو، حکومت آن نواحی در واقع مستقل و فقط در ظاهر تابع خلیفه بود.

#### شورشهای داخلی

همزمان با آغاز خلافت واثق، حجاز و شام و مصر در آشوب و فتنه فرو رفت؛ زیرا گروهی از قبایل قیسی، به رهبری ابن بیهس، در دمشق شورش کردند و بر آن شهر دست یافتند و عده‌ای از اعراب یمنی نیز، به رهبری مبرقع یمانی، در فلسطین سر به شورش برداشتند و تعدادی از اقوام بربر نیز در شمال افریقا شورش کردند.

واثق، رجاء بن ایوب حضاری را مأمور دفع این شورشها نمود. وی ابتدا به دمشق لشکر کشید و ابن بیهس را دستگیر کرد و آنگاه رهسپار فلسطین شد و بر مبرقع دست یافت و او را به سامرا فرستاد تا در باب‌العامه به دار آویخته شد؛ آنگاه آهنگ مصر و شمال افریقا کرد و شورش بربران را فرو خوابانید.<sup>۴</sup>

در همین زمان، عده‌ای از طوایف بنی سلیم در حجاز دست به تبهکاری زدند و

۱. تاریخ الخلفاء؛ ص ۴۰۰. ۲. تاریخ الیعقوبی؛ ج ۲، ۴۷۹. ۳. همانجا. ۴. همان؛ ص ۴۸۰.

کاروانهای تجاری و حج را غارت و راهها را ناامن کردند. واثق به سال ۲۳۰ ق. سپاهی به فرماندهی بغای کبیر به سوی آنان فرستاد. بغا در اندک زمانی شورشیان را سرکوب کرد و صدها تن از آنان را در مدینه به زندان سپرد. آنان در صدد برآمدن تا از زندان درآیند و مدینه را غارت کنند؛ اما مردم مدینه آنان را محاصره کردند و به قتل رساندند (۲۳۱ ق.)<sup>۱</sup>. واثق نیز چون معتصم، پیرو عقاید معتزله بود و در ترویج اندیشه‌های آنان می‌کوشید و افکارشان را با خشونت بر مردم تحمیل می‌کرد و آنان را دربارهٔ خلق قرآن می‌آزمود و به قاضیان دیگر شهرها فرمان داده بود که آنان نیز چنین کنند. از این رو، عده‌ای از اهل عراق و دیگر ولایات به جرم افکار و اندیشه‌های ضد معتزلی گرفتار زندان و ضربات شلاق شدند. این موضوع سبب شورش ناراضیان گردید؛ چنانکه مردم بغداد به رهبری احمد بن نصر برخاستند و خواستار عزل واثق شدند. منکران خلق قرآن، روزی را برای انجام شورش معین کردند؛ اما این راز برملا شد و احمد و یارانش دستگیر شدند و آنان را نزد واثق به سامرا بردند. خلیفه، مجلسی برای مناظره و بحث با احمد ترتیب داد. وی به احمد گفت: دربارهٔ قرآن چه می‌گویی؟ گفت: کلام خداست. گفت: آیا مخلوق است؟ گفت: کلام خداست. گفت: دربارهٔ خدا چه می‌گویی؟ آیا در روز قیامت او را می‌بینی؟ گفت: ما پیرو حدیثیم و در حدیث آمده است که پیامبر (ص) فرمود: پروردگارتان را در روز رستاخیز چون ماهتاب می‌بینید. واثق به حاضران گفت: دربارهٔ او چه می‌گویید؟ یکی گفت: خونش مباح است؛ آن دیگر گفت: خونش را بدهید تا بنوشم؛ آنگاه واثق ضرباتی بر او زد و یاران دیگر نیز ضرباتی زدند و سرش را برگرفتند و مدتی بر نواحی شرقی و غربی بغداد نصب کردند.<sup>۲</sup>

### رقابت ترکان در تعیین جانشین برای واثق

واثق در سال ۲۳۲ ق. درگذشت و برای خود جانشینی تعیین نکرد؛<sup>۳</sup> از این رو رقابتی

۱. الکامل؛ ج ۷، ص ۱۹. ۲. نک: تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۴۸۲. و الکامل؛ ج ۷، ص ۲۰-۲۳.

۳. وی در جواب کسانی که از وی خواسته بودند تا خلیفه پس از خود را تعیین کند گفته بود: خدا مرا نبیند که مسئولیت خلافت را در زندگانی و مرگ بر عهده گیرم (تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۴۸۳).

چشمگیر میان سرداران ترک و رجال دولت عباسی برای تعیین و انتخاب خلیفه دلخواه خویش فراهم شد. در این میان، عباسیان به محمد بن واثق و ترکان به جعفر بن معتصم راغب بودند. سرانجام ترکان نامزد خود را با لقب المتوکل علی الله به خلافت رساندند. آنچه در خور توجه است این است که ترکان برای اولین بار در تعیین خلیفه، یعنی بالاترین و مهمترین قدرت دنیای اسلام، دخالت کردند و موفق شدند شخص مورد نظر خود را بر مسند خلافت بنشانند. پیروزی آنان در این رقابت سیاسی تأثیرات ناگواری بر شیوه تعیین خلفای بعد بر جای گذاشت؛ زیرا از آن زمان تا حدود یک قرن بعد، هیچ کس جز با توافق و خواست آنان به خلافت نرسید. این سیاست در انتخاب وزرا و امرا و قضات نیز مؤثر بود؛ زیرا خلیفه‌ای که نه تنها ادامه خلافت، که ادامه زندگی خود را نیز در دست ترکان می‌دید، نمی‌توانست در گزینش ارکان دولت و حکومت آزاد باشد. در نتیجه این سیاست بود که وزیران و امیران لایقی معزول و محبوس و مصادره شدند و افراد نالایقی با پرداختن رشوه و بذل اموال، به جای آنان نشستند. بدین ترتیب، آثار سوء سلطه ترکان، بر همه ارکان دولت و طبقات مردم سایه افکند.

#### ۱۰. المتوکل علی الله (۲۳۲-۲۴۷ ق.)

پس از مرگ واثق، جعفر بن معتصم با لقب المتوکل علی الله، بنا به میل و خواست ترکان به خلافت رسید. وی در سال ۲۰۶ ق. در قَمُ الصُّلَح، شهری بر کنار دجله و در نزدیکی واسط، تولد یافت. متوکل از جانب مادر نَسَب به ترکان می‌برد و چنانکه گفتیم با حمایت و پشتیبانی آنان مقام خلافت را به دست آورد؛ از این رو برای جلب رضایت و خشنودی سپاهیان ترک، حقوق و عطایای هشت‌ماه را به آنان پرداخت کرد<sup>۱</sup> و دست سردارانی چون وصیف و ایتاخ و بُغای کبیر را در امور سیاسی و نظامی باز گذاشت. با وجود این، خیلی زود از این سیاست روی‌گردان شد و در صدد برآمد تا آنان را از دخالت در امور باز دارد.

۱. همان؛ ص ۴۸۴.

## قتل محمد بن عبدالملک زیات

محمد بن عبدالملک، وزیر معتصم، در خانواده‌ای متمول پرورش یافته و از دوران کودکی با آداب و رسوم کشورداری آشنا شده بود و به همین سبب معتصم وی را به وزارت برگزیده بود. محمد مردی خودخواه و ستمگر و بدرفتار و سنگدل بود؛<sup>۱</sup> لذا مردم را بر ضد خود برمی‌انگیخت. واثق، از زمان ولایتعهدی، به این دلیل که ابن زیات معتصم را از دادن مالی به او باز داشته بود، کینه او را به دل گرفته و منتظر فرصتی مناسب برای انتقامجویی از وی بود و چون به خلافت رسید، در صدد برآمد که محمد را به قتل رساند؛ اما چون جانشین شایسته‌ای برای او نیافت، از این کار صرف نظر کرد و همچنان وزارت را به او سپرد. با وجود این، محمد بن عبدالملک از توطئه‌ها و دسیسه‌چینیهای خود دست برنداشت و در دوره خلافت واثق نیز همواره متوکل را تحقیر و در تعیین جانشین برای واثق، از محمد فرزند او، جانبداری می‌کرد. از این رو، متوکل در آغاز خلافتش، به ایتاخ فرمان داد که محمد بن عبدالملک را دربند و اموال او را مصادره کند؛ سپس او را با شکنجه و عذاب سخت به قتل رساند.<sup>۲</sup>

## سختگیری بر شیعیان و معتزله و رواج عقاید اهل سنت

افراط و زیاده‌روی در انتشار افکار و اندیشه‌های مذهبی در عصر عباسیان، همواره عکس‌العملهای نامطلوبی به دنبال داشته است؛ خاصه، زمانی که خلفا شخصاً از مذهبی جانبداری و برای رواج آن، فرمانها و دستورهای حکومتی صادر می‌کردند و توش و توان دستگاه خلافت را در انتشار آن به کار می‌بستند. چنانکه پیش از این اشاره کردیم، مأمون و دو جانشین وی از مذهب معتزله حمایت کردند و آن را مذهب رسمی دولت دانستند؛ از این رو فقیهان، قاضیان، امیران و کارمندان دولت مجبور بودند باورهای معتزله - از جمله اصل مخلوقیت قرآن و عدم رؤیت خداوند در روز قیامت - را بپذیرند و در رواج

۱. همانجا. و نیز نک.: مروج الذهب؛ ج ۴، ص ۸۸.

۲. تاریخ الطبری؛ ج ۵، ص ۲۹۴-۲۹۵. و مروج الذهب؛ ج ۴، ص ۸۸.

آن بکوشند و در غیر این صورت، از کار برکنار و بسختی مجازات می‌شدند. تعصب و سختگیری در این باره به آنجا رسید که هنگام مبادله اسیران میان عباسیان و دولت بیزانس به سال ۲۳۱ ق. واثق فرمان داد تا مأموران تفتیش عقاید، همه اسیران مسلمان را به دو اصل مخلوقیت قرآن و عدم رؤیت خداوند امتحان کردند و به کسانی که به آن دو اصل اقرار نکردند، اجازه بازگشت ندادند و آنان را دوباره به روم بازگرداندند.<sup>۱</sup>

به رغم این اقدامات و اعمال فشارها، تعلیمات معتزله نه تنها در میان عامه مردم رواج نیافت، بلکه موجب نارضایتی گروه بسیاری از پیشوایان مذاهب، فقیهان و دیگر مسلمانان شد. همزمان با اوجگیری این نارضایتیها، دستگاه خلافت عباسی در عهد متوکل به دفاع از معتزله پایان داد. متوکل، نخست، هرگونه بحث و گفتگو بر سر خلق قرآن را ممنوع ساخت<sup>۲</sup> و پس از آن، به سال ۲۳۷ ق. اصل مخلوق بودن قرآن را بدعتی در دین دانست و اعلام کرد که صاحبان این عقیده را به جرم ارتداد تعقیب خواهند کرد. بدین ترتیب، از دوره خلافت متوکل، مذهب سنیان مذهب رسمی دولت عباسی گردید و پیروان مذاهب دیگر، چون شیعیان، معتزله و خوارج مورد تعقیب و آزار قرار گرفتند. در این میان، چون بسیاری از سران معتزله از طبقات حاکمه یا رجال برجسته علمی بودند، بتدریج خود را از زیر فشارهای سخت و طاقت‌فرسای دستگاه خلافت بیرون کشیدند و عقاید خود را در محافل و مجالس علمی‌ای که مخفیانه تشکیل می‌گردید رواج می‌دادند تا اینکه آتش خشم متوکل و جانشینان او نسبت به معتزله فروکش کرد و آنان توانستند تعلیمات خود را به مرور در مناطق دورتر از مرکز خلافت گسترش دهند؛ چنانکه در قرن سوم و چهارم، عقاید آنها در ایران و آسیای میانه بسرعت انتشار یافت. باوجود این، سیاست متوکل در سختگیری و آزار شیعیان همچنان ادامه یافت. به گفته مؤرخان، متوکل نسبت به خاندان علوی بسیار سختگیر بود و براساس تهمتهای ناروا، آنان را در بند می‌کرد و با خشم و کینه دست خود را به خون آنها می‌آلود.<sup>۳</sup> تعقیب و آزار

۱. تاریخ الطبری؛ ج ۵، ص ۲۸۵-۲۸۶.

۲. تاریخ الیعقوبی؛ ج ۲، ص ۴۸۴ و قس.: مروج الذهب؛ ج ۴، ص ۸۶.

۳. مقاتل الطالبیین؛ ص ۵۹۷.

شیعیان بدانجا رسید که متوکل در سال ۲۳۶ ق. فرمان داد تا مرقد مطهر امام حسین (ع) و خانه‌های اطراف آن را ویران کردند و شخم زدند و علاقه‌مندان و دوستداران اهل بیت را از زیارت آن مرقد شریف باز داشتند<sup>۱</sup> و زائران آن را نزد متوکل آوردند و او آنان را محکوم به مرگ و یا زندانهای طولانی کرد<sup>۲</sup> تا بدین گونه یاد و خاطره آن امام شهید و پیروان فداکارش را از دل شیعیان بیرون آورد؛ زیرا یاد شهیدان کربلا همواره موجب شورش علاقه‌مندان و دوستداران خاندان پیامبر (ص) بر ضد حاکمان ستمگر از آن جمله، خلفای بیدادگر عباسی بود.

### استبداد ترکان

متوکل زمانی خلافت را به دست گرفت که دست کم چهارده سال از ورود ترکان به دستگاه خلافت عباسی سپری شده بود. در این مدت، قدرت و نفوذ ترکان روز به روز افزایش یافته بود؛ از این رو، آنان افزون بر آنکه ولایات بزرگ و فرماندهی سپاه را در اختیار داشتند، هم از آن روی که متوکل را به خلافت برداشته و صاحب‌نظران بزرگ خاندان عباسی را از دخالت در این امر باز داشته بودند، اقتداری مضاعف یافتند و در صدد بودند تا خلیفه و دستگاه خلافت را تحت امر خویش سازند. متوکل که استبداد ترکان را دریافته و احساس کرده بود که آنان به دستاویز آنکه وی را به خلافت رسانده‌اند می‌خواهند قدرت را از کف او درآورند، بر آن شد تا دست ترکان را کوتاه کند و به مرور از سلطه جابرانه آنان رها شود؛ در نتیجه، ابتدا، ایتاخ را با نیرنگی به قتل رساند. ایتاخ غلامی ترک بود که معتصم وی را به عنوان آشپز استخدام کرده بود؛<sup>۳</sup> اما وی بتدریج مناصب مهمی چون فرماندهی سپاه، اداره اموال و حاجبی را به دست آورد و قدرت فراوان کسب کرد.<sup>۴</sup> متوکل در سال ۲۳۵ ق. فرمان داد تا اسحاق بن ابراهیم، والی بغداد، ایتاخ و پسران و دبیرش را که عازم حج بودند، در بغداد گرفت و به قتل رساند؛<sup>۵</sup>

۱. تاریخ الطبری؛ ج ۵، ص ۳۱۲.

۲. الکامل؛ ج ۷، ص ۵۵.

۳. تاریخ الطبری؛ ج ۵، ص ۴۳ و الکامل؛ ج ۷، ص ۴۳.

۴. نک: الکامل؛ ج ۷، ص ۴۳.

۵. تاریخ الطبری؛ ج ۲، ص ۴۸۵-۴۸۶. الکامل؛ ج ۷، ص ۴۶-۴۷. و تاریخ ابن خلدون؛ ج ۳، ص ۳۴۲.

سپس برای آنکه دست ترکان را در انتخاب خلفای پس از خود کوتاه کند، سه تن از پسرانش را به ترتیب به ولیعهدی برگزید و ایالتهای بزرگ را براساس رسم پیشین خاندان عباسی میان آنان تقسیم کرد: محمد ملقب به المنتصر بالله را به ولیعهدی اول برگزید و امارت مغرب را به او داد؛ سپس امارت مشرق را به ابو عبدالله ملقب به المعتز داد و او را به ولیعهدی دوم گماشت و ابراهیم را با لقب المؤید ولیعهد سوم قرار داد و امارت جند حمص و دمشق و فلسطین را به او وا گذاشت<sup>۱</sup> و بدین ترتیب ترکان را از مناصب مهمی که در زمان واثق داشتند محروم کرد. از طرفی، متوکل از اختناق ترکان در شهر سامرا به تنگ آمده و دریافته بود تا زمانی که در آن شهر بماند نخواهد توانست خود را از خفقان آنان برهاند؛ زیرا نیروی قدرتمند دیگری در آن شهر وجود نداشت که متوکل به اتکای آنان از دست ترکان رها گردد؛ از این رو مرکز خلافت را به شام منتقل کرد تا از قدرت و پشتیبانی اعراب برای نجات دستگاہ خلافت استفاده نماید.<sup>۲</sup> اما این کار حاصلی نداشت؛ زیرا رابطه دولت عباسی و اعراب، خاصه اعراب شام بشدت تیره بود، چرا که آل عباس با کشتارهای دسته جمعی بنی امیه که سمبل قوم عرب بودند، حمایت و پشتیبانی اعراب را از دست داده و حدود یک قرن بدون توجه به آن قوم و به اتکای اقوام دیگری چون ایرانیان و ترکان خلافت کرده بودند. از این رو، زمانی که متوکل در شام بود (۲۴۳ ق.) سپاهیان بر او بشوریدند و عطایای خود را خواستند.<sup>۳</sup> از سوی دیگر، سرداران ترک که مقصود متوکل را دانسته بودند، وی را وادار کردند که به سامرا باز گردد. در این زمان، کشمکش و برخورد میان خلیفه و ترکان بالا گرفت، خاصه آنکه منتصر، فرزند بزرگ متوکل نیز وارد معرکه شد و چون از خشونت و قساوت پدر درباره علویان ناراحت بود و کینه او را به دل داشت، در صدد برآمد تا با کمک وصیف و بُغای کوچک و عده‌ای دیگر از سرداران ترک، پدر را در دمشق از پای درآورد؛ اما بُغای بزرگ و فتح بن خاقان این توطئه را خنثی کردند. متوکل نیز منتصر را از ولیعهدی اول

۱. تاریخ الطبری؛ ج ۵، ص ۳۰۶-۳۰۹ و قس.: مروج الذهب که تنها به ولایتعهدی آن سه اشاره کرده است

(ج ۴، ص ۸۷). ۲. تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه؛ ج ۴، ص ۷۰.

۳. مروج الذهب؛ ج ۴، ص ۱۱۵-۱۱۷.

عزل و معتز را بر وی مقدم کرد؛ همچنین، اموالِ وصیف را مصادره و مناصب او را به فتح بن خاقان واگذار کرد. در نتیجه این کار، منتصر با دستگیری وصیف و باغر، متوکل و فتح را از پای درآورد (۲۴۷ ق.)<sup>۱</sup> و خود بر سریر خلافت تکیه زد و از همگان بیعت گرفت.

### نتیجه قتل متوکل

قتل متوکل دستگاه خلافت عباسی را به هرج و مرج کشانید. او نخستین کسی بود که در صدد کنارزدن ترکان و احیای قدرت مجدد اعراب بود؛ اما با کشته شدن وی اقتدار دستگاه خلافت و هیبت و حرمتی که خلفا نزد ترکان داشتند از میان رفت و قدرت و نفوذ ترکان هر چه بیشتر تثبیت و کشتن خلفا به وسیله سرداران ترک آسان شد. آنان با شتاب هراس‌انگیزی خلفا را از مسند خلافت فروکشیدند و سده پس از قتل متوکل را در چنان آشفتگی فرو بردند که در آن مدت، یازده تن خلیفه، که همگی دست‌نشانده ترکان بودند، بر روی کار آمدند که به وسیله آنان یا از کار برکنار شدند یا به قتل رسیدند. بدین ترتیب، پس از کشته شدن متوکل، عظمت خلافت نیز از میان رفت و برای خلیفه جزنایمی که بر سکه‌ها ضرب یا در خطبه‌ها خوانده می‌شد باقی نماند.<sup>۲</sup>

متوکل به دنبال سختگیری بر پیروان عقاید و مذاهب دیگر، زندیقان و خرم‌دینان و مانویان و دهریان را تعقیب و امکان فعالیت مذهبی را از آنان سلب کرد؛ حتی اهل کتاب نیز گرفتار سختگیری‌های او و از خدمت در دستگاه‌های دولتی و سوار شدن بر اسب محروم شدند و به دنبال فرمان متوکل در سال ۲۳۵ ق. مجبور شدند لباسهای مخصوصی، با نشانه‌هایی برای شناسایی بپوشند و بر سُرِدِرِ خانه‌هایشان تصویر ابلیس را به نشانه گمراهی خویش رسم نمایند. از دیگر حوادث دوران متوکل، شورش بطریقان ارمنستان در سال ۲۳۸ ق.<sup>۳</sup> بود که به دست بُغای کبیر سرکوب شد.

۱. تاریخ‌الیعقوبی؛ ج ۲، ص ۴۹۲. و التنبیه و الاشراف؛ ص ۳۳۷. ۲. نک.: الفخری؛ ص ۳۸.  
۳. قس.: ابن اثیر که این واقعه را در حوادث سال ۲۳۷ ق. ذکر کرده است (الکامل؛ ج ۷، ص ۵۸).



### ۱۱. المنتصر بالله (۲۴۷-۲۴۸ ق.)

پس از قتل متوکل، فرزندش محمد بالقب المنتصر بالله خلافت را به دست گرفت و برای آنکه ننگ پدرکشی را از خود دور کند، شایعه درانداخت که قاتل متوکل، فتح بن خاقان بوده و خلیفه او را به انتقام خون پدر به قتل رسانده است.<sup>۱</sup> با وجود این، چون منتصر خلافت را با نیروی ترکان به دست آورده بود، در برابر آنان سست و بی‌اراده بود و چاره‌ای جز اطاعت از دستورها و فرمانهای آنها نداشت؛ چنانکه او را مجبور کردند تا برادرانش، معتز و مؤید، را از ولایعهدهی خلع کند. این دو تن که از زمان متوکل به ولیعهدهی اول و دوم منتصر انتخاب شده بودند، تهدیدی برای ترکان به شمار می‌آمدند؛ زیرا ترکان بیم آن داشتند که اگر خلافت به یکی از آن دو برسد، انتقام خون پدر را از آنان بگیرد. به گفته طبری، منتصر بر اثر اصرار ترکان، معتز و مؤید را بازداشت کرد و عده‌ای از سران قوم را بر آن داشت تا آن دو را وادارند که به رغم میلشان از ولیعهدهی استعفا کنند؛ از این رو، آنان نامه‌ای به خط خود نوشتند که مضمون آن چنین بود: «چون من عاجز و ناتوانم و از عهده ولیعهدهی بر نمی‌آیم و نمی‌خواهم گناه این کار بر گردن متوکل باشد، از منتصر خواهشمندم که مرا از این مسئولیت معاف بدارد».<sup>۲</sup> پس از این واقعه، منتصر نیز استبداد و سلطه ترکان را دریافت و به دنبال یافتن راهی برای رهایی از شر آنان بود. از این رو، برای آنکه آنان را متفرق سازد، وصیف را به طرسوس فرستاد و او را از سپاهیان جدا ساخت؛ اما چون ترکان از مقصود خلیفه آگاه شدند، سی هزار دینار به ابن طیفور، طیب دربار، رشوه دادند تا منتصر را با نشتر زهرآلود رگ زد. در نتیجه، وی در ربیع‌الاول ۲۴۸ ق. پس از شش ماه خلافت درگذشت.<sup>۳</sup>

### ۱۲. المستعین بالله (۲۴۸-۲۵۲ ق.)

پس از مرگ منتصر، سرداران ترک در هارونیه اجتماع کردند تا جانشین او را تعیین

۱. الکامل؛ ج ۷، ص ۹۹، ۱۰۲.

۲. تاریخ الطبری؛ ج ۹، ص ۲۴۵ و قس.: الکامل؛ ج ۷، ص ۱۱۳. و العیون والحدائق: ص ۵۵۸-۵۶۰.

۳. نک.: مروج الذهب؛ ج ۴، ص ۴۶-۴۷. و ابن عماد حنبلی؛ شذرات الذهب فی اخبار من ذهب؛ الجزء الثانی، ص ۱۱۸.

نمایند. آنان پس از جدال و گفتگو، سرانجام، خلافت را به احمد بن محمد بن معتصم ملقب به مستعین سپردند و بدین گونه، پسران دیگر متوکل را از خلافت محروم کردند؛ زیرا از انتقامجویی آنان بیمناک بودند.<sup>۱</sup> در همین زمان، عده‌ای از یاران محمد بن عبدالله بن طاهر با شمشیرهای آخته به دارالخلافت هجوم آوردند و با فریاد «یا معتز!» خواستار خلافت او شدند<sup>۲</sup> و سپاهیان و دریاریان را به شورش فراخواندند؛ اما بغای کبیر و دیگر ترکان، که ادامه سلطه خود را در گرو خلافت مستعین می‌دیدند، به دفاع از وی برخاستند و شورشیان را سرکوب کردند و محمد بن عبدالله بن طاهر را واداشتند تا از مردم بغداد و طرفداران خود برای مستعین بیعت بگیرد و او نیز چنین کرد. بدین ترتیب، چون مستعین خلافت خود را مدیون سرداران ترک می‌دانست، مانند اسلاف خود کار را به ترکان سپرد و دست آنان را در امور سیاسی و نظامی باز گذاشت؛ چنانکه اتامش را به وزارت گماشت و امارت مصر و مغرب را به وی داد و امارت حلوان و ماسبذان را به بُغای صغیر داد و ریاست نگهبانان کاخ و مسئولیت حفظ انبار سلاح و حرمسرای خود را به شاهک ترک سپرد. همچنین وصیف را به فرماندهی سپاه گماشت و او را مأمور جنگ با لشکرهای تابستانی روم و انوجور را مأمور سرکوب شورشیان دیگر کرد. مستعین مردی ضعیف و بی‌اراده بود و چنان بازیچه ترکان شده بود که ضرب‌المثل شاعران و ملعبه طاعنان گشت:

خليفة في قفس بين وصيف و بُغا  
يقول، ما قال له كما يقول البَغَا<sup>۳</sup>

بی‌ارادگی و سستی او چنان بود که سرداران ترک برای به دست آوردن مال و مقام، بدون توجه به رأی و نظر او، با یکدیگر به رقابت پرداختند. رقابتی که سرانجام به جنگ و خونریزی کشید و عواقب نامطلوبی به بار آورد. این خلیفه بی‌اراده دست کسانی چون اتامش و شاهک و باغر را در غارت بیت‌المال و ربودن اموال مردم باز گذاشته بود.

۲. الکامل؛ ج ۷، ص ۱۱۷.

۱. تاریخ‌الیعقوبی؛ ج ۲، ص ۴۹۴.

۳. مروج‌الذهب؛ ج ۴، ص ۱۴۵.

این امر حسادتِ وصیف و بغا را برانگیخت؛ به گونه‌ای که آن دو، لشکریان ترک و مردم بغداد و موالی را بر اتمامش و باغر بشورانیدند. آنان ابتداء، اتمامش را به قتل رساندند (۲۵۰ ق.)؛ آنگاه باغر را از پای درآوردند و اموالش را غارت کردند (۲۵۱ ق.).<sup>۱</sup> به دنبال قتل باغر، گروه بسیاری از ترکان به خونخواهی او برخاستند و دارالخلافه را به محاصره درآوردند. مستعین که تاب مقاومت در برابر آنان نداشت، با عده‌ای دیگر از ترکان از جمله وصیف و بغای صغیر از سامرا به بغداد گریخت تا از مردم آن شهر برای رهایی از سلطه ترکان یاری بخواهد. در این زمان، مجال مناسبی برای اهل بغداد پدید آمد تا به پشتیبانی از خلیفه برخیزند و اهمیت و عظمت دیرین را باز آورند. از سوی دیگر، ترکان شورش در سامرا، که مشروعیت خود را در گرو وجود خلیفه می‌دانستند، هیأتی را برای عذرخواهی نزد مستعین به بغداد فرستادند و او را به سامرا دعوت کردند و از جسارت خود پوزش خواستند؛ اما مستعین به تحریک وصیف و بغا و به اتکای مردم بغداد فرستادگان را توییح کرد و از بازگشت به سامرا سرباز زد. لذا، ترکان او را از خلافت خلع کردند و ابو عبدالله محمد ملقب به المعتز بالله را به خلافت برداشتند. این اقدام، آتش جنگ و خونریزی را میان دو خلیفه و طرفدارانشان در سامرا و بغداد برافروخت که حاصل آن گرانی طاق فرسا<sup>۲</sup>، رواج دزدی و غارت و کشتار بی‌رحمانه مردم بی‌گناه بود.<sup>۳</sup> در این هنگام چون آثار شکست بر مستعین پدیدار گردید، از محمد بن عبدالله طاهر و دیگران کمک خواست، اما آنان پاسخی به او ندادند؛ زیرا هیچ کس حاضر نبود جان و مال خود را برای نجات این خلیفه مخدول به مخاطره بیندازد. از این رو، مستعین خود را از خلافت خلع کرد<sup>۴</sup> و بُرد و عصا و شمشیر و گوهر خلافت را برای معتز به سامرا فرستاد و او رسماً به خلافت رسید. با وجود این، هنوز ترکان از جانب مستعین ایمن نبودند و با آنکه به شرط امان، وی را به واسط تبعید کرده بودند،<sup>۵</sup>

۱. تاریخ الطبری؛ ج ۵، ص ۳۶۷-۳۶۹. و التنبیه والاشراف؛ ص ۳۱۵. و العیون والحدائق؛ ص ۵۷۴. و

الکامل؛ ج ۷، ص ۱۲۳ و ۱۳۷.

۳. نک: الکامل؛ ج ۷، ص ۱۴۱-۱۵۰.

۴. همان؛ ص ۱۶۷.

۵. تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۴۹۹.

معتز را واداشتند تا او را به قتل رساند و او ناچار سعید خادم، یکی از حاجبان دربار خلافت را مأمور کرد تا در سال ۲۵۲ ق. مستعین را به قتل رساند.<sup>۱</sup>

### تأسیس دولت علوی در طبرستان

مرزهای اسلامی تا پایان قرن اول هجری از چین تا کوههای پیرنه گسترش یافته بود؛ با وجود این، هنوز بخشهایی از سرزمین مزبور حکومتهای مستقل محلی خود را حفظ کرده بودند. از آن جمله، کرانه جنوبی دریای خزر شامل طبرستان و گرگان و گیلان و دیلم بود که زیر نفوذ سلسله‌هایی نظیر قارنیان و پادوسبانیان قرار داشت. از آنجا که مناطق یاد شده، کوههایی بلند و استوار و جنگلهایی انبوه و راههایی تنگ و باریک و نفوذناپذیر و نعمتها و مواهب فراوان داشت،<sup>۲</sup> مردم آن دیار تا مدتها در برابر لشکرکشیهای مسلمانان مقاومت کردند<sup>۳</sup> و بجز بخشهایی از طبرستان و گرگان که در اواخر قرن اول هجری فتح شد، دیگر نواحی آن سرزمین از نفوذ خلافت اسلامی به دور بود تا آنکه به وسیله داعیان شیعی، اسلام در آنجا انتشار یافت. به دنبال شکستهای پیاپی قیامهای شیعی و علوی در زمان عباسیان، آنان به دژهای طبیعی و استوار طبرستان پناه بردند تا از تعقیب و آزار خلفا و حکمرانان آنان در امان بمانند.

در چگونگی و زمان آمدن علویان به طبرستان، محل اختلاف است. برخی، این واقعه را مربوط به زمان متوکل و به دنبال سخت‌گیریهای وی بر شیعیان می‌دانند<sup>۴</sup> و برخی دیگر، آن را مربوط به زمان مأمون دانسته‌اند؛ چنانکه ابن اسفندیار گوید: «چون خبر غدیری که با امام رضا (ع) کرده به سادات رسیده، هر جا که بودند پناه به کوهستان دیلمان و طبرستان و ری نهادند. بعضی را همین جا شهید کردند و مزار ایشان باقی است و بعضی وطن ساخته همین جا مانده تا به عهد متوکل خلیفه که ظلم او بر سادات از حد گذشت، گریخته و در کوهستان و طبرستان و بیشه این طرف جا ساختند».<sup>۵</sup> با وجود این،

۱. تاریخ الطبری؛ ج ۵، ص ۴۱۴-۴۱۵.

۳. زین‌الاکبار؛ ص ۸۴-۸۶.

۵. تاریخ طبرستان؛ ج ۱، ص ۲۲۷.

۲. تاریخ طبرستان؛ ج ۱، ص ۷۶.

۴. مقاتل الطالبیین؛ ص ۳۹۵.

تردیدی نیست که سادات علوی تقریباً از آغاز خلافت عباسی با طبرستان ارتباط داشتند و اهمیت سیاسی و جغرافیایی آن را دریافته بودند. از این رو، یحیی بن عبدالله حسنی پس از شکست قیام برادرش، نفس زکّیه، به طبرستان گریخت و به دعوت مردم آن دیار پرداخت و راه را برای دیگر علویانی که از تعقیب و آزار خلفایی چون هارون و مأمون و متوکل و مستعین در امان نبودند هموار کرد؛ چنانکه به دنبال سرکوب قیام یحیی بن عمر<sup>۱</sup> در کوفه، سادات علوی و بنی‌هاشم از حجاز و سوریه و عراق، گروه گروه، به طبرستان گریختند.<sup>۲</sup> یحیی به سال ۲۴۹ ق. در سامرا با حاکم عباسی برخوردی پیدا کرده بود که همان برخورد موجبات شورش او را فراهم ساخت. یحیی از همان جا به حالت اعتراض به کوفه رفت و مردم آن دیار بر او فراهم شدند. آنگاه عامل کوفه را بیرون راند و در زندانها را بگشود و کارش بالا گرفت. پس مستعین یکی از ترکان را، به نام کلکاتکین، با سپاهی بزرگ به نبرد یحیی فرستاد. دو سپاه در محلی به نام شاهی، میان کوفه و بغداد، با هم درآویختند تا آنکه یحیی، به قتل رسید و سپاهش درهم ریخت؛ یارانش نیز برای نجات جان خویش راه ری و طبرستان و دیلم را در پیش گرفتند. همزمان با این وقایع، مردی به نام محمد بن اوس از جانب طاهریان بر طبرستان و دیگر نواحی ایران حکومت می‌کرد که تلاش عمده و مأموریت سیاسی او، با توجه به گسترش نفوذ علویان و توجه عامه مردم به آنان، معطوف به جلوگیری از دعوت شیعیان از یک سو و مبارزه با قدرت روزافزون صفاریان از دیگر سو بود.<sup>۳</sup> امیر طاهری، روستاییان را زیر فشار گذاشت و مالیات و خراج را سه برابر کرد و به گفته طبری، حتی اراضی موات و جنگلها و مراتع را که بیشتر به روستاییان تعلق داشت، به عنوان ملک دولت ضبط کرد.<sup>۴</sup> این موضوع خشم و نفرت مردم، خصوصاً روستاییان را برانگیخت و موجبات شورش یکپارچه آنان را فراهم ساخت. شورشیان بنا به راهنمایی محمد بن ابراهیم - یکی از علویان ساکن

۱. یحیی بن عمر بن عیسی بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی (ع).

۲. رابینو، ۵. ل.؛ تاریخ سادات مازندران؛ ترجمه سید محمد طاهری شهاب؛ ص ۱۳۱.

۳. سلسله‌های اسلامی؛ ص ۱۵۸. ۴. تاریخ الطبری؛ ج ۵، ص ۳۶۳.

طبرستان - از حسن بن زید علوی<sup>۱</sup> که در ری پنهانی می‌زیست، دعوت کردند تا رهبری قیام را بر عهده گیرد. حسن بن زید که عالمی بزرگ و فقیهی دیندار بود<sup>۲</sup>، بدین دعوت پاسخ مثبت داد و با بهره‌گیری از نارضایتی مردم طبرستان و گیل و دیلم توانست آنان را بر ضد عاملان عباسی متحد گرداند. وی به سال ۲۵۰ ق. پس از پیروزیهای درخشان سیاسی و نظامی، دولت علویان طبرستان را بنیاد نهاد و به داعی کبیر ملقب شد.<sup>۳</sup>

حسن بن زید از سال ۲۵۰ ق. تا انقراض دولت طاهریان همواره با آنان درگیر بود. در خلال این درگیریها، طبرستان بارها میان این دو رقیب دست به دست گشت تا آنکه یعقوب بن لیث صفار بر محمد بن طاهر، آخرین امیر طاهری، غلبه یافت و دولت آنان را منقرض ساخت. یعقوب که از گسترش نفوذ و سیطره علویان بیمناک بود، به سال ۲۶۰ ق. سپاهی بزرگ به جنگ حسن بن زید فرستاد. حسن در این جنگ شکست خورد و آمل و ساری و گرگان به دست یعقوب افتاد؛ اما چون سپاه یعقوب گرفتار بارانهای سیل‌آسا و گل‌ولای زمین شد، از ادامه تعقیب حسن بن زید باز ماند و حسن، دیگر بار بر طبرستان دست یافت و از سال ۲۶۱ ق. تا سال ۲۷۰ ق.، که سال مرگ اوست، بر آن سرزمین حکومت کرد.

پس از مرگ حسن، برادرش محمد جانشین وی شد. دوران حکومت محمد یکسره در جنگ و نبرد با صفاریان و سامانیان سپری شد و سرانجام در جنگ هولناکی که میان او و سپاه اسماعیل بن احمد سامانی به فرماندهی محمد بن هارون در گرفت، محمد بن زید زخمی برداشت که بر اثر آن درگذشت و طبرستان و دیلم به دست سامانیان افتاد و تا سال ۳۰۱ ق. همچنان در دست آنان بود. مدتی بعد، یکی دیگر از علویان به نام حسن بن علی أطروش<sup>۴</sup> در دیلم ظهور کرد و مردم را به امامت خود فرا خواند و به سال ۳۰۱ ق.، پس از نبردی سنگین، دست نشانندگان سامانیان را از

۱. نک: همان؛ ج ۵، ص ۳۶۴-۳۶۵.

۲. الفهرست؛ ص ۳۳۲. و تاریخ طبرستان؛ ج ۱، ص ۲۲۸.

۳. نک: تاریخ الطبری؛ ج ۵، ص ۳۶۴-۳۶۵. و مروج الذهب؛ ج ۴، ص ۱۵۳.

۴. حسن بن علی بن حسن بن عمر بن علی بن حسین (ع).

طبرستان بیرون راند و دولت علویان را تجدید کرد و به سبب این پیروزی درخشان به الناصر مشهور شد؛ اما به سال ۳۰۴ ق. در جنگ با سپاه سامانی به قتل رسید و داماد او به نام حسن بن قاسم ملقب به داعی صغیر جای او را گرفت و قدرت را به دست آورد. حسن بن قاسم پس از مدتی کوتاه بر ری استیلا یافت و سپس قزوین و زنجان و ابهر و قم را تصرف کرد. در روزگار وی، اسفار بن شیرویه دیلمی سر بر آورد و قدرتی به هم رسانید و بر طبرستان دست یافت. داعی که در این زمان در ری به سر می برد، بی درنگ عازم طبرستان شد و با اسفار درآویخت؛ اما در آن جنگ به قتل رسید و قلمرو او میان اسفار و سامانیان و زیاریان تقسیم شد. اسفار پس از این پیروزی، افراد برجسته خاندان علوی را دستگیر کرد و به بخارا فرستاد و به حکومت آنان خاتمه داد.

#### جدول حکمرانان علوی در طبرستان

حسن بن زید (داعی کبیر)	۲۷۰-۲۷۰ ق.
محمد بن زید	۲۷۰-۲۸۷ ق.
سلطه سامانیان	۲۸۷-۳۰۱ ق.
حسن بن علی أطروش	۳۰۱-۳۰۴ ق.
حسن بن قاسم (داعی صغیر)	۳۰۴-۳۱۶ ق.

#### ۱۳. المعتز بالله (۲۵۲-۲۵۵ ق.)

خلافت معتز با بیم و هراس آغاز گردید؛ زیرا پس از آنکه ترکان سه تن از خلفای پیش از وی را به قتل رساندند، مسند خلافت برآستی ناامن گردید. هم بدین سبب بود که معتز از ترس ترکان هیچ گاه، حتی در خواب، سلاح از خود دور نمی کرد و با جامه خلافت می خوابید<sup>۱</sup> و همواره می گفت: نمی دانم سرانجام، سر من در دست بُغا یا سر او در دست من خواهد بود و نیز می گفت: بیم آن دارم که بغا از آسمان یا از زیر زمین بر من درآید.<sup>۲</sup>

۱. الکامل؛ ج ۷، ص ۱۸۷.

۲. مروج الذهب؛ ج ۴، ص ۱۷۷. و البدایة والنهائة؛ ج ۱۱، ص ۱۴.

این در حالی بود که سرداران ترک هرکدام صاحب اختیار شده بودند و برای خود پیروان و طرفدارانی داشتند و برای به دست آوردن قدرت همواره می‌جنگیدند و هر چند یک بار، به نام مطالبهٔ مواجب و مستمری، بر وزیر و خزانه خالی هجوم می‌آوردند و اوضاع را بیش از پیش آشفته می‌کردند. معتز بر آن شد تا با استفاده از این اوضاع آشفته، خود را از سلطهٔ ترکان نجات دهد؛ از این رو به سپاهیان مغربی<sup>۱</sup> روی آورد، اما این کوشش نیز مانند کوششهای اسلاف او به نتیجه نرسید؛ لذا در صدد برآمد تا سران ترک را از میان بردارد. در این زمان، سپاه خلیفه بر وصیف ترک بشوریدند و او را به قتل رساندند و ولید مغربی به تحریک معتز، بغا را در سال ۲۵۴ ق. از پای درآورد.<sup>۲</sup> وقتی ترکان چنین دیدند، بر خلع و قتل خلیفه همدستان شدند؛ پس بی‌اجازه وارد قصر او شدند و پایش را بگرفتند و تا در اتاق کشیدند و سر و تنش را با چماق فرو کوفتند و پیراهنش را دریدند و در صحن خانه، در مقابل آفتاب نگه داشتند. گرما چنان بود که خلیفه بیچاره از تفتیدگی زمین، یک پا را بر زمین می‌نهاد و دیگری را برمی‌داشت و ترکان سیلی‌اش می‌زدند و او چهره خود را با دست می‌پوشاند؛ آنگاه سه روز آب و غذا را از او بازداشتند و سپس زنده به گورش کردند.<sup>۳</sup> از وقایع مهم دوران خلافت معتز، آغاز کار یعقوب بن لیث صفار در خراسان و سیستان و فراهم شدن مقدمات تأسیس دولت نیمه‌مستقل طولونی در شمال افریقا است.

### شهادت امام هادی (ع)

امام علی بن محمد مشهور به هادی (ع) به سال ۲۱۲ یا ۲۱۴ ق. در مدینه به دنیا آمد و پس از رحلت امام جواد (ع) به سال ۲۲۰ ق. در حالی که شش یا هشت سال داشت، امامت شیعیان را برعهده گرفت. امامت آن بزرگوار همزمان با یکی از سخت‌ترین

۱. مغاربه گروهی از اعراب و بربران شمال افریقا بودند که از زمان معتصم به دربار عباسی راه یافتند و در

عهد معتز نیروی قابل توجهی به شمار می‌آمدند.

۲. تاریخ الطبری؛ ج ۵، ص ۴۲۵-۴۲۶.

۳. همان؛ ص ۲۸۹. و مروج الذهب؛ ج ۴، ص ۱۷۸.



دوره‌های تاریخ شیعه بود؛ زیرا بخش مهمی از دوره امامت وی در زمان خلافت متوکل بود که با شیعیان و خاندان پیامبر (ص) سرسختانه دشمنی می‌کرد. متوکل به سال ۲۳۶ ق. فرمان داد تا امام را از مدینه به سامرا آوردند و فعالیتهای ایشان را در آن شهر نظامی زیر نظر قرار داد. امام همچنان در سامرا زیر نظر بود تا آنکه معتز به سال ۲۵۴ ق. آن حضرت را مسموم کرد و به شهادت رسانید. امام (ع) در خانه خود به خاک سپرده شد.

#### ۱۴. المهتدی بالله (۲۵۵-۲۵۶ ق.)

ترکان جای معتز را به محمد بن واثق ملقب به المهتدی بالله دادند. وی هنگامی به خلافت رسید که فساد و تباهی، ارکان دولت عباسی را فرا گرفته و امنیت داخلی و اتحاد و یکپارچگی آن دستخوش زوال شده بود و کارگزاران و سرداران سپاه، به سبب استغراق در لذتهای دنیوی و ارتکاب منکرات، در امور دولت اهمال می‌کردند. بعلاوه، در همان زمان، ترکان به مانند حلقه فاصلی میان خلیفه و عامه مردم قرار گرفته و ارتباط آن دو را با هم قطع کرده بودند. مهتدی مردی بااراده و پرهیزگار بود و می‌خواست در میان خلفای عباسی روش عمر بن عبدالعزیز - خلیفه پارسای اموی - را در پیش گیرد؛<sup>۱</sup> از این رو در صدد برآمد تا پیش از همه، اصلاحات را از خود و خاندان عباسی آغاز کند؛ سپس شرابخواری و برده‌داری را ممنوع ساخت؛ هر جمعه در مسجد حضور می‌یافت و با ایراد خطبه، مردم را امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد؛ دیوانها را بدقت زیر نظر گرفت و مظالم را شخصاً بررسی و خاندان عباسی را ملزم به رعایت مصالح خلافت و مسلمین کرد.<sup>۲</sup> وی همچنین از آغاز کار در صدد برآمد که شر ترکان را از سر خود کوتاه کند، زیرا از دست‌درازی آنان به تنگ آمده بود. به گفته طبری، مهتدی اشک ریزان دست به سوی آسمان برداشت و گفت: خدایا من از اعمال موسی بن بغا بیزارم.<sup>۳</sup> بدین جهت، ابتدا موسی بن بغا را به بهانه جنگ با علویان طبرستان، روانه آن دیار کرد؛ آنگاه برادر موسی

۱. التنبیه والاشراف؛ ص ۳۱۸.

۲. تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۵۰۵. و مروج الذهب؛ ج ۴، ص ۱۸۳. و تاریخ بغداد؛ ج ۳، ص ۳۴۸-۳۴۹. و

الکامل؛ ج ۷، ص ۲۳۳-۲۳۵.

۳. تاریخ الطبری؛ ج ۱۱، ص ۱۷۳.

را به قتل رساند و پس از او بایکباک<sup>۱</sup>، یکی از سرداران بزرگ ترک، را - که به اعتراض برخاسته بود - گردن زد. با وجود این، اقدامات اصلاح‌گرانه این خلیفه پارسا در آن شرایط که فساد و تباهی همه جا را فرا گرفته بود، به نتیجه نرسید و شورشهای متعددی که در اطراف و اکناف به وجود آمد، سرانجام، نیروی او را ضعیف کرد و او را در معرض نابودی قرار داد؛ از آن جمله در آغاز خلافتش، مردم بغداد سر به شورش برداشتند؛ زیرا هنوز چشم به روزگار معترز داشتند و خطبه به نام او می‌خواندند. مهتدی این شورش را با بذل و بخشش فرو نشاند. همچنین، در زمان مهتدی کار خوارج، به رهبری مساور بن عبدالحمید شاری، بالا گرفت. مساور به سال ۲۵۲ ق. در حوالی موصل سر به شورش برداشت و عده‌ای از خوارج عرب و کرد به او پیوستند.<sup>۲</sup> وی به سال ۲۵۴ ق. در نبردی خونین، حسن بن ایوب - کارگزار معترز در موصل - را با سپاهی بزرگ شکست داد و قدرت بسیار یافت؛ همچنین در زمان خلافت مهتدی موصل را تصرف کرد و یک بار دیگر سپاه خلیفه را درهم کوبید و بر بخشهای مهمی از عراق نیز دست یافت. شورش مساور در زمان خلافت مهتدی یکسره برپا بود تا آنکه در دوره خلافت معتمد فرو نشست.<sup>۳</sup> دیگر، شورش عیسی بن شیخ در شام بود که مدتی مهتدی را به خود مشغول کرد. شیخ، پدر عیسی، در دوره معترز امیر فلسطین و اردن بود. پس از درگذشت وی، عیسی دمشق را تصرف و از پرداخت مالیات خودداری کرد و درصدد برآمد تا با استفاده از آشفته‌گیهای دستگاه خلافت، شام و مصر را به دست آورد. خلیفه، اما جور ترک را برای سرکوب کردن عیسی به شام فرستاد. اما جور سپاه وی را درهم شکست و شام را به تصرف درآورد و عیسی به ارمنستان گریخت.<sup>۴</sup> اوجگیری کار علویان در طبرستان و آغاز شورش زنگ نیز در دوره مهتدی بود. این شورشها موجب آشفته‌گی بیشتر اوضاع

۱. منابع نام این سردار ترک را با اختلاف آورده‌اند؛ بعضی بایکباک و بعضی دیگر بایکبان یا بامکیال و نیز بایکتال آورده‌اند.  
۲. الکامل؛ ج ۷، ص ۱۷۴-۱۷۵.

۳. همان؛ ص ۲۲۶-۲۲۷.

۴. کندی، ابو عمر محمد بن یوسف؛ کتاب الولاة والقضاة؛ ص ۲۱۴. و مقریزی؛ تقی الدین احمد بن علی؛ الخطط؛ ج ۲، ص ۳۱۵ و قس.: الکامل که سرکوبی عیسی را در زمان مهتدی می‌داند (ج ۷، ص ۲۳۸).

گردید و ترکان را بر ضد مهتدی بشوراند. خلیفه وقتی که چنین دید، لباس رزم پوشید و به اعتماد مردم و عده‌ای از غلامان به جنگ ترکان برخاست؛ اما غلامان او را رها کردند و عامه نیز کمکی نکردند، پس خود دلیرانه در برابر آنان ایستاد تا آنکه ترکان وی را گرفتند و پس از شکنجه و آزاری جانکاه در رجب ۲۵۶ ق. به قتل رساندند.<sup>۱</sup>

### ۱۵. المعتمد علی الله (۲۵۶-۲۷۹ ق.)

پس از مهتدی، ترکان احمد بن متوکل را از زندان بیرون آوردند و بالقب المعتمد علی الله به خلافت نشانند. معتمد در نخستین اقدام، پایتخت را از سامرا به بغداد بازگرداند<sup>۲</sup> و بدین وسیله ضمن به دست آوردن حمایت و پشتیبانی اعراب، دستگاه خلافت را از چنگ ترکان به در آورد. به گفته مورخان، معتمد جوانی بی کفایت و ناتوان و عیاش بود<sup>۳</sup> و بیشتر اوقات خود را به لهو و سماع و باده‌گساری می‌گذراند؛ از این رو برادرش، طلحه، ملقب به الموفق کارها را به دست گرفت و از خلافت جز نامی برای معتمد باقی نماند. موفق مردی کاردان و با شهامت بود و برای غلبه بر مشکلات دائماً تلاش می‌کرد. وی با شایستگی، گروههای مختلف سپاه را گرد آورد و از آنان برای دفع شورشیان و مدعیان قدرت استفاده کرد؛ بدین ترتیب با مشغول کردن امرا و لشکریان ترک، آنان را از تهدید و تعرض نسبت به دستگاه خلافت بازداشت و نیروی آنان را متوجه مخالفان کرد.

### شورش زنگ

در حالی که غلامان ترک در عصر دوم عباسی در اوج قدرت بودند و خلفای عباسی را از تخت به زیر می‌کشیدند و خلیفه دلخواه خود را به خلافت برمی‌داشتند، عده بسیاری از غلامان زنگی (سیاه) در شوره‌زارهای جنوب عراق و هورهای منطقه

۱. التنیبه والاشراف؛ ص ۳۱۷-۳۱۸. و تاریخ بغداد؛ ج ۳، ص ۳۵۱. و الکامل؛ ج ۷، ص ۲۳۳.

۲. نک: الکامل؛ ج ۷، ص ۴۵۵.

۳. الفخری؛ ص ۲۳۴. و تاریخ الخلفاء؛ ص ۲۳۴.

بین‌النهرین، بامشقت و بدبختی زندگی می‌کردند. این بردگان که به دسته‌های چند صد نفری تقسیم می‌شدند، به کارهای سخت اشتغال داشتند و از کمترین امکانات زندگی محروم بودند. همزمان با تحمّل آن همه سختی و فشار، عده‌ای از آن بردگان با گروه‌های خوارج ارتباط یافتند و خوارج آنان را از داشتن حق حیات و برخورداری از عدالت اقتصادی و اجتماعی آگاه کردند. این آگاهیها موجب شد که روز به روز بر نارضایتی بردگان از خلافت عباسی افزوده شود تا آنکه در دوره خلافت مهتدی مردی مشهور به صاحب‌الزنج (سالار زنگ) این بردگان را با خود همدست کرد و با نوید رهایی از آن همه محنت و مذلت، آنان را به قیام بر ضد دستگاه خلافت فرا خواند.

در اصل و منشأ صاحب‌الزنج محل اختلاف و تردید است. برخی وی را از اعراب طایفه عبدالقیس و بعضی دیگر او را ایرانی دانسته‌اند. او خود را علی بن محمد بن احمد بن عیسی بن زید بن علی بن حسین (ع) معرفی کرد و به اعتبار علوی بودنش داعیه امامت داشت. در جوانی، یک چند معلّمی کرد و مدتی بعد به منتصر عباسی پیوست و جزء نزدیکان او شد، سپس به احساء و بحرین رفت و مدعی امامت شد و گروهی از مردم فقیر و بینوا را که متأثر از عقاید خوارج بودند فراهم آورد؛ آنگاه به دعوت زنگیان مردابهای میان واسط و بصره پرداخت و سوگند خورد که حقوق آنان را از حکومتگران ظالم و ستمگر بازستاند. صاحب‌الزنج قیام خود را در ۲۷ رمضان ۲۵۵ ق. آغاز کرد و با استفاده از آشفتگیهای دوره خلافت مهتدی؛ سپاه او را شکست داد؛ زیرا مهتدی به واسطه گرفتاری به کار ترکان، مجال پرداختن به او را نیافت. پس از مرگ مهتدی، کار صاحب‌الزنج بالا گرفت و چون تعداد یارانش زیاد شد، در روز عید فطر با آنان نماز گزارد و از بدبختی و ستمی که می‌کشیدند سخن گفت و به آنان نوید آزادی و پیروزی داد. وی به یاران خود فرمان داد تا بر صاحبان خویش قیام و اموال ایشان را غارت کنند و زنان و دختران آنها را به اسارت گیرند و در بازارها بفروشند.<sup>۱</sup> سپاه زنگ بسرعت در عراق و خوزستان پراکنده شد و قادسیه و ابلّه و عبادان و اهواز را در خطر

۱. نک.: مروج الذهب؛ ج ۲، ص ۴۴۷.

انداخت، در همین زمان، سالار زنگ شهری به نام مُختاره بنا کرد و آنجا را پایتخت خود قرار داد و با آنکه خود را از اولاد علی (ع) می‌دانست، با گستاخی، آن امام و نیز عثمان و طلحه و زبیر و عایشه را بر منبر لعن کرد. گسترش کار صاحب‌الزنج مردم ایالات را از یک سو و دستگاه خلافت را از دیگر سو در هول و هراس انداخت. از این رو، هنگامی که معتمد به خلافت رسید، در صدد دفع خطر آنان برآمد. وی در آغاز، یکی از سرداران ترک به نام جعلان را به جنگ زنگان فرستاد. آنان در نبردی سخت جعلان را به قتل رساندند و سپاهش را پراکنده ساختند و شهر ابله و اهواز را تصرف کردند و به باد غارت و ویرانی دادند. مدتی بعد، بر بصره دست یافتند و آنجا را پس از غارت به آتش کشیدند.<sup>۱</sup> چندی بعد، رامهرمز و واسط و نعمانیه را درنوردیدند و راه را بر حاجیان مکه گرفتند و کشتیهای آنان را چپاول کردند و در صدد دست‌اندازی به پایتخت خلافت برآمدند. معتمد وقتی اوضاع را چنین دید، تمام همت خود را در دفع آنان به کار بست؛ لذا موسی بن بُغا را با نیرویی بسیار به جنگ آنان فرستاد، اما موسی نیز کاری از پیش نبرد و سپاه او مکرر شکست خورد. عجز و ناتوانی سپاهیان ترک، خلیفه را بر آن داشت تا تمام نیروی خود را به فرماندهی الموفق برای نبرد با زنگان به کار گیرد. موفق ابتدا در نزدیکی واسط اردوی سالار زنگ را در هم کوبید و اهواز را باز پس گرفت و صاحب‌الزنج را در مختاره محاصره کرد؛<sup>۲</sup> آنگاه آب و خوردنی را از شهر باز گرفت و چون محاصره به طول انجامید، مردم شهر امان خواستند و صاحب‌الزنج را رها کردند. در نتیجه، وی بیشتر یاران خود را از دست داد و با عده معدودی از شهر گریخت؛ اما موفق در صفر ۲۷۰ ق. او را گرفت و سر از تنش جدا کرد و نزد خلیفه فرستاد.<sup>۳</sup> بدین‌گونه این نهضت طولانی، که قیامی اجتماعی بود، پس از چهارده سال فرو نشست و جز شهرها و روستاهای ویران و جانها و اموالی که عرصه قتل و غارت شده بود، چیزی از آن باقی نماند.

۱. تاریخ الطبری؛ ج ۵، ص ۴۸۲-۴۸۳. ولسترنج، گی؛ جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی؛

ص ۴۹. ۲. الکامل؛ ج ۷، ص ۴۴۳.

۳. تاریخ الطبری؛ ج ۵، ص ۵۷۷. و مروج الذهب؛ ج ۲، ص ۶۰۵-۶۰۷. و الکامل؛ ج ۷، ص ۴۰۶-۳۹۹.

## تأسیس دولت طولونی در مصر (۲۵۴-۲۹۲ ق.)

دولت طولونی نخستین حکومت نیمه مستقل ترک در قلمرو مسلمانان است. بنیادگذار این دولت کم‌دوام، احمد بن طولون، یکی از غلامان ترک، بود. طولون خود از جمله غلامانی بود که نوح بن اسد سامانی - عامل بخارا - او را به رسم هدیه نزد مأمون فرستاده بود.<sup>۱</sup> وی با بهره گرفتن از استعداد و کاردانی خویش خیلی زود در بغداد و سامرا به مشاغل بزرگ دست یافت. پس از مرگ طولون، فرزندش احمد، مقام او را به دست آورد و در ردیف فرماندهان بزرگ جای گرفت. با این همه کار احمد در دوره خلافت معتز رونق بیشتری یافت؛ زیرا این خلیفه، بایکبک ترک را به امارت مصر برگزید و او نیز احمد را به نیابت خود به آن دیار فرستاد<sup>۲</sup> و خود در پایتخت بماند. احمد در سال ۲۵۳ با سپاهی فراوان به مصر رسید و برای غلبه بر قلمرو خویش و رفع موانع و مشکلاتی که بر سر راه داشت زحمت بسیار کشید و مدعیان و مخالفان را منکوب کرد. پس از مرگ بایکبک، یکی دیگر از ترکان به نام یارجوخ، که احمد بن طولون داماد وی بود، به امارت مصر رسید. وی احمد را در مقام خود ابقا کرد و دامنه قدرت او را بیفزود تا آنکه به سال ۲۵۹ ق. یارجوخ نیز درگذشت و خلیفه، احمد بن طولون را مستقیماً بر مصر گمارد. از آن پس، احمد دولت نیمه مستقل طولونی را به وجود آورد و عزل و نصب قضات و والیان و امیران سپاه را شخصاً بر عهده گرفت. از بخت نیک احمد، در این زمان موفق، برادر خلیفه، که حکمران واقعی دستگاه خلافت به شمار می‌رفت، سرگرم سرکوب کردن شورشیان زنگ بود؛ از این رو مجال مناسبی برای جاه‌طلبیهای احمد فراهم آمد، به گونه‌ای که با استفاده از این فرصت، به سال ۲۶۴، شام و فلسطین را نیز به قلمرو خود ملحق کرد. گسترش سریع قلمرو طولونیان نه تنها موفق، بلکه والیان موصل و عراق و طرسوس را به وحشت انداخت. بدین سبب آنان، به رغم روابط نیکوی معتمد با احمد بن طولون، خلیفه را واداشتند تا فرمان لعن او را در مسجد الحرام و دیگر ولایات صادر کند. از این رو، کار احمد رو به ضعف نهاد؛ چنانکه مدتی بعد، سپاه او در طرسوس

۱. وفيات الاعیان؛ ج ۱، ص ۱۷۳.

۲. الکامل؛ ج ۷، ص ۱۸۷.

شکست خورد و چون عده‌ای از سپاه او نیز از شدت سرما تلف شدند، ناچار به شام بازگشت و در همان جا بر اثر یک بیماری سخت در سال ۲۷۰ ق. جان سپرد.<sup>۱</sup> پس از مرگ احمد، یاران و سپاهیانش خمارویه، فرزند دلیر وی، را به امارت برداشتند. خمارویه در کوتاه زمانی بر اوضاع ناآرام مصر و شام چیره گردید و در پاسخ به گستاخی موفق، که خلیفه را بر لعن پدر وی واداشته بود، فرمان داد تا او را بر منابر لعن کنند. وقتی موفق چنین دید، به یاری سپاهیان که والیان موصل و ارمنستان و جبال به کمک او فرستاده بودند، دمشق را تصرف کرد؛ اما خمارویه خیلی زود دمشق را بازپس گرفت و موصل و بخشهایی از جزیره را نیز به قلمرو خود افزود و موفق را ناچار به پذیرش صلح کرد، به شرط آنکه امارت شام و مصر برای سی سال در اختیار خمارویه و فرزندانش قرار گیرد.<sup>۲</sup> فراغت خمارویه از درگیریهای داخلی، مجالی برای وی فراهم کرد تا بارها به قلمرو رومیان حمله کند و پیروزیهای مهمی به دست آورد. در همین حال، مرگ موفق و ابن کنداج، والی موصل، به سال ۲۷۸ ق. و مرگ معتمد به سال ۲۷۹ ق. راه را برای گسترش نفوذ و سلطه طولونیان باز کرد؛ زیرا خمارویه با برقراری روابطی نیکو با جانشین معتمد، امارت استیلای خود را تداوم بخشید، خاصه آنکه این تفاهم و دوستی با ازدواج المعتمد با قطرانندی، دختر خمارویه، استحکام بیشتری یافت.<sup>۳</sup> پس از مرگ خمارویه به سال ۲۸۲ ق. دولت طولونی دچار ضعف و زوال گردید؛ زیرا دوران ده ساله سه تن از جانشینان وی، یکسره با هرج و مرج و آشوب همراه بود. سپاهیان مکرر بشوریدند و درگیری و رقابت داخلی در خاندان طولونی به وجود آمد و مدعیان قدرت از اطراف و اکناف سر برآوردند تا آنکه سپاهیان مکتفی (۲۸۹-۲۹۵ ق.) که در تعقیب قرامطه به شام آمده بودند هم شام و هم مصر را تصرف کردند و پس از تسخیر فسطاط، پایتخت طولونیان، باقیمانده افراد آن خاندان را به بغداد انتقال دادند و در نتیجه، دولت

۱. وفیات الاعیان؛ ج ۱، ص ۱۷۴. و کتاب الولاية والقضاة؛ ص ۲۳۱. و الکامل؛ ج ۷، ص ۴۰۸.

۲. کتاب الولاية والقضاة؛ ص ۲۳۷-۲۳۸.

۳. مروج الذهب؛ ج ۴، ص ۲۳۳-۲۳۴. و الخطط؛ ج ۲، ص ۱۰۰.

نیمه مستقل طولونی پس از ۳۸ سال پایان یافت.<sup>۱</sup> گروهی از محققان دوره حکومت طولونیان را در مصر، یکی از اعصار طلایی تاریخ آن سرزمین می‌دانند؛<sup>۲</sup> زیرا در دوران حکومت آنان فسطاط از نظر بزرگی و عظمت و ثروت ممتاز بود. افزون بر آن، آثار هنری و معماری فراوانی چون پادگان وسیع القطائع، جامع ابن طولون و ساختمانهای عام‌المنفعه‌ای که آنان تأسیس کردند، آوازه شکوه و جلال آن خاندان را در همه جا گسترش داد.

### جدول امرای طولونی

احمد بن طولون	۲۵۴-۲۷۰ ق.
خُمارزویه بن احمد	۲۷۰-۲۸۲ ق.
جیش بن خُمارزویه	۲۸۲-۲۸۳ ق.
هارون بن خُمارزویه	۲۸۳-۲۹۲ ق.
شیبان بن احمد	۲۹۲- تا چند ماه بعد.

دولت طولونی به دست محمد بن سلیمان، سردار خلیفه عباسی، برافتاد.

### تأسیس دولت صفاری (۲۵۲-۲۹۸ ق.)

یعقوب بن لیث به سال ۲۵۳ ق. دولتی بنیان کرد که با توجه به اشتغال وی و خاندانش به رویگری، به صفاریان<sup>۳</sup> شهرت یافت. از آنجا که تأسیس این دولت با شورشهای خوارج در سیستان و خراسان ارتباط نزدیکی دارد، لازم است برای آشنایی با چگونگی آن، موضوع را از آن شورشها دنبال کنیم. پیش از این، درباره شورشهای خوارج سیستان و خراسان در دوره خلافت هارون الرشید سخن گفتیم. این خوارج پس از مرگ حمزه آذرک، همچنان به غارت و چپاول شهرها و روستاها ادامه دادند و در نتیجه، بتدریج

۱. نک.: مروج الذهب؛ ج ۴، ص ۲۴۶-۲۴۷. و سلسله‌های اسلامی؛ ص ۷۶-۷۸.

۲. سلسله‌های اسلامی؛ ص ۷۷.

۳. صفار در لغت به معنای رویگر است.



موقعیت اجتماعی خود را از دست دادند و دشمنی و نفرت عامه را بر ضد خود برانگیختند؛<sup>۱</sup> از این رو از زمان خلافت الواثق بالله (۲۲۷-۲۳۲ ق.) مردم داوطلبانه برای دفع خطر و فتنه خوارج، دسته‌های سازمان یافته‌ای به وجود آوردند. این دسته‌ها که مطوّعه خوانده می‌شدند<sup>۲</sup>، بدون ارتباط با خلیفه و کارگزاران وی و به میل خود، گروه‌های مجهّز و مسلّحی تشکیل دادند و با خوارج که مزاحم زندگی و موجب قتل و غارت آنان بودند به نبرد پرداختند. یکی از رؤسای این مطوّعه صالح بن نصر بود که به سال ۲۳۷ ق. به بهانه دفع خوارج، مطوّعه و عیاران سیستان را - از جمله یعقوب و برادرانش که در این زمان به صحنه سیاست گام نهاده بودند - جمع کرد<sup>۳</sup> و بر بُست غلبه یافت و پس از قتل حاکم آن دیار و غلبه بر خوارج زرنگ، قدرت و شوکت بسیار یافت؛ اما او نیز برخلاف عهد و پیمان مطوّعه و عیاران، خیلی زود داعیه غارتگری و تجاوز یافت و نارضایتی یاران خود را فراهم ساخت تا آنجا که عیاران سیستان به رهبری یعقوب بن لیث، از غارتگری و تجاوزجویی صالح به جان آمدند و کارهای او را خلاف غیرت و مردانگی دانستند<sup>۴</sup> و با او به مخالفت برخاستند و او را که گریخته بود، تعقیب کردند و پس از نبردی سخت شکست دادند و جایش را به درهم بن نصر سپردند. درهم در آغاز، یعقوب و یارانش را استمالت کرد؛ اما چندی بعد، از شجاعت و قدرت یعقوب و نفوذ وی در میان عیاران بیمناک گشت و آهنگ کشتن او کرد و چون یعقوب از قصد وی آگاه شد، او را کنار زد و خود به سال ۲۴۷ ق. قدرت را به دست گرفت. وی پس از جلب حمایت مطوّعه و عیاران، تمام همّت خود را برای دفع خوارج به کار گرفت و پس از اهتمام بسیار، سرانجام به سال ۲۵۱ ق. آخرین گروه خوارج به سرکردگی عمّار خارجی را از میان برداشت<sup>۵</sup> و راه را برای جاه‌طلبیهای خود هموار ساخت. یعقوب پس از فتح بُست، آهنگ هرات کرد و بعد از تسخیر آنجا، پوشنگ و کرمان و فارس را به قلمرو خود افزود. همزمان با فتوحات یعقوب، امارت محمد بن طاهر در خراسان دچار ضعف

۱. نک.: تاریخ سیستان؛ ص ۱۸۰ به بعد.

۲. الکامل؛ ج ۷، ص ۱۸۴.

۳. همانجا.

۴. تاریخ سیستان؛ ص ۱۹۸.

۵. همان؛ ص ۱۹۹-۲۰۰. و احسن التقاسیم؛ ص ۳۰۶.

و فتور گردید؛ به گونه‌ای که علویان، طبرستان و ری را تصرف کردند و ماوراءالنهر نیز از طاعت طاهریان سر فرو پیچید. از این رو، یعقوب فرصت مناسبی به دست آورد تا برای فتح نیشابور و برانداختن دولت طاهری برخیزد. به گفته گردیزی، «چون یعقوب نزدیک دروازه نیشابور رسید، محمد بن طاهر به او پیغام داد که اگر به فرمان امیرالمؤمنین آمدی، عهد و منشور عرضه کن تا ولایت به تو سپارم و گرنه، باز گرد. یعقوب در جواب، شمشیر از زیر مصلی بیرون آورد و گفت: عهد و لوای من این است».<sup>۱</sup> آنگاه وارد نیشابور شد و محمد را دربند کرد و اموال و کسان او را به سیستان فرستاد (۲۵۹ ق.).<sup>۲</sup> بدین ترتیب، یعقوب بساط دولت طاهریان را که به فرمان خلیفه حدود نیم قرن در خراسان امارت می‌کردند، برچید و استیلای واقعی عباسیان را در مشرق جهان اسلام برای همیشه از میان برد و راه را برای حکومتها و دولتهایی چون سامانیان و غزنویان و سلجوقیان باز کرد که حاصل آن، ایجاد عظیمترین شکاف در تمامیت ارضی خلافت عباسی و استقلال نسبی نواحی شرقی آن بود.

از بخت بلند یعقوب، هنگامی که او پا به عرصه سیاست نهاد، خلفای عباسی زیر سلطه جابرا نه قشون ترک، کوچکترین اختیار و قدرتی از خود نداشتند و اغتشاشات و قیامهایی که در نواحی مختلف امپراتوری اسلامی به وقوع می‌پیوست، موقعیت آنان را چنان متزلزل کرده بود که خلیفه حتی به اطاعت طاهری یعقوب نیز راضی و خشنود بود؛ اما خیلی زود معلوم شد که یعقوب نه تنها حاضر به اطاعت از خلیفه نیست، بلکه برای نابودی بنیاد خلافت عباسی به طور جدی می‌کوشد. از این رو، پس از آنکه بر حسن بن زید در طبرستان پیروز شد، از اطاعت معتمد سر فرو پیچید و خلیفه ناتوان در یک برخورد متفعلانه، جمعی از غلامان او را که در بغداد بودند بازداشت کرد و عبیدالله بن طاهر را واداشت تا حاجیان گرگان و مازندران و خراسان را که از مکه به بغداد می‌رفتند در خانه خود گردآورد و نامه‌ای که خلیفه در باب خلع و لعن یعقوب به وی نوشته است بر آنها بخواند.<sup>۳</sup> چون یعقوب از این موضوع اطلاع یافت، آهنگ فارس

۱. زین‌الخبار؛ ص ۳۰۹. ۲. تاریخ الطبری؛ ج ۵، ص ۴۹۷-۴۹۸.

۳. همان؛ ج ۵، ص ۵۰۱.

کرد و پس از تسخیر آن دیار، از راه اهواز و خوزستان رهسپار بغداد شد. خلیفه چون از پیشرویهای یعقوب اطلاع یافت، بشدت نگران شد و برای جلب دوستی وی به دست و پا افتاد و کس نزد او فرستاد تا خواست خود را برای بازگشتن او از عراق بازگوید و یعقوب که به قدرت فراوان خود متکی بود از خلیفه خواست که نه فقط ولایت تمام خراسان و فارس و کرمان و سند را با صاحب شرطگی بغداد و سامرا بدو سپارد، بلکه تمام کسانی را که در خانه عبیدالله طاهر حاضر بوده‌اند فرا خواند و رضایت‌نامه خلیفه را از یعقوب به اطلاع آنان برساند.<sup>۱</sup> دستگاه خلافت در این زمان به سبب استیلاي زنگیان بر بخشهای مهمی از عراق و خوزستان در مخاطره بود و چون امکان هم‌پیمانی یعقوب و سالار زنگ نیز وجود داشت، موفق برادر خلیفه، یکی نزد یعقوب فرستاد و شروط وی را پذیرفت<sup>۲</sup> و او را مطمئن کرد که با او مخالفتی ندارد و از اقدام خلیفه در خلع و لعن وی نیز خشنود نبوده است. موفق بدین‌گونه یعقوب را با خدعه و نیز زنگ از اتحاد با صاحب‌الزنج بازداشت و رضایت او را به دست آورد تا جایی که یعقوب در صدد برآمد تا معتمد را از خلافت بردارد و موفق را به جای وی بنشانند<sup>۳</sup> و بدین وسیله امارت استیلاي خود را که به زور شمشیر به دست آورده بود، به امارت استکفا، که از نظر عامه مشروعتر بود، تبدیل کند. بنابراین، نهانی با موفق مکاتبه کرد و قصد خود را با او در میان نهاد؛ اما موفق خلیفه را از این توطئه باخبر و یعقوب را همچنان به وعده‌های دروغین دلگرم ساخت<sup>۴</sup> و چون یعقوب، بی‌خبر از این خدعه، برای تصرف بغداد حرکت کرد، خلیفه به تجهیز لشکر پرداخت و برای تشویق آنان بُرد پیامبر را به تن کرد و قضیب منسوب به آن حضرت را به دست گرفت و پیشاپیش لشکر به لعن و نفرین یعقوب پرداخت. دو سپاه در جمادی‌الآخر ۲۶۲ ق. در محلی به نام دَیْرُ الْعَاقُول<sup>۵</sup> به هم رسیدند<sup>۶</sup> و پس از نبردی خونین، یعقوب برای نخستین بار شکست خورد و سپاهش رو

۱. وفیات‌الاعیان؛ ج ۲، ص ۳۱۶.

۲. همانجا.

۳. زین‌الاکهار؛ ص ۳۱۱. ۴. همانجا.

۵. محلی میان مدائن و نعمانیه و در پانزده فرسخی بغداد در کنار دجله (نک: معجم‌البلدان، ج ۲،

ص ۵۹۰). ۶. تاریخ‌الطبری؛ ج ۵، ص ۵۰۴-۵۰۵.

به هزیمت نهاد<sup>۱</sup> و تا واسط و خوزستان و فارس عقب نشست.<sup>۲</sup> با وجود این، یعقوب دیگر بار به جمع آوری و تجهیز سپاه پرداخت و در جندی شاپور اردو زد و چون خلیفه هنوز هم از تهدید و خطر یعقوب بیمناک بود، کس نزد وی فرستاد تا او را دلجویی کند و به بازگشت تشویق نماید.<sup>۳</sup> یعقوب فرستاده خلیفه را پذیرفت و پس از شنیدن پیام، پاسخ داد که به خلیفه بگو: من اکنون بیمارم. اگر بمیرم، هر دو از دست یکدیگر آسوده می شویم و اگر بمانم، جز شمشیر میان ما نخواهد بود.<sup>۴</sup> فرستاده بازگشت و اندکی بعد یعقوب در شوال ۲۶۵ ق. بدرود حیات گفت.

پس از یعقوب سپاهیان او برادرش، عمرو بن لیث، را به امارت برداشتند. عمرو در آغاز کار نامه‌ای به معتمد نوشت و اظهار اطاعت کرد. خلیفه نیز برای آنکه از شتر او در امان ماند و بی دغدغه بتواند فتنه زنگیان را فرو نشاند، امارت فارس و سیستان و خراسان و سند و صاحب شرطگی بغداد و سامرا را، در برابر سالی بیست میلیون درهم، بدو واگذاشت؛ اما مدتی بعد، چون آشوب زنگ فرو نشست، خلیفه که از جاه طلبی و قدرت نمایی عمرو بیمناک شده بود وی را از امارت خراسان عزل کرد و فرمان داد تا او را بر منابر لعن و نفرین کنند.<sup>۵</sup> از این رو، عمرو به فارس و خوزستان لشکر کشید و به سال ۲۷۱ ق. با سپاه موفق جنگ در انداخت؛ اما سپاهش شکست خورد و او خود به کرمان و سیستان گریخت.<sup>۶</sup> با وجود این، مدتی بعد، عمرو مقام پیشین را به دست آورد و پس از آنکه کار سیستان و خراسان را سامان بخشید، راه فارس در پیش گرفت و لشکر موفق را در استخر شکست داد و بر شیراز و اهواز و شوشتر نیز تاخت برد. موفق که چنین دید در صدد دفع عمرو برآمد، اما مرگ امانش نداد و به سال ۲۷۸ ق. وفات یافت و چون معتمد نیز به فاصله‌ای کوتاه پس از او درگذشت (۲۷۹ ق.)، کار عمرو بالا گرفت. وی در آغاز، با المعتضد بالله (۲۷۹-۲۸۹ ق.)، خلیفه جدید، روابطی نیکو برقرار ساخت و با ارسال هدایایی فراوان نظر او را جلب کرد، به گونه‌ای که معتضد برای او عهد و لوا

۱. مروج الذهب؛ ج ۴، ص ۲۰۰. و تاریخ سیستان؛ ص ۲۳۲.

۲. تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر والاعلام؛ ص ۲۶۱-۲۷۰.

۳. الکامل؛ ج ۷، ص ۳۲۵.

۴. همانجا.

۵. همان؛ ص ۴۱۴.

۶. همانجا.

فرستاد و امارت مناطقی را که تصرف کرده بود برای او امضا کرد؛ اما چون عمرو مردی بلندپرواز و جاه‌طلب بود، از خلیفه خواست تا امارت ماوراءالنهر را که از دیرباز در دست سامانیان بود به او بسپارد. معتضد بر اثر اصرار عمرو، فرمان امارت آن سرزمین را برای او فرستاد، در حالی که پنهانی کس نزد اسماعیل بن احمد سامانی فرستاد و او را به جنگ عمرو تشویق کرد و حمایت خود را از وی اعلام داشت. سرانجام، نبردی میان اسماعیل سامانی و عمرو در جنوب جیحون در گرفت. در آن نبرد، امیر سامانی سپاه عمرو را تارومار کرد و او را به اسارت درآورد و نزد خلیفه به بغداد فرستاد (۲۸۷ ق.).<sup>۱</sup> خلیفه مدتی عمرو را در بند کرد و چندی بعد فرمان قتل او را صادر کرد (۲۸۹ ق.).<sup>۲</sup> هر چند مرگ زودهنگام یعقوب، او را از آرزوی نابود کردن خلافت عباسی بازداشت و عمرو بن لیث نیز به سبب بلندپروازی و زیاده‌طلبی کاری از پیش نبرد، اما خلفای عباسی نیز هیچ‌گاه نتوانستند مجدداً بر سرزمینهای شرقی خلافت تسلط یابند؛ زیرا این صفاریان بودند که راه را برای تأسیس دولتهای مستقل در مشرق هموار ساختند و طعم استقلال و استقلال‌طلبی را به آنان چشانیدند. با آنکه دولت صفاری با شکست و اسارت عمرو از هم پاشید، افراد دیگری از آن خاندان در دوره‌های بعد حکومتهای کوچکی به وجود آوردند و در فواصل زمانی گوناگون تا اواخر قرن نهم هجری در صحنه سیاسی ایران باقی ماندند. از این رو، خاندان صفاری را می‌توان به چهار شاخه تقسیم کرد:

۱. شاخه اصلی که تا غلبه سامانیان فرمان راندند و عبارتند از: یعقوب بن لیث صفاری (۲۵۲-۲۶۵ ق.)؛ عمرو بن لیث (۲۶۵-۲۸۸ ق.)؛ طاهر بن محمد بن عمرو (۲۸۸-۲۹۶ ق.)؛ لیث بن علی (۲۹۶-۲۹۸ ق.)؛ محمد بن علی بن لیث (۲۹۸- تا استیلای سامانیان).

۲. شاخه‌ای که از سال ۲۹۹ ق. تا پایان حکومت غزنویان حکمرانی کردند و از امارت عمرو بن یعقوب بن محمد بن عمرو به سال ۲۹۹ ق. آغاز شد و تا حکومت نصر بن احمد در دوره سلطنت مودود غزنوی به سال ۴۴۰ ق. ادامه یافت.

۱. همان؛ ص ۵۰۰. ۲. همان؛ ص ۵۱۶.

۳. شعبه‌ای که از دوره سلجوقیان تا استیلای مغول، حکومت را در سیستان به دست داشتند و با امارت بهاءالدوله طاهرین نصر به سال ۴۶۵ آغاز شد و تا حکومت تاج‌الدین نصر به سال ۶۱۸ ادامه یافت.

۴. شاخه‌ای که تحت فرمان سلاطین مغول از سال ۶۱۸ ق. تا سال ۸۸۵ ق. حکومت کردند. این دوره از امارت صفاریان با حکومت رکن‌الدین ابو منصور در سال ۶۱۸ ق. آغاز شد و به حکومت شمس‌الدین محمد به سال ۸۸۵ ق. انجامید.<sup>۱</sup>

#### شهادت امام حسن عسکری (ع) و آغاز غیبت صغری

امام حسن بن علی (ع) به سال ۲۳۱ یا ۲۳۲ ق. دیده به جهان گشود. زندگانی و امامت آن حضرت نیز مانند پدر گرامی‌اش در زیر فشار و جو خفقان‌آور دوره متوکل و مستعین و معتز و معتمد با رنج و مصیبت همراه بود؛ زیرا در همان روزی که متوکل امام هادی (ع) را از مدینه به سامرا احضار کرد امام حسن (ع) نیز همراه وی به سامرا آمد و تحت نظر گماشتگان دستگاه خلافت به زندگانی خود ادامه داد. آن حضرت پس از شهادت امام هادی (ع) به سال ۲۵۴ ق. امامت شیعیان را بر عهده گرفت؛ در حالی که بشدت زیر نظر بود و زندگانی خود را با مشقت و رنج پشت سر می‌نهاد. با وجود این، همواره با شیعیان و علاقه‌مندان اهل بیت در شهرهای سامرا و بغداد و مدائن و کوفه و قم در ارتباط بود و به راهنمایی و هدایت آنان اهتمام می‌ورزید. از این رو، وجود آن حضرت برای دستگاه خلافت تهدیدی جدی به شمار می‌رفت. بنابراین، معتمد به سال ۲۶۰ ق. آن امام را به شهادت رساند. پس از شهادت امام حسن عسکری (ع)، فرزند پنج‌ساله او که امام دوازدهم شیعیان است به امامت رسید و دوران غیبت آن بزرگوار آغاز گردید و تاکنون ادامه یافته است.

از حوادث دیگر دوره خلافت معتمد، آغاز کار قرامطیان است که در دوره خلفای بعد از وی اهمیت بیشتری یافته‌اند.

۱. نک.: سلسله‌های اسلامی؛ ص ۱۶۲-۱۶۴. و لین پول، استانلی و دیگران؛ تاریخ دولتهای اسلامی و خاندانهای حکومتگر؛ ج ۱، ص ۲۲۹-۲۳۰.

### ۱۶. المعتضد بالله (۲۷۹-۲۸۹ ق.)

معتضد پس از ۲۳ سال خلافت در رجب ۲۷۹ ق. درگذشت. وی مدتی پیش از مرگ و به دنبال مرگ برادر و سردار دلاور خویش، الموفق بالله، که ولیعهد او نیز بود فرزند او را با لقب المعتضد بالله به ولیعهدی دوم برگزید. معتضد مردی لایق و با کفایت بود و خیلی زود قدرت پدر را به دست آورد و مانند وی بر همه امور تسلط یافت؛ از این رو، کار معتضد سستی گرفت و بناچار مفوض، فرزند خود، را از ولیعهدی اول برداشت و ابوالعباس معتضد را به جای او گماشت<sup>۱</sup> و چندی بعد که معتضد درگذشت معتضد به خلافت رسید. وی مردی خردمند بود و با روشهای پسندیده، موفق شد که بسیاری از مشکلات داخلی دستگاه خلافت را از میان بردارد: سرداران جسور ترک را زیر کنترل خود درآورد؛ دیوان موارث را که محملی برای غارت اموال مردگان بود از میان برداشت؛<sup>۲</sup> با شیعیان نرمی و ملایمت کرد و بر آن بود تا فرمان دهد در منابر فضایل علی (ع) را بیان کنند و معاویه و یزید و دیگر امویان را لعن و نفرین کنند،<sup>۳</sup> اما چون کار قرامطه گسترش بسیار یافته بود، به توصیه یاران نزدیکش از این کار منصرف گردید. وی همچنین کتابفروشان را از خرید و فروش کتب فلسفی و قصه گویان و فالگیران را از نشستن بر سر راهها بازداشت.

در واقع، اقدامات اصلاحی این خلیفه به منزله تجدید حیات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی دولت عباسی بود. هم از این روست که معتضد را سقّاح دوم خوانده‌اند؛ زیرا چنین به نظر می‌رسد که او اقتدار خاندان عباسی را که در آستانه نابودی بود تا حدودی تجدید کرد و خلافت عباسی را از نابودی نجات داد.<sup>۴</sup> با وجود این، در ایالات دوردست، شورشهای متعددی برپا بود و مدعیان قدرت از هر سو سربرآوردند؛ زیرا زمینه پدید آمدن آن شورشها در زمان خلفای ضعیف پیش از وی بخوبی فراهم شده بود.

۱. نک: الکامل؛ ج ۷، ص ۴۴۴ و ۴۵۲.

۲. همان؛ ص ۴۸۲.

۳. همان؛ ص ۴۸۵.

۴. الفخری؛ ص ۳۵۱. و امیرعلی؛ تاریخ عرب و اسلام؛ ص ۲۸۹؛ ظهراالاسلام؛ ج ۱، ص ۲۶.

## تأسیس دولت سامانی (۲۶۱-۳۹۵ ق.)

سرلسله‌خاندان سامانی یکی از دهقانان بلخ به نام سامان خدایه است. وی در زمان حکومت اسدبن عبدالله قسری در خراسان و به واسطه او اسلام آورد و بدین خاطر فرزند خود را اسد نام نهاد. اسد به همراه چهار تن از پسرانش در زمان خلافت مأمون کمر به خدمت وی بست و مأمون به سبب ابراز شایستگیها و خدمات صادقانه فرزندان اسد، هر کدام از آنان را بر یکی از نواحی ماوراءالنهر و خراسان امارت داد؛ بدین گونه که نوح بن اسد را بر سمرقند، احمد بن اسد را بر فرغانه، یحیی بن اسد را بر شاش و اشروسنه و الیاس را بر هرات گذاشت و راه را برای تأسیس دولت سامانی هموار ساخت. طاهر بن حسین چون به امارت خراسان رسید، برادران سامانی را بر جای خود باقی گذاشت و آنان تا زمان انقراض خاندان طاهری همچنان تحت نظارت طاهریان حکومت خود را ادامه دادند تا آنکه به سال ۲۶۱ ق. معتمد امارت ماوراءالنهر را به نصر بن احمد واگذاشت و او برای نخستین بار، حکومت مستقل سامانی را به وجود آورد. کار نصر سرعت بالا گرفت و برادر خویش، اسماعیل، را به حکومت بخارا منصوب کرد؛ اما روابط برادران به تیرگی گرایید و تا سال ۲۷۵ ق. درگیری آنان ادامه یافت تا آنکه اسماعیل بر نصر پیروزی یافت و چون نصر را نزد وی آوردند، دست او را بیوسید و او را به حکومت سمرقند باز فرستاد و چون به سال ۲۷۹ ق. نصر درگذشت، اسماعیل بر تمام قلمرو سامانی دست یافت. وی در نخستین اقدام، به سال ۲۸۰ ق. ترکان قزلباش را در دشتهای آن سوی سیحون مورد حمله قرار داد و شهر تلس، مرکز فرمانروایی آنان، را به تصرف درآورد و تمام راههای کاروانرو آسیای مرکزی را در اختیار گرفت. وی همچنین به سال ۲۸۷ ق. عمرو بن لیث صفاری را بسختی شکست داد و دولت او را منقرض ساخت و بر قلمرو صفاری نیز دست یافت؛ چنانکه مدتی بعد، محمد بن زید علوی را از طبرستان برانداخت و ری و قزوین را نیز به تصرف درآورد. بدین ترتیب، سامانیان بر سرزمینهای وسیعی که از صحاری غرب چین و هند تا عراق عجم و خلیج بصره گسترش داشت فرمان می‌راندند. دستیابی بر مناطقی حاصلخیز فراوان و راههای بازرگانی و بازارهای مهم آن روز و امکان صدور بردگان و غلامان ترک، موجب رونق



اقتصادی و بهبود اوضاع اجتماعی و سیاسی سامانیان شد، به گونه‌ای که در دوره آنان، بخارا و سمرقند به دو مرکز عظیم فرهنگ و تمدن تبدیل گردید؛ زیرا نه تنها دانشهای اسلامی و عربی در آنجا رونق داشت بلکه آن دو شهر، کانونی بودند برای احیای زبان فارسی و ادبیات ایرانی که پیش از آن در محاق خاموشی قرار گرفته بودند.

اقتدار سامانیان تا اوایل قرن چهارم هجری باقی بود، اما آثار شکست و زوال آنان در دوره‌های بعد رخ نمود؛ زیرا خراسان و سیستان دستخوش شورشهای متعدد گردید و رقبای قدرتمندی چون آل بویه و غزنویان بخشهای مهمی از قلمرو آنان را تصرف کردند. در این میان، غلامان ترک دربار سامانی، به رهبری فردی به نام الپتکین و با استفاده از ضعف سیاسی آنان، در صدد برآمدند تا قدرت را از سامانیان بگیرند؛ اما الپتکین به سال ۳۵۲ شکست خورد و در این کار توفیق نیافت. پس از الپتکین، عده‌ای دیگر از غلامان ترک کوشش او را دنبال کردند تا آنکه سبکتکین توانست دولت مستقل غزنوی را به سال ۳۶۶ در بخشهایی از افغانستان به وجود آورد. با آنکه وی به سال ۳۸۴ ق. بخشهایی از خراسان را تصرف کرد، فرزندش، محمود، بود که با سامانیان درافتاد و به سال ۳۸۹ ق. سپاه آنان را در مرو شکست داد و خراسان را به چنگ آورد. همزمان با این وقایع، ایلیک خانان ترکستان نیز ماوراءالنهر را از چنگ سامانیان خارج ساختند و با تصرف بخارا، مهمترین پایگاه آنان، دولت سامانی را در آستانه سقوط قرار دادند و با وجود کوششهای عبدالملک دوم و برادرش، ابراهیم، سرانجام، دولت مزبور به سال ۳۸۹ ق. سقوط کرد و قلمرو آن، میان ایلیک خانان ترکستان و غزنویان و آل بویه و بنی ضُغلوک و بنی سیمجور تقسیم گردید.

#### جدول امرای سامانی

۲۷۹-۲۶۱ ق.	نصرین احمد (نصراول)
۲۹۵-۲۷۹ ق.	اسماعیل بن احمد
۳۰۱-۲۹۵ ق.	احمد بن اسماعیل
۳۳۱-۳۰۱ ق.	نصرین احمد (نصردوم)

نوح بن نصر (نوح اول)	۳۴۳-۳۴۴ ق.
عبدالملک بن نوح (اول)	۳۵۰-۳۴۳ ق.
منصور بن نوح (اول)	۳۶۶-۳۵۰ ق.
نوح بن منصور (نوح دوم)	۳۸۷-۳۶۶ ق.
منصور بن نوح (دوم)	۳۸۹-۳۸۷ ق.
عبدالملک بن نوح (دوم)	۳۸۹- تا استیلای ایلک خانان و غزنویان بر قلمرو آنان.

### آغاز کار قرامطه و اسماعیلیه

پیدایش قرامطیان و اسماعیلیان به اختلافات مذهبی و کلامی باز می‌گردد که در اواسط قرن دوم هجری میان شیعیان پدید آمد. چنانکه بررسی تاریخ فرق نشان می‌دهد، این دو فرقه نیز، مانند بسیاری از فرقه‌های اسلامی، در پی اختلاف نظر در مسأله جانشینی امام پیشین به وجود آمدند. پس از رحلت امام جعفر صادق (ع) به سال ۱۴۸ ق. اختلاف شدیدی در امر جانشینی میان پیروان آن حضرت بروز کرد. به گفته نوبختی، به دنبال این اختلاف، شش فرقه به نامهای ناؤوسیه، اُفطحیه، شَمِیطیه، موسویه، اسماعیلیه خالصه و اسماعیلیه مبارکیه شکل گرفت.<sup>۱</sup> از میان گروههای مذکور، ناؤوسیه و افطحیه و شمیطیه اهمیت سیاسی - مذهبی خود را بسرعت از دست دادند؛ موسویه (دوازده‌امامیان) و اسماعیلیه نقش بیشتری در وقایع و رویدادهای سیاسی بعد ایفا کردند. در این میان، اسماعیلیان که منسوب به اسماعیل بن جعفر الصادق (ع) هستند جایگاه ویژه‌ای در تاریخ دارند.

روایات مربوط به شخصیت و زندگی اسماعیل بشدت متناقض است؛ با این همه در بیشتر منابع شیعیان دوازده امامی و اهل سنت، دو نکته اساسی و مهم درباره اسماعیل وجود دارد: نخست آنکه وی پیش از پدر درگذشته است<sup>۲</sup> و دیگر آنکه اسماعیل به

۱. فرق الشیعة؛ ص ۴۵-۵۲. برای اطلاع و آشنایی با عقاید و علت نامگذاری فرق مذکور، نک.:

موسوعة الملل والنحل؛ ج ۱، ص ۲۷۳-۲۷۵. و المقالات والفرق؛ ص ۷۹.

۲. المقالات والفرق؛ ص ۷۹ به بعد.

سبب عادات ناشایست و ناپسند به وسیله پدر از حق امامت محروم گشته است.<sup>۱</sup> در مقابل این روایات، اسماعیلیان سخنان گوناگون درباره اسماعیل دارند که مشهورترین آنها در روایت نوبختی آمده است. وی اسماعیلیان را به دو گروه تقسیم کرده است: گروه اول، کسانی هستند که منکر درگذشت اسماعیل در زمان حیات امام صادق (ع) بودند و می‌گفتند که امام ششم او را در زمان حیات خویش به جانشینی منصوب کرد<sup>۲</sup> و چون نص بر امامت رجوع ناپذیر است<sup>۳</sup> و بداء نیز محال است<sup>۴</sup>، اسماعیل امام هفتم است و امام صادق (ع) از بیم آسیب رسیدن به وی او را از دیدگان پنهان می‌کرد.<sup>۵</sup> اینان اسماعیل را امام قائم می‌دانستند و می‌گفتند وی در پرده غیبت است و هرگز نخواهد مرد و اعلام مرگ او فقط برای تقیه است تا جان وی از آسیب دشمنان در امان ماند و او سرانجام رجعت خواهد کرد و جهان را از عدل و داد پر خواهد ساخت. این گروه بنابر قول نوبختی، اسماعیلیه خالصه یا پیروان ابوالخطاب کوفی هستند.<sup>۶</sup>

گروه دوم کسانی هستند که معتقدند امامت پس از امام صادق (ع) حق فرزندش اسماعیل بود؛ اما چون وی پیش از رحلت پدر درگذشت، حق امامت از وی به فرزندش، محمد، رسید؛ بنابراین، محمد امام هفتم آنان است.<sup>۷</sup> این گروه را به نام مبارک، یکی از رهبران قتال آنان، مبارکیه نامیده‌اند.<sup>۸</sup>

محمدبن اسماعیل به علت فعالیت بر ضد دستگاه خلافت عباسی مورد تعقیب قرار گرفت؛ از این رو، وی و یاران نزدیکش برای رهایی از دست تعقیب کنندگان در مکانهای مختلف پنهان شدند که نام و محل اقامت امامان اسماعیلی، از اواسط قرن دوم

۱. جوینی، عظاملک؛ جهانگشا؛ ج ۳، ص ۱۴۵.  
 ۲. فرق‌الشیعة؛ ص ۶۹ به بعد.  
 ۳. موسوعة الملل و النحل؛ ص ۷۲.  
 ۴. همدانی، رشیدالدین فضل‌الله؛ جامع‌التواریخ؛ ص ۹.  
 ۵. موسوعة الملل و النحل؛ ص ۷۲.  
 ۶. فرق‌الشیعة؛ ص ۶۹ و المقالات و الفرق؛ ص ۸۰-۸۱.  
 ۷. فرق‌الشیعة؛ ص ۶۹.  
 ۸. همانجا و قس.: سیرالملوک؛ ص ۲۸۲-۲۸۳ و نیز قس.: فرهاد دفتری که مبارک را لقب محمدبن اسماعیل دانسته است (تاریخ عقاید اسماعیلیه؛ ص ۱۱۵).

تا اوایل قرن چهارم ق، فقط برای تعداد معدودی از پیروان وفادار معلوم بود و دیگر پیروان اسماعیلی از این موضوع بی‌خبر بودند. متأسفانه، روایات مربوط به این دوره، که دوره ستر نام دارد، بسختی آشفته است و محققان را از دستیابی به حقیقت باز داشته است.<sup>۱</sup> امامان مستور یک دستگاه تبلیغی نیرومند و پنهان به وجود آوردند و با ارسال مبلغان و داعیان جدی خویش، دعوت اسماعیلی را به طور گسترده‌ای رواج دادند.<sup>۲</sup> این، در حالی بود که زمینه‌های اجتماعی و سیاسی، به چند دلیل، برای قیام اسماعیلیان بخوبی فراهم بود: ۱. شورشهای پی‌درپی خرمینیان و صفاریان و زنگیان و خوارج، نیروی نظامی خلافت عباسی را بشدت ضعیف کرده بود.

۲. سلطه جابرائله ترکان بر دستگاه خلافت عباسی، قدرت واقعی را از دست خلفا بیرون آورده بود.

۳. اختلافات طبقاتی که سرمنشأ بسیاری از بحرانهای اجتماعی و سیاسی است بشدت وسعت یافته بود.

۴. خلفا تحت تأثیر فقیهان متعصب اهل سنت، با ترویج فلسفه و منطق و دیگر علوم عقلی مبارزه می‌کردند و در نتیجه، جهل و نادانی و تعصب بشدت رواج یافته بود. ۵. فساد و خوشگذرانی و رشوه‌خواری، دستگاه خلافت را از شخص خلیفه تا سپاهیان عادی فرا گرفته بود.<sup>۳</sup>

۶. برای تأمین مخارج فراوان عیاشیها و خوشگذرانیهای خلفا و درباریان، بر میزان مالیاتهای سنگین، روز به روز افزوده می‌شد و در نتیجه، فقر و بیکاری و گرسنگی و بحرانهای اجتماعی گسترش می‌یافت.<sup>۴</sup>

رهبران سیاستمدار اسماعیلی با استفاده از این زمینه‌های مناسب به انتشار عقاید

۱. برتلس، آ. ی.؛ ناصر خسرو و اسماعیلیان؛ ص ۷۸-۷۹. و پطروشفسکی، ایلیاپاولویچ؛ اسلام در ایران؛

ترجمه کریم کشاورز، ص ۲۹۷.

۲. موسوعة الملل والنحل؛ ص ۸۱-۸۵.

۳. نک: وفیات الاعیان؛ ج ۳، ص ۹۸۳. و تاریخ بغداد؛ ج ۱، ص ۵. و الفخری؛ ص ۳۶۱.

۴. ناصر خسرو و اسماعیلیان؛ ص ۸۰-۸۱.

ظاهر فریب خود همت گماشتند و با وعده ظهور مهدی و برقراری عدالت و برابری اجتماعی به وسیله داعیانِ کاردان خود، توجه و علاقه مردم ستمدیده و ناامید را به خود جلب کردند؛ به طوری که گروه بسیاری از مردم محروم جنوب عراق، بحرین، غرب ایران، خراسان، سوریه، مصر و دیار مغرب به دعوت آنان روی آوردند.<sup>۱</sup>

با ظهور عبدالله بن میمون القداح<sup>۲</sup>، که مردی زیرک و کاردان بود، دعوت اسماعیلیه به راهی تازه افتاد. وی کار خود را از بصره آغاز کرد؛ اما چون تحت تعقیب عباسیان قرار گرفت، به نهانگاه اسماعیلیان در سلمیه<sup>۳</sup> رفت و از همانجا مبلغان و دعوتگران را به اطراف فرستاد و زمینه ایجاد دولت قرامطه بحرین و فاطمیان مصر را فراهم کرد.<sup>۴</sup> عبدالله یکی از داعیان خود را، به نام حسین اهوازی، به جانب کوفه فرستاد که در آنجا مردی به نام حمدان بن اشعث معروف به قرمط<sup>۵</sup>، دعوت وی را پذیرفت. با آنکه قرمط از کشاورزان عراق بود، افکاری بلند و سیاستمدارانه داشت. به گفته ابن الندیم، وی معتقد بود که مردم ایران سرانجام، قدرت را از اعراب بازپس خواهند گرفت.<sup>۶</sup> وی به سال ۲۷۷ ق. اقامتگاهی به نام دارالهجرة<sup>۷</sup> تأسیس نمود که مقر اصلی جنبش قرامطه گشت. در نتیجه برنامه ریزی و فعالیت قرمط، گروه بسیاری از روستاییان و کشاورزان محروم منطقه عراق که به دنبال راهی برای رهایی از مالیاتهای سنگین بودند به دعوت اسماعیلی روی آوردند. کوششهای مؤثر قرمط در انتشار دعوت اسماعیلی در عراق موجب شد که مورتخان، اسماعیلیان عراق و بحرین و شام را به نام او، قرامطه بخوانند.<sup>۸</sup> قرامطه پس از قرمط، به رهبری ابوسعید جنابی به پیروزیهای بزرگی دست یافتند؛ از آن جمله به سال ۲۸۶ بحرین را تصرف کردند و نخستین دولت شیعی اسماعیلی را در آنجا تشکیل دادند.

۱. همان؛ ص ۸۲-۸۳.

۲. نک: جوینی، عظاملک؛ جهانگشا؛ ج ۳، ص ۳۱۵ (بخش حواشی و اضافات قزوینی).

۳. شهری در سوریه کنونی بر کران بادیة الشام و در نزدیکی حمص در ناحیه شرقی نهر عاص که از مراکز عمده اسماعیلیان بوده است (حدودالعالم من المشرق الی المغرب؛ نویسنده ناشناس؛ ص ۱۷۲. و

معجم البلدان؛ ج ۳، ص ۲۷۲-۲۷۳).

۴. تامر، عارف؛ القرامطه؛ ص ۴۹-۵۰.

۵. یا قریط.

۶. الفهرست؛ ص ۱۸۸. ۷. الکامل؛ ج ۸، ص ۱۳۶. ۸. فرق الشیعة؛ ص ۵۱.

قرمطیان از پایگاه مستحکم خویش، شهر أحمساء، که پایتخت دولت نوپای آنان بود به ممالک همجوار تاخت بردند و بسرعت یمامه و عمان و بخشهایی از جنوب عراق را به قلمرو خود بیفزودند.<sup>۱</sup> همچنین، دعوت اسماعیلی با شور و التهاب بسیار به وسیله ابن حوشب و ابن فضل جَدَنی<sup>۲</sup> در یمن در حال گسترش بود. ابن حوشب به یمن اکتفا نکرد و دعوتگران خود را به بحرین، یمامه، سند، هند، مصر و افریقیه فرستاد و در سطحی گسترده، مردم را به آن دعوت فراخواند. در این میان به سال ۲۸۹ ق.، یکی از فرستادگان زبردست ابن حوشب به نام ابوعبدالله شیعی به نشر و دعوت اسماعیلیه در افریقیه همت گماشت. وی پس از جنگهای خونین، آن دعوت را در شمال افریقا به طور چشمگیری گسترش داد و سرانجام، زمینه ایجاد خلافت فاطمیان مصر را فراهم ساخت که تفصیل آن در درس تاریخ اسلام در مصر و شام خواهد آمد.

گسترش غافلگیرانه دعوت قرمطیان، معتضد و دستگاه خلافت را در وحشت و اضطراب فرو برد؛ از این رو خلیفه با عجله، سپاهسانی برای دفع آنان به بحرین و عراق و شام فرستاد. اما این اقدامات حاصلی نداشت، زیرا خلیفه به سال ۲۸۹ ق. بدرود حیات گفت و این مهم برای جانشین وی باقی ماند.

### ۱۷. المکتفی بالله (۲۸۹-۲۹۵ ق.)

پس از مرگ معتضد به سال ۲۸۹ ق. پسرش علی با لقب المکتفی بالله به خلافت رسید. وی به هنگام مرگ پدر در رَقَه بود؛ از این رو قاسم وزیر برایش بیعت گرفت و البته به پاس این خدمت، مقام وزارت را در زمان مکتفی به دست آورد.

مهمترین دل مشغولی مکتفی شورشهای گسترده و پی در پی قرامطه بود که شام و بحرین و عراق را فرا گرفته بود، خاصه در شام که قرمطیان با استفاده از ضعف و سستی بنی طولون، به رهبری یحیی بن ذکرویه، سر برآورده و امرای طولونی

۱. الکامل؛ ج ۷، ص ۴۹۴ و ۴۹۸-۴۹۹.

۲. وی به خاطر انتساب به بیابانی به نام جَدَن در یمن، به این نام شهرت یافته است (معجم البلدان؛ ج ۲، ص ۱۳۲).

را از بیشتر قسمت‌های شام رانده بودند و پس از تصرف بخش‌هایی از عراق و صحرای سماوه و شام، دمشق را نیز به محاصره درآوردند؛ اما یحیی در جریان آن محاصره به قتل رسید و برادرش، حسین، که به صاحب‌الشامه مشهور بود به جای وی نشست. حسین دمشق را با پیمان صلحی به دست آورد و سپس حمص، حماة، بعلبک و سلمیه را تصرف کرد و عده بسیاری از ساکنان آن شهرها را از دم تیغ گذراند<sup>۱</sup> و چون این اخبار به مکتفی رسید، در رمضان ۲۹۰ ق. برای سرکوب قرمطیان به سوی شام حرکت کرد. وی در رقه سپاهی به فرماندهی محمدبن سلیمان به جنگ صاحب‌الشامه فرستاد. ابن سلیمان سپاه قرمطی را درهم کوبید و بسیاری از آنان را به قتل رساند و صاحب‌الشامه و ۳۶۰ تن از یارانش را دستگیر کرد و نزد مکتفی به رقه فرستاد. مکتفی آنان را به وضعی فجیع و با شکنجه و آزار فراوان به قتل رساند. دیگر یاران صاحب‌الشامه که توانسته بودند جان سالم به در برند نزد ذکرویه، پدر صاحب‌الشامه، رفتند و او را به ریاست برداشتند. ذکرویه به خونخواهی پسران برخاست و با مکتفی جنگ‌های بسیار در انداخت و در این راه از قتل و غارت دریغ نورزید؛ چنانکه به سال ۲۹۴ ق. راه را بر حاجیانی که از مکه باز می‌گشتند گرفت و حدود بیست هزار نفر از آنان را به وضعی فجیع به قتل رساند. مکتفی در همان سال سپاهی به دفع ذکرویه فرستاد. ذکرویه در آن جنگ به قتل رسید و نایره شورش قرمطیان موقتاً خاموش گردید؛ با این‌همه، قیام‌های متعدد آنان در شام ادامه یافت و عباسیان تا پایان قرن چهارم هیچ‌گاه از آسیب قرمطیان شام در امان نبودند.<sup>۲</sup> چنانکه پیش از این گفتیم، با پیروزی سپاه مکتفی بر قرامطه شام، دولت طولونیان نیز از میان رفت؛ زیرا سردار خلیفه پس از فتح شام و مصر، افراد خاندان طولونی را به بغداد منتقل کرد و به حکومت آن خاندان پایان داد.

دیگر از وقایع مهم دوره خلافت مکتفی، اقتدار روزافزون سامانیان است که پیش از این بدان پرداختیم؛ همچنین در زمان وی خاندان حمدانی به صحنه سیاست گام

۱. الکامل؛ ج ۷، ص ۵۲۴. ۲. اسلام در ایران؛ ص ۳۱۱.

نهادند که در صفحات آتی این کتاب بدان خواهیم پرداخت. نکته‌ای که باید به آن اشاره کرد این است که ترکان در زمان مکتفی نیز، همچون دوران معتضد و معتمد، اقتدار کمی داشتند و بیشتر خدمتگزار دستگاه خلافت بودند؛ زیرا اقتدار نسبی این سه تن مانع دخالت سرداران ترک در کارهای مهم بود. اما با مرگ مکتفی به سال ۲۹۵ ق، راه برای سلطه مجدد ترکان و تاخت و تازهای آنان هموار گردید؛ از این رو چون وزیران و سرداران ترک دریافتند که با وجود خلفای قدرتمندی مانند معتضد یا مکتفی نخواهند توانست بر امور مسلط باشند، بدین نتیجه رسیدند که برای تجدید اقتدار سیاسی خود باید خلافت را به افرادی ضعیف و بی‌اراده بسپارند. چنانکه عباس بن حسن، وزیر قدرتمند مکتفی، بنابه توصیه ابن فرات، خلافت را پس از وی به المقتدر داد؛ زیرا ابن فرات که یکی از دبیران بانفوذ عباسی بود بدو گفت که «در این شرایط باید خلافت را به کسی داد که از کاخ و باغ و مال و ثروت بی‌اطلاع و در امور سیاسی و اقتصادی ناآگاه باشد».<sup>۱</sup> بنابراین، با وجود آنکه افراد شایسته‌ای چون عبدالله بن معتر نیز نامزد خلافت بودند، عباس به دستگیری سرداران ترک، مقتدر سیزده‌ساله را به خلافت برداشت.

### ۱۸. المقتدر بالله (۲۹۵-۳۲۰ ق.)

جعفر بن معتضد ملقب به المقتدر بالله به سال ۲۹۵ ق، پس از مرگ برادرش به خلافت رسید. دوره خلافت وی یکی از دورانهای تلخ و ناگوار خلافت عباسی است؛ زیرا وی به اقتضای کودکی‌اش همواره سرگرم لهو و لعب و بازیهای کودکانه بود و بودن در میان کنیزکان و رامشگران دربار و نرفتن به مکتب را بر هر چیزی ترجیح می‌داد. از این رو، زنان و در رأسشان مادر خلیفه که کنیزی رومی بود و شَعْب نام داشت، کارهای مهم دولت عباسی را به دست گرفتند. شغب برای پیشرفت کار خویش، سرداران ترک را برکشید و به اتکای قدرت نظامی آنان، به عزل و نصب کسان پرداخت. وی دیوان مظالم

۱. تجارت‌الامم؛ ج ۱، ص ۲-۳. و متز، آدام؛ تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری؛ ج ۱، ص ۱۲.



را که از مهمترین دیوانهای دولت بود به ثومال، ندیمه خویش، سپرد.<sup>۱</sup> این، در حالی بود که سرداران ترک از عزل و نصب مکرر وزرا خشنود بودند؛ زیرا بدین وسیله بر مقدار مقرری و عطایای آنان افزوده می‌شد، هم از این رو بود که آنان شغب و همدستانش را بر عزل و نصب پی‌درپی وزرا تشویق می‌کردند.<sup>۲</sup> این موضوع موجبات رقابت و درگیری میان شغب و عباس بن حسن، وزیر مقتدر، را فراهم کرد و چون دخالت‌های جسورانه مادر خلیفه، عباس را نگران ساخت، وی در صدد برآمد تا مقتدر را از خلافت بردارد و عبدالله بن معتر را بر جای وی بگذارد. این امر سبب خوشحالی بسیاری از عباسیان و گروهی دیگر از ترکان شد و با آنکه مقتدر رشوه‌ای کلان به عباس بن حسن داد و او را راضی کرد، دیگر طرفداران عبدالله بن معتر با مقتدر درافتادند و او ناگزیر به سال ۲۹۶ ق. از کاخ خود گریخت و خلافت را به ابن معتر وا گذاشت. اما همان‌طور که سیوطی از طبری نقل می‌کند - از آنجا که روزگار وارونه شده بود<sup>۳</sup>، کار ابن معتر دوامی نیافت و مونس خادم و مونس خازن، دو تن از سرداران ترک، با گروه بسیاری از ترکان به اقامتگاه خلیفه جدید هجوم بردند و او را دربند کردند و یک‌بار دیگر مقتدر را به خلافت برداشتند.<sup>۴</sup> مقتدر این بار وزارت را به علی بن فرات داد. ابن فرات، یک روزه فتنه را فرو نشاند و اوضاع را آرام کرد؛ اما به گفته صاحب الفخری، چون دولت مقتدر پریشان و درهم ریخته بود و مادر خلیفه و زنان دربار بر او تسلط داشتند، وزیران پی‌درپی عزل می‌شدند. از این رو پس از مدتی کوتاه، مقتدر ابن فرات را عزل کرد و محمد بن عبیدالله خاقانی را به وزارت برداشت. کار عزل و نصب وزرا در زمان مقتدر به جایی رسید که در مدت خلافت او، دوازده تن به وزارت رسیدند و بعضی از آنان دو یا سه بار آن مقام را به دست آوردند؛ چنانکه ابن فرات سه بار بدان مقام دست یافت.<sup>۵</sup>

۱. التنبیه والاشراف؛ ص ۲۷۸.

۲. الفخری؛ ص ۳۵۵.

۳. تاریخ الخلفاء؛ ص ۱۵۲.

۴. الکامل؛ ج ۸، ص ۱۵-۱۷. و تاریخ ابن خلدون؛ ج ۳، ص ۴۶۲-۴۶۶.

۵. التنبیه و الاشراف؛ ص ۳۲۶.

## پیشرفت کار اسماعیلیان

چنانکه در صفحات پیش بیان کردیم، ابوسعید جنابی به سال ۲۸۶ ق. دولت قرمطیان را در منطقه بحرین بنیاد گذاشت. با این همه، دامنه فعالیت این دولت در زمان خلافت معتضد و مکتفی تا حدودی محدود گردید و کوششهای آن دو خلیفه، مانع گسترش کار قرمطیان گردید؛ اما با روی کار آمدن مقتدر و ناتوانی او در برابر تبلیغات وسیع و گسترده اسماعیلیان، دعوت آنان جانی دوباره یافت و سرتاسر منطقه عراق و شام و شمال آفریقا و حتی ایران و سند را دربر گرفت. در همین زمان ابوسعید به قتل رسید (۳۰۱ ق.) و پسرش، ابوالقاسم سعید، جانشین او شد. سعید مردی سست و بی اراده بود؛ از این رو فعالیتهای آشکار قرمطیان تعطیل گردید و آنان با خلافت عباسی از در آشتی و صلح درآمدند و با آنان - بویژه با علی بن عیسی، وزیر آشتیجوی مقتدر - روابطی دوستانه برقرار کردند؛ اما این روابط سرانجام حاصلی نداشت؛ زیرا دشمنان و رقبای علی وی را به جانبداری از قرامطه متهم کردند و در نهایت، موجب عزل او و روی کار آمدن ابن فرات و به هم خوردن روابط شدند. همزمان با این وقایع، برادر جوانتر سعید به نام ابوطاهر سلیمان او را به دلیل سستی و اهمال در مبارزه با عباسیان از فرمانروایی برکنار کرد و خود بر جای او تکیه زد. سلیمان روابط دوستانه را با عباسیان برهم زد و به سال ۳۱۱ ق. با حمله‌ای ناگهانی به بصره، شهر را به باد غارت داد و اندکی بعد، به کاروان حاجیانی که از مکه باز می‌گشتند هجوم برد و پس از غارت آنان، گروه بسیاری از حجاج را به اسارت گرفت و سالها در بحرین نگاه داشت. به دنبال این وقایع، مقتدر، یوسف بن ابی‌الساج، والی آذربایجان، را از آن دیار فراخواند و با ساز و برگ بسیار به جنگ قرمطیان فرستاد. ابوطاهر سپاه ابن ابی‌الساج را درهم شکست و کوفه و انبار را تصرف کرد و بغداد را در خطر انداخت؛ اما مونس خادم با سپاهی بزرگ موقتاً قرامطه را پس راند و بغداد را از سقوط قطعی نجات داد. حملات ویرانگر ابوطاهر با حمله به مکه به اوج رسید. به گفته مورخان، قرامطه در هشتم ذی‌الحجه سال ۳۱۷ ق. به مکه هجوم بردند و آنجا را غارت کردند و هزاران تن از ساکنان و زائران آن شهر را از دم تیغ گذراندند و گروه بسیاری را نیز به بردگی گرفتند و

چون زیارت کعبه و حجرالاسود را بت پرستی می دانستند، آن سنگ را از دیوار آن برگرفتند و با خود به احساء بردند و بیش از بیست سال در اختیار داشتند<sup>۱</sup> تا آنکه به وساطت خلیفه فاطمی، دوباره آن را به کعبه بازگرداندند.<sup>۲</sup> این اقدام صولت و عظمت خلفای عباسی را در برابر همگان فرو ریخت و خطر قرمطیان را بیش از پیش آشکار کرد. همزمان با این وقایع، خلیفه شدت گرفتار درگیری با ترکانی بود که بر او شورش کرده بودند و بنابراین، توان مقابله با قرمطیان را نداشت. از این رو، نه تنها کار آن گروه، بلکه کار گروه دیگری از اسماعیلیان نیز در شمال افریقا بالا گرفت و پس از فعالیتهای پیگیر و بی دریغ ابوعبدالله شیعی، داعی پرتوان اسماعیلی سرانجام خلافت فاطمی به سال ۲۹۷ ق. به وسیله عبیدالله مهدی در آن دیار استقرار یافت. فاطمیان پس از تصرف مصر به سال ۳۵۸ ق.، چنان قدرتی به دست آوردند که تا سال ۵۶۷ مهمترین رقیب آل عباس به شمار می رفتند.

### شورش ترکان

ترکان در دوره مقتدر با استفاده از ضعف و بی ارادگی وی، بارها شوریدند و خواسته های خود را به کرسی نشاندند، چنانکه به سال ۳۱۷ به رهبری مونس خادم به مقتدر پیغام دادند که هارون بن غریب و دیگر یاران نزدیک خود را از دربار دور کند و چون مقتدر چنین کرد و راه برای شورش سپاهیان باز گردید، آنان وی را از خلافت خلع و از خانه اش بیرون کردند و محمد بن معتضد را با لقب القاهر بالله به خلافت برداشتند؛ اما خلافت قاهر دیری نپایید و گروه دیگری از ترکان بر او شوریدند و حاجب وی را کشتند و مقتدر را از خانه مونس بیاوردند و برای سومین بار به خلافت رساندند. با وجود این، خلافت او این بار نیز دوامی نداشت؛ زیرا مونس ترک، دیگر بار از در مخالفت با او درآمد و خلیفه به تحریک درباریان و کسان خویش مجبور به جنگ با وی گردید که بی درنگ در

۱. الکامل؛ ج ۸، ص ۱۹۲ و قس.: جهانگشا؛ ج ۳، ص ۱۵۴. و تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء؛ ص ۱۳۴.

۲. الکامل؛ ج ۸، ص ۲۰۸ و ۴۸۶.

میدان جنگ به قتل رسید و پیکرش روزها در مقابل آفتاب بود و کس پروای دفن او را نداشت (۳۲۰ ق.)<sup>۱</sup>.

بنا بر گفته ویلیام مویر، «این خلیفه نگونبخت دولت را به پرتگاه سقوط نزدیک کرد... او دوبار مخلوع شد و عاقبت به قتل رسید. از اینجا می توان دریافت که مهابت دولت عباسی که خلفای گذشته با رنج به دست آورده بودند چگونه از میان رفت و قدرت عباسیان سستی گرفت ... بغداد دیگر شهر سابق و مقر مردمان نیرومند و باوفا نبود؛ زیرا گروههای مختلف در هر فرصت کوجهها را از خون رنگین می کردند»<sup>۲</sup>.

### ۱۹. القاهر بالله (۳۲۰-۳۲۲ ق.)

ترکان پس از کشتن مقتدر، محمد بن معتضد را با لقب القاهر بالله به خلافت برداشتند. وی مردی سختگیر، تندخو، خونریز و مال دوست بود و در حالی که دیگران را از می و مطرب باز می داشت، خود همواره شراب می خورد و یکسره مست بود.<sup>۳</sup> دلبستگی وی به مال دنیا چنان بود که گروهی از همسران مقتدر را مصادره کرد و مادر او را سرنگون از یک پا به دار آویخت و او را بسختی شکنجه کرد تا ۱۳۰ دینار از وی گرفت.<sup>۴</sup> گویند وی همواره زویینی با خود داشت و چون می نشست، آن را پیش رو می نهاد و بر هر کس که خشم می گرفت در دم او را با آن می کشت؛ هم از این رو بود که منتقم را به القاب او افزودند و حتی بر سکهها ضرب کردند.<sup>۵</sup> سختگیری و خشونت قاهر عکس العملهای نامطلوبی به دنبال داشت. از آن جمله، شورش سپاهیان و کارگزاران دولت بود که به اغوای مونس و ابن مقله وزیر، بر ضد خلیفه قیام کردند و بر آن بودند تا قاهر را خلع کنند و یکی از پسران مکتفی را به خلافت برسانند؛ اما قاهر

۲. تاریخ الاسلام؛ ج ۳، ص ۲۳.

۱. تجارب الامم؛ ج ۵، ص ۲۳۷.

۳. نک: تجارب الامم؛ ج ۵، ص ۲۴. و التنبيه والانسراف؛ ص ۳۳۹.

۴. الفخری؛ ص ۳۳۷. ۵. تاریخ الخلفاء؛ ص ۳۲۸.

آشوبگران را سرکوب کرد و نامزد خلافت و سران توطئه را به قتل رساند. با این همه، دیری نپایید که گروه دیگری از سپاهیان و نگهبانان که از خشونت‌های قاهر به تنگ آمده بودند به تشویق ابن مقله، شورش دیگری برپا کردند و قاهر را در خانه‌اش زندانی ساختند. او برای نجات خویش حتی از قرمطیان کمک خواست، اما کاری از پیش نبرد. شورشیان او را از تخت به زیر آوردند و چشمانش را میل کشیدند<sup>۱</sup> و به زندان سپردند و همچنان محبوس و تحت نظر بود تا آنکه به سال ۳۳۳ ق. در زمان خلافت المستکفی (۳۳۳-۳۳۴ ق.) درگذشت.<sup>۲</sup>

---

۱. میل کشیدن چشمان خلفا کاری بود که مسلمانان از رومیان اقتباس کردند و قاهر نخستین خلیفه‌ای بود که بدین وسیله مجازات گردید. (التنبیه والاشراف؛ ص ۳۳۶).

۲. التنبیه والاشراف؛ ص ۳۳۶. و البدایة والنهاية؛ ج ۱۱، ص ۱۷۸. و الفخری؛ ص ۳۷۵. و تاریخ الخلفاء؛ ص ۴۴۲-۴۴۳.

## خلافت عباسی در دوره امیرالامرای ترکان

۲۰. الراضی بالله (۳۲۲-۳۲۹ ق.).

ابوالعباس احمد بن مقتدر پس از خلع قاهر با حمایت سرداران ترک و غلامان ساجی به خلافت رسید و لقب الراضی بالله یافت.<sup>۱</sup> راضی مردی بی‌سیاست بود و در نتیجه اقدامات بی‌حاصل او، زمینه بهتری برای قدرت‌نمایی و رقابت مدعیان قدرت به وجود آمد؛ مدعیان بسیاری که هر کدام بر ناحیه‌ای در اطراف بغداد دست یافته و خواستار به دست آوردن مقامات لشکری و کشوری در مرکز خلافت بودند؛ آل زیار، آل بویه، آل حمدان، آل إخشید و آل برید عده‌ای از این رقیبان بودند که در اوایل قرن چهارم به صحنه مبارزات سیاسی، اجتماعی و نظامی گام نهادند و برای رسیدن به این مقصود، رقابتی سخت را آغاز کردند.

### زیاریان

مرداویج بنیادگذار دولتی است که از اوایل قرن چهارم تا اواخر قرن پنجم هجری بر بخشی از سرزمین ایران فرمانروایی می‌کرد. از آنجا که پدر مرداویج، زیار بن وردان شاه گیلی نام داشت، این خاندان به آل زیار یا زیاریان شهرت یافتند. مرداویج نیز مانند بسیاری از ساکنان نواحی دوردست و کوهستانی گیل و دیلم، در نخستین سالهای قرن

---

۱. تجارب‌الاسم؛ ج ۱، ص ۲۸۹-۲۹۰.

چهارم هجری به سبب دشواری و تنگی معیشت وارد خدمات لشکری شد<sup>۱</sup> و از همان ابتدا، به جمع سپاهیان اسفار بن شیرویه، یکی از سرداران سامانی پیوست.<sup>۲</sup> اسفار به سال ۳۱۶ ق. با همکاری مرداویج، حسن بن قاسم علوی، داعی صغیر، را شکست داد و به حکومت او در گیلان و طبرستان خاتمه داد و خود وارث قلمرو او گردید.<sup>۳</sup> سختگیریهای اسفار خیلی زود او را نزد یارانش منفور ساخت؛<sup>۴</sup> از این رو مرداویج با استفاده از این زمینه، سپاهیان و طوایف گیل و دیلم را بر ضد اسفار برانگیخت و سرانجام او را دریند کرد و به قتل رساند (۳۱۶ ق.). وی با استفاده از روح ستیزه‌جوی طوایف مزبور<sup>۵</sup> بتدریج قلمرو بزرگی برای خود دست و پا کرد و در کوتاه زمانی بر مازندران، دیلم، گرگان و قزوین دست یافت. پس از آن، در صدد تصرف قلمرو خلیفه بغداد و کوتاه کردن دست عاملان وی از سرزمین ایران برآمد؛ از این رو گروههایی از سپاه خویش را به قم، اصفهان، کرج، زنجان، همدان، اهواز و دینورگسیل کرد. آنان پس از شکست کارگزاران عرب و با غارت و کشتار بی‌رحمانه، این نواحی را به تصرف درآوردند.<sup>۶</sup> پس از آنکه مرداویج این مایه قدرت را به دست آورد، آهنگ تجدید سلطنت ساسانیان و نابود کردن خلافت و قدرت عرب کرد. از این رو، فرمان داد تا تخت و تاجی زرین و مرصع، مانند خسرو انوشیروان، برایش فراهم ساختند و برای یارانش نیز تختهای سیمین بساخت؛<sup>۷</sup> آنگاه تاج زرین را بر سر نهاد و خود را شاهنشاه خواند و به کارگزار خود در خوزستان دستور داد تا ایوان مدائن و طاق کسری و باقیمانده تیسفون را به صورت گذشته‌اش بازسازی کند تا وی به دنبال پیروزی بر خلیفه عباسی، بغداد را درهم کوبد و آنجا را تختگاه سازد و عظمت گذشته را تجدید نماید.<sup>۸</sup>

۱. تاریخ طبرستان؛ ص ۲۹۷. ۲. مجمل‌التواریخ و القاصص؛ ص ۳۸۸.

۳. تاریخ ابن‌خلدون؛ ج ۴، ص ۵۵۸.

۴. نک: تجارب‌الامم؛ ج ۱، ص ۱۶۱. ۵. حدود‌العالم؛ ص ۱۴۹.

۶. مروج‌الذهب؛ ج ۴، ص ۳۸۰-۳۸۱. و تاریخ ابن‌خلدون؛ ج ۴، ص ۵۶۰-۵۶۲.

۷. تجارب‌الامم؛ ج ۱، ص ۱۶۲. و الکامل؛ ج ۸، ص ۳۰۲.

۸. مروج‌الذهب؛ ج ۴، ص ۳۸۲. و الکامل؛ ج ۸، ص ۳۰۲. و تاریخ ابن‌خلدون؛ ج ۴، ص ۵۶۷.

سودای بازگشت به آیین مجوس و احیای آداب و رسوم زردشتی در مرداویج از تشریفات پرشکوهی که برای برگزاری جشن سده فراهم کرد پیداست. با وجود این، وی غلامان ترک خویش را به سبب اهمال در برگزاری این جشن باستانی بشدت توبیخ و تهدید کرد؛ به همین دلیل آنان چند روز بعد در گرمابه‌ای نزدیک اصفهان بر مرداویج درآمدند و او را از پای درآوردند (۳۲۳ ق.).<sup>۱</sup> در واقع، احساسات شدید وطن دوستانه مرداویج از چندی پیش موجب نارضایتی سپاهیان ترک او شده بود و گویی آنان برای کشتن مرداویج به دنبال فرصتی بودند.<sup>۲</sup> پس از قتل مرداویج، ترکانی که در سپاه او بودند به دو دسته تقسیم شدند؛ گروهی از آنان به رقیب تازه کار زیاریان، یعنی آل بویه پیوستند و گروهی نیز به خدمت راضی، خلیفه عباسی، درآمدند.<sup>۳</sup> راضی مقدم قاتلان مرداویج را گرامی داشت و مال و مقام بسیار بدانان بخشید؛ زیرا به وسیله آنان از خطر یک دشمن نیرومند رهایی یافته بود. بی‌سبب نیست که گروهی، کشتن مرداویج را به توطئه راضی دانسته‌اند؛ اما ایرانیان سپاه مرداویج به وشمگیر بن زیار، برادر او، پیوستند و او را به پادشاهی خود برگزیدند. وشمگیر در ری اقامت گزید و به امارت پرداخت. دیگر امیران آل زیار نیز از نسل وی برخاستند. وشمگیر و جانشینانش همواره با رقبایی چون آل بویه و سامانیان و غزنویان درگیر بودند و چون اقتدار سیاسی خود را از دست داده بودند، ناچار تا سال ۴۲۱ ق. به اقتدار سامانیان گردن نهادند. پس از آن نیز فلک‌المعالی منوچهر بن قابوس به اطاعت غزنویان درآمد و حال بدین منوال بود تا آنکه به سال ۴۳۳ ق. طغرل بیگ سلجوقی قلمرو زیاریان را تصرف کرد و البته هنوز بعضی از امرای زیاری بر نواحی صعب‌العبور و کوهستانی ساحل دریای خزر فرمان می‌راندند. در واقع دولت زیاری به دست سلجوقیان به سال ۴۳۵ ق. سقوط کرد.

۱. تجارب‌الامم؛ ج ۱، ص ۳۱۰.

۲. مروج‌الذهب؛ ج ۴، ص ۲۸۸. و الکامل؛ ج ۸، ص ۲۹۸.

۳. الکامل؛ ج ۸، ص ۳۰۳. و تاریخ ابن‌خلدون؛ ج ۴، ص ۵۶۸-۵۶۹.



### جدول امیران زیاری

(۳۲۳-۳۱۶ ق.)	مرداویج بن زیار
(۳۵۷-۳۲۳ ق.)	وشمگیر بن زیار
(۳۶۶-۳۵۷ ق.)	بیستون بن وشمگیر
(۴۰۳-۳۶۶ ق.)	قابوس بن وشمگیر
(۴۲۳-۴۰۳ ق.)	منوچهر بن قابوس
(۴۳۵-۴۲۳ ق.)	انوشیروان بن منوچهر

### آغاز دوران امیرالامرای

پیدایش منصب امیرالامرای که تحوّل عظیم در نظام اداری و سیاسی دستگاه خلافت عباسی ایجاد کرد، حاصل نابسامانی و فساد بود که در سازمان اداری و تشکیلات دولتی عباسیان و به دنبال سلطه شوم ترکان بر دستگاه خلافت به وجود آمد. چنانکه دانستیم یکی از عوامل مهم پیروزی و اقتدار عباسیان، وجود دولتمردان و کارگزاران با کفایت و شایسته‌ای نظیر ابوسلمه، ابومسلم، خاندان برمک و خاندان سهل بود؛ اما از اواسط قرن سوم هجری، که اقتدار خلفای عباسی به دنبال استیلای ترکان دچار زوال گردید، مناصب مهم دولتی را گروهی نالایق و ناتوان اشغال کردند. بدین سان، بیشتر وزرا و کارگزاران دولت به جای آنکه حامی و پشتیبان خلافت باشند، موجب خطر و مایه تهدید آن شدند؛ زیرا پس از آنکه خلفای بی‌کفایت عباسی برای تأمین مخارج فراوان مجالس عیش و بزم و پرداخت باجهای گزاف به سرداران خویش، اموال و دارایی عمّال و وزرا را مصادره کردند، مناصب دولتی در معرض خرید و فروش و مزایده قرار گرفت.<sup>۱</sup> از آن پس، کسانی که متولّی این پستهای حسّاس می‌شدند، جز به اندوختن ثروت و چپاول مردم نمی‌اندیشیدند. به استناد برخی روایات، در این دوره بسیاری از کارگزاران بنی‌عباس از پیش، رشوه‌ای به خلیفه می‌پرداختند و منصب وزارت یا دیگر مناصب

۱. نک.: صاحبی نخجوانی، هندوشاه بن سنجر؛ تجارب‌السلف در تواریخ خلفا و وزرای ایشان؛ ص ۲۰۵.

دولتی را از وی می‌خریدند.<sup>۱</sup> چنین وزرا و کارگزارانی هیچ‌کس را به کار نمی‌گماشتند، جز آنکه رشوه‌ای از وی گرفته باشند؛ همچنانکه آن افراد نیز آنچه می‌پرداختند از طریق مالیاتهای مضاعف و سنگین، از مردم ستم‌دیده می‌گرفتند. برای مثال، به ستمگریهای علی بن عیسی بن ماهان اشاره می‌کنیم که در تمام مدت حکومت دیرپای خویش با زورگویی و ستمگری در خراسان حکمرانی کرد و با آنکه بهره‌کشیهای ظالمانه‌اش اعتراض همگان را برانگیخته بود، هارون‌الرشید همچنان از او حمایت می‌کرد؛ زیرا علی بن عیسی علاوه بر آنکه خزانه خود را از این چپاولها می‌انباشت، مبالغ فراوانی برای خلیفه و دیگر دولتمردان بانفوذ دربار ارسال می‌کرد و بدین ترتیب، جواز ستمگری خود را دریافت می‌نمود.

پیدایش منصب امیرالامرای را بیش از هر چیز، باید حاصل تباه شدن منصب وزارت دانست. نگاهی اجمالی به کارنامه وزیران دستگاه خلافت عباسی در دوره سلطه ترکان، خاصه از زمان خلافت مقتدر (۲۹۵-۳۲۰ ق.) به بعد، نشان می‌دهد که چگونه این منصب مهم بازیچه دست خلفا و سوداگران مناصب حکومتی قرار گرفته بود. یکی از این وزیران، علی بن فرات است که سه بار در زمان مقتدر به وزارت رسید<sup>۲</sup> و جمعاً شش سال وزارت کرد و پس از معزول شدن، میلیونها دینار زر نقد داشت که همه را از مصادره اموال مردم و از محل فروش پستهای دولتی به دست آورده بود.<sup>۳</sup> یکی دیگر از این وزیران، محمدبن عبیدالله خاقانی است. وی مردی کوتاه فکر و عامی بود و به سبب نادانی و سفاهتش، ملعبه و مضحکه کسان شده بود. وی بسرعت عزل و نصب می‌کرد؛ چنانکه در یک روز، نظارت شهر کوفه را به نوزده کس داد و از هر کدام رشوه‌ای گرفت.<sup>۴</sup> بنابراین روایت عریب بن سعد، خاقانی در مدت یازده روز، یازده بار عامل بادوریا را عوض کرد.<sup>۵</sup> دیگر، حامدبن عباس است که به سال ۳۰۶ ق. در سن هشتاد سالگی به وزارت رسید؛

۱. الفخری؛ ص ۲۸۰. ۲. همان؛ ص ۲۶۵.

۳. نک.: تحفة الامراء فی تاریخ الوزراء؛ ص ۱۱۷ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۹.

۴. تجارب السلف؛ ص ۲۰۵.

۵. قرطبی، عریب بن سعد؛ صلة تاریخ الطبری؛ ص ۳۹ و قس تجارب الامم؛ ج ۱، ص ۲۳.

اما از امور اداری اطلاعی نداشت و علی بن عیسی را به نیابت خود برگزیده بود و از این رو ملعبه شاعران بود.<sup>۱</sup> یکی دیگر از وزرای قرن چهارم، ابوالعباس خصیبی است که در تمام دوران وزارتش شبانه روز مست بود. به گفته ابوعلی مسکویه، خصیبی در هشیاری نیز خُمار بود و حالی برای کار نداشت و امور مهم را به دیوانها واگذاشته بود و فقط فهرست کوتاهی از نامه‌های خیلی مهم را بررسی می‌کرد و دیگر کارها را به ابوالفرج اسرائیل نصرانی سپرده بود و او به سلیقه خود دستور می‌داد و متهورانه اموال مردم را مصادره می‌کرد.<sup>۲</sup> از آنچه گذشت درمی‌یابیم که تنها صفت مشترک وزرای اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری، که حساسترین دوره خلافت عباسی است، خیانتکاری و تاراج بیت‌المال و مصادره اموال مردم ستم‌دیده بود. با این حال، زندگی بیشتر وزیران همواره در دغدغه و پریشانی می‌گذشت؛ زیرا نه فقط خلفا آنان را مصادره می‌کردند، بلکه لشکریان، خصوصاً سپاه ترک، مکرر می‌شوریدند و اموال آنها را غارت می‌کردند و به جای مستمری و ارزاق و مواجب خویش - که معمولاً به سبب درازی خلفا و وزرا به تأخیر می‌افتاد - برمی‌داشتند. بدین‌گونه، چون خزانه بیت‌المال و اموال وزیران همواره عرصه تجاوز و تطاول خلیفه و کارگزاران بود، چیزی باقی نمی‌ماند تا شکمهای گرسنه لشکریان را که بیشترشان غلامان حریص ترک بودند سیر کند. در چنین اوضاعی هر امیری که سپاهیان را راضی می‌کرد، می‌توانست آنان را مانند حربه‌ای قاطع بر ضد دستگاه خلافت به کار اندازد و قدرت خلیفه و دولتمردانش را محدود کند.

حاصل این آشفتگی در دارالخلافه این بود که امیرانی در نواحی دوردستی نظیر خراسان و ماوراءالنهر و شمال افریقا قدرت یابند و با ایجاد نظم و امنیت، توجه و رضایت عامه را جلب کنند و داعیه‌دار استقلال شوند و از پشتیبانی مردم برخوردار گردند. گروهی از اقطاع‌داران نیز توانستند در حوزه ولایت خویش در نتیجه ضعف بنیه مالی و سیاسی دستگاه خلافت، قدرت واقعی را به دست گیرند و به بهانه پرداخت

۱. تجارب‌الامم؛ ج ۱، ص ۵۹. والفخری؛ ص ۲۶۸.

۲. تجارب‌الامم؛ ج ۱، ص ۱۴۳-۱۴۴.

مواجه و مستمری لشکریانِ مقیم در حوزه امارت خود، ولی در واقع با هدف کسب پشتیبانی و حمایت سپاه خود، از ارسال مالیات به دارالخلافه سرباز زنده و بتدریج، داعیه استقلال یابند. خصوصاً، در ولایاتی که از مرکز خلافت دورتر بود اقطاعداران آسانتر می‌توانستند از فرمان خلیفه گردن‌کشند؛ زیرا اولاً، خود را از سخط و انتقام خلیفه در امان می‌دیدند؛ ثانیاً، دستگاه خلافت را فاقد آن مایه توان مالی می‌دیدند که بتواند سپاه قدرتمندی به دفع آنان گسیل کند. بنابراین، در عهد خلافت راضی (۳۲۹-۳۳۲ ق.) از امپراتوری پهناور عباسی، جز بغداد و اطراف آن، چیزی برای خلیفه باقی نمانده بود<sup>۱</sup> و دیگر نواحی، میان امیران قدرتمند و اقطاعداران بزرگی که داعیه دار استقلال بودند تقسیم گردید.

راضی چون اوضاع را چنین دید، به گمان خود درصدد برآمد تا با پدیدآوردن منصب امیرالامرای که صاحب آن، دارای قدرت و اختیاری افزونتر بود، سازمان اداری دستگاه خلافت را سامان بخشد؛ زیرا در زمان خلافت کوتاه او نیز وزیران پی‌درپی عزل و نصب می‌شدند و بعضی از آنان برای رسیدن به آن مقام، مبالغی گزاف می‌پرداختند. چنانکه ابن مقله وقتی برای بار سوم به وزارت رسید، پانصد هزار دینار به راضی رشوه داد،<sup>۲</sup> اما وزارتش نپایید؛ زیرا سپاهیان بشوریدند و فتنه‌هایی برپا شد که به عزل وی انجامید و راضی وزارت را به عبدالرحمن بن عیسی داد. لیکن، کار عبدالرحمن نیز رو به پریشانی نهاد و چندان طول نکشید و از وزارت استعفا کرد و خلیفه، این بار، وزارت را به محمد بن قاسم کرخی داد. وی مردی ضعیف و بی‌کفایت بود و همواره از بیم آزار سپاهیان متواری می‌شد؛ از این رو راضی وزارت را به سلیمان بن مخلد داد. سلیمان نیز کاری از پیش نبرد؛ زیرا سرداران سپاه، خصوصاً فرماندهان ترک، جسارت بسیار یافته بودند و به هر بهانه‌ای می‌شوریدند و خانه وزیر و خزانه او را غارت می‌کردند. چون اوضاع چنین آشفته شد، راضی تصمیم خود را عملی ساخت و برای نخستین بار، مقام امیرالامرای را به ابن رائق واگذار کرد.

۱. الکامل؛ ج ۸، ص ۳۲۳-۳۲۴.

۲. تاریخ الاسلام؛ ج ۳، ص ۲۷.

### امیرالامرایی ابن رائق

محمد بن رائق مدتی پیش از امیرالامرایی، ولایتدار واسط و بصره بود و چون در سرکوب مخالفان و به دست آوردن فرمانروایی آن دیار توفیق یافت، توجه خلیفه را جلب کرد؛ از این رو راضی به سال ۳۲۴ او را به بغداد فرا خواند و به مقام امیرالامرایی منصوب کرد و برای آنکه دست امیرالامرا در سامان دادن به امور باز باشد، قدرت او را بیفزود، بدین گونه که عزل و نصب والیان و صاحبان دیوان، تدبیر امور مالیاتها و اداره امور دولت، پرداخت نفقه به خلیفه و سپاه، فرماندهی لشکر و تنظیم قراردادهای صلح و اعلان جنگ را به او داد و فرمان داد تا نام امیرالامرا را همراه خلیفه در خطبه بخوانند و بر سگه‌ها نقش زنند و اعطای خلعت و پرچم را نیز در اختیار او گذاشت.<sup>۱</sup> بدین گونه، امیرالامرا وظایف و اختیاراتی را که پیش از آن در دست شخص خلیفه بود به دست آورد. در نتیجه، وزیر عملاً موقعیت خود را از دست داد و جز در روزهای رسمی به حضور خلیفه نمی‌رفت که در آن زمان نیز خاموش می‌ماند و امیرالامرا که بالاتر از او بود به کارها رسیدگی می‌کرد.<sup>۲</sup> با این همه، این عنوان پرطمطراق نیز نتوانست بیماری مهلک دستگاه خلافت عباسی را علاج کند؛ زیرا مشکلی آل عباس، نبودن عناوین و القاب یا بخشیدن نشان و علامت نبود، بلکه آنچه خلافت آنان را در نشیب ضعف و نابودی قرار داده بود، همانا خلفای بی‌کفایت و دولتمردان طمعکاری بودند که برای انباشتن خزانه خود از هیچ کاری، از مصادره اموال و دارایی مردم گرفته تا بستن مالیاتها سنگین و طاقت فرسا بر آنان، دریغ نمی‌ورزیدند.

از آنجا که عنوان امیرالامرایی و اختیارات وسیع آن، دستاویز مناسبی برای غارت و چپاول عامه بود، خیلی زود درگیری و نزاعی سخت میان مدعیان قدرت برای به دست آوردن آن مقام به وجود آمد و به این ترتیب، ابن رائق از همان آغاز کار و در تمام مدت امارتش، یکسره با امیران آل برید و دیگر مدعیان قدرت درگیر بود.

۱- تجارب‌الامم؛ ج ۱، ص ۳۵۱.

۲- الکامل؛ ج ۸، ص ۳۲۲-۳۳۳.

## کشمکش ابن رائق و آل برید

بریدیان خاندانی شیعی مذهب و منسوب به ابو عبدالله محمد بریدی هستند که در دهه دوم قرن چهارم هجری به صحنه سیاست گام نهادند. چنانکه از نام این خاندان پیداست، آنان در آغاز، در دیوان برید مشغول خدمات اداری و دفتری بودند؛ اما در روزگاری که خلافت عباسی در نشیب ناتوانی افتاده بود و کشمکش بر سر دست یافتن بر بغداد و مقام امیرالامرای در گرفته بود، ابو عبدالله با کمک برادرانش، ابوالحسین عبدالله و ابویوسف یعقوب، توانست بر بخشهایی از خوزستان دست یابد و حکومت مستقلی در آن دیار به وجود آورد<sup>۱</sup> و از فرستادن خراج به بغداد سر باز زدند. پس از آن، با مردم رفتاری ناپسند در پیش گرفت و از این رو، جماعتی از زبردستانش نزد ابن رائق و راضی آمدند و از ستمگری وی شکایت کردند. به دنبال این شکایات، ابن رائق، امیرالامرای بغداد، به همراه خلیفه و به قصد سرکوب ابو عبدالله بریدی روانه اهواز شد و بریدی که چنین دید، سر به اطاعت فرو آورد و پیمان گذشته را گردن نهاد و مقرر گردید که سالانه ۳۶۰ هزار دینار به بغداد بفرستد و گروهی از سپاه خود را در اختیار خلیفه بگذارد تا در مقابله با دیگر مدعیان قدرت به کار گیرد. با وجود این، ابو عبدالله پیمان شکنی کرد و به مخالفت با ابن رائق، سپاهی به بصره فرستاد. ابن رائق نیز سپاهی به فرماندهی بدر خزشنی و بجکم به مقابله گسیل کرد. پس از چندین نبرد، که پیروزی میان دو طرف دست به دست می شد، ابن رائق شخصاً آهنگ پیکار کرد. ابو عبدالله که تاب مقاومت نداشت به علی بن بویه (عمادالدوله) پیوست و از او یاری خواست. عمادالدوله برادر خود، احمد بن بویه (معزالدوله)، را با سپاهی به یاری بریدی فرستاد؛ اما چون بویهان خود در چند جبهه درگیر نبرد بودند، میانه آنان با بریدی دیری نپایید؛ در همین حال، بجکم از اختلاف بویهان و ابو عبدالله بریدی سود جست و بر شوش و جندیشاپور چیره شد و به طمع به دست آوردن مقام امیرالامرای، با ابن رائق نیز درافتاد. ابن رائق با بریدی صلح کرد و درصدد برآمد تا با کمک او، رقیب نیرومند خود را واپس راند؛ اما بجکم پس از

۱. نک: سجادی، صادق؛ «آل برید» دائرة المعارف بزرگ اسلامی؛ ج ۱.

آنکه ابو عبدالله را شکست داد، پیمان صلحی با او امضا کرد و با یاری او، آهنگ بغداد نمود تا امیرالامرایی را از چنگ ابن رائق درآورد.<sup>۱</sup>

### امیرالامرایی بجکم و قتل او

بجکم از جمله سرداران ترکی بود که چندی در سپاه مرداویج خدمت می‌کرد. مرداویج، که احساسات شدید وطن‌دوستی و ایرانی‌گری داشت، اقوام غیر ایرانی از جمله اعراب و ترکان را پست و سفله می‌دانست. وی، که مردی سفاک و خشن بود، با غلامان خویش بدرفتاری می‌کرد<sup>۲</sup> و درصدد بود که به بهانه اهمال آنان در برگزاری جشن سده نابودشان کند؛ از این رو غلامان ترک به سرکردگی بجکم و ترکی دیگر به نام تُوژون، از بیم جان خود، مرداویج را به سال ۳۲۳ ق. در حمامی نزدیک اصفهان به قتل رساندند.<sup>۳</sup> پس از این واقعه، غلامان ترک برای رهایی از تعقیب یاران مرداویج پای در فرار نهادند و گروهی از آنان به علی بن بویه پناه بردند و گروهی دیگر به فرماندهی بجکم راهی اهواز شدند و به محمد بن رائق پیوستند. ابن رائق مقدم بجکم را گرامی داشت<sup>۴</sup> و در دوران امیرالامرایی خود، فرماندهی سپاهی را که به جنگ ابو عبدالله بریدی فرستاد بدو سپرد. بجکم به سال ۳۲۵ ق. اهواز را از چنگ ابو عبدالله بریدی درآورد و با احمد بن بویه درآویخت؛ اما تاب مقاومت نیاورد و خوزستان به تصرف احمد بویه درآمد. در همین زمان، بجکم درصدد برآمد تا مقام امیرالامرایی را به دست آورد و به اتکای آن مقام و پشتیبانی خلیفه، رقبای خود را از میدان به در کند. از این رو، زمانی که ابن رائق، بجکم را به تسخیر مجدد خوزستان فراخواند، او از این کار سرباز زد و آشکارا به مخالفت با وی برخاست. ابن رائق بناچار با ابو عبدالله بریدی صلح کرد و او را با وعده فرمانروایی واسط فریب داد و به جنگ با بجکم دلخوش کرد؛ اما بجکم بی‌درنگ بریدی را شکست داد و برای آنکه بتواند بر ابن رائق پیروز شود، از بریدی پوزش خواست و با او پیمان صلحی

۱. الکامل؛ ج ۸، ص ۳۴۷. ۲. مروج الذهب؛ ج ۴، ص ۳۸۲.

۳. الکامل؛ ج ۸، ص ۳۰۰-۳۰۱.

۴. نک.: همان؛ ص ۳۰۳. و مروج الذهب؛ ج ۴، ص ۳۸۲.

امضا کرد. در همین زمان، دشمنی و رقابت میان ابن رائق و ابن مقله وزیر بیش از پیش شدت یافت، به گونه‌ای که هر کدام از دو رقیب برای نابودی دیگری می‌کوشیدند: ابن مقله، در نهان، از سویی و شمشگیر زیاری و از سوی دیگر بجکم را به بغداد فرا خواند تا هر یک که قادرند، مقام امیرالامرای را به دست گیرند. وی همچنین راضی را بر ضد ابن رائق برانگیخت؛ اما خلیفه به او خیانت کرد و ابن رائق را از این موضوع آگاه کرد. در نتیجه، ابن رائق فرمان داد تا ابن مقله را گرفتار ساختند و دست و زبانش را بردند.<sup>۱</sup> این مصیبت دردناک، وضعیت اسفبار دربار عباسی را در آن روزگار بخوبی نشان می‌دهد. به دنبال این جریان‌ات، موقعیت ابن رائق نیز بشدت تضعیف گردید و از این رو، به سال ۳۲۶ ق. بجکم بر بغداد دست یافت و خلیفه ابن رائق را واداشت تا مقام امیرالامرای را به او واگذار کند.<sup>۲</sup> ابن رائق که مقام خود را از کف داده بود، از بیم جان، روی نهان کرد؛ اما خلیفه چندی بعد، وی را به حکومت سرزمینهای هم‌مرز با روم در شمال فرات منصوب کرد تا بدین وسیله از فتنه‌انگیزی او در امان ماند. بجکم همچنین برای آنکه ابو عبدالله بریدی، رقیب سرسخت خود را آرام کند، از خلیفه خواست تا او را به وزارت برگزیند و امارت واسط را هم به او واگذارد. در واقع، هدف بجکم از آشتی با بریدی این بود که با استفاده از پشتیبانی و حمایت او، خطر روزافزون بویه‌یان را دفع کند، غافل از آنکه بریدی خود چشم طمع به مقام امیرالامرای دوخته بود؛ از این رو پیمان دوستی و همیاری آنان دیری نپایید و بجکم وزارت و امارت واسط را از بریدی بازپس گرفت. پس از این واقعه، بریدی به بصره گریخت و در همانجا به انتظار فرصتی برای انتقامجویی باقی ماند. همزمان با این واقعه، راضی بر اثر بیماری استسقا درگذشت (۳۲۹ ق.) و بجکم با مشورت سلیمان بن حسن و عده‌ای از سرداران ترک و بزرگان خاندان عباسی، ابراهیم بن مقتدر را با لقب الممتقی‌لله به خلافت برداشت؛<sup>۳</sup> اما چنانکه پیداست، این خلیفه هیچ اختیاری از خود نداشت و تمام اختیارات در دست امیرالامرا بود.

۱. الکامل؛ ج ۸، ص ۳۲۵.

۲. همان؛ ص ۳۴۶-۳۴۷. و تاریخ ابن خلدون؛ ج ۳، ص ۵۰۴.

۳. الکامل؛ ج ۸، ص ۳۶۶-۳۶۷.



چنانکه پیش از این گفتیم، ابو عبدالله بریدی که از برابر بجکم به بصره گریخته بود و در صدد انتقامجویی از وی بود، به سال ۳۲۹ ق. با سپاهی رهسپار واسط شد تا مقصود خود را عملی سازد. بجکم نیز سپاهی به فرماندهی توزون، یکی از سرداران ترک خود، به جنگ او گسیل کرد و خود نیز به دنبال او با سپاهی دیگر تا واسط پیش راند. بجکم در اثنای جنگ به شکار رفت و در حالی که به غارت و چپاول ناحیه موصل مشغول بود به قتل رسید.<sup>۱</sup> در نتیجه، راه برای رقابت دیگران برای دستیابی به مقام امیرالامرایی باز گردید. حسن ابراهیم حسن از قول صولی نقل می‌کند که «در دوران امیرالامرایی بجکم فساد و تباهی همه جا را فراگرفت، به گونه‌ای که او باش به حمامهای عمومی هجوم می‌بردند و لباس مردم را می‌ربودند؛ مصادره اموال رواج یافت؛ دزدان شبانگاه به خانه عامه وارد می‌شدند و اموال آنها را می‌ربودند و آنان بیهوده شکایت این بلایا را که زاده سپاهیان بجکم بود نزد او می‌بردند...»<sup>۲</sup>. این روایت و امثال آن بخوبی نشان می‌دهد که داستان امیرالامرایی نیز مانند وزارت، در آن دوره، چیزی جز حکایت قتل و غارت و چپاول و ستمگری نبود.

#### امیرالامرایی مجدد ابن رائق

پس از مرگ بجکم، عده‌ای از سپاه او به ابو عبدالله بریدی پیوستند.<sup>۳</sup> بریدی نیز به کمک آنها و سپاه برادرش، ابو حسین بریدی، از موقعیت استفاده کرد و واسط و بغداد را به دست آورد و بار دیگر به وزارت رسید؛ اما چون سپاه را به وعده‌های دروغین فریفته بود، آنان بر او بشوریدند و او را به واسط پس راندند و یکی از فرماندهان خود به نام گورتکین را به امیرالامرایی برگزیدند. همزمان با این وقایع، ابن رائق موقعیت را برای دستیابی به مقام از دست رفته، مناسب دید و از شام راهی بغداد شد و گورتکین را دریند کرد و خود بر جای او نشست و چون از توطئه بریدی بی‌مناک بود، او را به بغداد فراخواند تا بار دیگر وزارت را به او واگذارد؛ اما بریدی زیر بار این درخواست نرفت و برادر خود

۱. همان؛ ص ۳۷۱. ۲. تاریخ الاسلام؛ ج ۳، ص ۲۸.

۳. الکامل؛ ج ۸، ص ۳۷۴-۳۷۶.

را با سپاهی گران روانه بغداد کرد. وی بی‌درنگ بغداد را به تصرف درآورد و ابن رائق و خلیفه متقی که تاب مقاومت نیاوردند به ناصرالدوله حمدانی پناه بردند.<sup>۱</sup>

### حمدانیان و امیرالامرای ناصرالدوله

حمدانیان گروهی از اعراب قبیله تغلب هستند که از مدتها پیش، در ناحیه جزیره و پیرامون موصل ساکن شده بودند. نیای این خاندان، حمدان بن حمدون، مدتها جزء متحدان خوارج آن دیار بود و با پسران خویش به حمایت از خوارج، بارها با سپاه عباسی درافتاده بود. وی به سال ۲۷۳ ق. با هارون خارجی هم پیمان شد و قلعه ماردین را بگرفت که معتضد عباسی خود بدانجا لشکر کشید<sup>۲</sup> و قلعه را باز پس گرفت و حمدان را به چنگ آورد و در بغداد به زندان افکند. پس از این واقعه، حمدانیان ناگهان مذهب خود را تغییر دادند و به مذهب شیعه که مورد قبول بیشتر قبایل عرب ساکن حاشیه صحرای شام بود روی آوردند. یکی از فرزندان حمدان به نام حسین نیز به جنگ خوارج برخاست و هارون شاری، سرکرده آنان، را بسختی شکست داد. خلیفه به پاس این خدمت، حسین را اکرام کرد و خلعت و طوق بدو بخشید و حمدان را نیز از بند آزاد کرد. حسین بن حمدان بعدها نیز در جنگ با قرامطیان صحرای شام رشادت و لیاقت بسیار از خود نشان داد؛ از این رو به مقام سرداری رسید و اعتماد آل عباس را بخوبی جلب کرد؛ بدین خاطر، مکتفی امارت موصل را به ابوالهیجا عبدالله بن حمدان واگذار کرد. مقتدر نیز به سال ۳۰۷ ق. امارت دیار ربیع را به ابراهیم بن حمدان و به سال ۳۱۲ ق. نهاوند را به سعید حمدانی داد و بعضی دیگر از بزرگان آن خاندان را برکشید و در دولت خود به کار گرفت. ابوالهیجا عبدالله بن حمدان به سال ۳۰۸ ق. امارت موصل را نیابتاً به فرزندش، حسن، داد و خود در بغداد ماند. وی به سال ۳۱۷ ق. به یاری مونس و نازوک ترک شتافت و در خلع مقتدر نقش مهمی ایفا کرد؛ اما در شورش که اندکی بعد اتفاق افتاد و به خلافت مجدد مقتدر انجامید به قتل رسید.<sup>۳</sup> پس از ابوالهیجا، پسرانش

۱. همان؛ ص ۳۷۱. ۲. تاریخ مختصرالدول؛ ص ۱۵۰.

۳. تجارب الامم؛ ج ۱، ص ۱۸۹-۱۹۹.

حکومت‌های مستقلی در موصل و حلب پدید آوردند.<sup>۱</sup>

حسن بن ابی الهیجا بنیادگذار حمدانیان موصل است. چنانکه گفتیم، وی از سال ۳۰۸ ق. به نیابت از پدر در موصل حکومت می‌کرد؛ اما مقتدر به سال ۳۱۸ ق. وی را از امارت آن دیار برکنار کرد. با این همه، چون هنوز مناطقی از جمله نسیبین و سنجار و میافارقین در اختیار او بود، در صحنه سیاست باقی ماند تا آنکه به سال ۳۲۰ ق.، که ترکان به رهبری مونس بر مقتدر بشوریدند، به یاری مونس برخاست. حسن به سال ۳۲۲ ق. به موصل لشکر کشید و دیار ربیع را تصرف کرد و عموی نافرمان خود را به قتل رساند. چندی بعد، وی سپاه خلیفه راضی (۳۲۲-۳۳۹ ق.) را که برای سرکوب او آمده بودند درهم شکست و حکومت خود را بر موصل و اطراف آن تثبیت کرد و چون خلیفه چنین دید، با او سازش کرد و در یک برخورد منفعلانه، امارت موصل و دیار بکر و دیار ربیع و دیار مضر را رسماً به حسن داد. از اینجا کار وی بالا گرفت و قدرتی روزافزون یافت؛ به همین سبب به سال ۳۳۰ ق. وقتی که ابوحنین بریدی به بغداد لشکر کشید، خلیفه‌المتقی و ابن رائق، امیرالامرای او، از شهر گریختند و به حسن بن ابی الهیجا پناه بردند و از وی برای راندن بریدی از بغداد کمک خواستند. حسن دعوت خلیفه را اجابت کرد و چون برای رسیدن به امیرالامرای، ابن رائق را مانع کار می‌دید، در میان راه وی را با حيله‌ای بکشت<sup>۲</sup> و نزد متقی وانمود ساخت که ابن رائق قصد جان خلیفه را کرده بود. از این رو، خلیفه حسن را گرامی داشت و لقب ناصرالدوله به او داد و او را به امیرالامرای برگزید و برادرش، ابوالحسن علی بن ابی‌الهیجا، را لقب سیف‌الدوله داد.<sup>۳</sup>

با نزدیک شدن سپاه ناصرالدوله، برادران بریدی که در دوره استیلای خود بر بغداد از هیچ‌گونه ستمگری و اجحاف فروگذار نکرده بودند،<sup>۴</sup> از آن شهر گریختند و سیف‌الدوله، عراق را تا حدود بصره به تصرف درآورد؛<sup>۵</sup> اما آشفته‌گی و نابسامانی در

۱. سجادی، صادق؛ «آل حمدان» دائرةالمعارف بزرگ اسلامی؛ ج ۱.

۲. تجارب‌الامم؛ ج ۲، ص ۲۷.

۳. نک: الکامل؛ ج ۸، ص ۳۸۲-۳۸۳.

۴. همانجا.

۵. تاریخ‌الخلفاء؛ ص ۳۹۵.

دستگاه خلافت چنان بود که حمدانیان نیز نتوانستند کاری از پیش برند. از این رو، آنان نیز مانند وزیران و امیرالامرایان پیش از خود، فقط در اندیشه غارت و چپاول بودند. مالیاتهای طاقت فرسا و سنگینی که ناصرالدوله وضع کرد موجب قحطی و گرسنگی گردید و خوراک و پوشاک نایاب شد تا جایی که عده‌ای از گرسنگی و بدبختی جان می‌سپردند و نعش آنان روزها در کوچه‌ها و خیابانها می‌ماند و طعمه حیوانات درنده می‌گردید و هیچ کس پروای دفن اجساد مردگان را نداشت.<sup>۱</sup> به گفته صولی، «ناصرالدوله کار را بر متقی سخت گرفت و از مخارج او و نزدیکانش بکاست و اموال وی و مادرش را مصادره کرد».<sup>۲</sup> در همین زمان، روابط امیر حمدانی و سپاهیان ترک نیز بسختی آشفته گردید؛ زیرا ترکانی که در سپاه سیف‌الدوله بودند به ریاست توزون بر او بشوریدند و او را متواری کردند. بعلاوه، بریدیان نیز بر قسمتهایی از متصرفات حمدانیان دست یافتند و نبردهای سپاه حمدانی با آل بویه نیز به شکست انجامید. از این رو، ناصرالدوله با دیگر امیران حمدانی به سال ۳۳۱ ق. به موصل گریخت و راه را برای امیرالامرایی توزون هموار ساخت.

#### امیرالامرایی توزون

توزون نیز از جمله ترکانی بود که مدتی در خدمت مرداوید بود و در توطئه‌ای که به قتل وی انجامید شرکت کرد. وی پس از آن واقعه، به اهواز گریخت و به ابن رائق پناه برد. توزون چندی نزد ابن رائق، بجکم و ناصرالدوله حمدانی خدمت کرد. وی به سال ۳۳۱ ق. بر سیف‌الدوله بشورید و حمدانیان را از بغداد بیرون کرد و خود مقام امیرالامرایی را به دست آورد؛ اما از آنجا که رقبای قدرتمندی چون آل بویه و آل برید چشم طمع به مقام وی بسته بودند، از همان آغاز با آنان درافتاد. توزون واسط را از دست بریدیان درآورد و ابن شیرزاد را که نزد آنان گریخته بود به دبیری برگزید. خلیفه متقی از این کار بشدت برنجید و از بیم توزون و دیگر سرداران ترک، همراه با خانواده خود به

۱. صولی، ابوبکر محمدبن یحیی؛ اخبار راضی بالله والمتقی بالله؛ ص ۲۳۴-۲۳۷.

۲. همان؛ ص ۲۳۵.

موصل گریخت و به ناصرالدوله پناه برد.<sup>۱</sup> توزون که چنین دید با بریدی هم سخن شد و به موصل لشکر کشید. وی سپاه حمدانیان را در نزدیکی تکریت شکست داد و پیکی نزد خلیفه فرستاد و او را استمالت کرد؛ اما خلیفه توجهی نکرد و از این رو سپاه خود را تا موصل پیش راند و خلیفه به رقه گریخت و از همانجا نامه‌ای به توزون نوشت و نارضایتی خود را از همکاری او با بریدیان اعلام کرد. سرانجام، به سال ۳۳۲ ق. با وساطت محمدبن طغج اخشید، ولایتدار مصر، میان خلیفه و توزون پیمان صلحی به امضا رسید و مقرر گردید که متصرفات حمدانیان تا سه سال در دست آنان بماند و توزون امنیت جان خلیفه را برعهده گیرد. توزون پس از صلح با خلیفه و حمدانیان، در صدد برآمد تا نفوذ روزافزون بویه‌یان را محدود سازد؛ زیرا علاوه بر آنکه لشکرکشیهای متعدد آنان عراق و مرکز خلافت را بشدت تهدید می‌کرد، خلیفه نیز احمدبن بویه را به بغداد فرا خواند و به او وعده امیرالامرایی داد. بدین سان، پیمان دوستی میان خلیفه و توزون دیری نپایید و توزون خلیفه را در صفر سال ۳۳۳ ق. دستگیر و چشمانش را کور کرد و عبدالله بن مکتفی را با لقب المستکفی بالله به خلافت نشانده و شش میلیون دینار از وی رشوه گرفت.<sup>۲</sup>

مستکفی نیز مانند اسلاف خود، بازیچه، دست ترکان بود. توزون یکی از غلامان خود را بر خلیفه گماشته بود که پیوسته مراقب رفت و آمد کسان باشد و همه چیز را به او گزارش دهد؛ اما چندی بعد بر اثر بیماری فلج به سال ۳۳۴ ق. درگذشت و دبیر او، ابن شیرزاد، به امیرالامرایی رسید.<sup>۳</sup> اندکی پس از این واقعه، احمدبن بویه بغداد را تصرف کرد و دوران جدیدی در تاریخ خلافت عباسی آغاز گردید.

۱. همدانی، محمدبن عبدالملک؛ تکملة تاریخ الطبری؛ ص ۳۴۱-۳۴۲.

۲. همان؛ ص ۳۴۷. و تجارب الامم؛ ج ۲، ص ۷۲-۷۵.

۳. تجارب الامم؛ ج ۲، ص ۸۱-۸۴.

## خلافت عباسی در دوره اقتدار آل بویه

### خاندان بویه پیش از تسلط بر بغداد

هنگامی که خلافت عباسی در قرن سوم و چهارم دچار ضعف و انحطاط گردید و امیران محلی و خاندانهای حکومتگر از هر سو سربرآوردند و داعیه استقلال یافتند، اندیشه ایجاد یک دولت قدرتمند و احیای مرده‌ریگ باستانی ایران در میان بسیاری از اقوام ایرانی رواج یافت که حاصل آن، تأسیس دولتهایی چون صفاریان، سامانیان و زیاریان بود. در این میان، توفیق تحقق این اندیشه آرمانی، بیش از همه نصیب خاندان شیعی مذهب بویه گردید که از میان طوایف سرکش دیلم ظهور یافته بودند.

سرگذشت این خاندان، پیش از قرن چهارم بدرستی روشن نیست. هم از این رو است که مورخان درباره اصل و نسب آنها اختلاف کرده، سخنانی گوناگون و پراکنده آورده‌اند. گروهی از نسب شناسان، ظاهراً به اشاره امیران بویهی، نسب آنان را به بهرام گور ساسانی رسانیده‌اند<sup>۱</sup> تا بدین گونه آنان را از ننگ گمنامی و زندگی فرومایه‌ای که پیش از دوران فرمانروایی داشته‌اند برهانند. شاید همچنان که ابن خلدون گفته است، بویهیان بدین وسیله درصدد بودند تا بر اقوامی که بیرون از بلاد آنها می‌زیستند نیز فرمان برانند.<sup>۲</sup> آنچه روشن است این است که جدّ این خاندان، ابوشجاع بویه، پسر فنا خسرو دیلمی، است که از میان یکی از طوایف دیلمی

۱. نک.: بیرونی، ابوریحان؛ الآثار الباقية عن القرون الخالية؛ ص ۳۸ و قس.: تاریخ مختصر الدول؛ ص ۱۶۰.

۲. تاریخ ابن خلدون؛ ج ۲، ص ۶۱۱.

به نام شیرذیل آوند برخاسته است.<sup>۱</sup>

بویه و پسرانش پیش از ورود به خدمات لشکری، در محلی از ساحل دریای گیلان هیزم‌کشی و ماهیگیری می‌کردند و ظاهراً زندگی ساده‌ای همراه با فقر و سختی داشته‌اند. در همین زمان، عده‌ای از قهرمانان و بزرگان منطقه گیل و دیلم چون ماکان و اسفار و مرداویج بر خلیفه عباسی بشوریدند و برای تجهیز لشکر خود با یکدیگر به رقابت برخاستند و مقدم هر تازه‌واردی را گرامی داشتند. ابوشجاع که از کارهای سخت و بی‌سرانجام به تنگ آمده بود، تصمیم گرفت که همراه پسرانش، علی، حسن و احمد، به خدمات لشکری درآید. در این میان، علی و برادر کوچکترش، حسن، به صف سپاهیان ماکان کاکلی، فرمانده بلندپایه سپاه سامانی، پیوستند.<sup>۲</sup>

چندی بعد، میان ماکان و مرداویج اختلاف و درگیری به وجود آمد و مرداویج بر گرگان و طبرستان چیره شد و نیروی ماکان رو به ضعف نهاد؛ از این رو برادران بویه که به دنبال قدرت و ثروت بودند، صلاح خود را در آن دیدند که با جلب نظر ماکان به خدمت مرداویج درآیند.<sup>۳</sup> مرداویج که از طوایف گیل بود و با دیلمیان تجانس بیشتری داشت، برادران بویه را بگرمی پذیرفت و بنا به توصیه ابوعبدالله حسین بن محمد معروف به عمید، امارت کرج ابی دلف (منطقه‌ای میان ساوه و همدان) را به برادر بزرگ آنان، ابوالحسن علی، واگذار کرد.<sup>۴</sup> هر چند مرداویج بلافاصله از صدور این حکم پشیمان گردید، علی با پشتیبانی و پایمردی عمید، قبل از لغو حکم، همراه برادرانش، حسن و احمد، و جمع اندکی از دیلمیان به کرج رسید و مالیات و خراج منطقه را به آسانی گرد آورد و با تصرف تعدادی از قلاع خرمینان که در اطراف کرج بود اموال و غنایم قابل توجهی به دست آورد و چون قسمتی از آن اموال را با سخاوت و بخشندگی در میان یاران قدیم و جدید خود تقسیم کرد، آوازه سخاوت‌مندی وی در اطراف پیچید و

۱. مقریزی «تقی‌الدین احمد بن علی؛ السلوک لمعرفة الدول الملوک؛ ج ۱، ص ۲۵.

۲. تجارب‌الامم؛ ج ۱، ص ۲۷۵.

۳. همان؛ ص ۲۷۷.

۴. همانجا.

موجب گردید جنگجویان گیل و دیلم گروه گروه به او پیوندند.<sup>۱</sup> گزارش توفیقات روزافزون علی نگرانی مرداویج را که از فرستادن وی به کرج شدیداً پشیمان شده بود بیفزود؛ بدین سبب در صدد برآمد تا او را از ادامه کار باز دارد و از سر راه دور کند و علی که بموقع از سوءظن و تصمیم خطرناک مرداویج آگاه گردید، به همراه یاران خویش به اصفهان رفت<sup>۲</sup> و سپاه مظفر بن یاقوت، حاکم اصفهان، را درهم شکست و پس از دو ماه، به دنبال هجوم سپاه وشمگیر، آن شهر را به قصد فارس رها کرد.<sup>۳</sup> وی در سر راه، ابتدا بر ازجان تاخت برد و آن شهر را تصرف کرد؛ آنگاه از بیم ایجاد پیمان دوستی و همکاری میان مرداویج و یاقوت، حاکم فارس، و نیز از بیم اتهام خروج بر خلیفه، پیکی نزد یاقوت فرستاد و از وی خواست تا او و سپاهیانش را به خدمت گیرد یا اجازه دهد تا از قلمرو او بگذرد و به کرمان رود. همچنین، نامه‌ای به خلیفه نوشت و مراتب اطاعت و انقیاد خود را به اطلاع وی رساند. همزمان با این وقایع، یکی از اعیان بزرگ فارس به نام ابوطالب نوبند جانی، علی را به فتح شیراز فرا خواند و او را به همراهی در آن کار تشویق کرد. در همین زمان برادر علی، حسن، به دستور وی به منطقه کازرون لشکر کشید و غنایم بسیار به دست آورد و نزد علی بازگشت؛<sup>۴</sup> اما چون در همین زمان پیمان اتحاد و دوستی میان مرداویج و یاقوت به امضا رسید، علی آن منطقه را برای خود ناامن دید و همراه برادران و یاران خود عازم کرمان شد، اما یاقوت با سپاهی بزرگ در منطقه بیضاء راه را بر او بست و او را از ادامه مسیر باز داشت تا آنکه کار به جنگ کشید و سپاه علی با آنکه از نظر نیرو و توان اندک بود، با شجاعت و پایمردی لشکر یاقوت را درهم کوبید و باروبنه او را به دست آورد. علی پس از این پیروزی، یاقوت را تا شیراز دنبال کرد و او را از آن شهر براند و خود بر آنجا دست یافت.<sup>۵</sup> پس از آن، برای آنکه امارت استیلای خود را مشروعیت بخشد، خلیفه،

۱. الکامل؛ ج ۸، ص ۲۶۸-۲۶۹.

۲. تجارب الامم؛ ج ۱، ص ۲۸۰.

۳. الکامل؛ ج ۸، ص ۲۷۰. ۴. تجارب الامم؛ ج ۱، ص ۲۸۱.

۵. الکامل؛ ج ۸، ص ۲۷۰-۲۷۵.



الراضی بالله، را با وعده فرستادن سالانه هشت میلیون درهم خشنود ساخت و خلعت و لوای امارت فارس را در شوال ۳۲۲ ق. از وی دریافت کرد.<sup>۱</sup> در واقع، پس از تصرف شیراز بود که قدرت آل بویه استوار گردید تا آنجا که نه تنها خلیفه، بلکه همه داعیه‌داران قدرت نیز وجود این رقیب تازه نفس را در عرصه سیاست پذیرفتند. با این همه، بویهیان رقیبان قدرتمندی چون مرداوید زیاری و یاقوت، کارگزار خلیفه در خوزستان، و امیران بلندپرواز و تازه‌نفس بریدی را بر سر راه داشتند که برای تثبیت بیشتر اقتدار خویش باید آنها را از میان برمی‌داشتند. در این هنگام، پیمان آشتی میان مرداوید و یاقوت برهم خورد و سپاه مرداوید اهواز، ایذه، رامهرمز و عسکر مُکرم را اشغال کرد و یاقوت از خوزستان عقب نشست و به واسط گریخت.

پیروزیهای مرداوید برای علی بن بویه بشدت مایه تهدید و خطر بود؛ از این رو باجی فراوان، به نشانه اظهار اطاعت و فرمانبری، نزد مرداوید فرستاد و برادرش، حسن، را نیز به گروگان روانه اصفهان کرد و نام مرداوید را در خطبه نماز یاد کرد تا خاطر وی را آسوده گرداند؛<sup>۲</sup> اما چنانکه پیش از این گفتیم، مرداوید به سال ۳۲۳ ق. بر اثر یک حادثه ناگهانی به قتل رسید و ستاره اقبال بویهیان درخشیدن گرفت و راه برای تاخت و تاز آنان باز گردید؛ چنانکه پس از این واقعه، علی بن بویه سپاه یاقوت را درهم کوبید و بخشهایی از خوزستان را به دست آورد و یاقوت که تاب مقاومت نیاورد، به عسکر مُکرم گریخت و در همان جا بر اثر نیرنگ و توطئه ابوعبدالله بریدی به سال ۳۲۴ ق. به قتل رسید.<sup>۳</sup> از سوی دیگر، به دنبال قتل مرداوید، اقتدار روزافزون زیاریان رو به ضعف نهاد؛ زیرا گروه بسیاری از سپاهیان ترک مرداوید که در توطئه قتل او نقش اساسی داشتند از اردوی وی گریختند و به علی بن بویه و ابن رائق و دیگران پیوستند. افزون بر آن، ماکان کاکلی که گویی منتظر چنین فرصتی بود، سپاه وشمگیر زیاری را شکست داد و او را از ری و نیشابور براند و دولت نوین زیاری را تا آستانه سقوط پیش راند. همچنین،

۱. همان؛ ص ۲۷۷-۲۷۵. ۲. تجارب‌الامم؛ ج ۱، ص ۲۹۹-۲۸۰.

۳. الکامل؛ ج ۸، ص ۳۱۵-۳۲۱.

حسن بن بویه که در اصفهان گروگان مانده بود، با استفاده از این موقعیت نزد برادرش، علی، بازگشت و با سپاهی بزرگ مأمور تصرف اصفهان گردید. حسن در اندک زمانی بدین کار توفیق یافت و نه تنها اصفهان، بلکه بسیاری از مناطق جبال را تسخیر کرد. بعلاوه، به سال ۳۲۴ ق. علی بن بویه برادر کوچکترش، احمد، را با لشکری انبوه به تسخیر کرمان فرستاد.<sup>۱</sup>

احمد در آغاز پیروزیهای درخشانی به دست آورد؛ اما چون جوانی خام و بی تجربه بود، در جنگ با طوایف کوچ و بلوچ به فرماندهی علی بن زنگی، بی پروایی و سبکسری کرد و شکست خورد و دست چپش قطع شد و به اقطع معروف گردید.<sup>۲</sup> پس از آنکه احمد از زخمهای گران این جنگ جان سالم به در بُرد، علی او را به فارس فرا خواند<sup>۳</sup> و برای دلجویی از او و نیز برای جبران شکست کرمان، وی را همراه ابوعبدالله بریدی حاکم اهواز که برای استعانت نزد امیر بویهی آمده بود، به خوزستان فرستاد و احمد، بَجَگَم، سردار ابن رائق امیرالامرای بغداد، را شکست داد و بر اهواز دست یافت؛ اما بریدی به او خیانت کرد و اهواز را از دست او بیرون آورد.<sup>۴</sup> با این همه، اندکی بعد، علی از فارس، احمد را با سپاهی یاری داد و او اهواز را باز پس گرفت و بریدی را تا بصره عقب راند.<sup>۵</sup> با وجود این پیروزیها، قلمرو بویهیان در اصفهان و خوزستان هنوز در معرض تهدید و خطر بود؛ زیرا وشمگیر زیاری که بیشتر قلمرو زیاریان را پس از قتل مرداویش از دست داده بود، همواره در فکر تسخیر اصفهان بود تا آنکه به سال ۳۲۷ ق. به آنجا هجوم برد و آن شهر را از دست حسن بن بویه خارج ساخت. با این همه، یک سال بعد، حسن موفق شد که اصفهان را با کمک برادرش از چنگ زیاریان بیرون آورد؛ آنگاه برای تقویت موضع خود به ری لشکر کشید و به سال ۳۳۰ ق. آن منطقه را تسخیر کرد و مواضع بویهیان را در آن ناحیه استحکام بخشید. از طرفی، قلمرو احمد بن بویه در خوزستان همواره در معرض نیرنگهای خصمانه ابوعبدالله بریدی و توطئه‌های ابن رائق

۱. تجارب الامم؛ ج ۱، ص ۳۵۲-۳۵۳.

۲. وفيات الاعیان؛ ج ۱، ص ۱۷۵.

۳. تجارب الامم؛ ج ۱، ص ۳۵۶-۳۵۷.

۴. الکامل؛ ج ۸، ص ۳۴۰-۳۴۳.

۵. همانجا.

و بَجْکَم قرار داشت، اما از بختِ بلندِ احمد، در این زمان آتش اختلاف و درگیری میان بریدی، بجکم، ابن رائق، ابن مُقله و دستگاه خلافت زبانه کشید و هر کدام از این رقبا برای نابودی دیگری کوشش آغاز کرده و تمام هم خود را به کار گرفته بودند: بَجْکَم برای به دست آوردن مقام امیرالامرای بر ابن رائق بشورید و از فرمان وی سرپیچید و برای به دست آوردن آن مقام، از هیچ توطئه و نیرنگی فروگذار نکرد؛ ابن مقله نیز برای تجدید موقعیت خویش به صورت پنهانی از سوی بَجْکَم و از سوی دیگر وشمگیر زیاری را به بغداد فرا خواند تا هر کدام که بتوانند امیرالامرای را از چنگ ابن رائق بیرون آورند. احمد با استفاده از این اوضاع آشفته، از سال ۳۲۸ تا ۳۳۳ ق. بارها به عراق هجوم برد و هر بار موقعیت بهتری به دست آورد.<sup>۱</sup> به دنبال قتل بَجْکَم (۳۲۹ ق.) و کشته شدن ابن رائق (۳۳۰ ق.) و مرگ ابو عبدالله بریدی (۳۳۲ ق.)، مهمترین مانع برای تصرف بغداد، یعنی توزون امیرالامرای ترکِ المستکفی بالله، نیز به سال ۳۳۴ ق. درگذشت و در حالی که دستگاه خلافت دچار اغتشاش و هرج و مرجی و صفا ناپذیر شده بود و المستکفی خلیفه ناتوان عباسی، مانند بازیچه‌ای، اسیر دست ابن شیرزاد، امیرالامرای تازه، بود، احمد بن بویه آهنگ تصرف بغداد کرد و در جمادی الاولی سال ۳۳۴ ق.، تقریباً بدون مانع مهمی و ظاهراً با توافق یا درخواست مخفیانه خلیفه، وارد بغداد شد. خلیفه، مستکفی، و ابن شیرزاد و دیگر سرداران ترک، پیش از ورود احمد از بغداد گریختند و چون به موصل رسیدند، ناگهان خلیفه از یاران خود جدا شد و به دارالخلافة بازگشت و بیعت احمد را با علاقه و خرسندی پذیرفت و او را به امیرالامرای برگزید و به او لقب معزالدوله داد؛ همچنین برادر بزرگ او، علی، را عمادالدوله و برادر دیگرش، حسن، را رکن‌الدوله لقب داد و القاب آنان را بر سکه‌ها ضرب کرد و خلعت و لوای فرماندهی برای آنها ارسال کرد.<sup>۲</sup> بدین ترتیب، برای نخستین بار، یکی از سلسله‌های اسلامی که از ایران سر بر آورده بود توانست عراق و دارالخلافة عباسی را زیر سلطه خود بگیرد و بیش از یک قرن تعیین کننده سیاستهای دستگاه خلافت عباسی باشد؛ زیرا پس

۱. نک.: تجارب الامم؛ ج ۱، ص ۳۷۶-۳۸۷.

۲. تجارب الامم؛ ج ۲، ص ۸۵.

از آن، قدرت واقعی از دست خلفای عباسی بیرون رفت و دیگر، خلیفه محور اصلی وقایع و رویدادها نبود و به گفته صاحب *مجمعل التواریخ* «خلیفه به فرمانی قناعت کرد و خلفا را جز لوا و منشور فرستادن و خلعت دادن و پاسخ پادشاهان اطراف کاری نماند».<sup>۱</sup> به همین دلیل است که از زمان سلطه آل بویه بر بغداد، از خلفای عباسی جز نامی باقی نماند و حتی وقایع و رویدادهای تاریخ خلافت بر محور امیران بویهی و دیگر امیران قدرتمند محلی دور می‌زد.

ظاهراً تسلط آل بویه بر بغداد و دستگاه خلافت، برای خلفای عباسی مطلوب و موافق میل بود؛ زیرا به جای کسانی چون مرداویح، که مردی متعصب و میهن‌پرست و در صدد نابودی خلافت عباسی بود، مردانی بغداد را تصرف کرده بودند که قصد براندازی دستگاه خلافت را نداشتند و با وجود شیعه بودنشان، به دلیل داشتن روحیه تسامح و سازش، با محیطهای غیرشیعی نیز می‌ساختند؛ از این رو با آنکه بار سلطه بویهیان بر شانه‌های خلیفه عباسی بشدت سنگینی می‌کرد، اما چون سلطه آنان سیادت ظاهری خلفای عباسی را حفظ می‌کرد، تحمل آن وضع برای آنان امکان‌پذیر و حتی مطلوب بود. ناگفته نماند که معزالدوله از همان روزهای نخست تسلط بر بغداد، در صدد برآمد تا خلافت را از آل عباس به آل علی (ع) منتقل نماید؛ اما به دنبال هشدار مشاورانش، از این کار صرف نظر کرد و بدین نتیجه رسید که خلیفه‌ای از اهل سنت که فرمانبردار او باشد، بهتر از خلیفه شیعه‌ای است که خود بخواهد از او اطاعت کند.

معزالدوله چندی پس از ورود به بغداد، به سبب سوءظنی که در حق مستکفی یافت، او را مخلوع و کور کرد و خلیفه‌ای دیگر را که فرمانبردار او بود با لقب *المطیع لله* به خلافت نشانید.<sup>۲</sup>

سلطه بویهیان بر بغداد و دستگاه خلافت نه تنها موجب گسترش قلمرو آنان گردید، بلکه موقعیت آنها را در فارس و جبال استحکام بیشتر بخشید؛ زیرا حمایت و

۱. *مجمعل التواریخ والقصص*؛ ص ۳۷۹.

۲. نک: *تجارب الامم*؛ ج ۲، ص ۸۶-۸۷.

پشتیبانی ظاهری خلیفه عباسی، به اقتدار بویه‌یان مشروعیت داد و قدرت نظامی بلامنازع آنان را دوچندان کرد. از آنجا که هر کدام از امیران بویه و جانشینان آنان به حکومت در منطقه‌ای که خود تصرف کرده بود ادامه دادند، بویه‌یان به سه شاخه بزرگ و چند شاخه کوچک تقسیم شدند.

### آل بویه در فارس (۳۲۲-۴۴۷ ق.)

#### علی عمادالدوله (۳۲۲-۳۳۸ ق.)

بنیانگذار دولت بویه در منطقه فارس علی عمادالدوله است. وی به سال ۲۷۹ ق. در دیلم زاده شد و از دوران کودکی به همراه پدر و دیگر برادرانش به کارهای سخت و طاقت‌فرسایی چون ماهیگیری و هیزم‌کشی پرداخت. چندی بعد، به همراه دو برادرش، حسن و احمد، به سپاه ماکان پیوست تا خود را از محنت و رنج روزافزون رها کند. کار علی و برادران در آنجا بالا گرفت و علی به پایمردی عمید، فرمان حکومت کرج را از مرداوین دریافت کرد. پس از آن، در یک حرکت نظامی سریع و به اتکای یاران دیلمی‌اش بر اصفهان و ارجان و نوبندجان دست یافت و پس از تصرف شیراز به سال ۳۲۲ ق.، در همانجا باقی ماند و لشکرکشی‌های مکرر بویه‌یان را هدایت و رهبری کرد و چنانکه پیش از این گفتیم، تصرف اصفهان و ری به دست حسن و نیز تسلط احمد بر کرمان، خوزستان، عراق و دارالخلافه، همه با حمایت و هدایت علی به انجام رسید. به گفته مورخان، علی عمادالدوله مردی بخشنده و بردبار و با تدبیر بود و بسیاری از سپاهیان خود را با گشاده دستی و سخاوت جلب می‌کرد. وی در واقع، امیرالامرای خاندان بویه بود و دیگر برادران، از او همچون پدری ناصح و دلسوز اطاعت می‌کردند؛ چنانکه معزالدوله به نیابت از او در بغداد فرمان می‌راند و هیچ‌گاه از دستور او سرپیچید. این وفاق و دوستی رمز واقعی اقتدار و ماندگاری دولت آل بویه گردید. علی چون خود را پیر و رنجور یافت، در صدد برآمد برای حفظ استحکام و اقتدار خاندان و تحکیم روابط دوستانه میان برادران، ارتباط آنان را براساس اعتماد و احترام متقابل برقرار سازد؛ به همین روی، چون خود پسری نداشت، پسر ارشد

رکن‌الدوله به نام فناخسرو را به شیراز فرا خواند و او را در نهایت ادب و احترام به جانشینی گماشت و پس از آنکه افراد مخالف و سرکش را از برابر او برداشت، به سال ۳۳۸ ق. در سن ۵۹ سالگی بدرود حیات گفت.<sup>۱</sup>

#### عضدالدوله (۳۳۸-۳۷۲ ق.)

فناخسرو، پسر حسن رکن‌الدوله به سال ۳۳۷ ق.، در حالی که نوجوانی چهارده ساله بود، بنا به درخواست علی عمادالدوله به شیراز فرا خوانده شد و جانشینی وی را بر عهده گرفت. با آنکه در آغاز کار، مخالفان از پذیرش او سرپیچیدند، وی به یاری پدر و عموی دیگرش، معزالدوله، بر آنان چیره شد و امارت خود را بخوبی استوار کرد تا جایی که شورش بلکا، پسر ونداد خورشید دیلمی، نیز به حکومت او آسیبی نرساند. بلکا برادر روزبهان بن ونداد خورشید بود که در عراق بر معزالدوله طغیان کرده بود (۳۴۵ ق.) و چون کار او بالا گرفت، بلکا نیز در فارس پرچم شورش را بر ضد فناخسرو برافراشت و با آنکه معزالدوله به زحمت توانست شورش روزبهان را فرو نشاند، وی به پایمردی و درایت ابوالفضل بن العمید<sup>۲</sup> شورش بلکا را به آسانی فرو نشاند و از خطری بزرگ رهایی یافت. فناخسرو پس از سرکوب مخالفان، در صدد برآمد تا روابط خود را با دستگاه خلافت بهبود بخشد و با استفاده از نفوذ معنوی خلیفه عباسی، راه را برای گسترش قدرت خود هموار سازد؛ از این رو فرستادگان خلیفه را به سال ۳۴۹ ق. با آغوش باز پذیرفت و مراتب دوستی خود را به اطلاع آنان رساند و چنان کرد که به سال ۳۵۱ ق.، المطیع به وی لقب عضدالدوله بخشید و خلعت و لوای امارت برایش ارسال کرد.

عضدالدوله در نخستین عملیات نظامی خود به سال ۳۵۵ ق. با سپاهی عازم عمان و سیراف شد و در تسخیر آن دیار لیاقت و شایستگی بسیار نشان داد. چندی بعد نیز

۱. الکامل؛ ج ۶، ص ۳۳۲-۳۳۵.

۲. درباره ابن عمید نک.؛ تجارب‌الامم؛ ج ۲ ص ۲۷۵.

رهسپار کرمان شد و پس از سرکوب طوایف شورشی و سرکش بلوچ، کرمان را از چنگ کارگزاران سامانی بیرون آورد و امارت آنجا را به پسرش، ابوالفوارس شیرذیل<sup>۱</sup>، داد و فردی را به نیابت وی بر آنجا گماشت (۳۵۷ ق). همزمان با این وقایع، بغداد - که در دست عزالدوله بختیار، جانشین معزالدوله، بود - در آتش اختلاف میان ترکان و دیلمیان از یک سو<sup>۲</sup> و درگیری میان شیعیان و سنیان از دیگر سو می سوخت؛ خاصه آنکه آتش این اختلافات به هنگام لشکرکشی عضدالدوله به نصیبین و دیار بکر که برای مقابله با تجاوزگران رومی انجام گرفت بشدت زیانه کشید و عزالدوله واقعاً در حل آن مشکل فرو ماند؛ از این رو، ناگزیر از عم خود، رکنالدوله، و هم از پسر عمش، عضدالدوله، یاری خواست.<sup>۳</sup> در این زمان، عضدالدوله که از دیرباز آرزوی تسلط بر بغداد را در دل می پروراند، فرصت را مناسب دید و ظاهراً برای کمک به عزالدوله - ولی در واقع برای تسخیر بغداد - عازم آنجا شد و شورشگران ترک را به سرکردگی الفتکین در هم کوبید و با جلال و شکوه وارد بغداد شد و خلیفه، الطائع، را که همراه ترکان به تکریت رفته بود به بغداد بازآورد و با تکریم و تعظیم بسیار بر تخت نشاند و توجه او را به سوی خود جلب کرد. در همین حال، در خفا به وسیله مزدوران خویش، رابطه میان عزالدوله و خلیفه و سران سپاه را برهم زد تا خود جای او را بگیرد؛ چنانکه چندی بعد، با نیرنگی زیرکانه و پس از اشاره خلیفه، عزالدوله را بازداشت کرد و در بغداد به حکومت نشست.<sup>۴</sup> وقتی که خبر این توطئه ناجوانمردانه به گوش رکنالدوله رسید، از بدعهدی پسر بشدت برآشفته<sup>۵</sup> و او را تهدید کرد که بزودی برای تنبیه وی عازم عراق خواهد شد. از سوی دیگر چون بعضی از شهرهای قلمرو عضدالدوله دچار آشوب گردیده بود، وی با عزالدوله از در آشتی درآمد و حکومت بغداد را به او وا گذاشت و خود به فارس بازگشت (۳۶۴ ق). مدتی بعد نیز با میانجیگری ابوالفتح بن عمید، پدر و پسر در اصفهان با یکدیگر ملاقات کردند و ناخرسندیها تا حدودی رفع گردید و عضدالدوله علاوه بر

۱. تلفظ دیلمی شیردل است. ۲. همان؛ ص ۳۲۹ به بعد. ۳. الکامل؛ ج ۸، ص ۶۴۴.  
 ۴. همان؛ ص ۶۴۸-۶۵۰. ۵. المنتظم؛ ج ۷، ص ۷۵.

قلمرو خویش، به جانشینی پدر نیز برگزیده شد و دو برادرش، مؤیدالدوله و فخرالدوله، ملزم به اطاعت از او شدند. با این همه، رکن‌الدوله اندک زمانی پس از ملاقات با عضدالدوله درگذشت (۳۶۶ ق.) و او را با آرزوی تسلط بر بغداد و تصرف قلمرو عزالدوله آزاد گذاشت. در همین زمان، عزالدوله که از اندیشه تجاوزجویی عضدالدوله آگاهی یافته بود در صدد برآمد تا روابط دوستانه‌ای با خلیفه برقرار سازد و همچنین، برای آنکه متحدانی در برابر عضدالدوله داشته باشد، کوشید تا مخالفان او را با وعده‌های گوناگون به سوی خود جلب نماید؛ از این رو دختر خود را به ازدواج الطائع درآورد و با ابوتغلب بن حمدان، فرمانروای موصل، و عمران بن شاهین، صاحب بطایح، که هر دو از دشمنان او و پدرش بودند از در دوستی درآمد، چنانکه با حسنویه، رهبر گردان برزیکانی، که از مدتی پیش در مناطق جبال مزاحم و معارض آل‌بویه بود، نیز دوستی برقرار کرد. سرانجام، در اواخر سال ۳۶۶ ق. عضدالدوله با سپاهی انبوه و مجهز از فارس آهنگ عراق کرد و لشکر متزلزل عزالدوله را در اهواز درهم شکست و روانه بغداد شد. عزالدوله که دیگر تاب مقاومت نداشت به ابوتغلب حمدان، فرمانروای موصل، پناه برد<sup>۱</sup> و چندی بعد نیز با همکاری ابوتغلب در صدد برآمد تا بغداد را باز ستاند؛ اما یک بار دیگر در برابر سپاهیان عضدالدوله شکست خورد و این بار خود او نیز به چنگ عضدالدوله افتاد و بی‌درنگ به فرمان وی به قتل رسید (شوال ۳۶۷ ق.)<sup>۲</sup>.

عضدالدوله پس از این پیروزی به قلمرو حمدانیان تاخت برد و به آسانی بر موصل و میافارقین آمد و بخشهایی از دیار بکر و دیار مضر چیره شد؛ همچنین به سال ۳۶۹ ق، به بهانه آنکه برادرش، فخرالدوله، در درگیریهای وی با عزالدوله جانب پسرعم را گرفته بود به سوی همدان، مقر حکومت وی، حرکت کرد و چون فخرالدوله رفتار بی‌رحمانه عضدالدوله را با عزالدوله به خاطر آورد، بر جان خود بیمناک گردید<sup>۳</sup> و همدان را رها کرد و به نزد قابوس بن وشمگیر در بلاد دیلم پناه برد و عضدالدوله تمام

۱. همان؛ ص ۸۳.

۲. نک: همان؛ ص ۸۷. ووفیات‌الاعیان؛ ج ۱، ص ۲۶۸. و الکامل؛ ج ۸، ص ۶۸۱.

۳. الکامل؛ ج ۸، ص ۶۹۲-۶۹۷.



قلمرو او را به تصرف درآورد. آنگاه، همدان و نهاوند را به برادرش، مؤیدالدوله، داد و دینور و کرمانشاه را به قلمرو خود ضمیمه کرد. افزون بر آن، در سال ۳۷۰ ق. برای تأمین امنیت مرزهای عراق، تصمیم گرفت تا به تحرکات اکراد برزیکانی و بنی حَسَنویه در سرزمینهای کوهستان مجاور عراق خاتمه بخشد.

چنانکه گفتیم، حَسَنویه در جریان درگیریهای عضدالدوله با عزالدوله، جانب عزالدوله را گرفت و با آنکه همزمان با پیروزی عضدالدوله بدرود حیات گفت، فرزندان وی هنوز خطری برای بویهیان به شمار می‌رفتند؛ اما از آن رو که پس از مرگ حَسَنویه، فرزندان وی دچار اختلاف شدند، قلاع آنان به آسانی به دست عضدالدوله افتاد و او ریاست آن طایفه را به بدرین حَسَنویه داد و دیگر برادران بدر را که مخالف او بودند از سر راه برداشت. عضدالدوله در آخرین عملیات نظامی خود، لشکری به فرماندهی مؤیدالدوله به جنگ قابوس بن وشمگیر فرستاد؛ زیرا قابوس به درخواست او برای گسیل فخرالدوله به نزدش وقعی ننهاده بود. مؤیدالدوله با لشکری گران عازم استرآباد شد و قابوس را تا نیشابور عقب راند.<sup>۱</sup> قابوس در همانجا به همراه فخرالدوله از نوح بن منصور سامانی درخواست پناهندگی و یاری کرد. با وجود این، مؤیدالدوله سپاه بزرگ سامانی را که به یاری قابوس آمده بود درهم شکست و می‌رفت که تمام خراسان را نیز تصرف کند که ناگهان خبر درگذشت عضدالدوله به وی رسید و او را از این کار دلسرد و ناامید ساخت. عضدالدوله به سال ۳۷۲ ق. در ۴۸ سالگی بر اثر بیماری صرع درگذشت. پیکر او ابتدا در بغداد و سپس در کنار مرقد امام علی (ع) در نجف به خاک سپرده شد.<sup>۲</sup>

عضدالدوله با وجود اینکه حُسن سیرت و اخلاق پسندیده پدر و عموهای خود را نداشت، به دلیل فتوحات گسترده و بذل و بخششهای شاهانه و نوازش شاعران و اهل علم و ادب و ساختن بناهای ماندگار، بی‌گمان بزرگترین و قدرتمندترین امیر آل بویه است. گروهی از بزرگترین دانشمندان و ادیبان قرن چهارم هجری، نظیر ابوالطیب متنبی، ابوعلی فارسی، عبدالرحمن صوفی، علی بن عباس اهوازی از مقررین دستگاه او بودند و

۱. تاریخ‌گزیده؛ ص ۴۱۴. ۲. المنتظم؛ ج ۱، ص ۱۱۷.

عضدالدوله همواره به شاگردی آنان افتخار می‌کرد.<sup>۱</sup> وی همچنین، بناهای بزرگ و مهمی از خود به یادگار گذاشت که ساختن گنبد و بارگاه بر قبور ائمه، خاصه حضرت علی (ع) و امام حسین (ع)، بنای بیمارستان عضدی، سدّ امیر بر رود کُر و آب‌انبارها و کاروانسراها و راههای فراوان از آن جمله است. با این همه، از خشونت و قساوت وی نیز روایاتی نقل شده است که چهرهٔ انسانی او را خدشه‌دار کرده است؛ چنانکه هنگام خشم بر ابن بقیّه - وزیر بختیار - وی را در حالی که پیری نابینا بود به پای پیل افکند؛<sup>۲</sup> عزالدوله را سر برید و گروهی از خاصّان خود را به بهانه‌های بی‌اساس به دم تیغ سپرد.

### شرف‌الدوله (۳۷۲-۳۷۹ ق.)

پس از مرگ عضدالدوله، سپاه و بزرگان دیلم پسر او، ابوکالیجار مرزبان، را با لقب صمصام‌الدوله به امارت برداشتند. وی در نخستین اقدام، دو برادر خود را به فارس گسیل کرد تا پایتخت پدری را از دست‌اندازی دیگر برادرش، ابوالفوارس شیردل یا شیرذیل، که با لقب شرف‌الدوله بر کرمان فرمان می‌راند ننگه دارند؛ اما شرف‌الدوله پیش از آن، بر شیراز دست یافت و به جای پدر نشست و نام برادر را از خطبه بینداخت و پس از چندی، بصره و اهواز را تسخیر کرد و سپاه صمصام‌الدوله را درهم کوبید و در سال ۳۷۶ ق. بغداد را نیز تصرف کرد.<sup>۳</sup>

دوران امارت شرف‌الدوله یکسره در جنگ و درگیری با برادران و دیگر افراد خاندان بویه سپری شد. درگیریهای خانمانسوزی که اتحاد و یکپارچگی بویه‌یان را درهم ریخت و اساس اقتدار آنان را بشدت متزلزل ساخت و هر امیری برای حفظ امارت بادآوردهٔ خویش، همواره در صدد برانداختن دیگری بود و در این راه، از هیچ کاری فروگذار نمی‌کرد؛ چنانکه صمصام‌الدوله، شرف‌الدوله، بهاء‌الدوله، مؤیدالدوله و فخرالدوله چنین کردند.

۱. پیرنیا، حسن و عباس اقبال آشتیانی؛ تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه؛ ص ۱۶۷.

۲. تجارب‌السلف؛ ص ۲۴۰-۲۴۲.

۳. نک: الکامل؛ ج ۹، ص ۲۲ و ۴۴۹.

### بهاءالدوله (۳۷۹-۴۰۳ ق.)

شرفالدوله در آستانه مرگ، پسرش، امیرابوعلی، را به سوی فارس روانه کرد و امارت عراق را به برادر کهنترش، بهاءالدوله، واگذاشت. امیرابوعلی در راه شیراز بود که خبر مرگ پدر بدو رسید. در همین زمان، صمصامالدوله که به فرمان شرفالدوله کور شده بود (۳۷۹ ق.) به همراه برادرش، فیروز، که در زندان او به سر می‌برد فرصت را غنیمت شمرد و به یاری گروهی از دیلمیان از زندان بیرون آمد و بر شیراز دست یافت و امیرابوعلی را نزد بهاءالدوله براند. بهاءالدوله که آرزوی جانشینی شرفالدوله را در سر می‌پروراند، به نیرنگی، امیرابوعلی را به قتل رساند و خود برای تصرف قلمرو صمصامالدوله به خوزستان و فارس لشکر کشید و با آنکه در آغاز پیروزیهایی به دست آورد، با مقاومت سرسختانه سپاه صمصامالدوله روبه‌رو گردید و کار به صلح انجامید و مقرر شد که صمصامالدوله بر فارس و ارجان و بهاءالدوله بر عراق و خوزستان فرمان براند.<sup>۱</sup> بهاءالدوله با استفاده از این صلح، آهنگ توسعه قلمرو خود کرد و چون برای این کار نیازمند زر و سیم بود، به سال ۳۸۱ ق. خلیفه، الطائع را بازداشت کرد و پس از مصادره اموالش، القادر بالله (۳۸۱-۴۲۲ ق.) را بر سریر خلافت نشاند و به سال ۳۸۲ ق. موصل را که به تصرف حمدانیان درآمده بود بازستاند و دیگر بار، آماده نبرد با صمصامالدوله شد. چندی بعد جنگ و درگیری میان آن دو درگرفت و خوزستان و بخشهایی از عراق میان آنان دست به دست شد تا اینکه به سال ۳۸۸ ق. صمصامالدوله به دست یکی از پسران عزالدوله بختیار به قتل رسید<sup>۲</sup> و بهاءالدوله قلمرو او را تصرف و امارت متحد بویهیان را در عراق و فارس تجدید کرد.<sup>۳</sup>

امارت بهاءالدوله ۲۴ سال به طول انجامید و بیشتر آن در کشمکش و زدوخورد با مخالفان و مقابله با تحریکات شورشیان و مدعیان قدرت گذشت و پس از آنکه به سال ۳۸۱ ق. از سر مدعیان خانگی نجات یافت، باقیمانده امارت خود را در فارس گذراند و امور بغداد را به نایب و جانشینش، عمیدالجیوش، و دیگران واگذاشت. غیبت طولانی

۱. همان؛ ص ۷۶.

۲. همان؛ ص ۱۲۲.

۳. همان؛ ص ۱۵۰-۱۵۱.

بهاءالدوله از عراق موجب شد که در اطراف بغداد و نواحی جزیره، مدعیان قدرت سربرآورند و قلمرو بویهیان در عراق بیش از پیش محدود گردد؛ چنانکه نبودن او در بغداد زمینه قدرت‌نمایی مجدد خلیفه عباسی را فراهم ساخت و هم به غلبه عنصر ترک در سپاه امیرالامرای بغداد و ضعف عناصر دیلمی انجامید و زمینه انحطاط تدریجی و اقتدار آل بویه را فراهم ساخت. بهاءالدوله به سال ۴۰۳ ق. بر اثر یک بیماری در ارجان فارس درگذشت و در جوار حضرت علی (ع) و در کنار مزار پدرش به خاک سپرده شد.<sup>۱</sup>

### سلطان‌الدوله (۴۰۳-۴۱۵ ق.)

پس از بهاءالدوله پسرش، ابوشجاع، ملقب به سلطان‌الدوله در عراق و فارس به امارت نشست. وی بصره و کرمان و عراق را میان برادران و فرزندان خود تقسیم کرد و خود در شیراز مُقام‌گزید. با اینکه در سالهای نخست اقامتش، وفاق و دوستی میان برادران برقرار بود، از سال ۴۰۷ ق. که ابوالفوارس به تحریک جمعی از سران دیلم بر برادرش، سلطان‌الدوله، بشورید و شیراز را تصرف کرد، این دوستی برهم خورد و آتش جنگ و خونریزی تا پایان امارت وی همچنان زبانه می‌کشید. سلطان‌الدوله به سال ۴۰۷ ق. سپاه ابوالفوارس را درهم کوبید و او را از شیراز پس راند و آهنگ کرمان کرد. ابوالفوارس از سلطان محمود غزنوی، که بتازگی به صحنه سیاست گام نهاده و قدرت بسیار یافته بود، امان خواست و به کمک سپاهیان او، یک بار دیگر کرمان و فارس را به دست آورد. با وجود این، سلطان‌الدوله این بار نیز ابوالفوارس را بسختی شکست داد و او را نزد شمس‌الدوله در همدان گریزانند. چندی بعد، سپاه بغداد سر به شورش برداشتند و برادر کوچک سلطان‌الدوله را با لقب مُشرف‌الدوله بر جای او گذاشتند، اما پس از دو سال جنگ و کشمکش، کار به مصالحه انجامید. مدتی پس از این واقعه، به سال ۴۱۵ ق.

۱. دریاب مرگ او اختلاف بسیار است (نک:؛ تاریخ‌الاسلام و وقایع‌المشاهیر و الاعلام؛ ج ۲، ص ۲۵۰ و المنتظم؛ ج ۷، ص ۲۶۴).

سلطان‌الدوله در ۳۲ سالگی در شیراز وفات یافت و کار را به پسر خردسالش، ابوکالیجار، وا گذاشت.

#### ابوکالیجار مرزبان (۴۱۵-۴۴۰ ق.)

عمادالدین ابوکالیجار مدتی پیش از مرگ پدر، امارت اهواز داشت و چون خبر مرگ پدر را شنید، روانه شیراز شد. در همین حال، گروهی از لشکریان به طرفداری از ابوالفوارس قوام‌الدوله، عم وی، برخاستند و او را به شیراز فراخواندند. ابوالفوارس در پاسخ آنان، با سپاهی گران از کرمان به فارس تاخت و پس از کشمکشهای طولانی و بی‌حاصل از سپاه ابوکالیجار شکست خورد و به کرمان بازگشت (۴۱۷ ق.) و چندی بعد به سال ۴۱۹ ق. درگذشت و ابوکالیجار کرمان را به قلمرو خود ضمیمه کرد. با وجود این، وی از جانب خوزستان و عراق در امان نبود؛ زیرا پسر و جانشین مشرف‌الدوله، یعنی ابوطاهر جلال‌الدوله، که والی خوزستان و عراق بود بر سر تصرف اهواز و بصره با ابوکالیجار درافتاد و تا سال ۴۲۸ ق. که دورقیب تن به صلح دادند درگیری و جنگ میان آنان برقرار بود. جلال‌الدوله به سال ۴۳۵ ق. درگذشت و راه برای دستیابی ابوکالیجار بر عراق هموار گردید و با آنکه جمعی از بغدادیان با پسر جلال‌الدوله بیعت کرده بودند، ابوکالیجار در همان سال وارد بغداد شد و بار دیگر، عراق به قلمرو بویهیان فارس ملحق گردید و تا حدودی وضعی شبیه به زمان عضدالدوله پیش آمد؛ اما از بخت بد بویهیان، در این زمان رقیب قدرتمند و تازه‌نفس آنان، یعنی سلجوقیان قدرت بسیار یافتند و با سرعتی حیرت‌انگیز بخش اعظم قلمرو آنان را از چنگشان بیرون کشیدند. با آنکه ابوکالیجار در یک برخورد منفعلانه در صدد برقراری صلح با طغرل برآمد و دختر خود را به همسری وی داد، فایده‌ای حاصل نگردید؛ زیرا در حالی که ابوکالیجار برای بازستاندن کرمان عازم آنجا بود، ناگهان درگذشت (۴۴۰ ق.). با مرگ او، راه برای لشکرکشی طغرل و تصرف متصرفات بویهیان بخوبی هموار گردید.

#### ابونصر خسرو فیروز الملک الرحیم (۴۴۰-۴۴۷ ق.)

پس از مرگ ابوکالیجار پسر بزرگش، ابونصر خسرو فیروز، در عراق به جای او نشست و

برخلاف میل خلیفه و به رغم اعتراض او، خود را الملک الرحیم خواند و در همین حال پسر دیگرش، ابومنصور پولادستون، فارس را ضبط کرد و بدین ترتیب آتش درگیری و جنگ خانگی، یک بار دیگر میان خاندان بویه زبانه کشید؛ زیرا نه تنها ابونصر و ابومنصور، بلکه دیگر فرزندان ابوکالیجار نیز در طمع قدرت و حکومت با هم درآویختند و پس از آنکه شیراز و اهواز و دیگر نقاط خوزستان میان آنان دست به دست گشت، هر کدام از رقیبان برای بیرون کردن حریف، از داعیه‌داران تازه‌نفس یاری خواستند؛ چنانکه به سال ۴۴۳ ق. پولادستون، طغرل بیگ سلجوقی را به یاری طلبید و پای او و سپاهش را به فارس باز کرد. چندی بعد، در حالی که بغداد در آتش فتنه و درگیری میان سپاهیان ترک و دیلم و طرفداران ارسلان بساسیری - که به اطاعت فاطمیان درآمده بود و به نفع آنان تبلیغ می‌کرد و خطبه به نام خلیفه فاطمی خوانده بود - می‌سوخت، طغرل بیگ سلجوقی بنا به دعوت خلیفه در رمضان ۴۴۷ ق. وارد بغداد شد و الملک الرحیم را دست بسته به قلعه طبرک در ری تبعید کرد که الملک الرحیم در همانجا به سال ۴۵۰ ق. درگذشت. در سال ۴۴۸ ق. بر اثر شورش طوایف شبانکاره، به رهبری فضلویه، پولادستون دستگیر شد و قلمرو او نیز به دست ترکان سلجوقی افتاد؛ چنانکه قلمرو سلاله فخرالدوله در اصفهان و ری و همدان نیز به دست آنان افتاد و بدین‌گونه دولت آل بویه به دنبال یک احتضار طولانی که از وفات عضدالدوله آغاز شده بود سقوط کرد و نوبت سلطه ترکان سلجوقی بر دستگاہ خلافت عباسی فرا رسید.

#### جدول امیران بویهی در فارس<sup>۱</sup>

علی عمادالدوله	(۳۳۸-۳۲۲ ق.)
فناخسرو عضدالدوله	(۳۷۲-۳۳۸ ق.)
شیرذیل شرف‌الدوله	(۳۸۰-۳۷۲ ق.)
مرزبان شمس‌الدوله	(۳۸۸-۳۸۰ ق.)

۱. نک: نسب‌نامه خلفا و شهریاران؛ ص ۳۲۲-۳۲۳. و تاریخ دولتهای اسلامی و خاندانهای حکومتگر؛ ج ۱، ص ۲۴۳-۲۴۴. و سلسله‌های اسلامی؛ ص ۱۵۰.

(۴۰۳-۳۸۸ ق.)	فیروزبهاءالدوله
(۴۱۲-۴۰۳ ق.)	سلطانالدوله
(۴۱۵-۴۱۲ ق.)	مشرفالدوله
(۴۴۰-۴۱۵ ق.)	مرزبان عمادالدوله
(۴۴۷-۴۴۰ ق.)	خسرو فیروزالملک الرحیم

### آل بویه در عراق و خوزستان (۴۴۷-۳۳۴ ق.)

#### احمد معزالدوله

پایه گذار حکومت بویه‌یان در عراق و خوزستان و کرمان احمد بن بویه، برادر کهنتر علی عمادالدوله، است که پیش از این، چگونگی تسلط او را بر آن مناطق بیان کردیم و چنانکه پیش از این گفتیم، احمد پس از آنکه به سال ۳۳۴ ق. بغداد را تصرف کرد، از سوی خلیفه مورد استقبال قرار گرفت و لقب معزالدوله یافت؛ با این همه، روابط آن دو خیلی زود برهم خورد و احمد دوازده روز بعد از فتح بغداد، خلیفه مستکفی را کور کرد و او را از خلافت برداشت و فضل بن مقتدر را با لقب المطیع لله به جای وی نشانند و روزانه صد دینار حقوق برای او مقرر کرد.<sup>۱</sup> احمد از همان اوایل ورود به بغداد با مشکلات مالی و تحریکات داخلی و خارجی دشمنان روبه رو گردید که جنگهای متعدد با ناصرالدوله حمدانی و نیز با عمران بن شاهین، سردسته سپاهیان شورش، از آن جمله است.<sup>۲</sup> در کنار این جنگها که بخش مهمی از نیرو و توان معزالدوله را به خود مشغول کرد وی همواره یار و پشتیبان برادران خویش بود؛ چنانکه به سال ۳۳۹ ق. سپاهی به سرکردگی سبکتکین، برای یاری رکنالدوله در مقابله با سامانیان فرستاد و همچنین به سال ۳۵۳ ق. به عمان لشکر کشید و آن دیار را تصرف کرد تا قلمرو برادرزاده اش، عضدالدوله، از آسیب دشمنان در امان بماند<sup>۳</sup> و در حالی که دشمنان و مدعیان داخلی و خارجی را سرکوب کرده بود، بر اثر بیماری مهلکی در بستر افتاد و چندی بعد، ظاهراً پس

۱. تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام؛ ج ۲، ص ۴۷ و تجارت الامم؛ ج ۲، ص ۸۷.

۲. نک: تجارب الامم؛ ج ۲، ص ۸۷ به بعد.

۳. الکامل؛ ج ۸، ص ۴۷۷-۴۸۷.

از توبه‌ای صادقانه و بذل و بخشش فراوان به نیازمندان و بازدادن مظالم، در ۵۳ سالگی درگذشت (ربیع الاول ۳۵۶ ق.).<sup>۱</sup>

پس از معزالدوله، قلمرو او در عراق و خوزستان همواره میان جانشینانش و بویه‌یان فارس دست به دست گشت که سرگذشت بسیاری از آن حکمرانان در بخش بویه‌یان فارس بیان گردند؛ بدین سبب، در این بخش فقط به ارائه جدولی از امرای این منطقه بسنده می‌کنیم:<sup>۲</sup>

#### جدول امیران بویه در عراق و خوزستان

(۳۵۶-۳۳۴ ق.)	معزالدوله احمد پسر بویه
(۳۶۷-۳۵۶ ق.)	عزالدوله بختیار پسر معزالدوله
(۳۷۲-۳۶۷ ق.)	عضدالدوله پسر رکن‌الدوله
(۳۷۹-۳۷۲ ق.)	شرف‌الدوله ابوالفوارس
(۴۰۳-۳۷۹ ق.)	بهاء‌الدوله پسر عضدالدوله
(۴۱۲-۴۰۳ ق.)	سلطان‌الدوله پسر بهاء‌الدوله
(۴۱۶-۴۱۲ ق.)	مشرّف‌الدوله پسر بهاء‌الدوله
(۴۳۵-۴۱۶ ق.)	جلال‌الدوله پسر بهاء‌الدوله
(۴۴۰-۴۳۵ ق.)	ابوکالیجار مرزبان پسر سلطان‌الدوله
(۴۴۷-۴۴۰ ق.)	الملك‌الرحيم پسر ابوکالیجار

#### آل بویه در اصفهان و ری و همدان

##### حسن رکن‌الدوله (۳۳۵-۳۶۶ ق.)

حسن پسر بویه برادر میانه‌علی و هم‌رزم دیرین او در سپاه ماکان کاکلی و مرداویج زیاری بود و چون به سال ۳۲۲ ق. میان مرداویج و علی بن بویه قرارداد صلحی به امضا رسید،

۱. نک: تجارت‌الامم؛ ج ۲، ص ۲۳۱. و تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام؛ ج ۲، ص ۹۶.  
 ۱. نک: نسب نامه خلفا و شهریاران؛ ص ۳۲۲-۳۲۳. و تاریخ دولتهای اسلامی و خاندانهای حکومتگر؛ ج ۱، ص ۲۴۳-۲۴۴. و سلسله‌های اسلامی؛ ص ۱۵۱-۱۵۲.



علی، حسن را به گروگان نزد مرداویج فرستاد؛ اما یک سال بعد و به دنبال قتل مرداویج به دست غلامانش، حسن خود را از بند برهانید و به فارس بازگشت<sup>۱</sup> و با استفاده از هرج و مرجی که پیش از مرگ مرداویج در ناحیه اصفهان و جبال پدید آمده بود، بدان دیار راند و بر اصفهان دست یافت. با این همه، به سال ۳۲۷ ق. به دنبال هجوم سهمگین و شمشگیر زیاری، اصفهان را بازگذاشت و به فارس گریخت و این بار با استفاده از حمایت علی، هم اصفهان و هم ری را از چنگ و شمشگیر به در آورد و قلمرو او هم مرز با سامانیان شد و به سال ۳۳۳ ق. سپاه نوح بن نصر سامانی را که به فرماندهی ابوعلی محتاج به تسخیر ری آمده بود درهم شکست؛ اما جنگ و گریز میان وی و سامانیان ادامه یافت. از این رو علی برای آرامش خاطر حسن، با سامانیان وارد مذاکره شد و مقرر گردید که بویهیان صد هزار دینار بیشتر از ابوعلی محتاج به نوح بپردازند و او ری را به حسن واگذارد. حسن همچنین به سال ۳۳۷ ق. با کمک مرزبان بن محمد از امرای آل مسافر برای تعرض به ری بازگشت و چندی پس از مرگ علی عمادالدوله به سال ۳۳۸ ق. در ری به امیرالامرای منصوب شد و برادرش معزالدوله به نیابت از او در عراق فرمان می‌راند.<sup>۲</sup> به دنبال این وقایع در حالی که رکن‌الدوله به شیراز آمده بود، سپاه خراسان به سرداری منصور بن قراتگین ری و اصفهان را عرصه تاخت و تاز کرد؛ اما رکن‌الدین با کمک لشکری که معزالدوله به یاری او فرستاد سپاه خراسان را مغلوب کرد و آنان را با تلفات بسیار واپس راند. با وجود این، کشمکش و اختلاف میان رکن‌الدوله و دشمنان و رقیبان وی نظیر سامانیان و زیاریان و آل مسافر تا پایان عمر او برقرار بود، به طوری که بخش مهمی از نیروی سیاسی و نظامی این امیر بویهی صرف مبارزه با این رقیبان گردید. رکن‌الدوله به استناد شواهد و مدارک تاریخی، نیک نفس‌ترین امیر بویهی بود، زیرا افزون بر آنکه نسبت به زبردستان خود، خاصه کردان، به نیکی رفتار می‌کرد<sup>۳</sup>، از فریب و نیرنگ حتی در حق مخالفان پرهیز داشت؛<sup>۴</sup> چنانکه از رفتار ناپسند و فریبکارانه

۱. الکامل؛ ج ۸، ص ۳۰۳. ۲. تجارب‌الامم؛ ج ۲، ص ۱۲۰.  
 ۳. همان؛ ص ۲۸۱. ۴. نک.: همان؛ ص ۲۳۰.

فرزندش، عضدالدوله، نسبت به عزالدوله بختیار برنجید و او را به اعزام لشکر تهدید کرد.<sup>۱</sup> دو سال پس از این واقعه بود که رکن‌الدوله در محرم ۳۶۶ ق. بدرود حیات گفت.

#### مؤیدالدوله (۳۶۶-۳۷۳ ق.)

رکن‌الدوله اندکی پیش از مرگ، قلمرو خود را میان فرزنداناش تقسیم کرد؛ از جمله، حکومت اصفهان و ری و توابع آن را به نیابت عضدالدوله به مؤیدالدوله واگذار کرد. مؤیدالدوله همواره فرمانبردار برادر بود؛ از این رو چون عضدالدوله بر برادر نافرمانش فخرالدوله پیروز گردید و همدان را تصرف کرد، امارت آن دیار را نیز به مؤیدالدوله داد. چندی بعد، مؤیدالدوله بر گرگان و بخشهایی از طبرستان نیز دست یافت و به رغم کوشش فراوان قابوس زیاری و ابوالعباس تاش، سپهسالار سامانی، که با قابوس همداستان شده بود، به تدبیر صاحب بن عبّاد، وزیر با کفایت و نامدارش، همچنان آن نواحی را در اختیار داشت تا آنکه به سال ۳۷۳ ق. در گرگان درگذشت و جانشینی برای خود تعیین نکرد و میدان برای تاخت و تاز فخرالدوله باز ماند.<sup>۲</sup>

#### فخرالدوله (۳۶۶-۳۸۷ ق.)

ابوالحسن علی بن رکن‌الدوله در آستانه مرگ پدر، از سوی او به امارت همدان و دینور و بخشی از جبال - به نیابت عضدالدوله - رسید؛<sup>۳</sup> اما چون در مخالفت با عضدالدوله با عزالدوله بختیار همداستان شده بود، عضدالدوله به سال ۳۶۹ ق. به قلمرو او تاخت برد و او را نزد قابوس زیاری گریزانند و همدان و ری را به مؤیدالدوله وا گذاشت. آنگاه، کس نزد قابوس فرستاد و خواهان تسلیم فخرالدوله شد؛ اما چون این عمل از نظر قابوس خلاف جوانمردی و اصول انسانی بود، به خواست عضدالدوله تن در نداد. بدین سبب عضدالدوله به گرگان هجوم برد و قابوس و فخرالدوله را واپس راند<sup>۴</sup> و حال بدین منوال

۱. المنتظم؛ ج ۷، ص ۷۵. ۲. نک.: الکامل؛ ج ۹، ص ۱۱ به بعد. و المنتظم؛ ج ۷، ص ۸۰ به بعد.

۳. المنتظم؛ ج ۷، ص ۸۰. ۴. الکامل؛ ج ۹، ص ۱۱-۱۲.

بود تا آنکه پس از مرگ مؤیدالدوله در سال ۳۷۳ ق.، بزرگان دولت به اشاره صاحب بن عباد فخرالدوله را از نیشابور فرا خواندند و جانشینی مؤیدالدوله را بدو سپردند.<sup>۱</sup> دوران امارت فخرالدوله در نبرد با امیران زیاری و تلاش برای فتح عراق سپری شد؛ با این همه وی توفیق چندانی نیافت.

فخرالدوله به سال ۳۸۵ ق. پس از مرگ صاحب بن عباد، وزیر فاضل و کاردان و باوفای خود، اموال او و اطرافیانش را ناجوانمردانه مصادره کرد و چندی بعد از این بدنامی، به سال ۳۸۷ ق. در قلعه ری درگذشت. پس از مرگ فخرالدوله، حکومت بویه‌یان در ری و همدان دچار اختلال گردید؛ زیرا پسران خردسال فخرالدوله توان اداره امور را نداشتند. از این رو، همسر وی، سیده خاتون، امور را به دست گرفت و قلمرو فخرالدوله را تقسیم کرد. وی ری را به پسر چهار ساله‌اش، مجدالدوله، و همدان و کرمانشاه را به دیگر فرزند خردسالش، شمس‌الدوله، و اصفهان را به پسردایی‌اش، ابوجعفر محمد ملقب به علاءالدوله کاکویه، واگذار کرد و خود همچنان به سرپرستی امور پرداخت. دخالت‌های سیده خاتون آتش اختلاف و کشمکش را در خاندان فخرالدوله برافروخت و اقتدار آنان را بشدت متزلزل گردانید. افزون بر این، سپاهیان مجدالدوله مکرر بشوریدند و او از بیم آنان از سلطان محمود غزنوی یاری خواست. محمود به سال ۴۲۰ ق. به ری آمد و مجدالدوله و خانواده‌اش را به غزنین فرستاد و حکومت بویه‌یان را در آن دیار پایان داد.<sup>۲</sup> چندی پیش از آن نیز به سال ۴۱۴ ق. قلمرو ابوالحسن سماءالدوله آخرین حکمران بویه‌یی در همدان و کرمانشاه به تصرف علاءالدوله کاکویه والی اصفهان درآمد و شاخه دیالمه همدان نیز مانند دیگر بویه‌یان برافتاد و به این ترتیب حکومت آل بویه منقرض گردید.<sup>۳</sup>

۱. نک.: وفيات الاعیان؛ ج ۱، ص ۲۲۹.

۲. نک.: الکامل؛ ج ۹، ص ۳۷۱-۳۷۲.

۳. برای آگاهی بیشتر از اوضاع اجتماعی و فرهنگی در دوران بویه‌یان، نک.: فقیهی، علی اصغر؛ «آل بویه» دائرةالمعارف بزرگ اسلامی؛ ج ۱.

جدول امیران بویهی در اصفهان و ری و همدان<sup>۱</sup>

رکن الدوله حسن	(ق. ۳۶۶-۳۳۵)
مؤید الدوله ابومنصور	(ق. ۳۷۳-۳۶۶)
فخر الدوله ابوالحسن علی	(ق. ۳۸۷-۳۶۶) (فقط در همدان)
مجد الدوله	(ق. ۴۲۰-۳۸۷) (فقط در ری)
شمس الدوله	(ق. ۴۱۲-۳۸۷) (فقط در همدان)
سماء الدوله	(ق. ۴۱۴-۴۱۲) (فقط در همدان)

پایان کار بویهان

دوران امارت ۱۱۳ ساله بویهان همزمان با خلافت پنج تن از خلفای عباسی بود که به صورتی تشریفاتی و با مقرری و حقوقی که از امیرالامرایان بویهی می‌گرفتند می‌زیستند. این خلفا که جز اقامه مراسم مذهبی و تشریفاتی و امضای فرمانها، اختیار دیگری نداشتند، عبارتند از المستکفی بالله (ق. ۳۳۴-۳۳۳) که چند روز پس از غلبه احمد بن بویه بر بغداد از خلافت برکنار گردید؛ دیگر، المطیع لله (ق. ۳۶۳-۳۳۴) است که پس از ۲۹ سال خلافت در حالی که بر اثر بیماری فلج از گفتن و حرکت فرومانده بود، از خلافت کناره گرفت و فرزندش، الطائع لله (ق. ۳۸۱-۳۶۳) را به جانشینی برگزید.<sup>۲</sup> طائع نیز به دست بهاء الدوله دیلمی از خلافت خلع گردید و به زندان سپرده شد و پس از او، احمد بن اسحاق بن مقتدر با لقب القادر بالله (ق. ۴۲۲-۳۸۱) به خلافت رسید و پس از او بنا بر وصیت وی پسرش، عبدالله، ملقب به القائم بامرالله (ق. ۴۶۷-۴۲۲)، خلافت را به دست گرفت. در دوران خلافت او بود که دولت بویهان منقرض گردید.

در ذیل برای آگاهی بیشتر، جدول کاملی از خلفای عباسی از آغاز تا پایان سلطه خاندان بویه ارائه می‌گردد:

۱. نسب‌نامه خلفا و شهریاران؛ ص ۳۲۲-۳۲۳. و تاریخ دولتهای اسلامی و خاندانهای حکومتگر؛ ص ۲۴۴. و سلسله‌های اسلامی؛ ص ۱۵۱.  
 ۲. تجارب‌الامم؛ ج ۲، ص ۳۲۷.

(.ق. ۲۵۶-۲۵۵)	المهتدی بالله	(.ق. ۱۳۶-۱۳۲)	ابوالعباس سفاح
(.ق. ۲۷۹-۲۵۶)	المعتمد علی الله	(.ق. ۱۵۸-۱۳۶)	ابوجعفر منصور
(.ق. ۲۸۹-۲۷۹)	المعتضد بالله	(.ق. ۱۶۹-۱۵۸)	ابوعبدالله مهدی
(.ق. ۲۹۵-۲۸۹)	المکتفی بالله	(.ق. ۱۷۰-۱۶۹)	هادی
(.ق. ۳۲۰-۲۹۵)	المقتدر بالله	(.ق. ۱۹۳-۱۷۰)	هارون الرشید
(.ق. ۳۲۲-۳۲۰)	القاهر بالله	(.ق. ۱۹۸-۱۹۳)	امین
(.ق. ۳۲۹-۳۲۲)	الراضی بالله	(.ق. ۲۱۸-۱۹۸)	مأمون
(.ق. ۳۳۳-۳۲۹)	المتقی بالله	(.ق. ۲۲۷-۲۱۸)	المعتصم بالله
(.ق. ۳۳۴-۳۳۳)	المستکفی بالله	(.ق. ۲۳۲-۲۲۷)	الواثق بالله
(.ق. ۳۶۳-۳۳۴)	المطیع لله	(.ق. ۲۴۷-۲۳۲)	المتوکل علی الله
(.ق. ۳۸۱-۳۶۳)	الطائع لله	(.ق. ۲۴۸-۲۴۷)	المنتصر بالله
(.ق. ۴۲۲-۳۸۱)	القادر بالله	(.ق. ۲۵۲-۲۴۸)	المستعین بالله
(.ق. ۴۶۷-۴۲۲)	القائم بالله	(.ق. ۲۵۵-۲۵۲)	المعتز بالله

### دانش و فرهنگ و مذهب در عصر آل بویه

دوران حکومت بویه‌یان همزمان با درخشانترین عصر دگرگونیهای همه جانبه علمی، فرهنگی و اجتماعی در تاریخ اسلام، یعنی سده چهارم هجری است. از این رو، آن خاندان از یکسو وارث مساعی و کوششهای پیشین دانشمندان مسلمان شدند و از سوی دیگر با حمایت و پشتیبانی از اهل دانش و فرهنگ موجبات تعالی و رشد فزاینده علم و معرفت را فراهم ساخته و مشعل آن را فروزانتر کردند.

به دنبال آغاز تجزیه خلافت عباسی در اوایل سده سوم هجری و روند روزافزون آن در سده چهارم هجری، دولتها و حکومتهای متعددی پدید آمدند که همگی برای رهایی از سلطه خلفای آل عباس می کوشیدند تا آنکه در پایان همان سده، قلمرو گسترده خلافت میان حکومتها و دولتهای خرد و کلان تقسیم گردید.<sup>۱</sup> در میان این فرمانروایان،

۱. الکامل؛ ج ۸، ص ۳۳۲-۳۳۳.

آل بویه به سبب تحولات اجتماعی و فرهنگی کم و بیش عمیقی که در قلمروشان پدیدار شد از اعتبار ویژه‌ای برخوردارند.<sup>۱</sup> بسیاری از فرمانروایان بویهی مرکز حکومت خود را به وجود دانشمندان و حکیمان و ادیبان اعتبار بخشیدند و وزیران دانشمند و ادب‌پرور آن خاندان در پرورش اهل فضل و دانش و ترویج علم و فرهنگ از هیچ کوشش و حمایتی دریغ نورزیدند.

از میان فرمانروایان بویهی باید از عضدالدوله یاد کرد که به رغم علاقه فراوان به تجمل و تشریفات و برگزاری جشن و مجالس عیش و عشرت<sup>۲</sup>، هیچگاه از توجه به دانش و دانشمندان و کوشش برای ترویج علم و ادب غافل نمی‌ماند و خود در کسب معارف آن روزگار، از شعر و ادب گرفته تا هندسه و نجوم، با دقت و علاقه می‌کوشید؛ چنانکه نحو را از ابوعلی فارسی، نجوم را از ابوالحسین عبدالرحمن صوفی و سیاست و کشورداری را از ابوالفضل بن عمید آموخت و همواره به شاگردی آنان افتخار می‌کرد<sup>۳</sup> و گاه نیز بر سر موضوعات علمی با آنان مباحثه و مناظره می‌کرد.<sup>۴</sup> از همین رو بود که گروهی از فرهیختگان عصر، آثار خود را به نام او و یا با اشاره و حمایت او پدید می‌آوردند. از آن جمله کتاب الايضاح والتكملة ابوعلی فارسی، صُورالکواکب عبدالرحمن صوفی، کتاب التاجی ابراهیم صابی حرّانی و کامل الصناعة یا طب ملکی علی بن عباس مجوسی اهوازی را می‌توان نام برد.<sup>۵</sup> افزون بر این، عضدالدوله برای طبقات مختلف علما، از فقیهان تا شاعران و مهندسان، مقرری معین می‌کرد و آنها را به تحقیق و تألیف وامی‌داشت. سعی وی در تجدید بنا و تعمیر بیمارستان بغداد که ظاهراً در گذشته

۱. سجادی، صادق؛ «آل بویه» دائرةالمعارف بزرگ اسلامی؛ ج ۱.

۲. نک: الصابی، هلال بن محسن؛ رسوم دارالخلافة؛ ص ۱۰۰-۱۰۲ و احسن التقاسیم، ص ۴۳۱ و ابن‌الزبیر، رشیدالدین؛ الذخائر والتحف؛ تصحیح صلاح‌الدین منجد؛ ص ۱۹۶. و سراج، منهاج؛ طبقات ناصری؛ تصحیح عبدالحی حبیبی؛ ج ۱، ص ۲۲۳.

۳. نک: تجارب‌الامم؛ ج ۶، ص ۲۸۲. و المنتظم؛ ج ۷، ص ۱۱۵.

۴. وفيات الاعیان؛ ج ۱، ص ۱۴۳.

۵. الفهرست؛ ص ۲۱۷. و كشف‌الظنون؛ ج ۱، ص ۲۱۱-۲۱۲.

تحت نظر محمد بن زکریای رازی بنا شده بود - و بعد از این تجدید بنا به نام وی، بیمارستان عضدی خوانده شد - و نیز تأسیس مرکزی مشابه بیت الحکمة مأمون، نشانه‌ای است از علاقه وی به انجام دادن کارهای عام‌المنفعه و توجه او به علم و دانش.<sup>۱</sup> وی در همین راستا، کتابخانه بزرگی نیز در شیراز بنا کرد که از نظر وسعت و روش کتابداری کم‌نظیر بود. عضدالدوله به شعر و ادب نیز دلبستگی بسیار نشان می‌داد؛ از این رو شاعران و گویندگان را می‌نواخت و خود نیز شعر می‌سرود. بنا بر گفته ابن اسفندیار «اما ببايد دانست که در دولت اسلام، هيچ پادشاهی شرف ذات و بسطت ملک و نفاذ حکم و قهر و استیلاي رأی و دها و فز و بها چون عضدالدوله نبود چه روز بازار اهل فضل و بلاغت، عهد او بود، گویی جهان به جمله علوم آبتن ماند، تا به عهد او رسید، طلقی وضع گرفت و بزاد...»<sup>۲</sup>.

چنانکه گفته شد، وزیران و کارگزاران دولت بویه نیز در گسترش مرزهای دانش و پرورش ارباب علم و معرفت سهم بسزایی داشته‌اند. بی‌گمان هیچ یک از دولتهای بزرگ قرون اولیه تاریخ اسلام مانند بویهیان از وجود وزیران دانشمند و دانش دوست بهره‌مند نبوده است. یکی از این وزیران، ابوالفضل بن عمید (د. ۳۶۰ ق.) است که علاوه بر تبخر بی‌مانند در کتابت و انشا و امور سیاسی و نظامی، در علوم اسلامی خاصه کلام و فلسفه نیز مهارت و شهرتی تمام داشت؛ چنانکه شاگردان بسیاری و از جمله خود عضدالدوله از محضر او درس آموختند. ابن عمید کتابخانه‌ای معادل یکصد بار شتر کتاب در انواع علوم داشت که اداره آن را به حکیم و مورخ شهیر، ابوعلی مسکویه رازی سپرده بود.<sup>۳</sup>

دیگر از وزیران نامدار آل بویه، اسماعیل بن عباد (د. ۳۸۵ ق.) است که ظاهراً در اصطخر زاده شد و در اصفهان پرورش یافت و نخست مکتبدار یک ده بود؛ سپس به کاتبی پرداخت و آنگاه مراتب و مدارج ترقی را بسرعت پیمود تا به وزارت رسید و به

۱. تاریخ مردم ایران؛ ص ۴۲۶. و تجارب‌الامم؛ ج ۶، ص ۴۰۸.

۲. تاریخ طبرستان؛ ج ۱، ص ۱۴۰.

۳. تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری؛ ج ۱، ص ۱۳۰.

سبب مصاحبت طولانی با مؤیدالدوله یا ابوالفضل بن عمید، صاحب خوانده شد.<sup>۱</sup> صاحب سالها نزد ابن عمید درس وزارت آموخت؛ از این رو بلافاصله پس از او به وزارت مؤیدالدوله رسید و در علم دوستی و ادب پروری، گوی سبقت را از وزیر سلف در ربود.<sup>۲</sup> وی مجالس خود را همواره به وجود ادیبان و زبان آوران می‌آراست و خداوندان حکمت و پزشکی و ریاضیات را می‌نواخت و خود رساله‌ای نیکو در طب نوشت.<sup>۳</sup> صاحب برای علاقه‌مندان علم و دانش، کتابخانه‌ای بزرگ به وجود آورد که بالغ بر یکصد و هفده هزار مجلد کتاب داشت و بر دوش چهارصد شتر حمل و نقل می‌شد و فهرست آن به ده مجلد می‌رسید.<sup>۴</sup> بخش عظیمی از آن کتابخانه که بیشتر حاوی آثار کلامی و فلسفی و نجومی معتزلیان بود به دنبال یورش محمود غزنوی به ری و به فرمان وی در آتش سوزانده شد. بنا بر گفتهٔ ثعالبی، دهها تن از شاعران و نویسندگان، زبان به ستایش صاحب گشوده بودند و بدین سبب بود که بدگوییها و دشنامهای ابوحنیان توحیدی نتوانست چهرهٔ او را مخدوش سازد.<sup>۵</sup>

یکی دیگر از وزیران نام‌آور آل‌بویه، ابونصر شاپور بن اردشیر (د. ۴۱۶ ق.)، وزیر بهاءالدوله (د. ۴۰۳ ق.)، است که به سال ۳۸۲ یا ۳۸۳ ق. یک مرکز علمی بزرگ در محلهٔ شیعه‌نشین گرخ - که در جانب غربی بغداد قرار داشت - به وجود آورد و هزاران جلد کتاب، از جمله صد جلد قرآن خوش خط و کم‌نظیر را وقف آن کرد و برای نخستین بار در تاریخ تمدن اسلامی گنجینه‌ای بی‌مانند از حدود ده هزار جلد کتاب نفیس که غالباً به خط مؤلفان آنها بود در آن مرکز فراهم ساخت تا به همراه امکانات علمی و پژوهشی دیگر در اختیار دانشمندان و پژوهشگران قرار گیرد و بدین‌گونه فرهنگستانی پدید آورد که بحق شایستهٔ نام «دارالعلم» بود؛ طرفه آنکه، شاپور اداره و نگهداری آن

۱. معجم‌الادباء؛ ج ۲، ص ۳۱۴. و وفیات‌الاعیان؛ ج ۱، ص ۲۰۷.

۲. تاریخ دانشگاههای بزرگ اسلامی؛ ص ۲۲.

۳. معجم‌الادباء؛ ج ۲، ص ۲۷۶ و ۳۱۵.

۴. تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری؛ ج ۱، ص ۱۲۶.

۵. نک.: مثالب الوزیرین؛ ابوحنیان توحیدی.



کتابخانه را به گروهی از رجال نامدار شیعه از جمله شریف رضی و شریف مرتضی واگذاشت. از همین رو، آن مرکز رفته رفته به پایگاهی مهم برای رواج مذهب شیعه تبدیل گردید و چنان توجه فاطمیان مصر را به خود جلب کرد که آنان نیز حدود سیزده سال بعد به تأسی از دارالعلم شیعی بغداد، دارالعلم حاکمی را در قاهره پدید آوردند و آن را عظیمترین پایگاه پرورش داعیان و مبلغان اسماعیلی قرار دادند.<sup>۱</sup> شاید بدین سبب بود که سلجوقیان پس از استیلا بر بغداد به سال ۴۴۷ ق. آن مرکز علمی بزرگ را در شعله‌های آتش سوزاندند.

در پایان این بخش، شایسته است که فهرستی از نام مشهورترین دانشمندان و فرهیختگانی که در دوران آل بویه و با حمایت امیران دانش دوست آن خاندان پرورش یافتند، ارائه گردد. گروهی از این بزرگان از این قرارند: ابوالحسن علی بن حسین بن علی مسعودی (د. ۳۴۵ ق.) صاحب کتابهای *مروج الذهب و التنبيه و الاشراف*؛ ابراهیم بن محمد اصطخری (د. ۳۴۶ ق.) صاحب *المسالك و الممالک*؛ ابوالحسن محمد بن احمد مافروخی (د. ۳۴۸ ق.)؛ ابوالفرج اصفهانی (د. ۳۵۶ ق.) صاحب *دائرةالمعارف* گونه *الاغانی*؛ احمد بن محمد طبری (د. ۳۶۶ ق.)؛ حسن بن احمد فارسی (د. ۳۷۷ ق.) صاحب کتاب *الايضاح و التكملة در نحو*؛ علی بن عباس مجوسی اهوازی (د. ۳۸۴ ق.) صاحب کتاب *الملکی یا کامل الصناعة در علم پزشکی*؛ ابوالحسن علی بن عمر دار قطنی (د. ۳۸۶ ق.) صاحب آثاری چون *القراءات و السنن*؛ محمد بن عبدالله مشهور به حاکم نیشابوری (د. ۴۰۵ ق.) صاحب *الصحيح*، *تاریخ نیشابور و المستدرک*؛ قاضی عبدالجبار معتزلی (د. ۴۱۵ ق.) از *فحول معتزله و صاحب تنزیه القرآن عن المطاعن*؛ ابوعلی احمد مسکویه (د. ۴۲۱ ق.) *حکیم و مورخ مشهور و صاحب تجارب الامم و جاویدان خرد*؛ ابوعلی حسین بن سینا (د. ۴۲۸ ق.) صاحب آثار ارزشمند و بی مانندی در فلسفه و کلام و طب و اخلاق از جمله *قانون*، *شفا*، *اشارات و دانشنامه علایی*؛ علی بن حسین معروف به سید مرتضی

---

۱. نک: معجم الادباء؛ ج ۶، ص ۳۵۹. و *وفیات الاعیان*؛ ج ۲، ص ۱۰۰. و *تاریخ دانشگاههای بزرگ اسلامی*؛ ص ۹۱-۹۲. و *تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری*؛ ج ۱، ص ۲۰۶.

علم‌الهدی (د. ۴۳۶ ق.) صاحب آثار مهمتی در فقه شیعه چون الشافی و امالی. ناگفته نماند که بویه‌یان بر مذهب شیعه بودند. آنان تشیع را مدیون روزگاری بودند که علویان زیدی بر طبرستان حکومت می‌کردند (۲۵۰-۳۱۶ ق.). با این همه، نمی‌توان بدرستی روشن کرد که آنها پیرو کدام یک از فرق شیعه بوده‌اند؛ زیرا در میان آنان پیروانی از فرق زیدی، اسماعیلی و دوازده‌امامی پیدا می‌شد. اما حمایت و پشتیبانی خاص آنان از دوازده امامیان، آنها را بیشتر هواداران آن گروه از شیعه می‌نماید. از همین روست که معزالدوله فرمان داد تا آیین سوگواری امام حسین (ع) در روز عاشورا برگزار گردد<sup>۱</sup> و در سالروز واقعه غدیر خم، مراسم جشن و شادمانی برپا شود؛<sup>۲</sup> همچنانکه خود به زیارت مشاهد و مقابر ائمه شیعه می‌رفت و به تعمیر و تزیین و ساختن گنبد و بارگاه بر مقابر آنان همت می‌گماشت. افزون بر آن، امیران بویه‌ی ارادت همیشگی خود را نسبت به خاندان پیامبر (ص) با تکریم و تعظیم علمای شیعه نشان دادند؛ چنانکه رکن‌الدوله در حق محمد بن علی بن بابویه مشهور به شیخ صدوق (د. ۳۸۱ ق.)، از فقهای نامدار شیعه، تکریم بسیار می‌کرد و عضدالدوله شیخ مفید (د. ۴۰۳ ق.)، عالم شهیر شیعی، را در بغداد گرامی داشت و بهاء‌الدوله نسبت به شریف رضی (د. ۴۰۶ ق.)، جامع نهج‌البلاغه، اظهار تفقد بسیار می‌کرد. با این همه، امیران بویه‌ی برای جلوگیری از پدید آمدن درگیریهای مذهبی و فرقه‌ای با روحیه‌ای آکنده از تسامح و آزاداندیشی با اصحاب و ارباب دیگر فرق برخورد می‌کردند و حتی در درگیریهایی که میان شیعیان و سنیان پدید می‌آمد، غالباً بی‌طرف می‌ماندند.

۱. الکامل؛ ج ۸، ص ۵۴۹. و یافعی، عبدالله بن اسعد؛ مرآة‌الجنان؛ ج ۳، ص ۲۴۷.

۲. الکامل؛ ج ۸، ص ۵۴۹-۵۵۰. و المنتظم؛ ج ۷، ص ۲۰۶.

## نمایه

- آثار علمی ۸۳، ۶۹  
 آذربایجان ۱۲، ۵۸، ۷۲، ۸۱، ۹۶-۹۷، ۱۰۲، ۱۴۶  
 آرا نک عقاید  
 آزاداندیشی ۱۹۴  
 آزادی اندیشه ۸۴  
 آزار شیعیان ۱۰۹  
 آسیای صغیر ۴۲، ۴۹، ۶۰، ۸۶، ۹۳، ۹۸  
 آسیای مرکزی ۱۰۹، ۱۳۶  
 آسیای میانه نک آسیای مرکزی  
 آشوب نک شورش، شورشها  
 آشوبگران؛ - ایرانی ۹۱ - عرب ۹۱ -  
 زط ۹۳  
 آفریقا ۴۱، ۵۶، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۵۵  
 آل اخشید ۱۵۰ نک اخشیدیان  
 آل ادیس نک ادیسیان مراکش  
 آل برمک نک برمکیان  
 آل برید نک بریدیان  
 آل بویه نک بویهیان  
 آل حمدان نک حمدانیان  
 آل زیار نک زیاریان  
 آل طاهر نک طاهریان  
 آل عباس نک عباسیان  
 آل علی ۲۷  
 آل محمد ۱۰، ۲۷؛ الرضا من - ۹، ۱۹، ۶۸، ۹۲  
 آنقره ۴۹  
 آنکارا نک آنقره  
 آیین ۱۱ - سوگواری امام حسین (ع) ۱۹۴  
 آیین خزمی نک خزمدینی  
 آیین مجوس نک زرتشتی  
 آیین مزدکی نک مزدکی (دین)  
 اباحیگری ۱۱  
 اباضیه ۴۱ - آفریقا ۴۱  
 ابراهیم امام ۱۲، ۱۵، ۱۹، ۲۵  
 ابراهیم بن حمدان ۱۶۲  
 ابراهیم صابی خزانی ۱۹۰  
 ابن اسفندیار، محمد بن حس ۱۹۱  
 ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد ۵۹، ۱۶۶  
 ابن رائق، محمد ۱۵۷-۱۶۱؛ ۱۶۳-۱۶۴،  
 ۱۷۰-۱۷۱؛ امیرالامرای - ۱۵۷، ۱۶۱  
 ابن شیرزاد ۱۶۴-۱۶۵، ۱۷۱  
 ابن طباطبای، محمد بن ابراهیم ۷۰  
 ابن فرات، علی بن محمد ۱۴۴-۱۴۵، ۱۵۴  
 ابن مسکویه، احمد بن محمد ۱۵۵، ۱۹۱، ۱۹۳  
 ابن مقفع، عبدا... بن داودیه ۵۰  
 ابن مقله ۱۴۸، ۱۶۰، ۱۷۱  
 ابن الندیم، محمد بن اسحاق ۱۴۱  
 ابن هیبره، یزید بن عمر ۱۷، ۳۰  
 ابوتغلب بن حمدان ۱۷۶  
 ابوجعفر منصور ۲۸  
 ابوالحسن علی بن ابی الهیجا نک سیف  
 الدوله حمدانی  
 ابوحنسین بریدی ۱۶۳

- ابوالحسن عبدالرحمن صوفی نک عبدالرحمن صوفی ابوالحسن  
 ابوالدواتیق ۴۰، نیز نک منصور، خلیفه عباسی  
 ابوالسرایا، شورش ۵۶، نیز نک سری بن منصور  
 شیبانی  
 ابوسعید جنابی ۱۴۱، ۱۴۶  
 ابوسلمه خلال ۱۲، ۱۹، ۲۵-۲۷، ۹۰، ۱۵۳؛  
 قتل ۲۷-۲۵  
 ابوسهل نویختی ۸۳  
 ابوشجاع سلطانالدوله دیلمی نک سلطانالدوله  
 دیلمی  
 ابوطالب نویند جانی ۱۶۸  
 ابوطاهر جلالالدوله ۱۸۱  
 ابوالطیب متنبی ۱۷۷  
 ابوالعباس تاش ۱۸۶  
 ابوالعباس خصیبی ۱۵۵  
 ابوالعباس سفاح، خلیفه عباسی ۵ نیز نک السفاح،  
 ابوالعباس، خلیفه عباسی  
 ابوالعباس عبدالله نک مأمون، خلیفه عباسی  
 اتهام کفر و زندقه ۶۰  
 احساسات ضد عباسی ۲۴  
 احمد بن بویه نک هزالدوله دیلمی  
 احمد بن حنبل ۸۵  
 احمد بن طولون ۱۲۶  
 احمد بن محمد بن معتصم نک مستعین،  
 خلیفه عباسی  
 اخبارالدوله العباسیه ۷  
 اختلافات مذهبی و کلامی شیعه ۱۳۸  
 اختلاف طبقاتی ۱۴۰  
 اختلاف میان ترکان و دیلمیان ۱۷۵  
 اداره نک ادرسیان مراکش  
 ادبیات ایرانی ۱۳۷  
 ادریس بن عبدالله ۵۵  
 ادرسیان مراکش ۵۷-۵۵  
 ادعای پیامبری ۴۶  
 ادعای خدایی ۴۷
- ابو عبدالله شیعی ۱۴۲، ۱۴۷  
 ابو عبدالله محمد بریدی ۱۵۸-۱۶۱، ۱۷۰-۱۷۱  
 ابو عکرمه زیاد الهمدانی ۱۰  
 ابو علی مسکویه رازی نک ابن مسکویه،  
 احمد بن محمد  
 ابو الفتح بن عمید ۱۷۵  
 ابو الفرج اسرائیل نصرانی ۱۵۵  
 ابو الفضل بن العمید ۱۷۴، ۱۹۰-۱۹۱  
 ابوالفوارس شیر ذیل نک شرفالدوله  
 دیلمی ۱۷۵، ۱۷۸  
 ابوالفوارس قوامالدوله ۱۸۰-۱۸۱  
 ابوالقاسم سعید ۱۴۶  
 ابوالکلیجار مرزبان نک صمصامالدوله دیلمی  
 ابومسلم ۱۳-۱۹، ۲۴-۳۷، ۴۶، ۵۸،  
 ۹۰، ۱۵۳؛ پیروان ۱۶؛ شورش -  
 ۲۶؛ فرجام - ۳۰؛ خونخواهی - ۳۳،  
 ۳۵؛ انتقام - ۳۷  
 ابومنصور پولادستون ۱۸۲  
 ابونصر خسرو فیروز ملک الرحیم ۱۸۱  
 ابو هاشم ۷۶  
 ادبیان ۱۷۷  
 ارتداد ۱۰۹  
 ارجان ۱۷۹  
 ارسلان بساسیری نک بساسیری، ارسلان  
 الرضا من آل محمد ۹، ۱۹، ۶۸، ۹۲  
 ارمنستان ۱۲، ۴۲، ۵۸، ۹۷، ۱۱۲، ۱۲۲  
 استادسیس ۴۰، ۴۴؛ شورش - ۴۰  
 استاذسیس نک استادسیس  
 استبداد ترکان ۱۱۰  
 استقلال ۹۰؛ - سیاسی ایرانیان ۹؛ طاهریان ۷۴،  
 ۷۶؛ - طلبی ۹۶  
 اسحاق ترک ۳۲، ۳۵-۳۷  
 اسفار نک اسفارین شیرویه  
 اسفار بن شیرویه ۱۱۹، ۱۵۱، ۱۶۷  
 اسماعیل بن احمد سامانی ۱۳۳، ۱۳۶  
 اسماعیل بن جعفر الصادق ۱۳۸-۱۳۹

- اسماعیلیان نک اسماعیلیه  
 اسماعیلیه ۱۳۸-۱۴۲، ۱۴۶-۱۴۷؛ - خالصه  
 ۱۳۸-۱۳۹؛ - مبارکیه ۱۳۸-۱۳۹؛ - بحرین  
 ۱۴۱؛ - شام ۱۴۱؛ پیشرفت کار - ۱۴۶  
 آشناس ۹۹، ۱۰۲-۱۰۳، ۱۰۵  
 اصـفهان ۱۲، ۱۵، ۱۸، ۹۷، ۱۵۱-۱۵۲،  
 ۱۶۸-۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۸۲، ۱۸۵-۱۸۷،  
 ۱۹۱  
 اصلاحات ۴۴  
 اصل سیادت عرب ۸۹  
 اعتقادات شعوبی ۹۶  
 اعصاب ۶۸، ۸۸-۹۱، ۹۴-۹۶، ۹۸-۱۰۰، ۱۰۴،  
 ۱۱۱-۱۱۲، ۱۲۴  
 اغالبه نک اغلییان  
 اغلییان ۵۶-۵۷  
 افریقیه نک افریقا  
 افشین ۷۷، ۹۷-۱۰۳  
 افشین اشروسنه نک افشین  
 افطحیه ۱۳۸  
 افغانستان ۱۳۷  
 افکار و اندیشه‌های مذهبی ۱۰۸  
 اکاسره ۹۰  
 اکراد برزیکانی ۱۷۶-۱۷۷  
 الپتکین ۱۳۷، ۱۷۵  
 الفتکین نک الپتکین  
 امامان اسماعیلی ۱۳۹؛ - مستور ۱۴۰  
 امامان شیعه ۱۹۴  
 امام جعفر صادق (ع) نک جعفر بن محمد (ع)،  
 امام ششم  
 امام جواد (ع) نک محمد بن علی (ع)، امام نهم  
 امام حسن عسگری (ع) نک حسن بن علی (ع)،  
 امام یازدهم  
 امام حسین (ع) نک حسین بن علی (ع)،  
 امام سوم  
 امام رضا (ع) نک علی بن موسی (ع)، امام هشتم  
 امام سجاد (ع) نک علی بن حسین (ع)،  
 امام چهارم  
 امام علی (ع) نک علی بن ابی طالب (ع)، امام اول  
 امام محمدباقر (ع) نک محمد بن علی (ع)،  
 امام پنجم  
 امام موسی کاظم (ع) نک موسی بن جعفر (ع)،  
 امام هفتم  
 امام هادی (ع) نک علی بن محمد (ع)، امام دهم  
 امامیه نک شیعیان  
 امپراتوری اسلامی ۱۳۰  
 - ایران ۸۸  
 - روم ۸۸  
 - ساسانی ۹۰  
 امرای سامانی نک امیران سامانی ۱۳۷  
 امرای طولونی نک امیران طولونی ۱۲۸  
 امریه معروف و نهی از منکر ۴۵، ۱۲۱  
 اموی نک امویان  
 امـویان ۹، ۱۲-۱۳، ۱۷، ۲۱-۲۲، ۴۱،  
 ۸۴، ۸۹، ۱۱۱؛ شکست - ۱۶؛ قتل -  
 ۲۲؛ - اندلس ۲۳، ۵۶  
 امیر ابوعلی ۱۷۹  
 امیرالامرایان بویه ۱۸۸  
 امیرالامرایی ۱۵۰-۱۵۳، ۱۶۵، ۱۷۱؛  
 - ترکان ۱۵۰؛ - ابن رائق ۱۵۷، ۱۶۱؛  
 - بسجکم ۱۵۹-۱۶۱؛ - ناصرالدوله  
 ۱۶۲؛ - توزون ۱۶۴؛ - احمد ۱۶۵  
 امیران ۶۷، ۱۵۲؛ - طولونی ۱۲۸؛ - سامانی  
 ۱۳۷؛ - زیاری ۱۵۳-۱۸۷؛ - آل برید ۱۵۷؛  
 - حمدانی ۱۶۴؛ - بویه ۱۶۶، ۱۸۲،  
 ۱۸۴، ۱۸۸؛ - بویه در فارس ۱۷۳؛  
 - بویه در عراق ۱۸۳؛ - بویه در  
 خوزستان ۱۸۳  
 امین، خلیفه عباسی ۵۴، ۶۴-۶۷، ۶۹،  
 ۷۵، ۸۶؛ - و مأمون، درگیری ۶۹، ۸۰  
 انتقام ابومسلم ۳۷  
 انحطاط آل بویه ۱۸۰  
 اندلس ۲۳-۲۴؛ امویان - ۲۳، ۵۶

- اندیشه استقلال ۹۰  
 اندیشه‌های شیعی ۴۳  
 اندیشه‌های ضد معتزلی ۱۰۶  
 انقراض حکومت آل بویه ۱۸۸  
 انقراض دولت طاهریان ۱۱۸  
 انقلاب عباسی ۸۹  
 انقلاب علویان ۹۲  
 اهل بیت ۱۳۴  
 - تناسخ ۱۱  
 - حدیث ۸۶  
 - ذمه ۶۱  
 - سنت ۱۳۸، ۱۰۸  
 - کتاب ۱۱۲  
 ام‌سواز ۳۸، ۱۲۴-۱۲۵، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۶۴،  
 ۱۶۹-۱۷۰، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۱  
 ایتاخ ۹۹، ۱۰۲-۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۷-۱۰۸، ۱۱۰  
 ایتالیا ۵۷  
 ایران ۱۲، ۱۴، ۲۴-۲۵، ۲۷، ۷۰، ۷۶، ۹۶،  
 ۱۰۹، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۵۰-۱۵۱، ۱۶۶؛ حیات  
 سیاسی - ۷۶  
 ایرانیان ۸، ۳۳-۳۲، ۶۷، ۷۳، ۷۶، ۸۲، ۸۷،  
 ۸۹-۹۰، ۹۴-۹۵، ۹۸، ۱۰۴، ۱۱۱؛ استقلال  
 سیاسی - ۹  
 الايضاح والتكملة ۱۹۳  
 ایلک خانان ترکستان ۱۳۷  
 ائمه شیعه نک امامان شعبیه  
 بسایک خرم‌مدین ۳۲، ۷۲، ۸۶، ۹۰، ۹۶-۹۸،  
 ۱۰۰-۱۰۳  
 باخمیری ۳۹  
 بادغیس ۴۰، ۶۲، ۷۸  
 بازارسیاه ۹۳  
 پایکیاک ۱۲۲، ۱۲۶  
 بـجـمـک ۱۵۸-۱۶۱؛ ۱۶۴، ۱۷۰-۱۷۱؛  
 امیرالامرای - ۱۵۹-۱۶۱؛ مرگ - ۱۶۱  
 بحث و گفتگوی آزاد ۸۴  
 بـحـرین ۱۲۱-۱۲۲، ۱۲۵؛ اسماعیلیه -
- ۱۴۱-۱۴۲، ۱۴۶  
 بخارا ۲۳، ۲۴، ۴۵، ۱۱۹، ۱۲۶، ۱۳۶، ۱۳۷  
 برامکه نک برمکیان  
 برانداختن بنی‌امیه ۲۳  
 براندازی برمکیان ۹۰  
 برخوردار خلیفه و ترکان ۱۱۱  
 برخوردارهای قبیله‌ای ۱۴  
 برزیکانی ۱۷۶-۱۷۷  
 برمکیان ۵۸-۶۰، ۶۷؛ براندازی - ۹۰  
 بریدیان ۱۵۰، ۱۵۸، ۱۶۴  
 بزرگمهر ۱۵  
 بصره ۷، ۲۹، ۳۸، ۵۷، ۶۵، ۹۳، ۱۵۷-۱۵۸،  
 ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۷۸، ۱۸۰-۱۸۱  
 بطریقان ۱۱۲  
 بفا ۹۹، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۹  
 بغداد ۴۰، ۴۹، ۵۱، ۵۳، ۵۷، ۶۱، ۶۷-۶۸،  
 ۷۰-۷۶، ۸۰-۸۲، ۸۴، ۹۱، ۹۳-۹۵، ۱۰۶،  
 ۱۱۰، ۱۱۴-۱۱۵، ۱۲۲-۱۲۳، ۱۲۶-۱۲۷،  
 ۱۳۰-۱۳۱، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۱،  
 ۱۵۶-۱۵۸، ۱۶۰-۱۶۵، ۱۷۰-۱۷۲،  
 ۱۷۵-۱۷۶، ۱۸۰-۱۸۳، ۱۹۰، ۱۹۲-۱۹۳؛  
 بیمارستان - ۱۹۰  
 بغدادی، ابومنصور عبدالقاهر ۶۱، ۷۹  
 بکیر بن ماهان ۷، ۱۲، ۲۵  
 بلغ ۱۷، ۱۳۶  
 بلعمی محمد بن محمد ۷۵  
 بلوچ ۱۷۵  
 بنای سامره ۹۳  
 بنای شهرهای جدید ۴۰  
 بنی‌امیه نک امویان  
 بنی‌تمیم ۱۴  
 بنی‌حارث بن کعب ۲۵  
 بنی‌حسنویه ۱۷۷  
 بنی‌سیمجور ۱۳۷  
 بنی‌صعلوک ۱۳۷  
 بنی‌طولون نک طولونیان ۱۲۶، ۱۴۳

- بومسلمیه ۳۲  
 بویه ۱۴۳  
 —بویهیان ۱۳۷، ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۶۰-۱۶۶،  
 ۱۶۹-۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۸۵، ۱۸۷-۱۸۹،  
 ۱۹۳، ۱۹۴؛ — در فارس ۱۷۳؛ — در عراق  
 ۱۸۳؛ — در خوزستان ۱۸۳؛ — در اصفهان  
 ۱۸۴؛ — در همدان ۱۸۴؛ انحطاط — ۱۸۰؛  
 سقوط — ۱۸۲؛ انقراض — ۱۸۷؛ پایان  
 کار — ۱۸۸
- بهاءالدوله دیلمی ۱۷۹-۱۸۰، ۱۸۸، ۱۹۲  
 بهرام گور ساسانی ۱۶۶  
 بیمارستان بغداد ۱۹۰  
 بیمارستان عضدی ۱۷۸، ۱۹۱  
 بیت‌الحکمه ۸۲-۸۴؛ — مأمون ۱۹۱  
 بین‌النهرین ۷۷  
 پاپ ۶۱  
 پادوسبانیان ۱۱۶  
 پادوسبانیان نک پادوسبانیان  
 پرچم پیامبر ۱۲  
 پرچم سیاه عباسی ۱۹  
 پسته‌های دولتی، فروش ۱۵۴  
 پناهگاه خوارج ۷۸  
 پیروان ابومسلم ۱۶  
 پیروان اسماعیلی ۱۴۰  
 پیروزی دهوت عباسی ۸  
 پیشرفت کار اسماعیلیان ۱۴۶  
 التاجی ۱۹۰  
 تاریخ سیستان ۷۹  
 تأسیس دولت سامانی نک سامانیان، تأسیس  
 — صفاری نک صفاریان، تأسیس  
 — طولونی نک طولونیان، تأسیس  
 — علویان نک علویان طبرستان، تأسیس  
 تجدید دین و سلطنت ایرانی ۹۶  
 تجدید سلطنت ساسانیان ۱۵۱  
 تجزیه خلافت عباسی ۲۳  
 تجزیه سیاسی در جهان اسلام ۲۳
- تحرکات شیعه ۵  
 ترجمه آثار علمی ۸۳  
 ترک ۳۵، ۸۸؛ جنگجویان — ۹۱؛ سرداران —  
 ۱۱۱، ۱۲۲، ۱۳۵  
 ترکان ۹۱، ۹۳-۹۵، ۹۸، ۱۰۶، ۱۱۰-۱۱۳،  
 ۱۴۷-۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۳-۱۵۴؛ نقش — ۹۲،  
 ۹۸؛ تسلط — بردستگاه خلافت ۹۴؛ استبداد  
 — ۱۱۰؛ امیرالامرای — ۱۵۰؛ — سلجوقی  
 ۱۸۱  
 تسامح ۱۹۴  
 تسلط ترکان بردستگاه خلافت ۹۴  
 تشکیل دولت اسلامی ۸۸  
 تشیع ۴۳، ۶۹، ۷۰؛ تقویت — ۴۳  
 تصفیه نیروها ۱۹  
 تمصب عربی ۲۳  
 تکریت ۱۶۵  
 تمایلات ۹؛ — ایرانی مأمون ۶۸؛ — ضد ایرانی  
 ۱۰۲  
 توزون ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۴-۱۶۵؛ امیرالامرای  
 — ۱۶۵  
 توماس سقلایی ۸۶، ۹۸  
 تونس ۵۶  
 توفیل، امپراطور روم ۸۶، ۹۷-۹۸  
 تیولداری ۱۰۵  
 ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد ۱۹۲  
 جاحظ، عمرو بن بحر ۱۰۲  
 جامع ابن طولون ۱۲۸  
 جانشینان متعدد ۶۴  
 جبال ۱۳، ۷۵، ۱۸۶  
 جدول؛ — حکمرانان آل طاهر ۸۲؛ — حکمرانان  
 علوی در طبرستان ۱۱۹؛ — امرای طولونی  
 ۱۲۸؛ — امرای سامانی ۱۳۷؛ — امیران  
 زیاری ۱۵۳؛ — امیران بویه ۱۸۲-۱۸۳،  
 ۱۸۴؛ — خلفای عباسی ۱۸۹  
 جرجان ۱۰، ۱۵  
 جزایر مالت ۵۷

- جزیره ۱۵، ۲۰-۲۱، ۲۵، ۴۱، ۴۸، ۵۲، ۶۴، ۷۵، ۱۲۷، ۱۶۲، ۱۸۰  
 جشن سده ۱۵۲، ۱۵۹  
 جعفر بن محمد (ع)، امام ششم ۲۵، ۱۳۸-۱۳۹؛ دوران امامت ۴۲-۴۴؛ شهادت ۴۲-۴۴  
 جنبشهای شیعی نک قیامهای شیعیان  
 جنبشهای علوی نک قیامهای علوی  
 جنبش رواندیان ۳۶  
 جندیساپور ۱۵۸  
 جنگ ۹۳؛ با مروان ۲۰؛ روم ۲۸، ۶۰، ۸۶؛ خوارج ۶۳، ۷۷؛ با خرم‌مدینان ۹۶؛ علویان طبرستان ۱۲۲؛ ترکان ۱۲۳  
 جنگجویان ترک ۹۱  
 جنگهای خارجی ۴۲، ۴۸، ۶۰  
 جنگهای داخلی ۵۴؛ امویان ۱۳  
 جنوبیها نک قحطانیان  
 جهاد با رومیان نک جنگ با روم  
 جهان اسلام، تجزیه سیاسی ۲۳  
 چین ۱۱۶، ۱۳۶  
 حادثه کریلا ۵۲  
 حجاز ۷، ۱۲، ۲۳، ۵۱، ۷۰، ۷۴، ۱۰۵، ۱۱۷  
 حجرالاسود ۱۴۷  
 حسن ابراهیم حسن ۱۶۱  
 حسن بن ابی‌الهیجا نک ناصرالدوله حمدانی  
 حسن بن بویه نک رکن‌الدوله دیلمی  
 حسین بن حمدان ۱۶۲  
 حسن بن زید علوی نک داعی کبیر  
 حسن بن علی (ع)، امام یازدهم ۱۳۴  
 حسن بن قاسم علوی نک داعی صغیر  
 حسنیه ۱۷۶-۱۷۷  
 حسین بن علی (ع)، امام سوم ۱۷۸؛ آیین سوگواری ۱۹۸ -  
 حفص بن غیاث بن سلیمان ۲۵  
 حکام نک حکمرانان  
 حکمرانان؛ خراسان ۱۷  
 حکومت نیمه مستقل ترک ۱۲۶
- حکومت‌های مستقل در شرق ۷۶  
 حمزه نک حمزه بن آذرک  
 حمزه آذرک نک حمزه بن آذرک  
 حمزه بن آذرک ۶۱-۶۳، ۷۹-۸۰، ۱۲۸؛ شورش ۶۱-۶۳  
 حمدان بن حمدون ۱۶۲  
 حمدانیان ۱۵۰، ۱۶۲-۱۶۵، ۱۷۶، ۱۷۹؛ موصل ۱۶۳  
 حیات سیاسی ایران ۷۶  
 خارجیان نک خوارج  
 خازمیه ۶۱، ۸۰  
 خالد بن برمک ۵۸  
 خاندان؛ عباسی ۵، ۷، ۲۱، ۵۴، ۱۲۱؛ علوی ۵۱، ۱۰۹، ۱۱۹؛ پیامبر ۲۳، ۱۱۰، ۱۲۱؛ سهل ۶۵، ۷۲-۷۳؛ طاهری ۷۴، ۸۱، ۱۳۶؛ صفاری ۱۳۳؛ سامانی ۱۳۶؛ بویه ۱۶۶؛ شیعی مذهب بویه ۱۶۶  
 خاقانی، محمد بن عبیدالله ۱۴۵، ۱۵۴  
 خدش، عمار بن یزید ۱۱  
 خراسان ۷-۱۶، ۲۴، ۲۶، ۲۹-۳۱، ۳۶، ۴۰-۴۲، ۴۴، ۴۷، ۵۱، ۶۲-۶۵، ۶۷، ۷۱-۷۲، ۷۵-۸۲، ۸۹-۹۰، ۱۰۳، ۱۳۰، ۱۳۶-۱۳۷، ۱۵۵؛ گسترش دعوت ۷؛ حکمرانان ۱۷؛ حکومت ۲۷؛ آشوب ۳۳؛ شورشهای ۴۴؛ شورشهای مردم ۶۳؛ شورشیان ۶۳  
 خریداری ولایتمهدی ۴۶  
 خرم‌مدینان ۱۱، ۳۴، ۷۲، ۸۱، ۹۶-۹۸، ۱۱۲، ۱۴۰، ۱۶۷؛ شورش ۹۶-۹۸، ۱۰۱  
 خرم‌مدینی ۱۰۰  
 خروج؛ یوسف البرم ۴۵؛ عبدالسلام یشکری ۴۸؛ ولید بن طریف حوری ۵۵  
 خزران ۶۱  
 خزرها نک خزران  
 خسروانوشیروان ۱۵۱  
 خلافت؛ اموی ۵؛ منصور ۲۸، ۳۷، ۳۹



- درگیریها؛ - ی عراق ۷۲؛ - ی میان شیعیان و سنیان ۱۷۵؛ - ی مذهبی ۱۹۴  
 دریای خزر ۱۱۶، ۱۵۲، ۱۶۷  
 دریای مدیترانه ۵۷  
 دستگاه خلافت ۹۱، ۹۳، ۹۶، ۱۸۲  
 دعوت ۱۹؛ - عباسی ۶-۷، ۱۲، ۲۸، ۷۷؛  
 - زنگیان ۱۲۴؛ - اسماعیلیه ۱۴۱-۱۴۲  
 دفع سلطه عرب ۹۶  
 دمشق ۲۰، ۵۵، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۴۳  
 دوازده امامیان ۱۳۸؛ نیز نک شیعیان  
 دوازده نقیب ۱۰  
 دوانیقی ۴۰؛ نیز نک منصور، خلیفه عباسی  
 دوره؛ - سلطه اعراب ۸۸؛ - سلطه ایرانیان ۸۹؛ - اموی ۸۹؛ - سلطه ترکان ۹۱؛ - ستر ۱۴۰  
 دولت؛ - اموی ۸؛ - امویان اندلس ۲۳؛  
 - مستقل شیعی ۵۵-۵۶؛ - نیمه مستقل طاهری ۸۱؛ تشکیل - اسلامی ۸۸؛ - طولونیان ۱۰۰، ۱۲۰، ۱۲۶-۱۲۸، ۱۴۳؛ - مستقل ترکان ۱۰۰؛ - علوی ۱۱۶؛ - علویان طبرستان ۱۱۸-۱۱۹؛ - صفاری ۱۲۸؛ - غزنوی ۱۳۷؛ - سامانی ۱۳۶؛ - شیعی اسماعیلی ۱۴۱؛ - قرمطیان ۱۲۶؛ - آل بویه ۱۷۳  
 دیاربکر ۱۶۳، ۱۷۵-۱۷۶  
 دیار ربیع ۱۶۳  
 دیار مضر ۶۹، ۱۶۳، ۱۷۶  
 دیالمه نک دیلمان  
 دیلم نک دیلمان  
 دیلمان ۵۳، ۱۱۶، ۱۵۰-۱۵۱، ۱۷۶  
 دیلمیان ۱۶۷، ۱۷۵، ۱۷۹؛ - همدان ۱۸۷  
 دیوان؛ - خراج ۵۸؛ - موارث ۱۳۵؛ - مظالم ۱۴۴؛ - برید ۱۵۸  
 دینور ۱۵۱، ۱۷۷  
 دهریه ۴۹  
 دهریان ۴۹، ۱۱۲
- ۴۱-۴۲؛ - مهدی ۴۴، ۵۸، ۹۶؛ - محمد ۳۸؛ - هارون ۵۲، ۵۸؛ - عباسی ۵۶، ۵۸، ۶۵، ۹۱، ۹۳، ۱۱۷؛ - امین ۶۴؛ - مأمون ۶۹، ۷۲-۷۳، ۸۹، ۹۶، ۱۳۶؛ - معتصم ۹۲، ۱۰۴؛ - واثق ۱۰۵، ۱۰۸؛ - مستعین ۱۱۴؛ - متوکل ۱۲۱؛ - معتز ۱۱۹؛ - معتمد ۱۲۳، ۱۳۴؛ - مهتدی ۱۲۲؛ - فاطمیان مصر ۱۴۱؛ - معتضد ۱۴۶؛ - مکتفی ۱۴۳، ۱۴۶؛ - طائع ۱۴۹؛ - مقتدر ۱۵۴، ۱۶۳؛ - راضی ۱۵۶  
 خلع؛ - عیسی بن موسی ۳۹، ۴۵؛ - مأمون ۷۲؛ - قاهر ۱۵۰؛ - مستکفی ۱۷۲  
 خلفای راشدین ۸۹  
 خلفای عباسی ۱۲۳، ۱۷۲، ۱۸۹  
 خلیج فارس ۷۹  
 خماریه ۱۲۷؛ مرگ - ۱۲۷  
 خوارج ۱۲، ۱۵، ۲۷، ۴۲-۴۱، ۵۲، ۶۱-۶۳، ۷۷-۸۲، ۱۰۹، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۶۲؛ - ایاضیه ۴۱؛ فعالیت سیاسی - ۴۱، ۷۸؛ - زرتنگ ۴۱، ۷۸؛ - حجاز ۶۱؛ جنگ با - ۷۸؛ و عباسیان ۷۸؛ خاستگاه - ۷۷؛ پناهگاه - ۷۸؛ - ایران ۷۹؛ - عرب و کرد ۱۲۲  
 خوزستان ۱۲۴، ۱۵۸-۱۵۹، ۱۶۹-۱۷۰، ۱۷۹، ۱۸۲-۱۸۳  
 خونخواهی ابومسلم ۳۳-۳۶  
 دارالعلم ۱۹۲؛ - حاکمی ۱۹۳؛ - شیعی بغداد ۱۹۳  
 داستان جعفر و عباسه ۵۸-۶۰  
 داعیان؛ - عباسی ۷، ۱۵؛ - خراسان ۹؛ - شیعی ۱۱۶  
 داعی صغیر (حسن بن قاسم علوی) ۱۱۹، ۱۵۱  
 داعی کبیر (حسن بن زید علوی) ۱۱۸، ۱۳۰  
 دافقه ۴۰  
 دانش ۱۸۹-۱۹۳  
 دانشمندان ۱۷۷، ۱۹۳  
 درگیری نک درگیریها

- دهریون نک دهریان  
 رازی، محمد بن زکریا ۱۹۱  
 راضی، خلیفه عباسی ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۷-۱۵۸،  
 ۱۶۰، ۱۶۳؛ خلافت - ۱۵۰  
 راضی بالله نک راضی، خلیفه عباسی  
 راوندیان ۳۲، ۳۶؛ جنبش - ۳۶؛ نابودی - ۳۷  
 راوندیه نک راوندیان  
 رجال شیعه ۱۹۳  
 رزامیه ۳۵  
 رصافه ۴۰  
 رکن الدوله دیلمی ۱۶۷-۱۷۱، ۱۷۳-۱۷۶،  
 ۱۸۳-۱۸۶  
 رواج عقاید اهل سنت ۱۰۸  
 رواج مذهب شیعه ۱۹۳  
 روابط رومیان و عباسیان ۹۸  
 روم ۲۸، ۴۹، ۶۰؛ جنگ با - ۲۸، ۶۰-۶۱، ۸۶  
 رومیان ۴۲، ۶۱، ۱۲۷؛ روابط - و عباسیان ۹۸  
 رهبران؛ - عباسی ۹؛ ایرانی ۸۶ -  
 شیعی ۹۲؛ - اسماعیلی ۱۴۰  
 رهبری هلویمان ۹  
 ری ۱۲، ۱۵، ۳۱، ۳۴، ۳۶، ۱۱۶-۱۱۹، ۱۳۶،  
 ۱۵۲، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۸  
 زبان فارسی ۱۳۷  
 زرتشت ۳۶؛ موعود - ۴۰  
 زرتشتی ۴۰، ۱۵۲  
 زرتشتیان ۳۴-۳۵  
 زردشتی نک زرتشتی  
 زرنج نک زرنج  
 زرنج ۴۱، ۷۸، ۱۲۹  
 زطها ۹۳  
 زنداقه نک زندیقان  
 زنجان ۱۵۱  
 زنداقه ۴۹؛ اتهام کفر و - ۶۰  
 زندیقان ۴۰-۴۱، ۱۱۲  
 زنگان نک زنگیان  
 زنگیان ۱۲۳-۱۲۵، ۱۴۰
- زیاده الله سوم، امیر اعلی ۵۷  
 زیارین وردان شاه گیلی ۱۵۰  
 زیارت ۱۹۸؛ - کعبه ۱۴۸  
 زیاریان ۱۱۹، ۱۵۰-۱۵۲، ۱۶۶، ۱۷۰-۱۷۱  
 زید بن علی (ع) ۸، ۳۵  
 زید بن موسی بن جعفر ۷۰  
 زیدالنار نک زید بن موسی بن جعفر  
 زیدیان ۷۰  
 سادات علوی ۱۱۷  
 ساردنی ۵۷  
 سالار زنگ نک صاحب الرنج  
 سامانیان ۱۱۸-۱۱۹، ۱۳۳، ۱۳۶-۱۳۷، ۱۴۳،  
 ۱۵۲، ۱۶۶، ۱۸۳؛ تأسیس - ۱۳۶؛ سقوط  
 - ۱۳۷  
 سامرا ۹۳-۹۵، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۶،  
 ۱۳۲؛ بنای - ۹۳  
 سامره نک سامرا  
 سبکتکین ۱۳۷، ۱۸۳  
 سپاهیان مغربی ۱۲۰  
 سختگیری بر شیعیان ۱۰۸  
 سد امیر ۱۷۸  
 سران اموی خراسان ۱۶  
 سرداران ترک ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۳۵  
 سرکوب قیامها ۸۷  
 سری بن منصور شیبانی ۶۸  
 سعید حمدانی ۱۶۲  
 السفاح، ابوالعباس، خلیفه عباسی ۱۹-۲۱، ۲۴،  
 ۲۶-۳۰، ۳۸-۳۹، ۵۸، ۶۴، ۷۶؛ مرگ - ۲۸  
 سفیدجامگان نک سفیدجامگان  
 سفیدجامگان ۳۲، ۳۶، ۴۷؛ قیام - ۳۶  
 سقوط؛ - برمکیان ۵۸، ۶۰ - سامانیان ۱۳۷؛  
 - بویهیان ۱۸۲  
 سلاطین مغول ۱۳۴  
 سلجوقیان ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۸۱، ۱۹۳  
 سلطان الدوله دیلمی ۱۸۰-۱۸۱  
 سلطان محمود غزنوی ۱۰۸، ۱۸۷، ۱۹۲

شورش؛ - سفیانی ۲۳؛ - محمد بن مسلمة بن  
 عبدالملک ۲۳؛ - ابومسلم ۲۶؛ - عبدالله  
 بن علی ۲۸-۲۹؛ - غلاة ۳۳؛ - سنباد ۳۳؛  
 - اسحاق ترک ۳۵؛ - شیعیان کوفه ۳۸؛ -  
 استادسیس ۴۰؛ - عبدالرحمن بن عبدالجبار  
 ۴۴؛ - مقنع ۴۶؛ - عامر بن عماره ۵۵؛ -  
 حمزه آذرک ۶۱-۶۳؛ - مردم خراسان ۶۳؛ -  
 ابوالسرایا ۶۸؛ - نصرین شیبث ۶۹، ۸۱؛ -  
 سپاهیان ایرانی ۹۱؛ - بابک خرمذین ۹۶،  
 ۱۰۱؛ - خرمذینان ۹۷؛ - عجیب بن عبسه  
 ۹۹؛ - عباس بن مأمون ۹۹؛ - مازیار ۱۰۰؛  
 - زط ۹۳؛ - بریران ۱۰۵؛ - بطریقان ۱۱۲؛  
 - بغداد ۱۲۲؛ - مساور ۱۲۲؛ - هسی بن  
 شیخ ۱۲۲؛ - زنگ ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۲؛ -  
 قرمطیان ۱۴۲-۱۴۳؛ - ترکان ۱۴۷، ۱۶۳؛ -  
 بلکا ۱۷۴؛ - روزبهان ۱۷۴؛ - طوایف  
 شیبانکاره ۱۸۲  
 شورشگران نک شورشیان  
 شسورشها ۳۲؛ - خوارج ۱۲، ۴۱، ۵۶،  
 ۷۸-۷۷، ۱۲۸؛ - عراق ۱۷؛ - شیعیان  
 ۲۳؛ - خراسان ۳۳، ۴۴؛ - بریران  
 یاضی ۵۶؛ - ایرانیان ۷۶، ۹۶؛ -  
 داخلی ۱۰۵؛ - قرمطیان ۱۴۲-۱۴۳  
 شورشیان؛ - خراسان ۶۳؛ - ایرانی ۱۰۲؛ -  
 زنگ ۱۲۶؛ - ترک ۱۷۵  
 شهادت؛ - جعفر بن محمد (ع)، امام ششم  
 ۴۲-۴۴؛ - موسی بن جعفر (ع)، امام هفتم ۵۷؛  
 - علی بن موسی (ع)، امام هشتم ۷۳، ۹۲؛ -  
 علی بن محمد (ع)، امام دهم ۱۲۰، ۱۲۱؛ -  
 حسن بن علی (ع)، امام یازدهم ۱۳۴  
 شهرهای جدید ۴۰  
 شهید فخ ۵۱  
 شیخ صدوق نک ابن بابویه، محمد بن علی  
 شیخ مفید نک مفید، محمد بن محمد  
 شیراز ۱۶۸، ۱۷۳-۱۷۴، ۱۸۰-۱۸۲، ۱۸۵،  
 ۱۹۱

سلطه؛ - ایرانیان ۲۱، ۸۹؛ - ترکان ۸۷، ۹۱،  
 ۱۱۵، ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۴۴؛ - اصراب ۸۸؛ -  
 - آل بویه بر بغداد ۱۷۲؛ - ترکان سلجوقی  
 ۱۸۲  
 سنباد ۳۳-۳۸؛ شورش - ۳۳؛ قتل - ۳۵  
 سنباد نک سنباد  
 سند ۵۴-۵۵، ۱۳۱، ۱۴۲-۱۴۶  
 سنیان ۱۷۵؛ نیز نک اهل سنت  
 سوریه ۱۱۷  
 سیادت عرب ۸  
 سیاهجامگان ۱۶، ۱۸-۲۰، ۲۸، ۳۳  
 سیده خاتون ۱۸۷  
 سیستان ۱۵، ۴۰-۴۲، ۷۵، ۷۷-۷۹، ۱۲۸-۱۳۰،  
 ۱۳۲؛ خوارج - ۶۱  
 سیف الدوله حمدانی ۱۶۳-۱۶۴  
 سیوطی ۶۴، ۱۴۵  
 سوگوری ۱۹۴  
 شاهران بنی عباس ۲۲  
 شارلمانی ۶۱  
 شام ۱۳، ۱۵، ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۲۹، ۳۱، ۵۵، ۶۴،  
 ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۲۶-۱۲۷، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۶۱  
 شامیان ۷  
 شبکه ارتباطی عباسیان ۸۸  
 شرف الدوله دیلمی ۱۷۸-۱۷۹  
 شریف رضی نک شریف الرضی، محمد بن حسین  
 شریف الرضی، محمد بن حسین ۱۹۴  
 شریف مرتضی نک علم الهدی، علی بن حسین  
 شریک بن شیخ المهری ۲۳؛ قیام - ۲۳-۲۴  
 شمار سبز ۷۱، ۷۴  
 شعار سیاه ۴۷، ۷۱  
 شعر و ادب ۱۹۰-۱۹۱  
 شکست امویان ۱۶  
 شکست امین ۷۴  
 شمالیها نک عدنانیان  
 شمس الدوله دیلمی ۱۸۰، ۱۸۷-۱۸۸  
 شمیطیه ۱۳۸

- شیعه ۵، ۹، ۳۴، ۱۶۷، ۱۷۲، ۱۹۳-۱۹۴؛  
 تحرکات - ۵؛ - کیسانی؛ امامان - ۱۹۴  
 شیعیان ۷، ۱۱، ۲۳، ۲۷، ۳۷، ۴۲-۴۳، ۵۷،  
 ۷۰-۷۲، ۹۲، ۱۰۴، ۱۰۸-۱۱۰، ۱۱۶-۱۱۷،  
 ۱۲۰، ۱۳۴-۱۳۵، ۱۳۸، ۱۷۵؛ - حسنی  
 ۹۲؛ - زیدی ۹۲، ۱۹۴؛ - علوی ۹۲؛  
 اختلاف - ۱۳۸؛ - دوازده امامی ۱۳۸، ۱۹۴  
 صاحب بطایح ۱۷۶  
 صاحب بن عباد نک صاحب بن عباد،  
 اسماعیل بن عباد  
 صاحب بن عباد، اسماعیل بن عباد ۱۸۷، ۱۹۱  
 صاحب الزنادقه ۵۰  
 صاحب الزنج ۱۲۴، ۱۳۱  
 صاحب الفخری ۵۹، ۱۴۵  
 صالح بن زیاد ۳۱  
 صحرای شام ۱۶۲  
 صفاریان ۸۲، ۱۱۷-۱۱۸، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۴۰،  
 ۱۶۶؛ تأسیس - ۱۲۸  
 صمصام الدوله دیلمی ۱۷۸-۱۷۹؛ مرگ -  
 ۱۷۹  
 صورالکواکب ۱۹۰  
 صولی نک صولی، محمد بن یحیی  
 صولی، محمد بن یحیی ۱۶۱، ۱۶۴  
 ضد معتزلی ۱۰۶  
 طاهر نک طاهر بن حسین، امیر طاهری  
 طاهر ذوالیمینین نک طاهر بن حسین، امیر طاهری  
 طاهر بن حسین، امیر طاهری ۶۵، ۶۹، ۷۴-۷۶،  
 ۹۰؛ مرگ - ۷۶  
 طاهریان ۷۴، ۱۱۸، ۱۳۰  
 الطائع، خلیفه عباسی ۱۷۵، ۱۷۹  
 طبرستان ۵۳، ۱۰۰، ۱۱۶-۱۱۹، ۱۳۰، ۱۳۶،  
 ۱۵۱، ۱۶۷، ۱۸۶، ۱۹۴  
 طبری، محمد بن جریر ۹۴، ۱۰۳، ۱۲۱، ۱۴۵  
 طغرل نک طغرل بیگ سلجوقی  
 طغرل بیگ سلجوقی ۱۵۲، ۱۸۲  
 طوایف؛ - گیل و دیلم ۱۵۰؛ - کوچ و
- بلوچ ۱۷۰؛ - شبانکاره ۱۸۲  
 طولون ۱۲۶  
 طولونیان ۱۲۷-۱۲۸؛ تأسیس - ۱۲۷  
 ظهور مهدی ۱۴۱  
 عباس بن حسن، وزیر مکتفی ۱۴۴  
 عباس بن مأمون، شورش ۹۹  
 عباسیان ۵-۱۴، ۱۸-۱۹، ۲۱-۲۵، ۱۱۶  
 عباسی، داعیان ۷، ۹-۱۰  
 عباسیه ۵۶  
 عبدالرحمن اموی ۲۳  
 عبدالرحمن بن عیسی ۱۵۶  
 عبدالرحمن داخل نک عبدالرحمن اموی  
 عبدالرحمن صوفی، ابوالحسین ۱۷۷، ۱۹۰  
 عبدالسلام یشکری ۴۸  
 عبدالله بن طاهر ۶۹، ۸۱، ۹۲، ۱۰۱-۱۰۲  
 عبدالله بن علی ۲۸-۳۰، ۳۱  
 عبدالله بن محمد نک السفاح، ابوالعباس،  
 خلیفه عباسی  
 عبدالله بن معاویه ۱۲-۱۳، ۱۵  
 عبدالله بن معتز ۱۴۵  
 عبدالله بن مقفع نک ابن مقفع، عبدالله بن داودیه  
 عبدالله بن میمون القداح ۱۴۱  
 عبدالله بن مکتفی نک مستکفی، خلیفه عباسی  
 عبدالله بن هارون نک مأمون، خلیفه عباسی  
 عجارده ۶۱، ۸۰  
 عجم و عرب ۶۹  
 عجیف بن عنسه ۹۹-۱۰۰  
 عدالت اجتماعی ۸۸-۸۹، ۱۴۱  
 عدالت اقتصادی و اجتماعی ۱۲۴  
 عدنانیان ۱۳  
 عراق ۶، ۱۵-۱۸، ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۳۰، ۳۱، ۴۱،  
 ۴۳، ۶۹-۷۰، ۷۳-۷۴، ۹۳، ۱۱۷، ۱۲۳،  
 ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۶۲، ۱۷۱، ۱۷۵-۱۷۶،  
 ۱۸۰-۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۵؛ شورشهای - ۱۷  
 عرب ۶۹، ۸۹، ۹۱  
 عربستان ۷۹

- عرب بن سعد ۱۵۴  
 عزالدوله نک عزالدوله بختيار  
 عزالدوله بختيار ۱۷۵-۱۷۹  
 عسکر مکرم ۱۶۹  
 عضدالدوله دیلمی ۱۷۴-۱۷۸، ۱۸۱-۱۸۲،  
 ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۰-۱۹۱؛ مرگ - ۱۷۷  
 عقاید؛ - شیعیان ۴۸ - شعوبه ۴۱ -  
 بومسلمیه ۳۵؛ - راوندیان ۳۶؛ - معتزله ۸۵،  
 ۱۰۶؛ - اهل سنت ۱۰۸؛ - خوارج ۷۹  
 علاءالدوله کاکویه ۱۸۷  
 علان شعوبی ۸۳  
 علمای شیعه ۱۹۴  
 علوم اسلامی ۱۹۱  
 علویان ۷، ۲۳-۲۵، ۳۹-۴۰، ۵۲، ۵۴، ۶۸-۷۱،  
 ۸۲، ۱۱۱، ۱۱۶-۱۱۹؛ - حجاز ۵۱؛ -  
 طبرستان ۵۴؛ تأسیس - طبرستان ۱۱۶؛  
 - زیدی ۱۹۴  
 علی بن ابی طالب (ع)، امام اول ۱۲۵، ۱۳۵،  
 ۱۷۲، ۱۷۷  
 علی بن حسن (ع)، امام چهارم ۴۲  
 علی بن عباس اهوازی ۱۷۷  
 علی بن عیسی بن ماهان ۶۲-۶۵، ۱۵۴  
 علی بن محمد (ع)، امام دهم ۱۲۰؛ شهادت -  
 ۱۲۰، ۱۳۴  
 علی بن موسی (ع)، امام هشتم ۱۱۶؛ ولایتمهدی  
 - ۶۸-۷۲، ۹۶؛ شهادت - ۷۳، ۹۲  
 عمادالدوله دیلمی ۱۵۸-۱۵۹، ۱۶۸-۱۷۱،  
 ۱۷۳-۱۸۳، ۱۸۵  
 عمادالدین ابوالجبار نک صمصامالدوله دیلمی  
 عمار خارجی ۱۲۹  
 عمان ۱۴۲، ۱۷۴، ۱۸۳  
 عمران بن شاهین ۱۷۶، ۱۸۳  
 عمر بن عبدالعزیز، خلیفه اموی ۱۲۱  
 عیاران ۸۲؛ - سیستان ۱۲۹  
 عیسی بن موسی ۳۹-۴۰، ۴۵  
 غلاة ۱۱، ۳۳؛ - شیعه ۳۴  
 غلامان ترک ۱۲۳  
 غلامان زنگی ۱۲۳  
 غزنویان ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۵۲  
 غزوات نک جنگهای خارجی  
 فارس ۱۲، ۳۰، ۳۸، ۱۲۹-۱۳۲، ۱۷۳-۱۷۶،  
 ۱۷۹-۱۸۲؛ کشمکش سیاسی در - ۳۰؛  
 بویهیان در - ۱۷۳  
 فاطمیان ۵۷، ۱۸۲؛ - مصر ۱۴۱، ۱۹۳  
 فتح ایران ۱۴  
 فتح عموریه ۹۸-۹۹، ۱۰۱  
 فتنه نک شورش، شورشها  
 فیخ ۵۱-۵۲، ۵۵  
 فخرالدوله دیلمی ۱۷۶-۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۶-۱۸۷  
 فرانسه ۵۷  
 فرجام ابومسلم ۳۰  
 فرق نک فرقه‌ها  
 فرقه؛ - اباحی نک اباحیگری؛ - هجاده ۸۰؛ -  
 خالی زارقه ۷۹؛ - کیسانی نک شیعه کیسانی؛  
 - مالکی ۳۸؛ - مزدکی نک مزدکی  
 فرمانروایان بویهی ۱۹۰  
 فروش پستهای دولتی ۱۵۴  
 فرهنگ ۱۸۹  
 فسطاط ۱۲۸  
 فضل بن ربیع ۶۵  
 فضل بن مقتدر ۱۸۳  
 فضل بن یحیی برمکی ۵۸-۵۹  
 فضلویه ۱۸۲  
 فعالیت سیاسی خوارج ۴۱، ۷۸  
 فعالیت ضد دینی ۴۶  
 فعالیت‌های قرمطیان ۱۴۶  
 فقیهان اهل سنت ۱۴۰  
 فلسطین ۲۱، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۲۲، ۱۲۶  
 فلک المعالی منوچهر بن قابوس زیاری ۱۵۲  
 فناخسرو دیلمی ۱۷۴  
 فهرست دانشمندان ۱۹۳  
 فیلسوفان یونان ۴۹

- قابوس بن وشمگیر زیاری ۱۷۶-۱۷۷  
 قابوس زیاری نک قابوس بن وشمگیر زیاری  
 القادر، خلیفه عباسی ۱۷۹  
 القادر بالله نک القادر، خلیفه عباسی  
 قارنیان ۱۱۶  
 القاهر، خلیفه عباسی ۱۴۸-۱۴۹  
 قاهره ۱۹۳  
 قبرس ۶۱  
 قتل ۲۲ - امویان ۲۲ - ابومسلمه خلال  
 ۲۵-۲۷ - سلیمان بن کثیر ۲۴ - ابومسلم  
 ۲۸، ۳۱، ۳۳، ۳۵، ۴۶ - سنباد ۳۵ -  
 منصور ۳۷ - محمد (قتیل یاخمري) ۳۹ -  
 علی بن طاهر ۸۱ - محمد بن عبدالملک  
 زیات ۱۰۸ - متوکل ۱۱۲-۱۱۳ - مهتدی  
 ۱۲۳ - مرداویج ۱۵۲، ۱۶۹ - بجکم ۱۶۱  
 قحطانیان ۱۳  
 قرامطه نک قرمطیان  
 قرمطیان ۱۲۷، ۱۳۴-۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۱-۱۴۲،  
 ۱۴۶-۱۴۷ - بحرین ۱۴۱ - شام ۱۴۳،  
 ۱۶۲؛ شورشهای ۱۴۲-۱۴۳  
 قزوین ۱۵۱  
 قسطنطنیه ۴۹، ۶۰  
 قفقاز ۴۲  
 قلمرو؛ بویهیان ۱۷۰ - زیاریان ۱۷۰؛  
 - حمدانیان ۱۷۶  
 قوام الدوله دیلمی ۱۸۱  
 قیام ۸ - زیدبن علی ۸ - یحیی بن زید ۸؛  
 - عبدالله بن معاویه ۱۲-۱۳ - شریک بن  
 شیخالمهري ۲۳-۲۴ - سفیدجامگان ۳۲؛  
 - نفس زکیه ۳۷، ۴۳، ۵۱، ۵۳، ۵۵، ۹۹ -  
 علوی ۳۹ - حسین بن علی ۵۱-۵۲، ۵۵ -  
 یحیی بن عبدالله ۵۳-۵۴ - محمدبن ابراهیم  
 ۷۰ - زیدبن موسی بن جعفر ۷۰ - ابراهیم  
 بن موسی بن جعفر ۷۰ - محمدبن قاسم ۹۲؛  
 - یحیی بن عمر ۱۱۷ - اسماعیلیان ۱۴۰؛  
 قیامها ۷۷ - ی خوارج نک شورشهای خوارج؛
- ی علوی ۷۰، ۱۱۷ - ی شیعیان ۷، ۹۲،  
 ۱۱۷  
 کارگزاران؛ - ایرانی ۶۷، - عرب ۱۵۱؛  
 - سامانی ۱۷۵؛ - بویهی ۱۹۱  
 کاملالصناعه ۱۹۰  
 کسارها؛ - ی عامالمنفعمه ۵۶، ۱۹۰-۱۹۱؛  
 - ی عمرانی ۵۶؛ - ی فرهنگي ۵۶؛ - ی  
 مذهبی ۵۶  
 کتابخانه ۸۳، ۱۹۱-۱۹۲  
 کتابداری ۱۹۱  
 کرج ایی دلف ۱۵۱، ۱۶۷  
 کرخی، محمد بن قاسم ۱۵۶  
 کردان برزیکانی ۱۸۶  
 کرمان ۱۲، ۱۵، ۱۳۱، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۷۸،  
 ۱۸۰-۱۸۱  
 کرمانشاه ۱۷۷، ۱۸۷  
 کشورداری ۱۹۰  
 کوفه ۷، ۱۹، ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۹۲، ۱۱۷  
 کولی ۹۳؛ نیز نک زطها  
 کوههای پیرنه ۱۱۶  
 کیسانیه نک شیعه کیسانی  
 گرایشهای شیعی ۸  
 گسترش؛ - مرزهای اسلامی ۴۲؛ -  
 تشیع ۴۳، ۷۰؛ - دعوت عباسی ۴۳؛  
 - امنیت ۴۵؛ - عقاید معتزله ۸۴  
 گسترش افکار شیعی نک گسترش تشیع  
 گسترش اندیشه‌های شیعی نک گسترش تشیع  
 گرگان ۱۷، ۵۰-۵۱، ۱۱۶، ۱۵۱، ۱۶۷، ۱۸۶  
 گروهها؛ - ی شیعی ۷۰؛ - ی مخالف بنی‌امیه ۸۷  
 گیل ۱۵۰  
 گیلان ۱۵۱، ۱۶۷  
 ماجرا؛ - ی ابن هیبره ۳۰؛ - ی صالح بن زیاد  
 ۳۱ - ی محنت ۸۵؛ - ی افشین ۱۰۱  
 مازندران ۱۵۱  
 مازیار نک مازیار بن قارن  
 مازیار بن قارن ۹۰، ۱۰۰-۱۰۱، ۱۰۵

- ماکان نک ماکان کاکي  
 ماکان کاکي ۱۶۷، ۱۶۹  
 مالتا نک جزایر مالت  
 مالک بن انس ۳۸  
 مأمون ۵۴، ۶۴-۷۷، ۸۰-۸۷، ۸۹-۹۱، ۹۷-۹۸، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۲۶، ۱۹۱؛ مرگ  
 - ۸۶؛ خلافت - ۶۷  
 مانویان ۱۱۲  
 مانویه ۴۹  
 میلفان ۱۶  
 متوکل، خلیفه عباسی ۸۶، ۱۰۷-۱۱۴، ۱۱۶، ۱۳۴؛ خلافت - ۱۰۷  
 متقی، خلیفه عباسی ۱۶۲، ۱۶۴  
 مجدالدوله دیلمی ۱۸۷  
 مجمل التواریخ ۱۷۲  
 مجوس نک زرتشتی  
 محافل شیعی ۷۱  
 محمد بن حنفیه نک محمد حنفیه  
 محمد بن رائق نک ابن رائق، محمد  
 محمد بن زکریای رازی نک رازی، محمد بن زکریا  
 محمد بن قاسم ۹۲  
 محمد بن قاسم کرخی نک کرخی، محمد بن قاسم  
 محمد بن عبدالله بن حسن نک نفس زکیه  
 محمد بن عبدالله بن طاهر ۱۱۵  
 محمد بن عبدالملک زیات ۱۰۸  
 محمد بن عبیدالله خاقانی نک خاقانی، محمد بن عبیدالله  
 محمد بن علی (ع)، امام پنجم ۴۳  
 محمد بن علی (ع)، امام نهم ۱۰۴، ۱۲۰؛ رحلت - ۱۰۴  
 محمد بن معتضد نک قاهر، خلیفه عباسی  
 محمد بن هارون نک امین  
 محمد حنفیه ۶  
 محمود غزنوی نک سلطان محمود غزنوی  
 محیطهای غیر شیعی ۱۷۲  
 مدعیان امامت ۹  
 مدینه ۲۸، ۳۸-۳۹، ۴۳، ۵۱-۵۵، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۳۴  
 مذهب ۹، ۱۹۴؛ - اعتزال نک معتزله؛ - رسمی  
 ۱۰۸؛ - شیعه نک تشیع  
 مراکش ۵۵، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۴۱؛ ادریسیان -  
 ۵۶-۵۵  
 مرتزقه ۴۹  
 - سرداویج زیساری ۱۵۰-۱۵۲، ۱۵۹، ۱۶۷-۱۶۹؛ قتل - ۱۵۲  
 مرزهای اسلامی ۴۲، ۱۱۶  
 مرضی، خلیفه عباسی ۷۲  
 مطوحه ۴۹، ۱۲۹  
 مرگ؛ - سفاح ۲۸؛ - طاهر بن حسین ۱۷۶؛ -  
 مأمون ۸۶؛ - معتصم ۱۰۴؛ - واثق ۱۰۶؛ -  
 منتصر ۱۱۳؛ - معتد ۱۳۵؛ - خماریه  
 ۱۲۷؛ - معتضد ۱۴۲؛ - مکتفی ۱۴۴؛ -  
 بجکم ۱۶۱؛ - عضدالدوله دیلمی ۱۷۷؛ -  
 ابوکالیجار مرزبان ۱۸۱  
 مرو ۱۰، ۶۷، ۷۴  
 مروان، خلیفه اموی ۱۷، ۲۰-۲۱  
 مزدکی ۱۱  
 مسأله جانشینی ۵۴  
 مستعین، خلیفه عباسی ۱۱۳-۱۱۷، ۱۳۴؛  
 خلافت - ۱۱۴  
 مستکفی، خلیفه عباسی ۱۶۵، ۱۷۱-۱۷۲، ۱۸۳  
 مسعودی، علی بن حسین ۵۹، ۹۱، ۱۰۱  
 مشرفالدوله دیلمی ۱۸۰  
 مصر ۲۰-۲۱، ۲۹، ۳۱، ۵۵-۵۶، ۸۱، ۱۰۰، ۱۰۵،  
 ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۲۶-۱۲۸، ۱۴۱-۱۴۲، ۱۴۷،  
 ۱۴۱-۱۴۲، ۱۴۷  
 مضرها نک عدنانیان  
 مطیع، خلیفه عباسی ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۸۳  
 معتز، خلیفه عباسی ۱۱۲، ۱۱۹-۱۲۲، ۱۲۶،  
 ۱۳۴؛ خلافت - ۱۱۹  
 معتزله ۱۰۸-۱۰۹، ۱۹۲؛ عقاید - ۱۰۶  
 معتزلیان نک معتزله

- معتصم، خلیفه عباسی ۸۱، ۸۸-۸۶، ۹۱-۹۵،  
 ۹۷-۱۰۵؛ خلافت - ۸۷؛ مرگ - ۱۰۴
- معتضد، خلیفه عباسی ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۴،  
 ۱۶۲؛ خلافت - ۱۳۵؛ مرگ - ۱۴۲
- معزالدوله دیلمی ۱۵۸-۱۵۹، ۱۶۵، ۱۷۰-۱۷۴،  
 ۱۸۳-۱۸۴، ۱۹۴
- مغرب نک مراکش  
 مغول ۱۳۴
- مقام سلطانی ۱۰۵
- مقتدر، خلیفه عباسی ۱۴۴-۱۴۸، ۱۶۲-۱۶۳؛  
 خلافت - ۱۴۴، ۱۴۷-۱۴۸
- مقدسی، مطهر بن طاهر ۲۴
- مقنع ۳۲؛ شورش ۴۶-۴۸
- مکتفی، خلیفه عباسی ۱۲۷، ۱۴۲-۱۴۴، ۱۴۸؛  
 مرگ - ۱۴۴؛ خلافت - ۱۴۲
- مکه ۲۲، ۲۸، ۳۸، ۴۰، ۴۵، ۵۲، ۱۴۳، ۱۴۶
- ملحدان ۶۰
- ملطیه ۴۲
- مناطق جبال ۱۷۰، ۱۷۶
- منتصر، خلیفه عباسی ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۲۴؛ مرگ  
 - ۱۱۳
- منصور، خلیفه عباسی ۲۶-۳۲، ۳۶-۴۵، ۵۴،  
 ۵۸، ۶۴، ۷۸، ۹۰؛ خلافت - ۲۸، ۳۷،  
 ۴۱-۴۲
- منصور دوانیقی ۴۰؛ نیز نک منصور، خلیفه  
 عباسی
- موالی ۸، ۱۵، ۴۷، ۸۹؛ نارضایتی - ۸۹
- موسویه ۱۳۸؛ نیز نک شیعیان موسی بن  
 یفا ۱۲۱
- موسی بن جعفر (ع)، امام هفتم ۵۷
- موصل ۵۸، ۷۵، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۶۲-۱۶۵، ۱۷۶؛  
 حمدانیان - ۱۷۶
- موهود زرتشت ۴۰
- موفق، خلیفه عباسی ۱۲۳، ۱۲۵-۱۲۶، ۱۳۱،  
 ۱۳۵
- مؤید، خلیفه عباسی ۱۱۳
- مؤیدالدوله دیلمی ۱۷۷-۱۷۸، ۱۸۶
- مویز، ویلیام ۱۴۸
- مهتدی، خلیفه عباسی ۱۲۱-۱۲۴؛ خلافت  
 - ۱۲۱
- مهدویت ۳۲
- مهدی، خلیفه عباسی ۴۴-۴۵، ۴۷-۵۱
- میراث علمی یونان ۸۳
- میسرة النبال ۷
- نابودی راوندیان ۳۷
- نارضایتی؛ - موالی ۸۹ - بردگان ۱۲۴ -  
 سیاهان ترک ۱۵۲
- ناصرالدوله حمدانی ۱۶۲-۱۶۴، ۱۸۳
- نبرد با روم نک جنگ با روم
- نجف نک نجف اشرف
- نجف اشرف ۱۷۷
- نجوم (علم) ۱۹۰
- نحو (علم) ۱۹۰
- نرشخی، ابوبکر ۲۴، ۴۶
- نزاریان ۵۵
- نصر بن شیبث ۶۹
- نصبین ۱۶۳
- نظر النقا ۱۰
- نفس زکیه ۳۷-۳۹، ۵۱، ۱۱۷؛ قیام - ۳۷، ۴۳،  
 ۵۱، ۵۵
- نقش ترکان ۹۲؛ - در فتح عموریه ۹۸
- نقفور، امپراتور روم ۶۰
- نوبختی، ابوالحسن حسن بن موسی ۱۳۸-۱۳۹
- نوبختی، ابوسهل ۸۳
- نوح بن منصور، امیر سامانی ۱۲۶، ۱۳۶، ۱۷۷
- نهادند ۱۶۲، ۱۷۷
- نهیج البلاغه ۱۹۴
- نهیضت عباسی ۹، ۲۳، ۳۷
- نیشابور ۱۶، ۱۷، ۳۳، ۸۱، ۱۶۹، ۱۷۷، ۱۸۷
- واتسق، خلیفه عباسی ۸۶، ۱۰۴-۱۰۸،  
 ۱۱۱، ۱۲۹؛ خلافت - ۱۰۴، ۱۰۸؛ مرگ  
 - ۱۰۶



- هاشمیان نک بنی هاشم  
 همدان ۱۲، ۱۵، ۶۵، ۱۵۱، ۱۶۷، ۱۷۶-۱۷۷،  
 ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۶-۱۸۸؛ بویه‌یان در - ۱۸۴  
 هند ۴۹، ۸۳، ۱۴۲  
 هندسه (علم) ۱۹۰  
 هواخواهان بنی امیه ۲۳  
 یاقوت ۱۶۸-۱۶۹  
 یحیی بن خالد برمکی ۵۲-۵۳، ۵۶، ۵۸  
 یعقوب نک یعقوب لیث صفاری  
 یعقوب لیث نک یعقوب لیث صفاری  
 یعقوب لیث صفاری ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۸-۱۳۳  
 یعقوبی نک، یعقوبی، احمد بن واضح  
 یعقوبی، احمد بن واضح ۴۳-۴۴  
 یمامه ۱۴۲  
 یمانیها نک تحطانیان  
 یمن ۵۵، ۷۴، ۱۴۲  
 یوسف البرم نک یوسف بن ابراهیم  
 یوسف بن ابراهیم ۴۵  
 یوسف بن ابی الساج ۱۴۶  
 یونان ۸۳  
 یهود ۹۷
- واسط ۱۵۹-۱۶۱  
 ورود ترکان به دستگاه خلافت ۹۱، ۹۳  
 وزیران آل بویه نک وزیران بویه  
 وزیران بویه ۱۹۱-۱۹۲  
 وزیران دستگاه خلافت عباسی ۱۵۴  
 وشمگیر بن زیار، امیر زیاری ۱۵۳، ۱۶۰، ۱۶۸  
 ۱۷۰-۱۷۱  
 وصیف ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۱-۱۱۵، ۱۲۰  
 ولایتعهدی ۳۹، ۴۵-۴۶، ۵۰؛ خریداری - ۴۶  
 - علی بن موسی (ع)، امام هشتم ۶۹-۷۳، ۹۶  
 ولید بن طریف حوری ۵۵  
 ولید بن عبدالملک، خلیفه اموی ۵  
 ولیعهدی نک ولایتعهدی  
 ویرانی مساجد ۴۷  
 ویلیام مویر نک مویر، ویلیام  
 هادی، خلیفه عباسی ۵۱-۵۳، ۵۷؛ مرگ - ۵۲  
 هارون خارجی ۱۶۲  
 هارون الرشید، خلیفه عباسی ۴۱، ۴۶، ۵۰-۶۴،  
 ۶۷، ۷۴، ۸۰، ۸۳، ۸۸-۹۰، ۱۱۷، ۱۲۸؛  
 خلافت - ۵۲؛ مرگ - ۶۳، ۶۴  
 هاشم بن حکیم نک مقنع

## منابع و مأخذ

- آملی، مولانا اولیاء اللہ؛ تاریخ رویان و مازندران؛ تصحیح عباس خلیلی؛ تهران: اقبال، (بی تا).
- ابن ابی اصیبعہ؛ عیون الانباء فی طبقات الاطباء؛ (بی جا)، مطبعة الوهیبیة، ۱۲۹۹ ق.
- ابن ابی زرع؛ روض القرطاس فی اخبار ملوک المغرب؛ چاپ تورنبرگ، آپسالا: ۱۸۴۳ م.
- ابن اثیر، عزالدین؛ الکامل فی التاریخ؛ دوازده جلد، بیروت: دار صادر و دار بیروت، ۱۳۸۵ ق. / ۱۹۶۵ م.
- ابن اسفندیار، بهاء الدین محمد بن حسن؛ تاریخ طبرستان؛ تصحیح عباس اقبال؛ تهران: انتشارات پدیده خاور، ۱۳۶۶ ش.
- ابن جوزی، المنتظم؛ حیدرآباد: (بی تا)، ۱۳۵۹ ق.
- ابن حبیب؛ اسماء المقتالین؛ به کوشش عبدالسلام هارون؛ قاهره: (بی تا)، ۱۳۷۴ ق. / ۱۹۵۴ م.
- ابن حزم، ابو محمد علی بن احمد؛ الفصل فی الملل والاهواء والنحل؛ مصر: (بی تا)، ۱۳۴۷-۱۳۴۸ ق.
- ابن حوقل؛ سفرنامه ابن حوقل یا ایران در صورت الارض؛ ترجمه جعفر شعار؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶ ش.
- ابن خرداذبه؛ المسالک والممالک؛ به اهتمام دخویه؛ بریل: ۱۸۸۹ م.
- ابن خلدون، عبدالرحمن؛ المقدمة؛ بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۸ ق. / ۱۹۸۸ م.
- \_\_\_\_\_؛ تاریخ ابن خلدون؛ الطبعة الثانية، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۸ ق. / ۱۹۸۸ م.
- ابن خلکان، شمس الدین احمد؛ وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان؛ تصحیح محمد محی الدین عبدالحمید؛ قاهره: ۱۹۴۸-۱۹۴۹ م.
- ابن الزبیر، رشید الدین؛ الذخائر والتحف؛ تصحیح صلاح الدین منجد؛ کویت: ۱۹۵۹ م.
- ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا؛ الفخری فی آداب السلطانية والدول الاسلامیة؛ مصر: (بی تا)، ۱۳۴۰ ق.
- \_\_\_\_\_؛ تاریخ فخری؛ ترجمه محمد وحید گلپایگانی؛ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷ ش.

- ابن طيفور؛ بغداد فى تاريخ الخلافة العباسية؛ بيروت: ١٣٨٨ ق.
- ابن عبد ربه، شهاب الدين احمد؛ العقد الفريد؛ تقديم خليل شرف الدين؛ [بى جا]، دار ومكتبة الهلال، ١٩٨٦ م.
- ابن العبري، يوحنا غريغوريوس الملطى؛ تاريخ مختصر الدول؛ [بى جا]، [بى نا]، [بى تا].
- ابن عماد حنبلى؛ شذرات الذهب فى اخبار من ذهب؛ بيروت: دارالفكر للطباعة والنشر، ١٤٠٨ ق. / ١٩٨٨ م.
- ابن قفطى؛ تاريخ الحكماء؛ لايزيك، ١٩٥٣ م.
- ابن كثير، عماد الدين اسماعيل؛ البداية والنهاية؛ بيروت: دارالفكر، ١٣٩٨ ق. / ١٩٧٨ م.
- ابن مسكويه، ابو على احمد؛ تجارب الامم؛ مصر: مطبعة الشركة التمدن الصناعية، ١٣٣٣ ق. / ١٩١٥ م.
- ابن نديم، اسحاق بن محمد، الفهرست؛ شرح و تعليق يوسف على طويل؛ بيروت: دارالكتب العلميه، ١٤١٦ ق. / ١٩٩٦ م.
- ابوالفداء؛ تقويم البلدان؛ ترجمه عبدالمحمد آيتى؛ تهران: بنياد فرهنگ ايران، ١٣٤٩ ش.
- اخبار برامكه؛ نويسنده ناشناس؛ به اهتمام ميرزا عبدالعظيم خان گرگانى؛ تهران: [بى نا]، ١٣١٢.
- اخبارالدولة العباسية؛ نويسنده ناشناس؛ به كوشش عبدالعزيز الدورى و عبدالجبار مطبى؛ بيروت: [بى نا]، ١٩٧١ م.
- اشعري، ابوالحسن؛ مقالات الاسلاميين و اختلاف المصلين؛ تحقيق محى الدين عبدالحميد؛ مصر: [بى نا]، ١٩٥٠-١٩٥٤ م.
- اشعري القمى، سعد بن عبدالله ابى خلف؛ المقالات والفرق؛ تصحيح محمدجواد مشكور؛ تهران: انتشارات علمى و فرهنگى، ١٣٦١ ش.
- اصطخرى، ابواسحاق ابراهيم؛ مسالك و ممالك؛ به اهتمام ايرج افشار؛ تهران: انتشارات علمى و فرهنگى، ١٣٦٨ ش.
- اصفهانى، ابوالفرج؛ الاغانى؛ مصر: بولاق، ١٢٨٥ ق.
- \_\_\_\_\_؛ مقاتل الطالبين؛ مقدمه كاظم المظفر، نجف: ١٣٨٥ ق. / ١٩٦٥ م.
- اصفهانى، حمزه؛ كتاب تاريخ سنى ملوك الارض والانبياء؛ برلين: مطبعة كاويانى، [بى تا].
- اميرعلى؛ تاريخ عرب و اسلام؛ ترجمه سيد محمد تقى فخر داعى گيلانى؛ [بى جا]، [بى نا]، ١٤٠١ ق.
- امين، احمد؛ ضحى الاسلام؛ قاهره: مكتبة النهضة المصرية، ١٩٦٢ م.
- \_\_\_\_\_؛ ظُهر الاسلام؛ قاهره: مكتبة النهضة المصرية، ١٩٦٣ م.

بارتولد، و.و.؛ ترکستان نامه؛ ترجمه کریم کشاورز؛ تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱ ش.  
برتلس، آ.ی.؛ ناصر خسرو و اسماعیلیان؛ ترجمه یحیی آرین پور؛ تهران: بنیاد فرهنگ ایران،  
۱۳۴۶ ش.

بغدادی، ابومنصور عبدالقاهر؛ الفرق بین الفرق؛ قاهره: [بی نا]، ۱۹۴۸ م.  
بلاذری، احمد بن یحیی؛ انساب الاشراف؛ به کوشش عبدالعزیز الدوری؛ بیروت: [بی نا]، ۱۳۹۸ ق.  
/ ۱۹۷۸ م.

\_\_\_\_\_؛ فتوح البلدان؛ چاپ دخویه، ۱۸۶۶.  
بلعمی، ابوعلی؛ تاریخنامه طبری (منسوب به بلعمی)؛ تصحیح محمد روشن؛ تهران: نشر نو،  
۱۳۶۸ ش.

بوسورث، کلیفورد ادموند؛ سلسله های اسلامی؛ ترجمه فریدون بدره ای؛ تهران: مؤسسه مطالعات  
و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۱ ش.

بووا، لوسین؛ برمکیان؛ ترجمه عبدالحسین میکده؛ تهران: ۱۳۳۶ ش.  
بیرونی، ابوریحان؛ الآثار الباقیه عن القرون الخالیة؛ لایبزیگ: ۱۹۱۳ م.  
بیهقی، ابوالحسن علی بن زید بن فندق؛ تاریخ بیهقی؛ چاپ احمد بهمنیار؛ تهران: ۱۳۱۷ ش.  
بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین؛ تاریخ بیهقی؛ به اهتمام قاسم غنی و علی اکبر فیاض؛ انتشارات  
خواجو، ۱۳۶۲ ش.

پطروشفسکی، ایلیا پاولویچ؛ اسلام در ایران؛ ترجمه کریم کشاورز؛ تهران: انتشارات پیام،  
۱۳۶۳ ش.

پیرنیا، حسن و عباس اقبال آشتیانی؛ تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه؛ تهران: خیام،  
[بی تا].

تاریخ سیستان؛ نویسنده ناشناس؛ تصحیح ملک الشعرا بهار؛ چاپ کلاله خاور، تهران: ۱۳۱۴.  
تامر، عارف؛ القرامطه؛ بیروت: [بی نا]، ۱۳۹۰ ق.  
تنوخی، ابوالحسن بن علی؛ الفرج بعد الشدة.

جاحظ، ابو عثمان عمرو بن بحر؛ البیان والتبیین؛ تحقیق عبدالسلام محمد هارون؛ بیروت: دارالفکر،  
[بی تا].

جوهری، اسماعیل بن عماد؛ الصحاح؛ تحقیق احمد عبدالغفور عطار؛ بیروت: دارالعلم للملایین،  
۱۴۰۴ ق. / ۱۹۸۴ م.

جوینی، عظاملک؛ جهانگشا؛ به کوشش محمد قزوینی؛ لیدن: ۱۳۵۵ ق. / ۱۹۳۷ م.

- جهشیاری، ابو عبدالله محمد بن عبدوس؛ الوزراء والکتاب؛ قاهره: ۱۳۵۷ ق. / ۱۹۳۸ م. حتی، فیلیپ خلیل؛ تاریخ عرب؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده؛ تهران: آگاه.
- \_\_\_\_\_؛ شرق نزدیک در تاریخ؛ ترجمه قمر آریان؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰ ش.
- حدود العالم من المشرق الى المغرب؛ نویسنده ناشناس؛ به کوشش منوچهر ستوده؛ تهران: طهوری، ۱۳۶۲ ش.
- حسن، ابراهیم حسن؛ تاریخ الاسلام: السیاسی والدیینی والثقافی والاجتماعی؛ لبنان: دارالاندلس، ۱۹۶۴ م.
- خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی؛ تاریخ بغداد؛ بیروت: دارالفکر، [بی تا].
- دائرة المعارف بزرگ اسلامی؛ زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی؛ تهران: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۷ ش.
- دفتری، فرهاد؛ تاریخ عقاید اسماعیلیه؛ ترجمه فریدون بدره‌ای؛ تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۵ ش.
- دنیل، التون ل.؛ تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسیان؛ ترجمه مسعود رجب‌نیا؛ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷ ش.
- الدوری، عبدالعزیز؛ الجذور والتاریخة للشعوبیة؛ بیروت: ۱۹۶۲ م.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود؛ الاخبار الطوال؛ تحقیق عبدالمنعم عامر و جمال‌الدین شیال؛ [بی جا]، [بی تا]، [بی تا].
- دینوری، ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه؛ الامامة والسیاسة؛ مصر: ۱۳۵۶ ق.
- ذهبی، شمس‌الدین محمد؛ تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر والاعلام؛ تحقیق عمر عبدالاسلام تدمری؛ بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۴۱۳ ق. / ۱۹۹۲ م.
- رایینو، ه. ل.؛ تاریخ سادات مازندران؛ ترجمه سید محمد طاهری شهاب؛ تهران: انتشارات ارغمان، ۱۳۲۰ ش.
- رازی، عبدالله؛ تاریخ کامل ایران؛ تهران: [بی تا]، ۱۳۱۷ ش.
- رفاعی، احمد فرید؛ عصر المأمون؛ قاهره: [بی تا]، ۱۳۶۴ ق / ۱۹۲۸ م.
- زامباور، ادوارد ریترفون؛ نسب‌نامه خلفا و شهریاران: وسیر تاریخی حوادث اسلام؛ ترجمه دکتر محمدجواد مشکور؛ تهران: خیام، ۱۳۵۶ ش.
- زرین‌کوب، عبدالحسین؛ تاریخ ایران بعد از اسلام؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳ ش.

- \_\_\_\_\_؛ تاریخ مردم ایران: از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳ ش.
- زیدان، جرجی؛ تاریخ تمدن اسلام؛ ترجمه علی جواهر کلام؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶ ش.
- سراج، منہاج؛ طبقات ناصری یا تاریخ ایران و اسلام؛ تصحیح و مقابله و تحشیه عبدالحی حبیبی؛ تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- سیوطی، جلال‌الدین؛ تاریخ الخلفاء؛ تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید؛ مصر: [بی‌نا]، ۱۹۵۲ م.
- شهرستانی، ابوالفتح؛ موسوعة الملل والنحل؛ بیروت: مؤسسة ناصر للثقافة، ۱۹۸۱ م.
- صابی، ابوالحسن هلال بن محسن بن ابراهیم؛ تحفة الامراء فی تاریخ الوزراء؛ چاپ آمد روز، بیروت: ۱۹۰۴ م.
- \_\_\_\_\_؛ رسوم دارالخلافه؛ تحقیق میخائیل عواد؛ بغداد: ۱۹۶۴ م.
- صاحبی نخجوانی، هندوشاه بن سنجر؛ تجارب السلف در تواریخ خلفا و وزرای ایشان؛ تصحیح عباس اقبال، تهران: ۱۳۱۳ ش.
- صدیقی، غلامحسین؛ جنبشهای دینی ایرانی در قرنهای دوم و سوم هجری؛ تهران: انتشارات پاژنگ، ۱۳۷۲ ش.
- صفا، ذبیح‌الله؛ تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی: تا اواسط قرن پنجم هجری؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۱ ش.
- صفدی، صلاح‌الدین؛ الوافی بالوفیات؛ بمساعدة المعهد الآلمانی للأبحاث الشرقیة؛ بیروت: دارصادر، ۱۴۱۱ ق. / ۱۹۹۱ م.
- صولی، ابوبکر محمد بن یحیی؛ اخبار راضی بالله و المتقی بالله؛ نشره ج. هیوارث دن؛ قاهره: ۱۹۳۵ م.
- طبری، محمد بن جریر؛ تاریخ الطبری؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، [بی‌نا].
- علم‌الهدی، مرتضی بن داعی حسنی رازی؛ تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام؛ به اهتمام عباس اقبال؛ [بی‌نا]، ۱۳۱۳ ش.
- عوفی، سدیدالدین محمد؛ جوامع الحکایات و لوامع الروایات؛ تصحیح بانو مصفا؛ تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲ ش.
- العیون والحدائق فی اخبار الحقائق؛ نویسنده ناشناس؛ بغداد: [بی‌نا]، ۱۸۶۹ م.
- غنیمه، عبدالرحیم؛ تاریخ دانشگاههای بزرگ اسلامی؛ ترجمه نورالله کسائی؛ تهران: انتشارات یزدان، ۱۳۶۴ ش.
- فرای، ر. ن.؛ تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه؛ ترجمه حسن انوشه؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳ ش.

- فتیاض، علی اکبر؛ تاریخ اسلام؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۲ ش.
- قرطبی، عریب بن سعد؛ صلة تاریخ الطبری؛ چاپ دخویه؛ لیدن: ۱۸۹۷ م.
- کلینی رازی، ابوجعفر محمد؛ اصول کافی؛ ترجمه و شرح سید جواد مصطفوی؛ ای جا، انتشارات علمیه اسلامیة، ۱۴۱۰ ق.
- کندی، ابو عمر محمد بن یوسف؛ کتاب الولاية والقضاة؛ تصحیح رفن گست؛ بیروت ۱۹۰۸ م.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی؛ زین الاخبار؛ تهران: ای نا، ۱۳۲۷.
- لسترنج، گی؛ جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی؛ ترجمه محمود عرفان؛ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴ ش.
- لویس، برنارد؛ تاریخ اسماعیلیان؛ ترجمه فریدون بدره‌ای؛ تهران: توس، ۱۳۶۲ ش.
- لین پول، استانلی؛ طبقات سلاطین اسلام؛ با جداول تاریخی و نسبهای ایشان؛ ترجمه عباس اقبال آشتیانی؛ تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳ ش.
- لین پول، استانلی و دیگران؛ تاریخ دولتهای اسلامی و خاندانهای حکومتگر؛ ترجمه صادق سجادی؛ تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳ ش.
- متز، آدام؛ تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری؛ ترجمه علیرضا ذکاوتی فراگزلو؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴ ش.
- مجلسی، محمدباقر؛ بحارالانوار.
- مجممل التواریخ والقصص؛ نویسنده ناشناس؛ تصحیح ملک الشعرا بهار؛ تهران: ۱۳۱۸ ش.
- مدرسی، محمدتقی؛ امامان شیعی و جنبشهای مکتبی؛ ترجمه حمیدرضا آژیر؛ مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس، ۱۳۷۲ ش.
- مستوفی، حمدالله؛ تاریخ گزیده؛ به اهتمام عبدالحسین نوایی؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲ ش.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین؛ مروج الذهب و معادن الجواهر؛ تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید؛ بیروت: دارالفکر.
- \_\_\_\_\_؛ التنبيه والاشراف؛ مصر: ۱۳۵۷ ق.
- مشکور، محمدجواد؛ فرهنگ فرق اسلامی؛ مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس، ۱۳۷۲ ش.
- معلوف، لویس؛ المنجد فی اللغة؛ تهران: نشر پرتو، ۱۳۷۱ ش.
- مفید، محمد بن محمد بن نعمان؛ الارشاد؛ بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۹ ق.
- / ۱۹۷۹ م.

- مقدسی، ابو عبدالله؛ احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم؛ لیدن: ۱۹۰۶ م.
- مقدسی، مطهر بن طاهر؛ البدء والتاریخ؛ چاپ کلمان هوار؛ [بی جا]، ۱۸۹۹-۱۹۱۹ م.
- مقریزی، تقی الدین احمد بن علی؛ الخطط؛ قاهره: [بی نا]، ۱۹۱۱ م.
- \_\_\_\_\_؛ السلوک لمعرفة الدول الملوک؛ تصحیح محمد مصطفی زیاده؛ قاهره: ۱۹۵۶ م،  
الطبعة الثانية.
- مونس، حسین؛ اطلس تاریخ اسلام؛ ترجمه آذرتاش آذرنوش؛ تهران: انتشارات سازمان جغرافیایی  
نیروهای مسلح، ۱۳۷۵.
- ناصر خسرو، ابو معین؛ سفرنامه؛ تصحیح م. غنی زاده؛ برلین: انتشارات کاویانی، ۱۳۴۱ ش.
- نرشخی، ابوبکر؛ تاریخ بخارا؛ ترجمه ابونصر احمد بن نصر القبادی؛ تصحیح مدرس رضوی؛ تهران:  
توس، ۱۳۶۳ ش.
- نظام الملک؛ سیرالملوک (سیاست نامه)؛ به اهتمام هیوبرت دارک؛ تهران: انتشارات علمی و  
فرهنگی، ۱۳۶۴ ش.
- نقیسی، سعید؛ تاریخ خاندان طاهری؛ تهران: [بی نا]، ۱۳۳۵ ش.
- نویختی، ابوالحسن حسن بن موسی؛ فرق الشیعة؛ نجف: [بی نا]، ۱۹۵۹ م.
- هازارد، هاری؛ اطلس تاریخ اسلامی؛ ترجمه محمود عرفان؛ تهران: انتشارات کتابفروشی ابن سینا.
- همایی، جلال الدین؛ شعوبیه؛ به اهتمام منوچهر قدسی؛ اصفهان: انتشارات صائب.
- همدانی، رشیدالدین فضل الله؛ جامع التواریخ؛ تهران: ۱۳۳۸ ش.
- همدانی، محمد بن عبدالملک؛ تکملة تاریخ الطبری؛ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم؛ لبنان:  
دارسویدان: [بی تا]، (به ضمیمه جلد یازدهم تاریخ طبری).
- یاقعی، عبدالله بن اسعد؛ مرآة الجنان؛ حیدرآباد هند: ۱۳۳۸ ق.
- یاقوت حموی، شهاب الدین؛ معجم البلدان؛ بیروت: دارالکتب العلمیة، [بی تا].
- \_\_\_\_\_؛ معجم الادباء؛ قاهره: دارالمأمون، [بی تا].
- یعقوبی، احمد بن واضح؛ تاریخ یعقوبی؛ بیروت: دار صادر.
- \_\_\_\_\_؛ البلدان؛ چاپ دخویه؛ لیدن: بریل، ۱۸۹۲ م.
- \_\_\_\_\_؛ البلدان؛ ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب [بی تا].